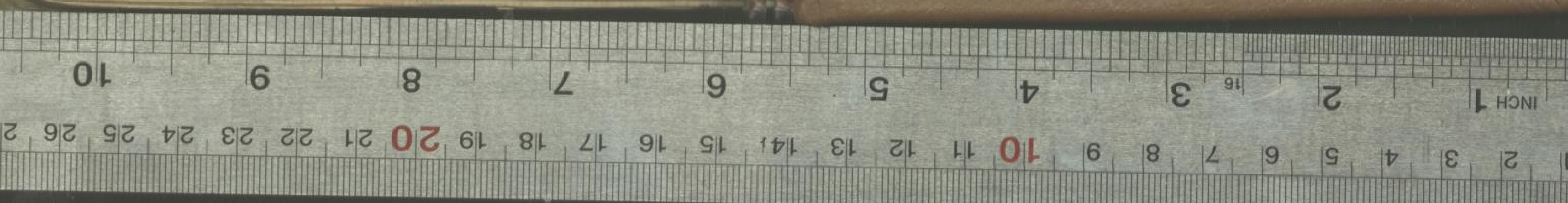
مسلس ... عبد المجيد

١٥٦٩٩
٩١٢٤٥





على ادم وجعله مظهر الكلام في اعلام وجه ادم واعداد ركعات
الصلوة في اخذ علم ادم عن الله تع في اعداد امر السجود للشيطان
في كمال ادم ومحمد عليهم السلام في تقسيمات درجات الا
فلاك على اعلام وجه ادم عم في احتراق الشياطين وزينة
السماء الدنيا ومقاليدها في تقسيم الدرجات على الجهات
وحصر الانبياء في القران على ثمانية وعشرين درجات في المعراج
والجنة والجزاء والدرجات وما يتعلق بها في حكم المعراج وتبدل
الارض وطي السماء في المعراج في النوم ودخان مبين في كيفية
المعراج والرؤيا وفلك البروج وسدرة المنتهى والجنة وانهارها
في توحيد الاسم والمسمى ونيل الجنة بالعمل الصالح والخلود
فيها في اسباب وصول الصلوة الى السماء وشفاعة النبي
عم في الرؤيا وتبديل الارض واثبات الجزاء بعد الموت في
اسباب المذكورات والدرجات والدركات ونيل النعيم في
عود الارواح الى الاجساد في الاخرة والحشر في اهل الجنة
والحوراء في ابواب الجنة في المبداء والمعاد في الجنة و
اهلها في اهل الجنة واستثناء خلودهم في اهل الجنة
والحوراء وسبع المثاني في رفع الاختلاف في كتابة الوجه
وميل الطبيعة بالحسن في كتابة الوجه وانهار الجنة وما
يضاف اليها في الجحيم واسباب الورود فيها مسئلة

فى

في السجود وابواب الجنة في معنى ستة ايام وكان عرشه
على الماء في يوم الجمعة ومعجزات المسيح في ظهور عرش
خداست في المرات والعرش في تناسب الساعة مع
الصلوة وكاف ونون في فضيلة بعض الحروف على بعضها
في العوالم في تقسيم الافلاك وانها مدركة وتبديل الارض
في وضع الافلاك في ذات القوة الازلية وصفاتها في
رؤية الله تع في جهل الشياطين في كلام الله تع في ما
يصدر عن قوة الازلية في رؤية الله تع يوم الجمعة في
صدور الكلام عن الله تعالى في المفردات انها من صفات
الله تع في الاسم الاعظم في حقيقة كلام الله تع في توحيد
القوة الازلية وفي افضل تركيب الكلام في اسباب خلقة
في الكلام انه صفة المتكلم في السبع المثاني والقران
العظيم في الكتابة ودلالتها على الكتابة في الكلام في
المسيح في ما يتعلق بكشف الحواريين في الاسم والمسمى
في عتق ام الولد وشهادة الرجلين في لفظة الله
في الذبح باسم الله والاسم والمسمى في قيام القران
في الصلوة في ما يتعلق بالمسيح في حقيقة الرؤية في
الكلمة والصور في تعلق القران بالعرش في دلالة الكتابة
على الكلام في مرات كتاب الله تع في اسباب ظهور الكلمة

بسم الله الرحمن الرحیم

از جمیع اطراف روی بکعبه می باید کردن بحکم حدیث نبوی که خلق الله تعالی
رأس آدم وجبهته من تربة الکعبة و راس وجبهٔ خود بدان طرف
کرد که موضع خلقت راس وجبهٔ آدم عم است و بعد د علم آدم الاسماء
کلها کاهی هفده صلوة بحکم تغلیب وکاهی پانزده بحکم غیر تغلیب و سی
ودو الحمد و هر عشری و آیتی که خواهد از قران خواندن و هفده بار رکوع
وهفده بار قراءة ودو هفده سجود کردن چنانکه قاعده است و در روز
جمعه که روز خلقت آدم است پانزده بار الحمد ودو پانزده سجود بخلاف
شیطان که فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس کردن که
شیطان تعلیم آن اسما از آدم نیافت جبرائیل عم بحضرت رسالت عم
آمد صلوة کرد در شب معراج پنجاه بود با پنج آمد برین تفصیل بر در کعبه
امامت حضرت رسالت کرد که فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس
الی خلقتنی من نار وخلقته من طین شیطان ندانست که قابلیت
علم کلمهٔ الهی خاک دارد و در آب و باد و آتش این قابلیت حضرة عزة
ننهاده است که سی و دو و بیست و هشت کتابت بر وجه آدم ظاهر
کرد که خلق الله تعالی آدم علی صورته وعلی صورة الرحمن که مراد
از صورة رحمن این سی و دو کلمهٔ الهیست که با سمیت بجمیع اشیا رسیده

است

است وصفات قدیم حضرة ملک لم یزل ولایزال است و بعد از آن سجدهٔ
آدم می باید کرد لاجرم جبرئیل عم بحضرة رسالت آمد و پنج صلوة را با امت
هفده رکعت گذارد و پانزده رکعت گذارد در روز جمعه که روز خلقت
آدم است تا سی و دو رکعت تمام باشد که آن سه کلمه صفات حضرة احدیت
است وجمیع کتب سماوی را شامل است و بحکم والمؤمنون کل آمن
بالله وملائکته وکتبه ورسله واجبست ایمان بهمه آوردن
و در شش روز و شش شب که عبارت است از چهار بار بیست
ساعت و یکبار سه ساعت بحکم تغلیب کلمه هفده رکعت صلوة روی
در کعبه کرده میباید گزاردن و در روز و شب جمعه که بیست چهار
ساعت دیگر است پانزده رکعت میباید گزارد تا سه رکعت تمام شود
بعد سی و سه کلمهٔ آدم که صفات حضرة عزة است پس یک هفته که عبارت
از هفت شبانروز شش بار بیست ساعت باشد که هر موجودی که
شش جهت دارد و هر جهت آن موجود روی از طرف خود در بیست
ساعت دارد که زمان وجود آن موجود است قال عم جاءنی جبرئیل
وفی کفه مرآة بیضاء قال یا محمد هذه الجمعة یعرضها علیک ربک
لیکون لک عیدا ولامتک من بعدک وهو سید الایام عندنا
ونحن ندعوه فی الآخرة یوم المزید جهت آن در قیامت یوم
المزید می خواند که بر سه ثلث ایام ثم استوی علی العرش زیاده کرده
شده است تا مثال هفت تمام شود و هر شبانروز چون بیست وچهار

ساعتست هفت شبانروز شش بار ست ساعت باشد که تمام موجودی
که شش جهت دارد در قیامت که حشر اجساد خواهد بود هر جهت او بزمان
ست منقسم باشد چنانکه رسول عم فرمود قد استدار الزمان علی هیئته
ای علی هیئة مربوبه که آدم و محمد است عم و آنکه جبرئیل جمعه را در صورة
مرآت آورد بجهة آنکه جمعه روز خلقة آدم است عم و نفخة آدم است و
مرآت خصوص است بنمودن وجه آدم و آدمی زاد و احتیاط خطوط وجه آدم
کردنست که دران خطوط ست و سه کلمه است و جمعه همین حال دارد که نماید
وجه آدم است پس آدم را جمعه مرآت شد و آدم مرآت سه کلمهٔ الٰهی بحکم علم
آدم الاسماء کلها و بوجهی دیگر که الرحمن علی العرش استوی از عرش اراده را
آدم راخواست ازخل کردن طه ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الی الرحمن
علی العرش استوی معلوم شود بوجهی عرش وجود آدم است ... استوای کلمهٔ الٰهی
بر خلقة وجه او ظاهر شد و حوا کرسی او باشد که هفت سطر هیاة کرسی دارد
نسبت با عرش که تمامی وجه است والملائکة حافین من حول العرش
از برای آنکه فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس و در شب معراج
گفت خدا را در احسن صورت دیدم و احسن تقویم صورة آدم است که کتابة
الٰهی از وجه او لایح و ظاهر است و گفت که رایت ربی فی صورة امرد قطط پس
تجلی در صورة امرد که صفت کرسی خدا دارد و صورة رحمن دارد تجلی کرد بر خط
استوای امرد بگذر و از هفت سطر وجه او که هشت شود بشکافتن موی فرق هم
ابجهار سطر که سه سطر باشد ... خط استوا عبور نکرده از هفت خط وجه او

که هر خط چهار سطر باشد چنانکه بت سطر باشد بعنوان و معنی الرحمن علی العرش
استوی بدان و ببین و در مصابیح طلب کن که خدا را دیدم در احسن صورة
که دست در میان هر دو شانهٔ من نهاد چنانکه سردی او بسینهٔ من رسید
و سؤال کرد که فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد تا اقرار گرفت بتساوی و احکام
او و خدای تعالی خود را بصورة آدم و امرد ازان نمود تا معلوم شود که آدم
عرش خداست و ملائکه حافین من حولهم باشند و اینست معنی الرحمن
علی العرش استوی که راست بایستاد کلمهٔ الٰهی که صفات قدیم اوست بر عرش
بلا زیاده و نقصان چون این معنی تمام شد ... استوای او بر عرش راست
... ما فی السموات ...
و فرمود که
تحت الثری گفت تا آسمانها نیز داخل باشد بحکم تحت الثری درین آیت
و از خلقت تام و وجه آدم و خط استوای او بر و بهمهٔ اشیا و آسمانها که همه
بیک وجود آدم اند و ازین ... عرش و کرسی خدا اند و از خط استوای آدم بخط
استوای همه اشیا برو ... کلمه و ... کلمهٔ الٰهی را بخوان و معنی یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات در یابی که اسم عین مسماست و از هر
موجودی که هست این خطوط الٰهی ظاهرست که چون بر یکدیگر آید یا برهم
بساید بعضی ازین سه کلمه از وظاهر گردد که اعداد رکعات صلوة والحمد
و معنی هر آیتی که خواهی چنانکه گفته شده است بحکم اقرأوا القرآن علی
حرف در ضمن او مندرج باشد چون قطع نظر از شکل و صورة او کرده باشی
اینست سر انطقنا الله الذی انطق کل شیء و معنی وان من شیء الا

يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ در هر رکعتی سنت است خواندن سبحان الله
مِلْءَ السَّمٰوٰاتِ وَمِلْءَ الْاَرْضِ وَمِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ
بَعْدُ پس در هر رکعتی این را چهار بار باید خواندن كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلٰوتَهُ وَتَسْبِيحَهُ
بر خط استوای ایشان بگذر و خط استوای آدم را بخوان وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ ای فی اللوح
لوح محفوظ که گفت وجود آدم است بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا و از روی
خلقت وجود او وضع لوح دارد و بدست خود که خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ
کرده است کلمه از و مراد است و بر وجه آدم علم کتابت خود بنوشت جبرئیل علیه السلام از لوح
محفوظ مطالعه میکرد یا در حضرت عزّت که عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ مُطَاعٍ ثَمَّ
اَمِينٍ در صورت آدم در می آمد و بحضرت رسالت می آورد و از برای آن در
صورت آدم در می آمد که مستثنی شده بود بکتابت وجه حوّا و آدم ازین جهت معلّم
او و همه ملائکه شده است در صورت آدم آمد بحضرت رسالت و روی در کعبه کرده
خدای تعالی را سجده کرد بعد هفده و پانزده کلمه که يَا آدَمُ اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ
تعلیم یافته بود حضرت رسالت فرمود که روز جمعه عرش خدای تعالی ظاهر شود چرا
که در روز جمعه خدا خلقت آدم کرده است و سید الایّام است و سنت است که
روز جمعه چشم را سرمه کشند که چشم آن روز روز برای بیند که جبرئیل در صورت
مرآت آورده است و جامهای سفید باید پوشید و ستر عورت کنند الّا سر و وجه
و ید و رجل که علامت سی و سه کلمهٔ الٰهیست و بعد از ان خطیب دو خطبه بخواند
یکی بجهت سی و دو کلمهٔ آدم و یکی بجهت سی کلمهٔ خاتم که لِسَانُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ وَفَارْسِيٌّ

ودر

و در لغت فارسی چهار کلمهٔ آدم ظاهر است [illegible] سدرة المنتهی
گفت و مراد آدم است از آنکه خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ گفت و بالا
ازین مقامی نیست که مسجود ملائکه و مظهر همه انبیا و اولیا و صحایف که
که بخطاب عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا مشرّف گشت و علم کلّی از آسمان اول با بوت
که اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ و آخر رجوع باو میکنند که صلوة را در آسمان [illegible] سدرة
المنتهی میباید رسانیدن و چهار جو قرینهٔ از چهار کلمه است که در شب
معراج رسول علیه السلام فرمود که از زیر سدرة المنتهی بیرون می آمد و بعد از ان
فرمود [illegible] و محمّد همین معنی است و لقد رآه نزلة
اُخْرٰى یعنی خدا را نزلة یعنی در کسوة بشریت عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى عِنْدَهَا
جَنَّةُ الْمَأْوٰى که مقامی آدم است که رَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ اَمْرَدَ قَطَطٍ
اشیا ملک و فلک و نبات و جماد و طبایع و موجودات روی در عالم خاک
و بشریت دارند و عاشق او یند و گرد مرکز خاک در طواف اند هرگاه که
آسمان که مقرّ ملائکه است در طواف باشد بگرد مرکز خاک و صورت آدم تا
چار ساکنان سموات نیز گرد مرکز خاک در طواف باشند و میخواهند که بصورت
تام آدم که بعلم سی و سه کلمهٔ الٰهی بر آمده است و مظهر شده است بر آیند و بجهت
این معنی جمیع اشیا دایم در حرکت اند و این معنی بصورت هیچ موجودی را
میسّر نیست الّا عالم خاک را و بعد از ان آب و بعد از ان باد و بعد از ان آتش
که چهار سطر اند که بر وجه آدم و حوّا ظاهر شده اند و در آسمانها بالقوه این شکل
هست همچنانکه در سیصد و شصت درجه و دقیقه گفته شده است و از تقسیم

فلك البروج تقسيم همهٔ افلاك كرد طوله ستون ذراعا في السماء حاصل است
واما النجم بالقوة افلاك را اين صورة آدم حاصل است بالفعل در عالم خاك
و آب و باد و آتش بنمود پس جميع اشيا وجود يك آدم باشد و از خط استواء
همهٔ اشيا برو و كلمهٔ خدايي را كه آدم مظهر اوست در مجموع اشيا بخوان
چنانكه از روي اسميت سي و دو كلمه بهمهٔ اشيا رسيده است و از روي ظهور
در همهٔ اشيا تجلي كرده است و مجموع اشيا بالقوة و بالفعل مظهر اوست
كه آدم است از آن فرمود اني جاعل في الارض خليفة كه خليفه قايم مقام
باشد و از آن فرمود كه على صورة الرحمن و همه اشيا حقيقة اوست و مرآة
خدا و همهٔ اشيا بدين معني شده است پس سدرة المنتهى او باشد و بيت
المعمور كه در ازاء كعبه در آسمانست بهمين معنيست كه كعبه موضع راس
و جبهه است و بيت المعمور بجهت اين خواند كه در سورهٔ ديگر سدرة المنتهى
خواند تا رسول عم نيامده موضع يكخشت از قصر مانده بود پس بيت المعمور
نبوده باشد و اين معني در اعداد انبيا كه چهار صد و بيست چهار هزار اند
گفته شده است و اين الواح كه خداي تعالى بموسي داد و موسى عم آن
الواح را بشكست بوجهي قسمة وجه انسان است كه تا بر خط استوا منشق نگردد
و مكسور نشود علامت سي و دو كلمهٔ الهي ظاهر نگردد پس كسر آن از غاية
كمال باشد نه از نقصان كه وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ
قرآن كلام است و خداء تعالى قرآن را نور خواند يعني بشكافد زمين وجود آدم
در مقابلهٔ كلمهٔ الهي كه سي و دو كلمه باشد وَوُضِعَ الْكِتَابُ كه سي و دو

ادم بخط استواء

كلمه

كلمه باشد وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ كه سه بار سه هزار و يكبار ت هزار انبيا
باشد بيامدند و شهداء كه لِذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا
لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الاية و هفت در دوزخ
كه هفت كلمهٔ وجه كافرست كه ت كلمهٔ كفر باشد بكنايت و گويند
وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ
يعني بشمار در چهار صد و بيست و چهار هزار انبيا كه سه بار سه
هزار و يكبار ت هزار باشد و بعدد سه و ت كلمهٔ من از انبيا
نيامد تا اقرار كنند كه آمدند وَلَكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ
وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ اِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى اِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ
اَبْوَابُهَا چون بر خط استوا بگذرد و هشت در وجه آدم كه حضرت
رسالت فرمود كه رَاَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ اَمْرَدٍ قَطَطٍ و خط استواء آن
كه هر سطري چهار سطر باشد سه سطر حاصل شود بشكل و صورة
آدم كه خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ در جنة كه عَرْضُهَا
السَّمَوَاتُ وَالْاَرْضُ درآيند و جميع حور و غلمان بشكل آدم و كلمه
آدم باشند لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُولَى خود را
بينند با هزاران هزار نشاط و فرح و جلالت و بزرگي و بزرگواري
وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاظِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ببينند چون وجه آدم و آدمي
زاد بهشتي على صورة الرحمن است خدا در صورة انسان برو تجلي كند
كه صورة سه كلمهٔ خدايي باشد بر وجه بهشتي همين علم ت و سه

کلمهٔ الٰهی اسم دارد پس ناچار وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة
باشد قصرها از لعل وجواهر ويواقيت وفواکه وهرچه ببیند آن
همه داخل سه کلمه باشد چون بعد سه کلمه که صفات قدیم خداست
پرستش کرده است وهمه را دران عالم مدرک وگویا وبینا وشنوا
یابند ومطیع ومنقاد امر خود بینند او بهرچه رای او باشد بجهة
آنکه مظهر سه کلمهٔ الٰهی بوده اند وسه کلمه با ایشان در بهشت ان
فواکه ولعل وجواهر ویواقیت در سخن آید چنانکه با ما نیز کوه مان
در سخن آید که انا کنزک وانا مالک لحدیث هرگاه آدم وآدمی
زاده از قسمت فلک البروج که سیصد وشصت درجه است که سه وقت
خواهد بود وتقسیم سموات سبع وسیارات دران بروج معلوم
کرد خود می بیند که از قبل باری تعالی لعل ویاقوت وجواهر پرورش
از ایشان دارند چون آدمی زاد بکنه آن رسید که ایشان منقسم اند
بعد کلمهٔ الٰهی پس مجموع جواهر از کلمهٔ الٰهی موجود شده باشند که امر
کن فیکون است پس چون چنین از افلاک مشاهده کرد فرزند آدم نا
چار دران عالم آسمانها وزمین از یاقوت ولعل وزبرجد وجواهر ابد
الآباد بیند ودر انجا ساکن باشد که خالدين فيها ما دامت السموات
والارض الا ما شاء الله استثنا کرد که گاه باشد که چنانکه همه عالم کلمهٔ
الٰهی در یک کلمه است مشاهده می توان کرد ببرهان همه اشیا (الٰهی) ذات
احدیت یابند تا یک کلمهٔ حضرت الٰهی باشد پس باید گفت خالدين

فيها ما دامت السموات والارض الا ما شاء الله ودوزخی واهل
نار را همچنین معنی باشد مثلا همهٔ اشیا را یک زبانه آتش داند وبیند بلا
تفاوت وغیر ذلک علی هذا القیاس في الاستواء وحملة العرش وفي
عدد تعيين اعداد الركعات في القرآن وفي الاحاديث القدسية
وخلقت الرحمن بسم الله الرحمن الرحيم طه ما انزلنا عليك
القرآن لتشقى الى الرحمن على العرش استوى نزول از در طه ورای
طالب اسرار الٰهی وحقایق نامتناهی وان علم آدم الاسماء كلها وقت
کلمه که اصل کتابست وسه کلمه که مرکبست از ایشان جمیع کتب سماوی
بشناسی بعد از ان متوجه معنیٔ الرحمن على العرش استوى شو اگر شخصی
گوید که استوی بمعنیٔ استولاست ودر کلام عرب چنین آمده است
جواب آنست که بلی استولی بمعنیٔ استوا آمده است ودرین مقام معنی
است که خدا بر همهٔ اشیا استوا دارد حتی بر عرش که اعظم موجوداتست
اما عرش از روی لغت سریر ملک است یعنی تخت ملک بدلیل رفع
ابويه على العرش وبدليل أهكذا عرشك چه فایده دهد آفریدن
عرش والذين يحملون العرش ومن حوله که مراد از خلقت آن
عرش استیلاء حضرت باشد ومحل ظهور احدیت باشد پس
برداشتن آن ملائکه را که الذين يحملون العرش ومن حوله و
يستغفرون لمن في الارض چه معنی دارد وچه فایده باشد که عرش را
تصور کنی یعنی تختی را که بالای آسمانها باشد وحملهٔ عرش آنرا

برداشته باشند و محلّ ظهور واستواء احديّت باشد اکنون در هفده
رکعت صلوة حضر جایز است و در پانزده سفر کردن رکعت باشد
و در هفده حضر و پانزده جمعه که سه رکعت باشد که سورهٔ طه و
الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى را تا آخر بخوانند پس معنیٔ الرَّحْمٰنُ عَلَى
الْعَرْشِ اسْتَوٰى را از سه کلمهٔ اصل قرآن که صلوة سفر و حضر بعدد
ایشانست و صلوة جمعه طلب کن که وَالَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ
وَمَنْ حَوْلَهُ مراد از حملهٔ عرش آن کسانی باشند که عرش را برداشته
اند و از اینجا عرش خداء تعالی آدم است که ملائکه طواف دارند بر کرد
زمین و آسمانها مخلوق شده است آدم بصورة رحمن که خَلَقَ اللّٰهُ
تَعَالَى آدَمَ الحديث پس او عرش الله باشد و مظهر و علم کلام قدیم باشد
واستواء سه کلمه و سه کلمه از لوح وجه او واضح و لایح که كُلُّ شَيْءٍ
هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ بغیر وجه آدم هیچ مخلوقی را این علمیّت کلمهٔ الهی
بر وجه ظاهر نیست زیرا که وجه او را از زمین کعبه آفرید همهٔ بنی
آدم را در اینجا روی باید کرد و وجه را در وضو شستن و هفده رکعة
و پانزده رکعة و پانزده رکعة صلوة با سجدات کردن در اینجا و
استواء حضرة عزّة بر عرش این معنی باشد و این استواء حضرت
کلام او بر عرش و استوا بر جمیع اشیا فی المثل چنان باشد که پادشاه
بر تخت نشستن بر جمیع امرا و نواب ظاهر کردد اکرچه در همه اشیا حضرت
عزّت تجلّی کرده است و سه کلمهٔ او تجلّی کرده است امّا بر نهج ظهور و کنایت

چنانکه

چنانکه بر وجه آدم که عرش اوست استوا یافت در مقامی دیگر نیافت
بسبب این معنی فرمود رَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ أَمْرَدَ قَطَطٍ وَفِي أَحْسَنِ صُورَةٍ
که آدم در احسن تقویم است بجهة آنکه چنانکه مظهر سه کلمهٔ الهی ازلی
و ابدی شد از راه زبان و وجه او از روی خلقة پیشانی و سنّ و اعضا
و جنب او همه علم کلمهٔ تام الهی شد از ین جهت است که آدم عرش خداست
وَالرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى رسول عم در مکاشفه دید فی صورة أمرد قطط
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى قَابَ قَوْسَيْنِ کفت و مقبض خواست حال
کویند و محلّ خواهد جای کرفتن در کمان اصابع است که در تشهّد بیان
کرده است در وقت التحیات خواندن و عقد پانزده و هفده جدا کردن او
ادنی بحکم تغلیب هفده و بحکم دو جمعه سه صلوة این معنی در شب معراج
بود که صلوة پنجاه واجب شد وَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى یعنی سه کلمهٔ الهی
یا ادنیٔ سه کلمه که شامل سه کلمه باشد و شامل هفده و پانزده فَأَوْحَى إِلَى
عَبْدِهِ مَا أَوْحَى از فُرِضَ عَلَى خَمْسِينَ صَلَوٰة با پنج صلوة آمد و در ظاهر قرآن
حضرة عزّة نفرمود که هفده رکعت یا پانزده یا پانزده رکعة باشد جبرئیل عم را
فرستاد تا برین ترتیب روی در کعبه کرده بکذارد این پنج صلوة را کاهی
هفده و کاهی پانزده جمعه چنانکه سه باشد و کاهی هفده و کاهی پانزده تا
سه باشد و تا حضرت رسالت سینهٔ مبارک نشکافت بخط آفرینش نرسانید
از موضع بیت الحرام که موضع خلقة راس و جبههٔ آدمست بمسجد اقصی که موضع
صدر و ظهر آدمست برد و دل مبارک او را باب زمزم بشست و بحکمت مملو

کرد بعد ازان جبرئیل او را باسمان اول با آدم رسانید تا سدرة المنتهی که آن شکل
هم مثال آدمست که چهار جو ازو بیرون می آمد که عبارتست از چهار کلمهٔ دیگر بعد
ازان فرمود بقاب قوسین او ادنی که معنی آن پیش رفت بعضی بعد پنجاه
حرف و نقط پنجاه صلوة واجب کرد اینجهة آنکه فرمود که در شب معراج
رسیدم بلاته مستوی اسمع فیه صریف الاقلام تا آمد بر پنج صلوة وجوب
عم آمد و از اقم الصلوة مجمل بتفصیل الا ما منه کرد هفده و پانزده و یازده رکعة به
روی در موضع و مکان خلقت راس و جبههٔ آدم و کاهی در بیت المقدس
که موضع صدر و ظهر آدمست اگر سایل سوال کند که سبب چیست که حضرت
الهی بتفصیل عدد رکعات را که نو گفتی نگفت جواب آنست که بحکم و لقد
زینا السماء الدنیا بمصابیح و انا زینا السماء الدنیا الآیه که آدم را در سماء
دنیا دید بزینة الکواکب و حفظناها من کل شیطان مارد و لقد
جعلنا فی السماء بروجا و زیناها للناظرین و حفظناها من کل
شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین معلوم
میشود که بالهامات شیطانی و تخیلات نفسانی و جسمانی عبور بر
سموات نتوان کرد و بسر فاوحی الی عبده ما اوحی و بسر آنکه چرا صلوة در اول
پنجاه بود و وجه حکمت آن چه بود و از چه جهت بهفده و پانزده و یازده
آمد و چرا روی در بیت المقدس یا بکعبه باید کرد چنانکه گفته شده است
نتوان رسید مگر بالهامات الهی و واردات غیبی حضرة عزت ازان
تصریح نکرد و نگفت تا آنکس که خدا گفت که یقول الذین کفروا لست مرسلا

ازیرا او

قل

قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب و کذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس و یکون الرسول
علیکم شهیدا چون گواهی بر حد بدانند که این گواهی بتقلید نیست و ازان
علمست که فرمود اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر و در اذان گواهی و در قامت
همچنین بعدد سه کلمه و شصت کلمه چنانکه گفته شده است خلق الله تعالی
آدم علی صورة الرحمن قال الله تعالی انا الله و انا الرحمن خلقت
الرحم و شققت لها من اسمی تقول من وصلنی وصله الله و من
قطعنی قطعه الله رحم زهد انست و مراد از و خلقت وجه حوا است
و آدمست معلقة بالعرش از روی خلقت مراد از عرش آدم است بر
نهجی که گفته شده است یعنی قرابت و رحم که حوا است که آدم است که خلق
منها زوجها میگوید که هر کس که مرا بر پیوند د و باصل من که آدمست وصله
الله برسد از رسیدن بمن بخلقت آدم و وصلت حضرت احدیت
و من قطعنی قطعه الله این حدیث را کند که طلب قامت الرحم یعنی حوا
فاخذت بحقوی الرحمن کنایتست که میخواست که بصورة آدم بر آید
که حقوه عبارتست از بند ازار که کنایتست از رجولیت قال مه
حضرت عزت منع کتابت از وجه حوا کرد که اگر نکردی تصور چنان بودی
که خط راس و خط عارض یک خط واحد است سه سطر بر وجه
آدم ظاهر نشدی آنچنانکه در پیش در باب خلقت وجه آدم و حوا

كفته شده است كه اكرنه از عارض حوّا كتابت ممنوع بودي سه كلمه بر وجه آدم
ظاهر نشدي پس حضرت عزّت كفت كه أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ
وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ قَالَتْ بَلَى يعني از خطّ استواء توكرا بي والسّلام ٥
الثالث في تحقيق منازل القمر والبروج والدّرجات مع كتابة وجه
آدم وحوّا وفلك البروج وفي انّه بايّ معنى الكرسي وبيان صورة ام د
بسم الله الرحمن الرحيم فلك البروج كه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْقَمَرَ
قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ دوازده برجست هر برجي سي
درجه چنانكه سيصد وشصت درجه باشد بعدد استخوان آدم كه در مصابيح
آمده است وسيصد شصت درجه شش بار سه وشش بارست درجه
هر درجه شصت دقيقه كرت وسه دقيقه باشد وهر دقيقه شصت ثانيه
وهر ثانيه شصت ثالثه على هذا تا عاشره كه مَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ
هر جزوي بحسب فيض وخاصيّت مغاير جزوي ديكر وبحسب ذات
يكي باشند بلا اختلاف چون سه كلمهٔ الهي واين دوازده برج چون در
مقابل هفت آسمانست از تقسيم او كه فلك البروجست تقسيم
هفت آسمان لازم آيد كه وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ پس جميع
آسمانها از تقسيم فلك البروج ودرجات ايشان منقسم شوند همچنين
بر سه وت كلمهٔ الهي از كلمهٔ كن موجود شده است وكفته شده است كه
سه كلمه يك كلمه است چون اجرام سماوي في الحقيقه باز اين دوازده برج
بحسب منازل قمر كه وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ منقسم است بچهارده وچهارده

منزل كرت منزلي باشد چنانكه كتابة وجه آدم چهار مژه ودو حاجب
وشعر فرق كه هفت باشد ودو انف ودو عارض ودو شارب ويك
سبلت بر خطّ استواء وجه آدم كه چهارده باشد بر چهارده كه آن
خطوط انسان است بجهت آن هميشه چهارده منزل قمر در زير زمين
مخفي است وچهارده ظاهر خلقة آدم بجهة آن چنين واقع است كه
آنچه بالقوّة در ايشان بود بالفعل در وجه آدم بنمود وظاهر شد در
خلقت حوّا هفت سطر وجه كه چهار مژه ودو حاجب ويك شعر فرقست
ظاهرست بر هفت كه مكان آن هفتست وبرين وجه بر وجه حوّا ان دو
هفت مخفيست وظاهر نيست كه اكر همچنين بر وجه حوّا ظاهر شدي كه
آن خطوط متصوّر نمي شد كه خطّ عارض وخطّ فرق دو باشد وبر فرقها
اصل فرق استواء خلقت سه خط وت خط ظاهر نمي شد وكسي تصوّر
كردي كه خطّ فرق وعارض هر سه يك خط باشد پس از وجه حوّا حكمت
قلم قدرة الهي منع آن خط كرد بجهت اين معني كرد ودر روز قيامت همه
بام باز خواند ازين معني يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ والحمد را وجهي
امّ الكتاب بدين معني خواند كه چهارده خط وجه حوّا كه هفت سطرست
بر هفت سطر وموضع هفت ديكر هست بي شعر وموضع انف ودو عارض
ودو شارب ويك موضع سبلت است پس بيست ويك كلمه ظاهر او وجه
او ازين قبل مظهر شد ودر الحمد كه فاتحة الكتابست كه خلقت
وجه آدم از خلقة وجه حوّا معلومست بيست ويك كلمه آمده است

وهفت کلمه حضرة عزت در الحمد نفرستاد ث ج خ ز ش ظ ف
چون مثال خلقت حوا است اگر چه در بهشت مجموع امرد باشند و بر وجه
ایشان هفت سطر خواهد بودن باین معنی خلقت حوا که هفت
سطر وجه حوا که هر سطری چهار سطر ست خاک و آب و باد و آتش
بس هفت بار چهار ست باشد و چون بر خط استواء هفت سطر او
گذر کنی که سنت ابراهیم است عم شکافتن موی فرق و همچنین سنت
حضرت رسالتست موی سر را بدو قسمت کردن و گیسو بافتن تا هشت
سطر ظاهر شود از خط استواء فرق حوا هر خط چهار سطر گردد مجموع
سه سطر باشد و بدین جهت حضرت رسالت فرموده است که بهشت
را هشت در باشد و بر هر دری چهار سطر نوشته باشد تا سه
سطر وجه آدم و حوا باشد که هر کس که در بهشت رود بر صورة آدم
و قد او که طوله ستون ذراعا فی السماء که شصت ارش که سه و ست
باشد و قید فی السماء بجهت آن کرد که فلك البروج بر سیصد شصت
درجه منقسم شده است رفیع الدرجات ذو العرش شش بار شصت
درجه باشد هر شصت درجه سه و ست درجه باشد و از تقسیم
فلك البروج تقسیم جمیع افلاك که در ازاء او باشد چه در فوق و چه
در تحت لازم آید قید فی السماء ازین جهتست قال عم ان اول قوم
یدخلون الجنة علی صورة القمر لیلة البدر یوم القیامه و امثال این
بسیار ست درین مسئله جمع باید کرد هفت ستاره تا بودند و باشند

دایرند در سیصد شصت درجه فلك البروج و شصت دقیقه هر برج
الی عاشره که هر شصتی سه و ست باشد و فلك البروج با هفت فلك
دیگر که در جوف خود دارد که بوجهی کرسی حضرت عزتست که وسع
کرسیه السموات و الارض فقضیهن سبع سموات فی یومین
در دو کنجیده است بباید دانست که بچه معنی کرسی حق است
بدان معنی که دایر است با جمیع کواکب گرد کره خاک که خلقت آدم
از وست تا آنچه از شکل و صورة آدم عم که در ایشانست بالقوه
و بالفعل بظهور آید چنانکه آمد افلاك چون از تقسیم فلك البروج
منقسم بر سه و ست شده اند تا ظهور علم آدم الاسماء کلها بشود
بس باطن ایشان همین شکل سه و ست داشت. لاشك لاجرم
ازان جمله یك برج جدی است که حضرت عزة میفرماید و یحمل
عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة و رسول عم ثمانیة اوعال
گفت یعنی هشت بز کوهی که خداوند سه قایم باشند و برجی بصورة
حوت و برجی بصورة انسان است بجهة آنکه طوله ستون ذراعا فی
السماء فرمود و این دوازده برج نسبت با یک نفس انسان تعلق
دارد چنانکه یکی تعلق بنفس او و یکی بمال او و یکی بفرزند او و علی
هذا القیاس تا دوازده و بهر چیز انسان را در کار ست تعلق
دارد اگر سائل سؤال کند که بچه معنی فلك البروج کرسی خداست
جواب آنست که حق تعالی گفته است که خلق سبع سموات فی یومین

وجبال واقوات را گفت آفریدیم در یومین ذکر کرسی تصریح کرد وگفت
وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ و در حدیث آمده است در معالم
تنزیل که حضرة عزت آیة الکرسی را در صورة رجل در آورد با آنکس در
سخن آید و رجل عبارتست از صورة آدم که بر خط استواء وجه آدم
کتابت ظاهرست و ما الکلام در سه وت رکعت صلوة خواندن آیة
الکرسی لجایزست و بعد د سه وت رکعة فلک البروج منقسم است هر
که فلک البروج را صورة آدم بود و آدم را خداء تعالی بصورة رحمن آفریده
باشد که [illegible] آدم علی صورة الرحمن ای انکه خلقة او مظهر سه کلمه
و [illegible] البروج بوجهی کرسی الٰهی باشد چون منقسم است
بصورة آدم [illegible] بعد د سه کلمه از الجابدی بس رسول گوید که يَوْمَ يَنْزِلُ اللّٰهُ تَعَالٰى
[illegible] انا القوم عن يمين الله در تشهد گفته شده است که
یازده و هفده سه باشد که كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ حق تعالی از عرش بکرسی
نزول کرده باشد بدین معنی و این حدیث وقتی فرمود که سؤال کرده بودند
بعد از این آیة که آمده بود که وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ
يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا سؤال کردند که مَا الْمَقَامُ الْمَحْمُودُ قال عم
يَنْزِلُ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى كُرْسِيِّهِ الحديث لاجرم فرمود که آیة الکرسی در
صورة رجل در آید تا ظهور این معنی باشد این که رسول فرموده است رَأَيْتُ
رَبِّي فِي صُورَةِ أَمْرَدَ قَطَطٍ أَمْرَدْ هفت سطر بر وجه و فرق خود دارد که
بر استواء آن چون بکذری هر خطی مثال خط امرد ظاهر باشد که حضرة رسالت

در

در کشف دیده است چون بر خط استواء فرق او بکذری هشت خط
ظاهر شود هر سطری از چهار سطر خاک و آب و باد و آتش که سه سطر باشد
بر خط استوا انکه نوشته این هفت سطر هر سطری همچنین چهار سطر باشد
تا [illegible] سطر آلهی کرد چنانکه [illegible] ظاهرست حرفی و بیت
[illegible] و نقطه است که بدو ده نوشته شده است مرکبست از چهار
طبایع که علم [illegible] کلی شده است که کتابت وجه آدم نیز چنین است
[illegible] فی الطواف والحلق والحجر الاسود بسم الله الرحمن الرحيم
مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ
دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ بعد د هفت کلمه طواف حج
هفت کلمه دیگر طواف عمره بعد د هفت کلمه طواف قدوم بعد د هفت کلمه
دیگر طواف وداع هفت اول از حجر الاسود در [illegible] طواف را که کتابت
شعر سر است و دو حاجب و چهار مژه که بخط استوا قایم مقام سه کلمه
میشود و بغیر استوا قایم مقام [illegible] کلمه و بوجهی دیگر هفت سطر
دیگر که هفت سطر شعر بر او نوشته شده است همچنان هر سطری
چهار سطر است که [illegible] سطر باشد و بخط استوا هشت سطر سه سطر
باشد این نسبت طواف حج قرآن که موضع راس و جبهه آدم است و سر
تراشیدن و قصر کردن موی سر از این معنی است پیش مقام راس
آدم وودیعت نامه الست بربکم بدین معنی پیش حجر الاسود است
که بر خط استواء خلقة راس آدم سه کلمه و [illegible] کلمه الٰهی [illegible] و سه

کلمهٔ از نبی ابجدی را بشناسی و احاطت او ... اشیا و قدم آن
کلام را بر بینی و بدانی مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلَا
خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ أي وَلَا عَلَى خَلْقِ أَنْفُسِهِمْ بعد از آن که بد ... بو
تا ... گویند بلی چون بینند که مخلوق شده است آدم بعد ... کلمهٔ آلهی
مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ یعنی شیاطین
بسر حجر الاسود نرسیده اند فی خلقة آدم و الحیوانات
بسم الله الرحمن الرحیم إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ
فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ
وَنَحْنُ إلى قوله وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ قال النبی عم خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى آدَمَ
عَلَى صُورَتِهِ وقال عم خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ از سه هزار
و سه هزار و سه هزار و ... هزار انبیا اوّل از آدم در سورهٔ الم
که اصل جمیع اسما است آغاز کرد خلیفهٔ اوست خلیفه عبارتست از
قایم مقام حضرت احدیّت و بصورت رحمان مخلوق است بجهة آن مسجود
ملائکه شد و در تعلیم اسما معلّم ملائکه شد ملائکه بعضی از اسماء اشیا
... دانستند بدلیل إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً
که إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ و خلیفه از اسما اند و همچنین أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ
يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ از اسما اند قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ
هم از اسما اند وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا چه آنچه ملائکه دانستند و چه
آنچه ندانستند ثُمَّ عَرَضَهُمْ أي المسمّیات عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي

وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ از اسما اند

باسماء

... که ... اشارت بدان اسما کرد إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ في زعمکم قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا لا لاء نفی جنس است
إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا یعنی از سفک دما و غیره وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ
و اسماء دیگر که تو ما را اعلام کردهٔ جنس علم دیگر ما را معلوم نیست
قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ الآیه آن اسما که آدم تعلیم ملائکه کرد
اصل کتب سماویّه و اصل جمیع کلام آلهی بود که آدم و وجه آدم بعد
آن خطوط آلهی مخلوق شدند و آن اسم عین مسمّا است چنانکه
الف اسم آ باشد و لا مسمّا باشد و آنکه مسمّا است اوّل اسم است
و ب و ت همچنان در بی و تی و در حدیث است که حضرت رسالت فرمود
که لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَقَلْبُ الْقُرْآنِ يٰس یعنی اسم ی باشد و آن
اسم عین مسمّا است که ی است علی هذا همچنین حضرت احدیّت
رعایت کرده است که بیست حرف و چهار دیگر که وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
که جا و ثا و کا و یا است مسمّا اند و اوّل اسم ذکر کرده است تا
بر طالبان حقیقت محقّق گردد که اسم عین مسمّا است چنانکه بعضی از
علماء ظاهر نیز بر آنند که اسم عین مسمّا است و چون بر خط استواء
وجه آدم ... موی فرق سر آید و قسمت کنی که سنّت ابراهیم عم
است و گیسو انداختن سنّت رسول عم است و بر میان دو حاجب
... و بر میان دو شارب و بر میان لب و بر میان زنخ که خط عارض
از دو طرف بدو نیم تمام میشود چهارده سطر آلهی بر چهارده سطر که

غير چهارده سطر شعر است که علامت ... کلمهٔ خدایی باشند بدید آید که
قرآن مرکبست از ... کلمه و دو خط دیگر که الم نجعل له عينين
ولسانا وشفتين وهديناه النجدين ... آدم است از دو سطر
... موضع ... چهار سطر باشد تا علم چار کلمهٔ دیگر کرده تا علا
... بر وجه ... شود که ... صلوة بحکم تغلیب هفده رکعت
باشد ... در روز جمعه که ... پانزده رکعت
باشد تا هر دو ... رکعت کرده ... الحمد با ... آیهٔ دیگر ... کلمه
... جمعه ... بخوانند و بعد آنکه ... و ...
حضرت ... شیطان ... این کتاب ... نخواند و
... و ملعون ابد شد و در اول قراءة واجبست که اعوذ بالله من
الشيطان الرجيم بگوید و بعد از آن بعد ... کلمه ... الحمد لله
رب العالمين تا آخره وهر عشری از قرآن ... بخوانند ... آن
آن شیطان که گفت انا خير منه الآية ... آن بود که حضرت رسالة
فرمود خلق الله تعالى آدم على صورة الرحمن که چنانکه آدم را مظهر ...
کلمه که اصل کتب انبیاست کردانید [illegible]
في صورة امرد جالس على سرير من ذهب وعلى رأسه تاج من
ذهب وفي رجليه نعلان من ذهب [illegible]
فقال يا محمد فقلت لبيك وسعديك فقال فيم يختصم الملأ
الاعلى قلت لا وفي رواية فقال يا محمد قلت لبيك ... [illegible]

قال

قال فيم يختصم الملأ الاعلى قلت نعم في الكفارات والدرجات
ونقل الاقدام الى الجماعات واسباغ الوضوء في السبرات وانتظار
الصلوة بعد الصلوة فمن حافظ عليهن عاش بخير ومات بخير
وكان من ذنوبه كيوم ولدته امه و وجه و ید و رجل و ...
او را بعینه علم ... کلمه کردانید که اگر فرزند آدم کنگ و کر آید ار دیه
او و ید و رجل او ... سیصد و شصت بند ستخوان او ... کلمهٔ الهی
را بشناسند من عرف نفسه فقد عرف ربه بخوان و بدان که
در مصابیح است که فرزند آدم را سیصد و شصت مفصل است
که شش بار شصت باشد هر شصتی ... منفصل باشد تا
علم ... کلمهٔ آدم ... کلمهٔ خاتم باشد و در شب معراج حضرت
رسالت گفت رأيت ربي في صورة احسن که صورة بشر خواهد بود
بحکم احسن تقویم که گفت فيم يختصم الملأ الاعلى يا محمد تا
آنجا حضرة عزت دست خود بر میان دو شانهٔ من نهاد و سردی
دست او بسینهٔ من رسید که هر دو موضع خط استوا از فرق آدم
تا انتهای خلقت وجود او و بعد از آن دانستم علم که در آسمان بود
گفتم خصومت ملائکه و ملاء اعلی در کفارات و تقدم جستن است
در صلوة که هفده رکعت و یازده رکعت و پانزده رکعت باشد بعدد
... کلمهٔ آدم که فسجد الملائكة كلهم اجمعون الا ابليس لم يكن
من الساجدين حضرة عزة وجه آدم را که چنین آفرید ومن احسن دينا

[illegible] مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ
حنیفا [illegible] کرشما افنن موی فوق سنت او ست تا خط آدم و ست خط
تمام بر وجه مصلی ظاهر کرد و وجه [illegible] دال انتسب آن کلمهٔ الهی کردانند
و داند که علم کلمهٔ الهی وجه او شده [illegible] والذين معه
أشداء على الكفار رحماء بينهم [illegible] محمد بعد سه
کله و ست کله يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم
من اثر السجود در صلوة حضر هفده رکعت باشد و هفده سجود
و در صلوة سفر یازده رکعت است باشد و یازده سجود و در صلوة
جمعه یازده رکعت است باشد و یازده سجود لاجرم فرماید حضرة
عزت [illegible] من اثر السجود وان طهر بيتي للطائفين
والعاكفين والركع السجود که این بیت بحکم حدیث نبوی مقام خلقة
راس و جبههٔ آدم است که خلق الله تعالى رأس آدم وجبهته من تربة
الكعبة و دهن آدم و آدمی زاد را که بر خط استوا آفرید کا بیج سه دندان
داد و کا بیج ست دندان بعد سه کلمهٔ آدم و ست کلمهٔ ختام در سه موضع
و ست موضع و دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهن که بر خط استوا ست
هر یک مرکب اند از چهار سطر خاک و آب و باد و آتش هفت سطر که هر یک
چهار سطر باشد ست سطر کرد و بر خط استواء وجه آدم چون ست
بکذری چنانکه خطی در زیر زبان بجهت فاصلهٔ زبان و نشان راه
خدا و سلوک طالبان نهاده است هشت سطر شود هر سطری چهار

کلمه چنانکه سه کلمه باشد و در حدیث آمده است که درِ بهشت
هشت است دو پاره و بر هر دری چهار کلمه نوشته است که
سه کلمه باشد و حضرت عزت در شب معراج که صلوة هفده که
حضر و یازده جمعه و هفده حضر و یازده سفر واجب کردانید
حضرت رسالت فرمود که در احسن صورة دیدم و فرمود رأيت
ربي في صورة امرد قطط هفت سطر دارد چهار مژه و دو ابرو
و موی سر که قطط امرد عبارت از انست که هر سطر چهار سطر
است از آن صورة امرد که حضرت عزت رسول عم بدان صورة
تجلی کرده است تا هفت سطر که هر یک چهار سطر باشد بیست سطر
خدایی باشد و چون بر هفت خط استواء آن صورة امرد کذری
هشت سطر شود هر سطری چهار سطر باشد از آن گوش و چشم و
بینی و دهن نیز همچنین ست و سه کرد از آن دندان همچنین از آن
آن هفت سطر که سطر شعر است و چهار مژه و دو حاجب و یک موی
فرق بر هفت سطر دیگر است که محل این هفت سطر موشله است همچنین
هفت آن که هر یک چهار سطر باشد و چون بر خط استوا بکذری هشت
سطر باشد که هر سطری چهار سطر باشد که سه سطر کردد که علامة سه
کلمه و ست کلمهٔ الهی باشد که آن کلمهٔ الهی ازلی ابدیست که در آدم عم
برین وجه تجلی کرد و آدم خود علم آن کلمه شد از روی خلقة و وجه حوا
را حق تعالی بهفت شعر بیاراست که بر وجه امرد و حور ست تا هفت علم

نه سطر باشد هر یکی چهار سطر و بر خط استواء حوا چون موی فرق سر
شود هشت سطر گردد تا سی و دو سطر باشد و شعر عارض و زنخ
و انف و لب را از وجه حوا منع کرد در خلقت تا خوانند کتاب الهی
از وجه آدم بی تعقل و توهم نکند که موی سر که یک خطست و موی
عارض که هم یک خطست هر دو یکیست بجهت آنکه فاصله ندارد و از این
جهت فرمود که در قیامت همه خلق را بمادر باز خوانند و از این معنیست
که حوا از نفس آدم مخلوقست که خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا الی تَسَاءَلُونَ بِهِ
وَالْأَرْحَامَ که صاحب رحم حواست و از خط استواء آدم و حوا جمیع
اشیا از نباتات و حیوانات و مرکز کعبه که ناف زمین است و بخط
استواء فلک البروج و سماوات بر گذر و آن محیط وجه آدم را بخوان
چنانکه در هر جا این علم تمام سه کلمه باشد مثلا بخط استواء فرق آدم
علم دو کلمه باشد بر خط استواء دانه گندم بگذر که علم دو کلمه باشد
چنانکه بر خط استواء ابرو و فرق آدم بگذری علم دو کلمه باشد بر خط استواء
دانه خشخاش و برگ او بگذر علی هذا بر همه اشیا همچنین بر حیوانات
بگذر همچنین دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهن بر خط استوا
ببین و نه سطر و سه سطر کتاب الهی را بخوان چنانکه این حیوان
بدان کتاب الهی دانا نیست انسان که بدان دانا نیست حضرت عزت
او را بَلْ هُمْ أَضَلُّ خواند بجهت آنکه علم انسان دارد و بجهت بدان علم
نیست و هر حیوانرا که حضرت عزت آفرید آنچه بر وجه او دو دو

بود در مقابل هم نهاد چنانکه دو گوش و دو چشم و دو بینی و آنچه
واحد بود بر خط استوا نهاد تا چون طالب بر خط استوا بگذرد و بسر
أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا برسد سه کلمهٔ الهی را و نه کلمه را مشاهده
کند و دهن را که مظهر سه کلمه است و زبان را بر خط استوا نهاد تا بر خط
استوا اکوان که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى و این أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا ارض وجود آدمست که شکافته شده است از روی فطرت
و فرق و وجه و صدر و اصابع و رجل و ید او در مقابله نه و سه
کلمهٔ الهیست که کلام الهی را حضرت احدیت نور خواند که أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ
بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ در عقب گفت وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ
مثال در خلقت خروس که أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ اعراف که جمع عرفست و عرف
تاج خروسست بر خط استواء آن تاج خروس نظر کن بعضی آنست که
حق تعالی آن تاج را منشق آفریده است و بعضی غیر منشق و بعضی از حیوانات
تاج منشق میباشد و باز بهم متصل میشود چنانکه تاج هدهد
و او از آن جهت پیک سلیمانست که موصوف است بدین صفت کتاب الهی
که تقریر کرده شد در خلقت که هدهد خداوند دو گوش و دو چشم و دو
انف و یک دهن است و چون بر خط استوا بر دهن بگذرد هشت سطر
باشد هر سطری چهار سطر سه باشد و اگرچه همه طیور این صفت دارند اما
خلقت تاج فرق او که گاهی منشق باشد که سنت ابراهیم است در فرق
سر و گاهی باهم آید و جانوری دیگر بدین صفت موصوف نیست لاجرم

در عالم کشف نامهٔ سلیمان که صورت آدم دارد به بلقیس که صورت حوّا دارد
او آورد که انّه من سلیمان وانّه بسم الله الرّحمن الرّحیم هفده بار بسم
الله الرّحمن الرّحیم در هفده رکعت صلوة حضر و پانزده جمعه باید خواند
چنانکه سه بسم الله باشد که بر هفت سطر هدهد که دو گوش و دو چشم
و دو انف و خط استوا دهن او ست که هشت شود و سه باشد موجود است
و تاج فرق او که گاهی چون خلقت شعر سر آدم یکیست و گاهی بر سنّت ابراهیم
عم دو است بجهة رفتن بر خط استوا و علامة آن دو میشود ز هی
خلقت هدهد و بلقیس را همین هفت سطر و خط استوا هشت سطر
هر سطری چهار سطر که سه و بیست باشد موجود است و عبارت این نامه
بردن هدهد به بلقیس از سلیمان این خلقت است و دانستن زبان مرغان
عبارت نیست از دانستن آن صوت ایشان که خارج از سه کلمه نیست و عبارت
از دانستن خلقت ایشان خلقت نقش وجود آدم عم است و شتر را که
دهن بر خط استوا است یک لب او را شکافته آفرید تا نشان طریق
الهی و سبیل الله باشد و از جهت ره بردن بکلمه است که پالان اسب را
بر خط استوا نهاد قال عم الخیر معقود علی نواصی الخیل و قال عم
للسّائل حقّ ولو علی فرسه و بجهة تقسیم دو کوهان بر پشت شتر آفرید
و سمهای بعضی حیوانات از جهة خط استوا منشق کرد و زبان مار را که
بر خط استوا مخلوق است دو شاخ آفرید تا او با نهایی دیگر که منشق

نیستند

نیستند دریابی که بر این نهج است و طاوس را چنان منقّش ساخت که
چون بر خط استواء دو گوش و دو چشم و دو بینی و یک دهن او بکذی
سه سطر الهی بخوانی امّا در رنگ و بر نقش او قدرة نمود که بر هر پری
از آن او که بر خط استوا گذشته باشی از یک طرف هر نقشی که در یابی
در طرف دیگر خط همان نقش در مقابل بینی که تا نقش صورت بین منقسم
شده باشد بر این پر بر قاعدهٔ کلمهٔ الهی کن و کرکدن را یک شاخ بر خط استوا
پیشانی نهاد و همین نقش در خطوط مار و جمیع اشیا که از کلمهٔ کن موجود شد
که در اصل سه کلمه اند چون نظر کنی مشاهده توانی کرد و در خط استواء فلک ذکر
رفته است و آنچه در خیال و تصوّر آید و در خواب و بیداری دیده شود هم بر این
نهج است فتبارک الله احسن الخالقین و این قاعده دید و جهان بهیچ وجهی
از وجوه در یک موجود با هم تخلف ندارد بل البتّه صنع الله الّذی اتقن کلّ
شیء او لم یر الّذین کفروا انّ السّموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما
وجعلنا من الماء کلّ شیء حیّ افلا یؤمنون خروس عرش که در حدیث
آمده است که بانگ صلوة میدهد چون معلوم کرده عرش چیست و تاج
خروس چون فرق آدم در بعضی منشق است و در بعضی غیر منشق
امّا بر خط استوا تاج آن نیز که غیر منشق است بخلقة تاج منشق خروس
هم منشق باشد چون استواء حق بر عرش معلوم شود خروس عرش هم چو
سلیمان و هدهد و بلقیس خواهد بود که ذکر رفت والسّلام فی توحید
الحروف و اشتقاق الکعبة من الکعب و طلوع الشمس من مغربها

وفي اوقات الصلوة والحشر والصلوة الوسطى بسم الله الرحمن الرحيم
اي طالب حقيقت هرگاه كه بصورة قطع نظر از صورة سه حرف كه علم
كلمة الٰهي اند اي طالب بكني سه كلمه را بيني كه عبارت از آ و ب و ت و
ث است الي آخره كه همه مجرد از شكل وصورة و پيكر و هيأة اند
واز طول وعرض وعمق ولون منزه اند ومجموع در ذات خود على
التسوية در ايشان نه ماضي ونه مستقبل ونه حال صفاة قديم حضرة
ملك متعال و پادشاه لم يزل ولا يزال اند نه بعرض ونه توهم وتصور
وتعقل منقسم كردند قايم بذات حضرة احديت چون ضوء الشمس
بالشمس وتري بآب وحرارت بآتش ومحيط بر هردو جهان بوما
كان وما يكون ازلي ابدي لا ينام ولا يموت چون نفس كامل آدم و خدا
شناس خود را يعني خلقت خود را علم اين سه كلمة الٰهي ديد وصفت خود را
با اين سه كلمة الٰهي يافت بمقام وصلت كه وصلوا وانتقلوا رسيد و
بعالم بقا و ذات وصفات احديت واصل شد لا يذوقون فيها الموت الا
الموتة الاولى چرا نخوانند كه الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان
ربنا لغفور شكور الذي احلنا دار المقامة من فضله چنانكه
سه كلمة صفت خود را دريافت آن سه كلمه در صد هزاران هزار صورة
غلمان وحور كه غلمان وحور مظهر ايشانند تجلي كند بر او در حسن
صور خود را بر صورت آدم بر تخت بر زر كول زري كه على الارائك متكئين
بر قد آدم كه طوله ستون ذراعا في السماء كه سه و ت ارش باشد و بر

صورة آدم كه خلق الله تعالى آدم على صورة الرحمن [illegible] ببيند
[illegible] باب كه هشت در باشد بهشت را چنانكه بر خط
استوا بهشتي امردي كه در گيتي هشت سطر بر سر و دو بر دو ابرو و
چهار مژه مشاهده توان كرد كه هر سطري چهار سطر كه سه سطر باشد
والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم سلام
عليكم طبتم فادخلوها خالدين وقالوا الحمد لله الذي صدقنا وعده
واورثنا الارض نتبوأ من الجنة حيث نشاء عبارة از جنت يك كلمة
الٰهي خواهد بود كه متضمن معني سي و يك كلمه ديگر است وعرض از جنت
كعرضها السموات والارض اعدت للذين آمنوا بالله ورسوله ذلك
فضل الله الآية اعدت للمتقين الم ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى
للمتقين در يك جنت آدم را گفت قرار گير وكلا منها رغدا حيث
شئتما چون حقيقت يك كلمه حقيقت سه كلمه است واين معني در بيان
يك ركعت صلوة كه در و الحمد وهر عشري از قرآن كه خواهي بخوان گفته
شده است آنجا طلب كن ولقاي خداي تعالي در چنين جنت حاصل
شود وحيوة ابدي در چنين جنت باشد يوم يكشف عن ساق
ويدعون الى السجود فلا يستطيعون خاشعة ابصارهم ترهقهم
ذلة وقد كانوا يدعون الى السجود وهم سالمون از ساق آدم عم
كشف حجاب كرده شود واز چهار كعب او و ت بند اصابع هر دو پاي
كه سه باشد علامت سه كلمه كه سجود در صلوة دوي در كعبه مي بايد كرد

بخواند که لا یستطیعون اگر سائل سؤال کند که سبب چیست که بند
انگشتان پای را و چهار کعب را حساب کردی و ما بین را نکردی
جواب آنست که در کلام آیت منسوخ هست که خواندن جایز است
امّا عمل بدان جایز نیست و لکلّ اجل کتاب یمحو الله ما یشاء
ویثبت وعنده ام الکتاب ام الکتاب الحمد است و از آن ام
الکتابست که بعدد سه کلمه در صلوة هفده بار و در روز جمعه
پانزده بار که سه باشد خوانند و همین معنیست که رسول علیه السلام فرمود
حضرت عزّت زحل خود در دوزخ نهد اگرچه کعبه موضع خلقت راس
وجبهه آدم است امّا حضرة عزّة اسم کعبه برو نهاد که عبارتست از
کعب و در صلوة وضو باید ساخت بجهة توجّه بر کعبه فرمود که فاغسلوا
وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی
الکعبین اسم کعب آدم بر موضع وجه و جبهه اطلاق کرد از برای
تعظیم آدم علیه السلام و وجه دیگر آنست که یوم یکشف عن ساق ویدعون
الی السجود ای یکشف الحجاب عن ساق عظیم که تنوین تعظیم باشد
وعن ساق از بهر بعد و مجاوزت باشد در کلام عرب یعنی کشف
حجاب از کعب آدم کرده شود ویدعون الی السجود و جعلنا الکعبة
البیت الحرام مثلا حق تعالی رسول را خبر داد که آفتاب از طرف
مغرب بر آید بحکم خواب یوسف علیه السلام که رایت احد عشر کوکبا
والشمس والقمر رایتهم لی ساجدین و چون یعقوب

ومادر و برادران او را سجده کردند گفت هذا تاویل رؤیای
من قبل پس انبیا در صورت آفتاب در می آیند پس حضرة رسالة
بحکم وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم خبر داد که
هرگاه که ظهور آدم و همه انبیا از بیت المقدّس که مقام خلقت
صدر و ظهر است و از طرف مغرب است ظاهر کرد و آفتاب از طرف
مغرب بر آمده است ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو
الفضل العظیم فصل اکنون حضرت عزّت چنانکه در
نشر شبانه روز هر شبانه روزی هفده صلوة واجب کرد
و در روز جمعه که روز خلقت آدم است پانزده واجب گردانید
تا سه باشد و آدم بحکم سیماهم فی وجوههم من اثر السجود
وطهّر بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود
فرمود که موضع خلقت راس وجبهه آدم است اوقات صلوة را بر
شمس نهاد که گفت چون شمس از طرف مشرق بر آید چه باشد اوّلا
ابتدای صلوة از ظهر است و در روز جمعه که روز خلقت آدم است
حضرت رسالت از وحی الهی فرمود که صلوة جمعه اگر در وقت
استوای شمس بر فلك بگذارند جایز است از آنکه چون بمقام استوا
رسید در مقام کعبه آمد و توجّه بکعبه کرد از مشرق می آمد تا
بکعبه رسید که موضع راس وجبهه آدم است پس در آن زمان صلوة
جمعه درست باشد و باید گذاردن و صلوة غیر جمعه باید که شرف

استواي كعبه دريابد بعد ازان مصلّي متوجّه كعبه شده صلوة هفده و
پانزده بگذارد وآن شرف وقت همچنين ممتد نيست تا عصر وازان عصر تا
غسق ليل كه أَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ الي مَشْهُودًا
كه قُرْآنَ الْفَجْرِ صلوة فجرست وَغَسَقِ اللَّيْلِ صلوة مغرب وعشاست
وچون آفتاب در غروب باشد اگر مجال يك ركعت باشد دران وقت
صلوة درست آيد والا نه كه يك ركعت [illegible] يك كلمه است كه مستجمع
جميع كلام الهيست و رسول عم بجهة آن صلوة [illegible] وقت برآمدن
وفرو شدن آفتاب منع كرد كه حضرت عزّت فرمود كه خاك آدم را از
جميع روي زمين فراهم آوردم پس همهٔ روي زمين موضع وجود
آدم باشد چون صبح صادق دميدن گيرد اثر روشني آفتاب بر وجه
زمين افتد و آفتاب در مقابل زمين آيد وچون فرو رود نحن
الْأَرْض در مقابل وجه ارض باشد لاجرم صلوة توان گذاردن
كه در مقابل وجه ارض است اما در وقت فرو شدن و برآمدن
آفتاب از وَجْهِ الْأَرْض منحرفست روي در وجه ارض كه مقام وجود
آدمست ندارد پس در مقام سجود نباشد كه إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ
كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ لاجرم درين دو
وقت منع صلوة كرد وفرمود كه درين دو وقت آفتاب از ميان دو شاخ
شيطان بر مي آيد و فرو ميرود وآن شيطانست كه روي با آدم نياورد و
سجدهٔ او نكرد وهمين معنيست كه از رسول عم سوال كردند كه آفتاب

شب

شب بكجا ميرود گفت زير عرش تا بسجدهٔ حضرت عزّت كند و بيان عرش
كرده شده است الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ [illegible]
و آدم از خاك آفريده شده است كه عرش خداست وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
مجموع سموات و سيارات طايف ودايرند گرد مركز خاك
وآينه در ايشان بالقوّه هست در آدم حضرت عزّت بالفعل ظاهر كرده
وچندانكه ميخواهند كه همچو آدم مظهر كلمهٔ الهي شوند وبدان صفت
متصرف گردند ممكن نيست ونخواهد بشد وايشانرا اين كمال هرگز
دست نخواهد داد كه خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ اگر
سائل سوال كند كه حق تعالى [illegible] اولين وآخرين را در زمين
[illegible] جواب آنست
كه [illegible] حَمَلَ اللهُ تَعَالَى رَأْسَ
آدَمَ [illegible] الْكَعْبَةِ [illegible] بَيْتِ
الْمَقْدِسِ [illegible] ظاهر گردد بوجهي همه دران زمين
محشور باشند وازين جهة موسي عم دران زمين اول خيمهٔ ميعاد بنياد
كرد و بر هر طرف او پنجاه طناب نهاده كه در بار پنجاه باشد بعدد پنجاه
حرف ونقطهٔ كتاب [illegible] است و يازده شقّه كه هر شقّهٔ
[illegible] رسالت است
[illegible] طول وچهار ارش
عرض [illegible] خيمهٔ ميعاد خوانند

٧ [illegible] واولاد آدم از بيت المقدس

در توریة که مثال ست کلمهٔ حضرت رسالتست و ... کلمهٔ
آدمست که رسول عم صلوة هفده رکعت و پانزده بعد دان
ادا کرد و بر امتان واجب کردانید که الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ
يُحَافِظُونَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ الایة خیمهٔ میعاد موسی
عم روی در وکرد و أَبَدَ الْآبِدِينَ خدا را بپرستید کفت صورة
آدم عم بود که راست کرده بود چنانکه در طور خدای تعالی بدو
نموده بود و تابوت و توریت والواح را در وی نهاد برای آنک
صورت خدا آدم و آدم کلمهٔ توریتست والواح که سورة کوو بیست
بود و هست و خدا با او کفت که پانزده شقه راست کن که عبارتست از
... خط وجه آدمست که لب او را با خط ... و ... از شقه
اتصال یکی کرفته است تا آن هم شلنه باشد که مردم کو ... ست
اتصال نیست و باید کرفت و کفت که میباید که آن پانزده شقه
ست ارش باشد بدرازی و چهار ارش پهنا باشد تا عقد نقطه
تمام شود و آن الواح را در وی بنهد و چهار حلقه در تابوت فرمود
که چون بر خط استوا بکذری از ب و شمس چهار ظاهر شود و از هر
طرف او پنجاه طناب فرمود بجهت انکشت دست و پا از هر طرف
مثال پنجاه است ... پس آن خیمه که ست ارش است و پهنا بست
چهار ارش که هیات روی کاملست که آن چهار پهنا دو جای شارب
و دو طرف محاسن است حرف و نقطه که پنجاه است اول مثال

وانوجه

یعنی علم ... کلمه بایستی که یک نقطه بودی چنانکه معلومات ... اند
اما بسبب جهال تا فهم کنند بسیار شد حکمت الهی چنان اقتضا
کرد کتب ایشان و حروف ایشان هر یکی بشکلی و نوعی دیکر باشد چنانکه
الف در خط عربی و توریت و انجیل هر جا بنوعی دیکر اند تا دلالت کند
هر شکل که خواهی علم ایشان میتوان شد چنانکه کتابت متفرق الهی و خط
قدرت او خدای تع خط صامت را کتاب خواند و ظاهر این خط صامت
سخن کو نیست و نمیکوید من کتاب خدایم بلکه بزبان حال کویاست
تا تو همه اشیا را کتاب خدا دانی و از این صامت بخدا رسی چنانکه کتابت
همه خاموش است و هم کویاست و بیان حال کاتب میکند بشکل و هیات
ادم و همه اشیا کتابت خدایی اند و هم کویا و هم خاموش و بیان
حال کاتب که خداست میکند و وضو ساختن و نعدد اصل کلام نماز
کزاردن برین معنی کواهست مسئله کتاب آسمانی برای آن کتاب
انبیاست که آسمان عبارتست از سیصد و شصت درجه بعدد دوازده
بارشه و ... اند که ایشان کتاب خدایند و بعدد کتاب خدایند عم
تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ مسئله
سورة حم فرستاد کفت ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ
مِنْ عِلْمٍ دیکر هارا ... فی الصدر ... چون از حضرت عزت بغیر
از کلام چیزی نیامد و نمی توانست آمدن ... علم ازل و ابد ایشان
بودند لاجرم مجموع شریعت را بر مثال اصل کلام ... و ...

وزکوة وغیبت فی المسیح اگر کسی از ترسایان سؤال کند که سبب چه بود که
عیسی عم گفت که من هرچه بشما گفته‌ام باشاره وتأویل بود این بار که
بیایم همه را ظاهر کرده‌ام یعنی این بار ظاهر نمی‌کنیم از برای آنکه آن بار
ظاهر نمی‌توانست کردن که همه کلمه سی و دو بود و او مظهر هم در آن وقت
نبود می‌دانست که در وقت دیگر در مظهر دیگر ظاهر شود که به همه
تلفظ کند و تمامی خلقت و آفرینش کلمه در و ظاهر شود آن زمان
ظاهر تواند کردن و اگر نه بیان خاتم که در مقابل کلمه است چون ۳۲
کلمه بر زبان او روان نیست چون ظاهر تواند کرد فی ما یتعلق بکشف
الحواریین در انجیل آمده است که عیسی عم در شکم عذرا در آمد
گوشتمند شد کلمهٔ خدایست که عبارتست از کلمة الله که سی و اند
در مظهر انسان علم پیدا کرد از کسوة سی پاره گوشت تا علم سی کلمه
باشد پس کلمه گوشتمند شده باشد و آنکه فرمود وما قتلوه وما
صلبوه ولکن شبه لهم چون بدن شبیه کلمه است همچنان
بجای حروف محدوده و سیاهی قایم مقام کلمه است پس او را
کشتند آنچه عیسی بود کلمة الله و روح الله بود او را نمی‌توان
کشتن تا دلالت کند که کلمه نمی‌میرد و نمرد و خدای تع فرمود وما
قتلوه وما صلبوه و محمد عم فرمود از آسمان فرو آید تا معلوم
شود که بر کلمه مرگ روا نیست آنکه میگویند که عیسی ابن مریم گوشتمند
شد باید دانست که چه معنی دارد مثلا خدای تع در قرآن می‌فرماید

کم

عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی مریم وروح
منه و مسیح می‌گوید که اَلْاٰبُ اَلْقُوَّةُ الْاَزَلِیَّةُ وَرُوحُ الْقُدُسِ
صَوْتُهُ وَاَنَا نُطْقُهُ پس باید که بقول عیسی عم پیش نصاری
عیسی نطق باشد و در آن وقت که از مریم بقول ایشان گوشتمند
شد او را سی کلمه تمام نبود آن سی کلمه تمام که عیسی و همه انبیا و
کافر و مسلمان بان خلقت و بان اندازه صورة و پیکر و هیأة
گرفته اند علامت آمدن مسیح آنست مصحف جبوة را که بهفت
انگشتری مهر کرده اند باز کند و پیش بره خود قربان شود در
صورة برهٔ هفت شاخ و همه ملائکه او را سجده کنند و مردم بملکوة
آسمان برساند و از لعنتهای مختلف برهاند این چنین آمده در
کتاب شمعون و در حدیث رسول است عم در وقت صلوة ظهر از
منارهٔ بیضاء دمشق شرقی عیسی عم از آسمان فرو آید هر دو دست
خود بر بال ملائکه انداخته باشد مسئله کلمه ممکن الرؤیة
نیست همچنانکه خدای تع علیها تسعة عشر ظاهر است چهارده کلمه که
هست چهارده صورة دارد و پنج نقطه دارد که نوزده باشد
فی الاسم والمسمی اقرأ باسم ربک الذی خلق الآیة کهیعص
حمعسق کما قال علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه یا کهیعص
اعوذ بک بجهة آن حروف مبسوط را اسم خود کرد اینکه در هر
لسانی و لغتی که اسم حضرت عزت گفته خواهد شد مرکب از زبان

وازخواتِ ایشان خواهد بود چنانکه ماهیت مسمّا که ذات حضرت
عزّت است معلوم نیست خواست که اسم ذات خود کلمهٔ چند
کرد اند که موضوع بنا شد و در ازاء مسمّا تا اسم و مسمّا از ین
وجه علی السّویّه باشد فرمود عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ایْ عَلَّمَ الْخَطَّ الْاِنْسَانَ
بِالْقَلَمِ علت غایی و وضع کردن قلم نوشتن هر اسم الٰهی و بیان
کردن وحدانیت او را بود و اوّل کتابة مفردات است هر مبتدی
را و اسم حضرت عزّت در جمیع امور جهة تقدیم اسم که کُلُّ اَمْرٍ
ذِیْ بَالٍ لَمْ یُبْدَاْ فِیْهِ بِسْمِ اللّٰهِ فَهُوَ اَبْتَرُ وَ اَجْذَمُ بجهت
اصل است و چون ابتدا باصل نکند ابتر باشد باید که خط معهود
باشد بِهِ عِتْقِ اُمِّ الْوَلَدِ وَ شَهَادَةِ الرَّجُلَیْنِ قَالَ عَم بُعِثْتُ
بِبَیَانِ الشَّرِیْعَةِ لِلْبَیَانِ الْحَقِیْقَةِ وَ قَالَ عَم اِنَّ لِلْقُرْاٰنِ
ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا اِلٰی سَبْعَةِ اَبْطُنٍ در شریعت
چنانست که امّ ولد آزاد ست و هر که مادر آزاد ست او آزاد باشد
حقیقت این بحث آنست که امّ اصل کلام است از جنس و تقیید
اِنَّ کِتَابَ [illegible] آزاد ست او هم آزاد باشد چون
در مقام مرکبیست و او نیز حقیقه همان امّ است که اصل و امّ آنست
مثلا دو گواه مرد در شریعت از ان فرمود که کتابة که بر خط استوا
مثال سه خط بر وجه ایشان باشد هم برین نهج است فِیْ لَفْظِ اللّٰهِ
چون الله را مفرد سازی چهارده کلمه شود چون بعضی کلمه قایم مقام

بعضی [illegible] شود او قایم مقام اصل باشد تا اسم ذات باشد و علم
ذات گردد همچنانکه چهارده وجه اسم علم ذاتست بحقیقت و
از ان الله را چهارده از برای آن واضع وضع کرد و اسم ذات خدا
کردانید که آن چهارده بوضع واضع اسم ذات خدا و کلمهٔ خدا است
و از وره بمسمّا توان برد بس صورة آنکس اسم خدا باشد برای
آن او خانهٔ خدا است و کعبه اوست و رو برو میباید کرد که صورة
بشریت علم کلمهٔ خدا ست و چون علم است قایم مقام کلمه است
پس او اسم اعظم باشد برای آنکه سه است خِلَافًا فَالسَّایِرُ الْمَخْلُوقَاتِ
فِی الذَّبْحِ بِاسْمِ اللّٰهِ وَ الْاِسْمُ وَ الْمُسَمّٰی چیو از نام خدا بکش
یعنی اسم خدا که کلمه است در و ظاهر کن که روی او و هر عضوی از
اعضاء او قایم مقام کلمه است و سر او و روی در کعبه کرده از تن
جدا کن تا حلال باشد هم اشیا اسم الله اند بان معنی که از اسم
بمسمّا رسند چنانکه از مصنوع بصانع و بدان معنی اسم اند که علم
کلمات اند و بوجهی علم قایم مقام کلمه است بس برین و جه انسان
اسم اعظم است که مظهر تام کلمه است و انکس است که ره بکلمه برد
فِیْ تَعْظِیْمِ الْحُرُوْفِ هر کسی که ظاهر ا یک حرف یا یک نقطهٔ ظاهر قرآن را
اهانت کند یا انکار کند کافر شود در شریعت نبوی و آن کتابت
حرف و نقطه این تعظیم و جلالت دارد از ان دارد که علم کلمهٔ خدا
شده است و این سیاهی دوده چهار طبایع است خاک و آب و باد

واتش که مرکب شده است و ت بند انکشت ادمی او را نوشتن است
بس ترا تعظیم آن خاک و آب و باد و آتش باید کردن که وجود آدم
کتابة اوست همچنانکه شکل دوده و سیاهی سه کلمه برای مصالح
دنیوی و اخروی ره بخدا و بهمه اشیا دارد و بهمه اشیا ان
روی کتابة رسیده است باذراک حقایق اشیا هم بایشان
باید رسید في قراءة القرآن في الصلوة قال عم اقرؤا القرآن
على حرف جمیع الفاظ قرآن را در ازاء معانی واضع وضع کرده است
وجمیع قرآن من حیث المجموع در ازاء ت کلمه است بجهة
انکه واضع کلام خدا است فرمود که در سه و ت رکعة که واجب
است هر آیتی از قرآن بلا تعیین از ناسخ و منسوخ و محکم و
متشابه و بحث مبداء و معاد و ذات و صفات و ذکر بد و نیک
که بخوانی ممنوع نیست از انکه جمیع معانی قرآن در ازای هر
یک کلمه اوست و سه کلمه است محکم و متشابه کلام بجهت آنست
که ظهور کلام در همه اشیا محکم و متشابه است و رد متشابه باشیا
محکم است فیما یتعلق بالمسیح انما المسیح عیسى ابن مریم
رسول الله وکلمته کتابة خدایی را از وجه عیسى و ادم بخوان
اگر انسان و همه اشیا ساکت کردند و کلمه از ایشان ظاهر نشود
از لوح محفوظ الهی که وجه ادم و همه اشیاست ظاهر کرد که انطقنا
الله الذي انطق کل شيء وان من شيء الا یسبح بحمده مسلم

چه حکمت اقتضاء آن باشد که همه اشیا کتابة خدایی باشد اما ببک بار
در آوان نیابند تا بعضی فهم بعضی توانند کردن و بعضی
تجلی بعضی تواند کردن انما المسیح عیسى ابن مریم مسیح کلمه
است که اسم کلمه است بس اسم کلمه باشد الاب القوة الازلیة
وروح القدس صوته وانا نطقه خدا قوة ازلیست و متکلم
بکلام ازلی ابدی که صفت اوست که انا نطقه آب تقدم ذاتی
دارد بران اما او را وقتی که اسم ابوة رسد که ابنی باشد في
حقیقة الرؤیة کلمه ممکن الرؤیة نیست همچنانکه خدا اگر این کتاب
را ظاهرا قرآن بی خوانند حرفها و نقطهاء او را از میان ببرند
هیچ چیز باقی نماند که دلالت بمعنی کند بس او امر عظیم باشد
و قایم مقام لوح محفوظ و معنی باشد ازین جهت صلوة در شب
معراج بر اعداد او نهاده شد ما فرطنا في الكتاب من شيء
وكل شيء احصيناه في امام مبين مراد ازین حرف خواهد
بود اگر او از میان برود از کتاب چیزی باقی نماند بس همه
در موجود باشد و او لوح محفوظ باشد فيما انزل اليه والی
هر جهة هدی وهوای یعنی قرآن دو بابتی یکی بخواب میدید
وهدی همانست که لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق واذ
یریکهم الله في منامك قليلا وما جعلنا الرؤيا التي
اریناك الا فتنة بایة قرآن آنست که تاویل دارد و یک بابت

آنست که بدیهی خوبی هر چند سه کلمه صفات خدا اند نه غیر اند
که خدا مطلق آنست که کتابة اشیا میکند و کتابة بر چهرهٔ انسان
و اشیا میکند و صورة آدمی سازد نه آدم برای آن روی بکعبهٔ
آدم میباید کرد که او مظهر ذات شده است اسم بغیر مدلول سه
سه کلمه نیست بحقیقت که ایشان از ذات بر میخیزند و باقی
که مرکب می شوند اصطلاحی اند چه خدایی و چه ملکی و چه انسانی
و همه از آن سه کلمه مدلول در همه اشیا نظر کن بی تراکیب و هم
کلمهٔ خدا ببین بی کدورة و غضب و شهوة ظاهره دوده و
سیاهی قرآن که علامة کلام الله است قرآن چون از مصحف برود
و تعلق بعرش گیرد آن علامة کتابة انسانی تعلق گیرد بکتابة خود
که عرش است این مصحف ظاهر امر دمی نو بیسند و میخوانند مصحف
مجازیست نه حقیقی از برای آنکه آن علم بت کلماست و علم ایشان
که کشته است بحسب وضع واضع است اما بحقیقت مصحف
حقیقی صورت بشریت انسان کامل است و آن کتابتی که بر وجه
اوست که آن کتابة از انجا زایل نمی شود پس انسان کامل کتاب
مبین حقیقی و امام مبین که كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ
مُبِينٍ است از برای آنکه اشیا مجموعهٔ مظهر سه شده است
و او تنها مظهر سه کلمه است پس کتاب الهی و نامهٔ نامتناهی
که خدا بدست قدرت خود نوشته است شکل انسان کامل باشد

وموسی

و موسی عم از اینجا گفت که خدای تع توریت را بدست خود نوشته
است إِنَّ اللهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ إِنَّ رَحْمَتِي
سَبَقَتْ غَضَبِي خلق اندازه است تا معنی راست باشد تا
کتابة نیز در خلق داخل باشد آنکه میگویند که الْقُرْآنُ إِمَامِي
یعنی كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ و آن کلماست
و کلمه امام است إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ
بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ یعنی هم بسبب مفتون که عبارتست از آن
وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ کتابتست فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ بِأَيِّكُمُ
الْمَفْتُونُ از ظهور قدرة الْقُرْآنُ إِمَامِي اگر دوده و سیاهی
و علم او امامست روی در وباید کرد اگر مدلول دوده و
سیاهی است آن کلماست باید که امام کلمه باشد وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا
إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ وَأَنَا كَلَامُ اللهِ النَّاطِقُ پس کلمه امام
باشد و هر که بمیرد و کلمه را امام نداند جاهل مرده باشد مَنْ
مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ فَقَدْ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً
یعنی کلمهٔ زمان خویشتن را هر که نشناسد کافر بود كُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ای فی كَلِمَةٍ مُبِينٍ أَنَا كَلَامُ اللهِ
النَّاطِقُ در همه موجود است از ظاهر و باطن و ذهن بالقوة
و بالفعل همچنانکه قابلیت شکل سه کلمه دارد و هرگاه که خواهی
از وضع و شکل و هیکل علم سه کلمه ظاهر کردانی ظاهر کرده چنانکه

خواهي کر برلوحي کنده کري کني وشکل الف باکتابت دیکر کر خواهي ازو
پیدا کني از دو طرف او آنچه زاید بشکل الف باشد برداري صورت
الف محقق شود والباقي على هذا القياس هر کاه که همه اشیا علم
کلمه باشد هر چه خواهي که از بینات ظاهر شود از کلمه باشد همچنانکه
شخصي خط اصطلاحي را بخواند ودانست هر که آن خط را بر جاي
نویسد او آن خط را بخواند وآن خط با ودر سخن آید واو باین
خط از براي انکه قایم مقام آن کلمه است که انسان بران تلفظ
میکند همه اشیا کتابت خدایيست واصل کتابست. براي انکه
همه کتابها فرع اوست هر کسي که آن کتابت خدایي را بخواند ذکر
تسبیح همه اشیا را بشنود وبا همه اشیا در سخن آید یطاف
علیهم ولدان مخلدون باکواب واباریق وکاس من معین
بر اهل بهشت از انکه حقیقت انسان در همه جا هست في
الکلمة والصور یوم ینفخ في الصور صور جمع صورة است
ولن تخرق الارض مصحف خداء تع عبارتست از کلمه اکر شخصي
کوید که او چرا موجد چیزي دیکر نیست اکر موجد اشیا اوست
جواب آنست که عبارت از یک کلمه الف آن ذاتست که بالفعل
دران واحد در مجموع [illegible] ذات وصور ممکنات موجود این
باشد این کر تو کوییده آیي ومیکوي تو یک مظهر اوي وانکه میکویند
صور یک [illegible] باشد مراد آنست که معیت نباشد که ازین جمله

کدام یکیست بلا تعیین نه محکم ونه متشابه وهمه چون یک باشند
ومتشابهات را حمل کني بر محکمات همه یک آوازه باشد انهم از انکه
او را دانند یا ندانند انکه کفتند که اسرافیل پیشاني را چه کند
یعني بستن پیشاني رسیده باشد انکه کفتند آواز صور اول آن
کس بشنود که عمارة حوض شتر کند شتر را لب شکافته در حلقة
بر مثال خط استوا مراد ازان [illegible] رسیدن بحکمت آنست جنات
تجري من تحتها الانهار اشجار کلمانست من تحتها الانهار کفت
وآب نکفت براي انکه همان حکایت خلقتني من نار وخلقته من
طین است قابلیت کلمات آلهي خاک داشت یعني از انکه نهر است
ثقیل تر است وقابلیت مثال علمیت دارد درخت فرمان
کلمه است بطریق اولي که دیکران در تحت او باشند في تعلق
القرآن بالعرش انکه رسول عم کفت قرآن تعلق کیرد بعرش و
او را آوازي [illegible] باشد کدوي النحل
هر کاه که او جمع شود ودر صورة انسان در آید امثال که آب است
تعلق کرفته باشد بعرش او دران وقت نشان او آنست که او را
آوازي باشد همچو آواز نحل یعني آواز او همچنان باشد واو خداوند
وحي است وقرآن کوید که مرا خوانند وبمن عمل نکردند في دلالة
الکتابة على الکلام همچنانکه کلمه وکتابت بر هیچ چیز دلالت نمي
کند الا بر علمیت کلمه وکلام کتابت وخط خدایي نیز هیچ دلالت نمي

کند که همه اشیا و آدمی بر آن خط است الا بر کلمه و کلام خدایی فی کتابه
الالهی کتابه ظاهر را معلم می باید که بیاموزاند که این الف است و این
بی بر جایی نوشته بدان خط اصطلاحی انسان یعنی این شکل علم
آن حرف است و آن علم آن معلم خدایی آنست که بر تختهٔ وجود که خدای
تعالی نقش بر رقم زده است برای خویشتن و برای طالبان بخواند که
این علم آن کلمه است و آن علم این کلمه است فی مرآت کتاب الله
تع مجموع مخلوقات که هستند در ظاهر و در باطن یعنی همه کتابه
خدایی اند و روی در روی هم دارند بجز آدم و خدا آن خط را هیچ
آفریده نمی تواند خواندن اگر بالغرض آدم و آدمی زاد از جهان بیرون
رود هیچ کس دیگر نمی تواند خواند و بزبان حال و رمز با هم در
سخن اند و آن خط را بغیر از خدا نمی تواند خواندن قال آیتک
الا تکلم الناس ثلث لیال سویا و ثلاثة ایام الا
رمزا رمز سخن گفتن است بچشم و ابرو و اشارهٔ لب و دهن
و عبارت از کلام سخن گفتن است هرگاه که او بلب و دهن و
چشم ابرو گوید اینها قایم مقام نطق داشته باشد و از آنکه خط
الهی آنست که بر روی و بر همه اشیا نوشته شده است و ثلث
ایام و ثلث لیالی سر شبانروز باشد که هفتاد و دو ساعت
است که مثال اصل کلام است اگر گویند صوت که کلمه است عرض است
و عرض قایم است بجوهر یعنی از جسم حاصل میشود و مستقل

الذات نیست یک جواب آنست که اجسام و ابدان مظهر اوست
و دیگر آنکه با بدن بودند از روی خلقت و بدن علم ایشانست و
ایشان بدن دارد در تحت علمیت خود در آورده اند و بعد
خویشتن بر آورده اند پس قایم باشد ببدن بحقیقت علم
کلمه بدن انسانیست و کعبه مثال بدن انسانست و همه انسان
دو در وی باید کردن پس تو ببین که بمثال او لیق ترست تا آنکه
خانهٔ خدا باشد و محل ظهور خدا باشد و او چرا روی بدانجا
کرد یعنی روی بخویشتن چون واجبست که کنند و اگر گویند جسمی
بر جسمی نباید کلمه ظاهر نمی شود جواب آنست که اجسام از آن
رو که اجسام اند همه یکی اند و کلمه از آن رو که کلمه است همه یکی اند
پس جسم همه یکی است اگر چنانکه بواسطهٔ فرع اجسام کلمه ظاهر
میشود نتوان گفت که از ایشانست اگر در ایشان چیزی بالقوه
نباشد بالفعل چون ظاهر شود فی اسباب ظهور الکلم
و تصورها کلمهٔ الهی در هر شیء از اشیا بالقوه موجود است
چه در خارج و چه در ذهن ظهور کلمه یا بفرع است یا بکسر است
و در ذهن هر کس که اینها موجود است یا خواهد بود حاصل
ظهور ایشان در وقتی است با کسر همچنانکه ظهور صورة انسان
در آب و در آیینه وقتی است که ایشان صاف اند هر چه ایشان
در تصور آرد از صورة و پیکر بیرون نیست و هیچ بی صورت

و بیکو و هیئات ممکن نیست که در تصوّر آید پس لازم است که چون
بتصوّر در آید جسم بود و تصوّر فرع و کسر در و تواند کرد پس تصوّر
کلمه و کلام تواند کرد فی الکلمة والاشیا از هر شیئ از اشیا که
اسمی دارد آن کلمه بالقوّة در وست چون بالفعل ظاهر شود بحقیقت
آن چیز آن چیز است و اسم آن چیز اسم آن چیز است و آن چیز
عین آن چیز است و از لوح محفوظ بخوان که علم آن چیز است
که از و ظاهر میشود نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ
الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ بوجهی از شجر
برای آن شنود تا بداند که آن کلمه که شجر گویاست همان کلمه است
که از آتش و از انسان گویاست فی الکلمة والاسم الاعظم همه
اشیا علم سه کلمهٔ خدایست و بوجهی نازل و منزل سه کلمه اند
و از آن رو که اسم عین مسمّا است همه اسمای خدایی اند و آدم اسم
اعظم است خدا را که خلق الله تع آدم علی صورته و علی صورة
الرحمن و گفت إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً و آنکه میگوید
إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
مَنْ لَمْ يَبْدَأْ بِبِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ وَأَجْذَمُ پس بدلیل فَا
سْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الله بحسب ظاهر اسم ذات
خدا است و از اسم ره بمسمّا توان بردن و آدم اسم اعظم خدا است
از آن میگوید که خلیفهٔ من است و معلّم ملائکه و مسجود ملائکه

است

است و مخلوق بر صورت اوست از و ره بخدا توان بردن همچنانکه
از اسم بمسمّا و از دال بمدلول و از صفت بموصوف برای آن گفت
که چون قرآن خوانی پناه باسم الله از شیطان الرجیم که بسم الله
الرحمن الرحیم فی نزول القرآن قرآن را بیک بار خدا نوشت
بر لوح محفوظ بدست خود سه کلمه علم اوست و آنکه از پیش خدا
باسمان دنیا آورد از پیش خدا قرآن بلوح می آید از ذات قدیم
تعلّق بصفت میگیرد لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ
و آنکه میگویند نوزده بیک بار نوشته بموسی عم آمده است و در قرآن
است إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ [illegible] فِيهَا
يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ کنایتست از یکبار آمدن که علم کلمه بر حق
است قایم مقام کلمه است بیک بار در خلقت آدم آمده است پس
چنان باشد که بیک بار کلام فرود آمده باشد [illegible]
کاین یعنی خلقت قلم قدرت و عبارت از آن خلقت علم کلمه است که
بر وجه انسانی است و خط که نوشته شده است و انسان میخوانند
خاص این خط که عربی است صورة آنکس است که میخوانند باصطلاح
وضع واضع که ملهم است از قبل حق تعالی عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ
يَعْلَمْ و چون آن خط صورت آنکس است هرچه درین جهان و در آن
جهان میخوانند مجموع صورة اوست و از لوح صورة خویش که جامع
است نقش خویش و علم خویش در همه اشیا بخواند و باز بیند پس

همچنانکه اینجا خطاط خط خویشتن را می خواند که صورة اوست و با
خود در سخن است و در عالم مکاشفه با صورت و مثال خویش در سخن
خواهد بود و این خطوط که میخواند خبر میدهد از نویسندهٔ که من جمیع
کسم و مراد ازین خط چه دارم خط الهی که بر مجموع کاینات و موجودات
نوشته شده است همین خبر میدهد امّا خواننده می باید که تا آن
لوح اشیا بخواند که سائل سؤال کند که چون حروف تهجی بیست و نه
سوره بوجهی هفتاد و هشت چرا هفتاد و هشت حروف
مقطعه که آمد بعد دایشان در ایشان یازده حرف نیست مکررات
را قایم مقام یازده ساخت برای بیان توحید جواب اینست که

فی ذکر اسماء الحروف

در ترکیب آورد برای وجهی ... نشانت کلمه را
با بینتی که بت بودی بیست و دو بحساب زابیاست و بدان
حساب که چهار و سر و دو یک علامت یک کلمه است راست است
امّا بیک حساب بیست و دو زیاده است برای آنست که جایی
میگوید که هر که دوازده رکعت نماز بستی بگذارد چندین ثواب
باشد و جایی دیگر در روزه گفته روایت بیست و دو تمام
باشد و بیکجا نماز شب یازده است برای مثال دیگر و یکجا بیست

فی الاشیاء انها کتاب الله

برای مثال دیگر ... همه اشیا اگرچه کتاب
الله اند امّا از برای آن از زبان انسان سه کلمه بیرون نیست می آید
که او علم سه کلمهٔ تمام است و اشیا که مکتوبات اند و کتاب الهی

اند چه آسمان و چه زمین چون بر خط استوا و عدل و صواط بکتب
بر هم تقدّم نداشت نکرد و وقت ادراک همچنانکه حقیقت همه
کس کلمه است هرگاه که آن کلمهٔ مرکّبه از هم فرو ریزد آنرا بحقیقة
اطلاق کردن اولین باشد بعظم کلمه همه کلمه صفتست که بیان
ذات و هستی خدا میکند در میان ایشان کدامین در وقت
ترکیب افضلست آن کلمه که بیان توحید و احاطهٔ او بر اشیا
میکند و بیان میکند که او خلقة اشیا چون و چگونه میکند و

فی اللفظانة واسم المعرفة

کرد بر مناصفه ... بدانکه اگر لفظ نبود که
شناخت حضرت احدیّه و انبیا را ممکن نگشتی از آنکه حق تعالی محسوس
نیست اگر او را بجس توان یافت پس حضرت چون نخواهد که از خود
خبر دهد و اسطه لفظ کرد چنانکه اگر الف و لام و لام و الف و ها
نباشد ترکیب لفظ الله نتوان کرد و اگر لفظ الله نباشد حضرة عزت
چگونه گوید که من الله پس لازم آمد که نشان از ذات خود بهیچ
... نتوانستی دادن پس پیش عا بودن و نابودن او علی
السّویه بودی پس ذاتی که اگر و اسطهٔ او نباشد بودن و نابودن
... بر حضرة احدیّه ... علی السّویه باشد و اجب باشد
دانستن آن و شناخت و ماهیت آن و آن الفاظ شیء است
که ... [illegible] ... جزویات اجزای موجودات یا
بالفعل و یا بالذهن و یا بالخارج بی آنکه مظهر او باشد موجود نیست

بس اینجنین چیز نتوانند بود الا صفات حضرت احدیت تعالی
وتقدس لله اشياء انه انها ملك الرحمة هیچ چیزی الفاظ
انسان معلوم نمي شود سبب آنست که هیچ چیز نیست که مظهر
ایشان نیست وایشان از هیچ چیز منفک نیستند پس ذرات
ملك ایشان باشد وایشان مالك وخلاصه حاصل آن همه
است که ره بذات وصفات حضرت عزت وهستی خدا برد پس
همه موجودات حق ملک کلمه باشد واکر بر سبیل فرض وتصور از همه
کاینات خواهی که ایشان را خارج کردانی ممکن نباشد بجهت انک
دران واحد دو درک ممکن نیست واکر از یک شيء که خواهي بر
سبیل فرض خارج کردانی دران حال از خود که تصور میکني
خارج نتوان کرد هر چیزی را که بواسطه سه کلمه بدانی حق
کلمه باشد وسه کلمه است که سه کلمه را مهد اند ومیشناسند اکر
کویند که حروف را چرا حرف خوانند جواب آنست که آن حروف که
عبارت از کتابت است بحکم عَلَّمَ بِالْقَلَمِ قایم مقام حرف
حقیقی است وآن حرف بر کنار کتاب خدابیست و[illegible]
انها ظرف الكلمة وازروي انت حرف کنار است [illegible] معنی
که ظاهر همه کاینات [illegible] کتاب خدابیست [illegible]
[illegible] حرف است وآن کتاب بر کنار است پس [illegible]
نام حرف [illegible] سنريهم آياتنا في الآفاق وفي أنفسهم

بنمایم آیات خود را در کنارهاي عالم الر تلك آيات الكتاب هی
مخلوق في كرد ظاهر اشیا وباطن عالمست خدا آیتهای خویشتن را
که حروفست در کنارهاي آن باز نموده است تا بدانند که حق تع بر همه
اشیا محیط است في المفردات الحقيقة من القرآن اکر سایل سؤال
کند که چرا هیچ جا در کلام خداي تعالی کلمه مفرده حقیقی نیامده است
چنانکه ا ب ت ث جواب آنست که مظاهر ایشان که علم ایشانست
این چنین ظاهر نیستند در ترکیب انسان ظاهر شکل اعبارتست
از مسمی واین شکل در ذات خود هیچ فایده ندارد الا آنکه علم کلمه
باشد واین شکل وضع انسانست وعبارت از مصحف اشکال ا ب
ت ث است وغرض مسماء ایشانست از ان شکل وظاهر قرآن
[illegible] این شکل بسبب ان مسمی که کلمه است باید که با وضو باشی
در وقت [illegible] او وا [illegible] کلمه الهی وجود ترکیب انسانست که
خدا تع [illegible] او کرده است وقتی که خواهی که او را بشناسی باید
با وضو باشی که [illegible] صورة انسان وصورة کلمه وعلم کلام الهي
است اصل کلمه است [illegible] او [illegible] اند که مصحف مجید است إِنَّهُ
لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ [illegible] مکنون است
از چشم مردم لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ [illegible]
[illegible] وازان صلوه بي [illegible] نادان [illegible] که تمام
جمع که بر تو واجب است [illegible] است که علم [illegible]

موضع روشن تر است وطواف کعبه هم بی وضو درست نیست براي
آنکه طواف بر تو واجب شده است که میشوی في تقديم الاسم و
المسمى قال عم ان الله تبارك وتعالي قرا طه ويس قبل ان
يخلق السموات والارض بالفي عام اي طالب اسرار کلام الهي
تصور کن وبدان که پیش از آدم وجن وملک که هیچ نبوده باشد و
اصطلاح کلمه وکلام بحسب اصطلاح نبوده باشد ودر ذات حضرت
احدیت هر شيء را از اشیا اسم بوده باشد خداي تعالی آن شيء را
بدان اسم خوانده باشد وآن شيء را بدان اسم مناسبت کرده باشد
مبني بر امري وغرضي تصور کن که آدم وملک وجن وانس واهل
کلام از حضرت عزت اصطلاح بکردند وبنهادند تعقل کن که
سه کلمه خداي در جمیع اشیا از حیوانات ونباتات وجمادات
بالقوه وبالفعل باصطلاح که ظاهر میشود که ایشان را یعني
تعلیم کرد که وقتي که کلام آوار کند غافه او نو ظاهر کرد ووقتي که
دو چیز بر یکدیگر آید کلمه تك یا جك یا غیره او نو ظاهر شود
غرض آنکه این همه اصطلاح است قال علي بن ابي طالب کرم
الله وجهه انا النقطة تحت الباء یعني نو نقطه باء بسم الله
معني دارد بلا عدد آنکه هیئات حروف ندارد از آنکه هر ...
میکرداند ... او درنظ ... اثر ... بعد ... کتب
سماوي ... کرده باشند ... همه ... شده ... که

انا النقطة تحت الباء وبعد خود نیز عمل کرده باشد وچه
آنکه هم او نقطه خط حقیقي خدا نیست وآن نقطه ظاهر قایم
مقام کتاب خداي است بحکم نقطة وانا مدينة العلم وعلي
بابها ولهايوسف سبعة ابواب والعلم نقطة وكل
شيء احصيناه في امام مبين من مات ولم يعرف
امام زمانه فقد مات ميتة جاهلية هر که قرآن او باء
بسم الله را نداند علي را نداند اگر سایل سوال کند که سه کلمه الهي
بیک بار در تلفظ نمي آید بي تقدم وبي تاخر جواب آنست که
شاید در آن واحد علي الدوام سه کلمه در مظاهر در تکلم آید
مثلا در اسم خدا که میگویي سه کلمه است اول نخي در وجود ظاهر
شود وان ذات تجلي کرد ودر عالم غيب رفت بعد از آن دال
تجلي کرد وآن غيب شد بعد از آن الف همچنین در مظاهر ظاهر
شد وتجلي کرد وبعالم غیب رفت هر یک کلمه اند که تجلي میکند
وغایب میشود انه لقرآن كريم في كتاب مكنون
بس کتاب ظرف قرآن است وکتاب وقرآن بحقیقت هر دو
یکي اند بس کتاب ظرف کتاب وقرآن ظرف قرآن باشد که نور
علي نور يهدي الله لنوره من يشاء وضع آن تا واضع جهه
آن کرد که تا علم سه کلمه او باشد براي آن منحصر کرده در صورت
شکل ظاهر اشکل الف آن کلمه است که از ذهن بیرون مي آید

وشکل انسانی علم آن کلمه بر وضع انسانی که آن شکل با آن علم قایم است
اسم همه اشیا با آن چیز است که همه اشیا مظهر آن چیزاند چه جسمانی
وچه روحانی أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
اسماء انسانی اعتبار بسیار داشت پیش خدای تعالی که عَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي
بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ودر عقب فرمود که
يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ الآیه قرآن مفرد که حم والم است
مرکب شد وبیان ذات وصفات خود میکند بدلیل انکه قرآن
بعضی مفسر بعضی است همچنانکه ظاهر قرآن وضع واضع است
بدلیل محسوس خط اشیا وضع واضع حقیقی است بخط محسوس
پس صورتها ومخلوق میتواند شد بدون العکس که بهیچ وجه
مفرد مفسر مرکب نتوان شد فی القرآن والقراءة عنه أنزل الله
القرآن على سبعة أحرف اثبت الله القرآن عبارتست از انکه بر
وجه آدم خدای تعالی نوشته است بقلم قدرت خود وَالسَّمَاوَاتُ
مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ پس یمین آمد وبين أصبعين من
أصابع الرحمن آمد وأصابع الله آمد وعلم بالقلم آمد
ولوح که وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَاحِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً آمد
وكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا آمد بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي

به صحیفة الأقدام آمد انکس که خط خدایی را بخواند ببینا بر
کلام انبیا ابدی باشد الْقُرْآنُ إِمَامِي وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى
إِمَامًا وَرَحْمَةً پس بالفاظ کلام او ایمان باید آوردن کتابت
انسان که مصحف است نمی توان بود که خارج از طبایع اربعه باشد
وکتابت خدایی وخط هم چهار طبایع است وجزو خاک غالب
است اما کتابت سماوی اجرام سماوی خارج از چهار طبایع
است همه اشیا کتاب الله اند وعلم کتاب اوبند وهمچنانکه
کلمه خدا ظاهر است هم جدا جدا اند وهم عین قوة اند بدلیل
يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ بعضی محو اند وبعضی ثابت اند
وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ همچنانکه ظاهر شکل انسان علم کلمه انسانی
دارد وخط الهی ومظهر سه کلمه الهی میشود ومیتواند شد
وره بکلمه ری تواند بردن با وجود انکه طوطی کلمه ری آموزد اما
بکلمه نمی تواند بردن فرق میان انسان وحیوان همین است
بجز انسان وملک وجن استعداد آن ندارند که ره بکلمه و
کلام برند چون بر خط استوا بگذری وجه انسان علم سه کلمه
خداییست وآن مرکبست از چهار طبایع پس هر یکی از آن
سه کلمه باشد چنانکه مجموع صد وبیست وهشت گردد چهارده
بر سر آمده است بدلیل انا كلام الله الناطق واز آن چهار

و پانزده بس ظاهر کتاب که قرآن است که مردم مي خوانند صد و
بیست و هشت است بس چهارده بر سر آمده است که
الله المناطق آدم خداوند وجه و علم تمام است که چهارده
بر سر آمد چنانکه در کلام صامت چهارده بر سر آمده است
موسي از آتش إني أنا الله شنید و در آب دریا راه خشک
پیدا کرد و فرعون را غرق گردانید و از خاک وجود آدم مرکب
شد که قابلیت تصویر داشت و لسلیمان الریح فسخرنا له
الریح فارسلنا علیهم ریحا صرصرا همین معنی دارد بادي
از زیر عرش خدا آید و همه بیست و نه موضع حروف مقطعه
که در قرآن آمده است بعد دان چیز معین است و آن چیز
معین بعد دان چیز است که در تلفظ مي آید یک اسم الله
آمده است مثلا الم که سه اسم است در ازاء الف که سه اسم است
و در بیست و نه سوره که آمده است که بیست و نه حرف در هر
سوره آمده است و در آن سوره که زیاده از بیست و نه است
حروف مقطعه نیامده است در اول او ملحق بآن سوره نیست
که در و حروف مقطعه آمده است مجموع بیست و نه سوره
باشد اگر شخصي گوید که عدد بیست و نه مسلم است اما مجموع
صد و چهارده چراست جواب آنست که مکرر واقع شده است
اما اگر یک چیز در صد موضع یاد کرده شود و همان یک چیز

باشد چنانکه خدا و جبرئیل و محمد بس برین تقدیر چهارده
مره ذکر آمده باشد و آن چهارده رؤس کتابست و وجه
و رأس چهارده علامت دارد و صد در مثابت است هر
طرف پنجاه فافهم صد و چهارده سوره نیست که آمده است
در یکي بسم الله نیست چنان باشد که صد و سیزده بسم الله آمده
است چهارده او براي مثال اصل کلمه بیرون رود نود و نه
بماند و براي آن مثال چهارده بیرون رود تا معلوم شود که
ایشان اسماء صفات الله اند و صفت وجه دارند قرآن که
ظاهر خواهد شد چهارده کلمه سبع المثاني جدا است و چهارده
دیگر جدا خلقت آدم نیز همچنین است چهارده شعر و چهارده
موضع شعر و چهارده سیاهي چشم و همچنین که ظاهرا
جدا است و چهارده جدا است کاهي دندان است و کاهي
سه بس دو کس در مقابل کمال افتاده باشند بل هو قرآن
مجید في لوح محفوظ إنه لقرآن کریم في کتاب مکنون
جبرئیل از لوح محفوظ قرآن را مي خواند و بر رسول عم مي آورد که
آن لوح محفوظ عبارت نیست از آب علم آدم الأسماء کلها کلمه
که آدم در آن معلم جبرئیل است و بیک بار فرو آمدن قرآن باسمان
دنیا کنایتست از آب که رسول عم او را در شب معراج در آسمان
دنیا دید هر خط که در جهات واضع بجسم فألهمها فجورها وتقویها

چون از قبل نفس خود وچه از قبل خدا بالهام وضع کرد براي علم کلمه
وکلام ممکن نیست که از شکل وکتابة خدایي که در کاینات نوشته
شده است براي علم کلمه وکلام خالي شود وکلمه وکلام در مظهر
انساني نقش وصورة وخطوط مختلف مي نهد بخلاف آن علم که
خداء تعالی براي کلمه وکلام در کاینات نهاده است علم بي توان
نهاد اگر مدتي نهد واگر نقطه کرد واگر درازاي خلاف ممکن نیست
والسلام ادم اسم اعظم خداست شیطان سجدهٔ او نکرد وهمه اسما
خدا تعلیم او کرده بود پس هرگاه که قرآن خواني بگو اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم واشیا که مسمیانست هم مظهر اسم اند از ان
روکه اسم ومسما هر دو یکیست وقتي که خواهند که قرآن خوانند
پناه بالله گیرند بجهة انکه قرآن بیان علم ازل وابد شد پس پناه
از خدا بخدا باید گرفت واز ان کس پناه بخدا گیرد که سجدهٔ ادم نکرد
وخدا میگوید که از شیطان که سجدهٔ ادم نکرد پناه گیر اول بخدا آن
گاه کلام مرا بخوان قرآن از براي بزرگي ادم وفرزندان او آمده
است ودلالت میکند بر سجود وصلوة که روي در مثال ادم کرده
بجاي آورند شیطان مانع سجود است پس واجب باشد پناه
از شیطان بخدا گرفتن وانکه رسول عم گفت یارب ط ولبس رب
بمعني مظهر است همچنانکه رب کما ربیاني صغیرا وبدلیل انکه
امیر المؤمنین گفت یا کهیعص اعوذ بك وگفت انصرنا

یارب

یارب علی الیوم طهنا ویس یا کهیعص گفت وآخر یارب گفت و
انکه گفت لن تخرق الارض ولن تبلغ الجبال طولا گفت
هول براي آن میگوید که میخواهد که مظهر سه کلمه شود تا چون
کوه وزمین را بشکافت بدرازي برسد همچنان باشد که مظهر
سه کلمه شده باشد همچنانکه ظاهر اسما بهمه اشیا ظاهرا و باطنا
رسیده است بحسب اسمیت نیز در باطن بهمه اشیا رسیده
وتجلي کرده است وهمه اشیا مظاهر ایشانست همچنانکه
بیجاه حرف ونقطه وبت حرف ونقطه علم بت کلمه است همه
اشیا علم بت کلمه اند وسه کلمه اند في توحید الکلام بلا تقدم و
تاخر اگر کسي سؤال کند که بسبب جیم وحي که نقوش بعضي حرف
را بر بعضي تقدم واقع شد پس تشخیص آن دهد که مرکب باشد
ومرکب حادث است جواب آنست که بقول رسول عم اصحابي
کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم امیر المؤمنین علي بن
ابي طالب کرم الله وجهه میفرماید العلم نقطة کثرها الجاهلون
وکل اسرار الله في الکتب السماویة وجمیع ما في الکتب
السماویة في القرآن المحمدي وجمیع ما في القرآن
في الفاتحة وجمیع ما في الفاتحة في بسم الله وجمیع ما
في بسم الله في باء بسم الله في النقطة تحت الباء وانا
النقطة بس همه علوم در ضمن یک نقطه موجود باشد وبایي

نقطه علم سه کلمه باشد پس تقدم و تاخر درین مقام تصور نتوان
کرد و تو کر بشری اگر در آن واحد کلمه کن که کاف و نون است که شش
کلمه اند که هر یکی متضمن ت کلمه اند که شش بلرت کلمه باشد از جهة
نو با تو در سخن آید تو فهم سه و ت کلمه در شش در آن واحد نتوانی
کرد بجسب بیننده و فهم سامع از انبیا و اولیا مرکب و متعاقب
کلام و حروف ظاهر شد پیش حضرت عزت کلام او را تاخر و تقدم
نیست چنانکه مجموع محسوسات و معقولات و ما کان و ما یکون
در علم او در آن واحد علی السویه است یعنی زمانی نبوده است
که علم سه بوجود رسول عم پیش خدا را بوده است که در آن زمان علم
بوجود ابو جهل نبوده باشد فی تکلم الاشیاء و بالامانة
در همه اشیا نظر کن همه گویا و خاموش اند گویا از آن رو که کتابهای خدا
اند و نطق در میان نه چنانکه کتاب و مکتوب قال الله تعالی الا
تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا از اینجا در کبر که بعضی هستند
که صورت انسان دارند و از نباتات که صورت و جه انسان دارند
و از حیوان هستند که صورت وجه انسان دارند مثل بوزینه تا
انسان بداند که همه اشیا جزوند فی حملها الانسان و آن امانة
که کلم و نطق است انسان قبول کرد و ایشان را قابلیت کردن از
جهة عدم استعداد نبود چنانکه در وقت کتابت جراجر کاتب می
شنود سمعت فیه صریف الاقلام عبارتست از شنیدن

کتابة

آیات خلقة انسان و حیوان که تابت وجه و تخلیل رفتن و مانند
بر وجه خاک و آب و باد و آتش فی الاشیاء انها کتاب الله
و آیاته و الملک صفا صفا در صور اشیا ظاهر و باطن و
خواب و تخیل نظر کن که کتاب الله اند صف صف و کلمه خدا که
از جمیع مظاهر ظاهر میشود همه صف صف اند انکه فرمود که دجال
هنوز زنده است و موقوف نبی ابن و کلمة الله که عیسی است می
باشد که او را بکشند آن خواب دیده بودم درخت چناری خدای
تعالی آفرید قرآن در و کنده بود از جهت بود اول آنکه بچه دارد
و دیگر آنکه او کتاب خداییست همچنانکه هست و آنکس که بیننده
است آن کتاب را خواند برای آنکه می بیند که خط خداییست
و قرآن است و درخت نارنج همچنین و اگر غیر بینند آن خط
و خوانند آن خط کسی دیگر این خواب را بیند یا مانند این عجائب
دیده باشد بینندم بحقیقت خواننده خواهد بود سه کلمه که خدای
تعالی تعلیم آدم کرد که امروز همه انبیا و هر که صورة بشر دارند
و ملائکه سخن میگویند و گفتند او از خدای تع کلامی که می
شنوند از سه کلمه مرکبست و آن سه اسم است ایشان از خدای
تعالی اسم خواندند و ملائکه گفتند که نحن نسبح بحمدک و نقدس
لک از و مرکب میگردند و خدا را میخوانند و باتفاق بخانه سه
اسم و مسمی از خدای تعالی بر ملائکه عرض کرد و گفت انبئونی

بِاَسْمَآءِ هٰؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ومراد آن بود که نبي دانستند
که اسم ایشان هم ایشانند همچنانکه یي اسم يٓ و الف اسم اٰ است
و مسمّا در اوّل اسم موجود است تا معلوم باشد که اسم عین شود
مسمّاست فِي اَصْلِ الْاِسْمِ الْاَعْظَمِ انکه گفتند که بواسطهٔ اسم
اعظم که بر نگین سلیمان عم بود هم آدمي و دیو و پري مسخّر
او بودند و ان اسم اعظم خداست بي شك و ان اسم اعظم
مرکّب ازین اصل خواهد بود و انکه گفته اند که هر که اسم اعظم
خدا را و خواص حروف را بداند هم مسخّر او شوند راست است
از انکه بداند که همه اشیا قایم بحروف اند و هم مسخّر علم آن کس شوند
و بخلاف حروف دانستن حروف همه اشیا مسخّر کس نمي شود
فِي الْقُوَّةِ الْاَزَلِيَّةِ وَالْكَلِمَةِ وَالْاَصْوَاتِ عیسی عم چون کلمه
بود گفت قوّة ازلي پدر است و من نطق اویم و روح القدس صوت
اوست و ماهر سه یکیم پس پیش او کلمه و صوت یکي بود و اصل پدر است
وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ لِلرَّحْمٰنِ کلمه از انجا که ظاهر میشود آن ذات
اوست و او صفت اوست و عین اوست و آنچه متشابهاتست
بحکم کلمه از ان ذات بر مي خیزد و مثل متشابه آن کلمه است پس آن
نیز عین ایشان باشد و آن ذات عبارت است از همه اشیا برای
آن همه اشیا را بشکل علم کلمه بر آورد و لوح محفوظ را که او عین کلمه
است فِي فَوَائِدِ مُكَرَّرَاتِ الْحُرُوْفِ اگر سایل سوال کند که مکرر بدند

حروف

حروف تهجي و اسمآءِ او حروف مقطعه چراست جواب آنست که بنا
اصل خلقت است که بعد ۴۰ کلمه خدایي خلقت وجه تمام شد باز
از سر و پا و دست بي باید گرفت وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا تا این همه
اجتماع تمام نمي شود و بر خلقت وجه تمام نمي شود دست برای کتابت
در کار است و با جهة رفتن علی هذا و از یکي هر فعلي دیگر صادر
میشود و مغایر هم تا باز همه دلالت کند بر توحید فِي النُّقْطَةِ
وَالْحُرُوْفِ وَتَوْحِيْدِ الْاِسْمِ وَالْمُسَمّٰى ۳۲ کلمهٔ الٰهي را که علم که
کاتب خواهد نهاد اول هر یک یک نقطه باشد و یک نقطه کافي
بود برای علمیت پیش نفس ادراك متمیز و همچنین که ۳۲ یکي
باشد نقطه نیز علم کلمه است یکي بود و زیاده بر نقطه برای تمیز
باشد مثلا نطفه از پشت پدر در رحم مادر رفت او را در ذات
خود ظاهر اشکال و صورت دیگر بالفعل نبود و چون در رحم مادر
قرار گرفت اگر مرد خواهد بود و اگر زن بشکل ام هفت کتابت الٰهي
شکل ام گرفته از بطن ام ظاهر میشود در وجود مي آید بوحي الٰهي
و زبان حال بیان میکند که وحي عبارت از اشارت و سخن
پنهاني است و خط و کتابت خدایي را از خلقت صورة ام معلوم کن
و بخوان و از ام خلقت محاسن ادم بر و همچنانکه نویسنده و خواننده
مکتوبي از جایي بجایي دور نویسند و خوانندهٔ آن خط نویسنده
چون آن مکتوب بدو مي رسد و در و نظر کند آن مکتوب باو در

نخواهد آید هرگاه که آن کس از ام الکتاب خط خدایی را بخواند
و از آنجا بکتابة اشیا برود و بخواند سر انطقنا الله الذی انطق
کل شیء بر وظاهر شود وخواننده خط و کتابة الهی شود که
اول قلم که بکاغذ می نهد وچون وجود نقطه ظاهر می شود بحکم
علم بالقلم چون همه در نقطه بی بسم الله باشد و ان نقطه با
بس او اسم الله بود و همچنان که گفت خلق الله تع آدم علی صورته
و علی صورة الرحمن و برای آنست که اسم اعظم است خال بر
رخسار حوری نهادن قایم مقام نقطه و خط الهی خواهد بود و
در مقابل خط و نقطه ظاهر فی الاسم و المسمی مسمیات اند
که اسماء خویشتن اند از غیر مسمیات اسم مسمیات نمیتوان
شد بس اسما و مسمیات بحقیقت یکی باشند در اصل بس
الف اسم بود از آن او اسم سه حرفست و مسما یکی یعنی آن سه همین
یکیست که آخواهد بود و در توحید جدا اول و هو اسم ذات
خواهد کرد جهة آنکه ایشان از ذات منفک نیست اند فی تقدیم
الالف علی الحروف بدلیل آن حدیث که قال ابو ذر ما الکتاب
المعجم قال ا ب ت ث الی آخره اگر گویند ابتدا از الف علی
الترتیب چرا کرد جواب آنست که چون ایشان مرکب میشوند
معنی اب که آدم است از ایشان ظاهر میشود و بادم اول کلمه که
آمد الف بود و اول اسم او الف است و الف در حساب جمل

اول

چوا

او یک عدد است چنانکه الف در اول ایشان فی تحقیق کلمة
قرآن چهار یده با حکم است ادم که اسم الله است برای این واجب
شد بر ملایک سجده او کردن و هر شیء که هست لیکن دارد و
هر ذاتی که کلمه خدایست که اسماء الله است و بحکم علمه
البقاها الی مریم و علم آدم الاسماء کلها ام کلمه خدایست
بس خدا باشد انا الله و انا الرحمن خلقت الرحم و شققت
لها من اسمی کل امر ذی بال لم یبدا فیه بسم الله
فهو ابتر و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه
یعنی اسم الله که اب است برو ببرند و برای او بکشند و واجب
است که روی در کعبه کند که مقام راس و جبهه آدم است
فی توحید الکلام المقوم همچنان که در مفردات کلام می
خوانی که هم عشق در ازای معنی موضوع نیست باصطلاح
خلق الله کلمات که از جماد و نبات و حیوانات بیرون می آید
موضوع در ازای معنی نیست مجموع مرکبا تست وقتی که در عالم
خواب از مظهر ایشان مرکب ظاهر میشود در ازای معنی است
که بینند فهم کنند صعوة که در خواب میگفت ببینش چشم من
پیش سلیمان هیچ برف بگدازد الرمن علم از حکماء یونان گیرم چون
مظهر کلمه خدایی است و بخلقت کلمه آفریده شده است و بر خط
استوا علم که کلمه خدایست و ظاهر او ذکر میکند از کلمه غالب

نیست وان کلمه که ازو ظاهر میشود و اگر یکی است و اگر دو عین
سه کلمه است ازروی توحید لاجرم [illegible] عالم خواب کلمه است
مسلسل متعاقب معانی فهم کرده میگویند تا نشنوند بدانند
کا و مظهر کلام خدا نیست و نبات و جماد و اشیا که بر خط استوا
ایشان بگذری همچنان علم کلمه اند و همچنان ایشان را بینی که
درستی در آیند بجهة آنک مظهر کلمه اند ظاهرا تا انسان
فهم کند که ایشان کلمهٔ خدا اند وان کلمه ظاهرا در انسان نیست
که بالقوه در ایشان نیست عین آن کلمه است که در خواب میگوید
أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ في توحيد الاسم والمسمى
واضع اسما خدا خواهد بود هر کس که چیزی را نام میکند آنچنانکه
پیش خداست نام میکند مثلا فرزند را بنام حسن میخوانده
او ست راست است برای انکه او حسن است و نون خواهد
بود علی هذا اگر اسم عین مسما نباشد چون اسم خدا را خوانی
مسمی اسم ذات خدای تع سه کلمه که همه اسما ازو مرکب می شود
وان از ذات جدا نیست میان علت و معلول و عاقل و معقول
البته مناسبت شرطست میان مسمیات و اسما مناسبت
چیست انک عین مسماست پیش ازانکه خدای تع علم
الاسماء كلها ادم را تعلیم کرد علم اسم همه اشیا در ذات [illegible]
باشد و او [illegible] ابدان [illegible] باشد پس ان اسم

وسما

یکی
و مسما عین دیگر باشند چرا اسم اشیا از سه کلمه بیرون نیست
و بغیر از ایشان اسم اشیا چیزی دیگر نیست ازانکه ایشان
عین اشیا و مسما اند همچنان که بی اسم ی و غایی حروف
تهجی ظاهرا قرآن از محمد عم ظاهر شد و ایشان که کاتبان
بودند در کتابت می آوردند بفرمان او ان چیز که ازو ظاهر
می شد بیان [illegible] و سه بود و او همان کلمهٔ خدا بود و کتاب خدا
بود و او ان [illegible] عبارت ازو بود میخواند أنا مدينة العلم
[illegible] سبعة أبواب على كل باب ملكان
[illegible] دعای رسول عم اللهم اجعل في
[illegible] الحدیث واشرقت الارض بنور
[illegible] تا تمامی
[illegible] قال الامام الحسن العسکری [illegible]
[illegible] بتمام الوطر وطوا
سببی [illegible] و کوش و
دست و پای [illegible] ازو [illegible] کلم
[illegible] ابدان نور باشد و غذای ایشان همه نور بود [illegible] این
انکه بدا [illegible] سوی [illegible]
[illegible] للمتقين [illegible]
انسان مظهر کل و کلامست و کلمه مظهر خداست

انزلنا



وازو منفك نيست همچنان كه كلمه وكلام از انسان كامل منفك
نيست باين معني كه كلمه خط خدا نيست كه اكر احاطه ايشان
بر ايشان نبودي خدا معلوم نبودي ~~خدا معلوم نبودي~~ وبيان
ذات وصفات خدا نشدي پس ايشان مظهر خدا اند في
ذكر بعض الحروف التهجي اكر كويند سبب چه بود كه تمامي
حروف تهجي در اول سورتها نياورد وچهارده را اوايل [illegible] اورد
كرده اند جواب حكمت در اينها بسيار است اول براي اعجاز
وظهور او رحمت كس ديكر كه اكر هيچ نماندي چون ميكفت
بعشر سور مثله مفتريات وادعوا من استطعتم من دون الله
ان كنتم صادقين بس بايد كه چيزي بر بينش خدا وتعالي
باقي نمانده باشد تا عجز بچيزي ممكن كند يوم ياتي
بعض آيات ربك برين معني دالست و وجهي ديكر آنست
كه ازين وجه شش را كم كند تا بر وحدت دلالت كند وديكر
براي نكو اين توحيد كه اين عدد بيست ونه بوجهي همان
بيست ونه است كه ا ب ت ث الى آخره في بيان لام الف
ومعانيها الف اسم آ است وبي اسم با است لام الف اسم جدا
اسمي است با مسمي انكه رسول عم فرمود كه وقتي كه لام با الف
بادم عم آوردند هفتاد هزار ملائكه همراه بود يعني ظهور
لام الف وقتي باشد كه هفتاد كلمه باو باشد چون بقراءت

پس آن يا حروف ندا باشد هشتاد وچهار حرف ونقطه بماند چهارده براي چهارده
برود هفتاد بماند هريك قايم مقام هزار باشد هفتاد هزار
ملك باشد واين شكل حروف را بجاي شكل كلمه ملفوظ نهاد
حقيقت علم ايشان شكل انسان وملك در صورت وشكل
انسان مي آيد يعني آن چنين آوردند كه لام الف قايم مقام
آن چنين است ورسول عم كفت لام الف يك حرفست ومراد آن
بود كه قايم مقام چهار كلمه باشد چنانكه كفت انا الله كه چهار
كوشه دارد اعداد صلوة لام الف بي تكرار چهار حرفست قايم
مقام چهار كلمه كه در قرآن مذكور نيست رسول عم كفت كه بادم
لام الف حرف واحد است قايم مقام آن چهار كلمه است همچنانكه
در صلوة اعتبار حروف كرد در پانزده ركعة سبع المثاني
ودر صلوة سفر هفده ركعت را بر يازده كرد تا معلوم شود
كه اين را كم كرد بر يازده آمد قايم مقام آن هفده است براي
آنكه همه يكي اند واكر نكفته بودي كه در سفرها يازده بكزارد
بلفظ قصر وجمعه يازده كرد تا بدل آن يازده باشد پس
روشن شد كه بعضي قايم مقام بعض اند پس چهار كلمه لام الف
قايم مقام چهار است كه رسول عم كفت كه بادم عم غير ازين
بيست ونه نيامد وچون بزبان او آن چهار نكذشت آن چهار
[illegible] قايم مقام آن چهار بدو نمود وچهار را يك كلمه

خواند و بعد لیل صلوة وتر که یک رکعت جایز است برای یازده یک
رکعت قایم مقام یازده شده باشد بطریق اولی که قایم مقام چهار باشد
و بوجهی صلوة اشراق را چهار رکعت گفت یا ابن آدم ارکع لی
اربع رکعات چون با آدم آمد گفت یا ابن آدم [illegible]
صلوة الميت والاشراق و[illegible] چنانکه الف اسم است
و لام اسم ل لام الف مسمی ندارند بدلیل ولا اقول الم
حرف الف و حرف لام و حرف میم پس معلوم شد که رسول علیه السلام در
حدیث آدم فرمود لام الف یک حرفست که در صحیفه آدم آمده
است دانسته باشد که یک حرف نیست بلکه قایم مقام چهار
حرفست برای اثبات توحید او را یک حرف خواند بجهة آنکه
گاهی شش رکعت صلوة فرمود گزاردن باسم سنت و گاهی
بحدیث قدسی ارکع لی اربع رکعات که بی مکرر لام الف چهار
حروف است و گاهی دو رکعت است که [illegible]
از آن گفت که هر که بلام الف کافر شود بمحمد کافر بود و چهار تکبیر
بر میت بعد از او واجب است و علی علیه السلام اختیار توحید کرده
است و یک کلمه گرفته است و در شبانه روزی پنجاه و یک نماز
گزارد برای اثبات توحید و گفت من علمنی حرفا فقد صیرنی له عبدا
لیفخر العربی على العجمي همچنانکه قایم مقام پیل فیل و لگام
لجام و چنین صیغی شده است لام الف قایم مقام چهار کلمه

شده

شده است رسول علیه السلام فرمود از احادیث قدسیه من عشقنی عشقته و
کنت ممثلا بین عینیه اولئک الابدال آنست که برابر چشم او
ممثل و مشکل و مصور باشم و بیست کلمه ظاهر صامت را بدل کرده و
کلمه ازلی ابدی بلا شکل و بلا مثال و صورت بیست دوده و سیاهی را
بدل کرد بر بیست علم وجه آدم و حوا چنانکه ذکر رفت و آن بیست آدم
و حوا را بدل کرد بیست کلمه ازلی و ابدی و مبدل کرد بیست کلمه دوده می
بینی و مبدل دیگر که بیست علم وجه آدم می بینی در عالم توجه باید که
او را از بطن بیست کلمه و سه کلمه ازلی و ابدی الهی دانی وقتی که
بست يوم تبدل الارض غير الارض والسموات برسی چنانکه سیصد
شصت درجه فلک البروج منقسم میشود بر بیست منزل و افلاک دیگر
همچنین و زمین که مرکز است [illegible] منقسم میشود و سه قسمت و
قسمت وما بينهما همچنین پس آسمانها و زمین وما بینهما منقسم
شده باشد بعدد سه کلمه و بیست کلمه هر یک جزو ایشان بدل باشد
آن کلمه لاجرم حضرت عزت میفرماید يوم تبدل الارض غير الارض
هر گاه که چنین باشد همه اشیا کلمه الهی باشد و بدل شده باشند به
کلمه الهی که سه کلمه و بیست کلمه باشد والسموات مطويات بيمينه که
یمین حضرت عزت بیست کلمه است وكلتا يديه يمين یعنی آسمانها
بدست راست حضرت عزت طی کرده شود در تشهد کلمه توحید که بند
انگشت را عقد باید کرد و چهار ده دست چپ بانگشت مسبحه

دست راست داشتن كه كلتا يديه يمين الله باشد وبعد ازان
كواهي بوحدانيت حضرة عزت وجواب دادن انطقنا الله الذي انطق
كل شيء تسبح له السموات السبع والارض ومن فيهن وان
من شيء الا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم ودر اين
آيت كه حضرت عزت فرمود در سورهٔ مقطعه قل ائنكم لتكفرون
بالذي خلق الارض في يومين وتجعلون له اندادا ذلك رب
العالمين وجعل فيها رواسي من فوقها وبارك وقدر فيها
اقواتها في اربعة ايام سواء للسائلين اربعة ايام يعني تمام
اربعة ايام كه سوا بود با چهار شب اكر سائلي سوال كند كه اوقات
اربعة ايام كاهي دوازده وكاهي پانزده ساعت وكاهي نه جواب
فرمود سواء للسائلين كه شب وروز آن اربعة ايام راست بودند
بر دوازده ساعت شب ودوازده روز اكنون آنچه وجود ادمست
از ارض وجبال واقوات وآنچه تركيب كردد بزمين مخلوقست
في اربعة ايام وليالي خواهد بود كه چهار باب بيست وچهار باشد
وآن سه باب سه ساعت باشد كه علم آدم الاسماء كلها واين معني
در وجه آدم واضح ودر خلقت او ظاهر است ثم استوى الى السماء
وهي دخان الى آخر الآية بس شش روز تمام شد اكنون عرش وكرسي
بايد كه در غير شش روز آدم آفريده باشد وسع كرسيه السموات والارض
در چهار روز وشب زمين وجبال واقوات خلقت كرد ودر دو روز

سبع سموات فقضيهن سبع سموات في يومين پس كرسي كه وسع
كرسيه السموات درين شش روز مخلوق نشد وعرش كه وكان
عرشه على الماء همچنين وحال آنكه تمام مخلوقند الا آنكه مخلوق باشد
در روز ديكر وروز ديكر نيست الا روز جمعه بس روز جمعه را معين
كرد برين شش روز دليل بدين معني كه اتاني جبرئيل وفي كفه
مرآة بيضاء قال يا محمد هذه الجمعة يعرضها عليك ربك لتكون
لك عيدا ولامتك من بعدك وهي سيد الايام عندنا ونحن
ندعوه في الآخرة يوم المزيد يا اين معني يوم المزيد خوانند كه بر شش
روز كه ستة ايام است زياده كرده شده است بجهت خلقت آدم وعرش
وكان عرشه على الماء وجهت وسع كرسيه السموات والارض بس
بمخالفت بود كه كفته اند كه جميع ايام هفت روز است حضرة عزت در
شش روز خلقت اشيا وكار اشيا تمام كرد هفتم روز راستراحت بود خداي
تعالي فرمود كل يوم هو في شان وهفت شبانه روز عبارتست
از شش باربت ساعت كه هر شيء كه مخلوق وموجود شد شش جهت
دارد تا هر جهت آن مخلوق را بربت ساعت ترتيب كرده باشد ومنقسم
شده باشد بعددت كلمهٔ الهي لا تسبوا الدهر فان الدهر لاجرم كاهي
در شش روز بهفده ركعت صلوة عبادة ميبايد كردن بحكم تغليب
وكاهي پانزده بحكم غير تغليب تا چه ركعت باشد مادام كه شش
روز وجمعه كه هفتم است باشد چون شش روز كذشت

وهفده هفده ركعة گذارد بازده جمعه پانزده در ركعة بگذارد تا دار
جبوة باشد وتا انقراض جهان هر كه آيد برين نهج باشد كه بوجهي سبع
مثاني هفت شب وهفت روز وقرآن عظيم خود معلومست
ولقد آتيناك سبعا من المثاني يعني هفت شبانروز وهفت آسمان
وهفت كواكب سياره وليالي وايام هفت شبانروز كه سنين
وشهور از ومركبست بتو دادم اي محمد يعني بعد از تو نبي ورسول
نيست تا اين هفته وهفت فلك وتقسيم سيصد شصت
درجة افلاك باشد وبرهر وقت قسمة باشد زمان زمان تو
ودعوة دعوة تو باشد لاجرم فرمود لولاك لما خلقت الافلاك
اي بمعني ايجادست وبمعني اندازه كردن چنانكه اندازه
كرد بر سيصد شصت درجه ومنازل قمر رت منزل كه والقمر
قدرناه منازل فرمود كه معاندان ميگويند كه لست مرسلا قل
كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده علم الكتاب
ودر عقب اين آية گفت كتاب انزلناه اليك لتخرج الناس
من الظلمات الى النور الآية وكذلك جعلناكم امة وسطا
لتكونوا شهداء على الناس الى على عقبيه ودر خبرست كه
روز قيامة حضرت عزت از جميع امتان انبيا عم سوال كند كه
پيغامبران نيامدند ايشان انكار كنند از انبيا سوال كند اگرچه
داناست كه شما تبليغ رسالت من نكرديد گويند بلى كرديم حضرت

گواه طلبد

گواه طلبد از انبيا امة حضرت رسالت را بگواهي بياورند كه لتكونوا
شهداء على الناس كه امة وسطا است وسط بچند بين معني آمده
است يكي خيارست كه وسط الشيء اي خيار الشيء ودوم آنكه كعبه
وسط ارضست چنانكه فرمود خلق الله تعالى رأس آدم وجبهته
من تربة الكعبة رأس وجبهه وسط بدن انسانست سيماي آنك
بر خط استواء آدم ميبايد گذشتن تا علم سه ويست كلمة الهي وخط
وكتابة قلم قدرة الهي كه سيماهم في وجوههم من اثر السجود ظاهر
شود پس امة وسط امت رسول باشد بدليل كعبه كه در وسط ارض
واقعست وتتمة آيت وكذلك جعلناكم امة وسطا وما جعلنا
القبلة التي كنت عليها آمده است كه مشعر باشد كه امة وسط اهل
قبله اند كه كعبه وسط ارضست وتتمة خبر آنست كه چون امة رسول
گواهي دهند كه انبيا تبليغ رسالت كردند ساير امم انبيا گويند كه
شما در آخر الزمان آمديد از كجا معلوم كرديد جواب گويند ان
حجت صادق كه حضرت رسالت وكتابي آسماني كه قرآن است و
جيء بالنبيين والشهداء كه امة رسولند وانبيا كه در حديث
وارد است كه سه بار صد هزار و يكبار بست هزار رسول عم
بر تزكيه امت خود گواهي دهد ويكون الرسول عليكم شهيدا
ويقول الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني
وبينكم ومن عنده علم الكتاب شامل هر كس است كه بر

سرّ وکنه علم کتاب کہ از آسمان آمده است رسیده باشد کہ وَلَقَدْ
زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ
شَيْطَانٍ مَارِدٍ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَى وَيُقْذَفُونَ مِنْ
كُلِّ جَانِبٍ دُحُورًا إِلَى شِهَابٍ ثَاقِبٍ وبوهم وتصوّر وتخیل
بکتاب آسمانی وسرّ آن بالهامات شیطانی نتوان رسید و بسرّ
معراج وصلوة راه نتوان یافت لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا
شَاءَ في الشهداء بسم الله الرحمن الرحيم وَلَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا الآية في حواصل طير خضر لها
قناديل من ذهب معلّقة في ظلّ العرش صَدَقَ رَسُولُ الله در
حدیث وارد ست کہ در قنادیل نور باشند معلّق بعرش خدای تعالی
ومعنیٔ عرش گفته شده است در صورۀ کبوتران سبز از نور کہ نور
عبارتست از کلمه وکلام کہ خدای تعالی کلمه وکلام را نور میخواند
وعرش واستواء کلمه بر عرش وصورۀ آدم چون معلوم کردی روح
شهدا کہ هم شهیداست برسالۀ کہ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
وهم شهیدند کہ در سبیل الٰهی وکلمه وکلام وظهور آن کشته شدند
سبیل کلمهٔ خداست کہ هیأت بشریت برای پرستش کردن وجه
وخلقت او سبیل خدا باشد کہ مظهر کلمۀ خداست وچون بنیاد
عبادة برآن نهاد انبیا او محمد را عم فرمود کہ بعد از آن پرستش
عبادت کنند کہ آنست سبیل خدای تعالی کہ حساب بر آنهاست
کہ بر شهید پنج تکبیر بعدد الف وجی میباید گفت وبر حمزه کہ سید

شهداست هفتاد ودو تکبیر بعدد اجزاء نت کلمۀ اب ت ث الخ
گفت وانکه رسول عم فرمود کہ بصورة کبوتران نورانی باشد این معنی
دارد کہ دران عالم چون بر خط استواء آید کبوتر دو بینی ودو گوش ودو چشم
ویک دهن کہ در کتبی هشت علم کلمۀ الٰهی بینی هریک مرکب از چهار سطر کہ
سه سطر الٰهی باشد کہ معلّق است بعرش واگر بر خطّ استواء آن هفت سطر
مرتفع کہ دو چشم کبوتر ودو گوش ودو بینی ویک دهن است تأمّل
کنی آن هفت سطر مرکب بینی هریک از چهار سطر کہ نت سطر باشد کہ
مرکبست آن کبوتر از چهار طبایع والسّلام في الحبّ والشوق
والمحبة بسم الله الرحمن الرحيم يا أيها الذين آمنوا من يرتد منكم
عن دينه فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه أذلة على
المؤمنين أعزة على الكافرين يجاهدون في سبيل الله ولا
يخافون لومة لائم ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله واسع
عليم إلى قوله [illegible] وقال عم إن الله جميل يحب الجمال [illegible]
ودر حدیث دیگرست کہ در بهشت بازاری باشد کہ دران بازار حسن
وجمال فروشند وحسن وجمال انسان وحور واهل بهشت این نت
وسه سطر کتابت الٰهیست وسه سطر وجه آدم وآدمی زاد وحور کہ قایم
مقام سه کلمه ونت کلمۀ الٰهی اند کہ آنها ازلی ابدی عین ذاتی بجهت آن
حوریان بهشت فرضوان وغلمان میگویند چنانکه در حدیث آمده است کہ
ما بر کس خشم نگیریم وکس بر ما خشم نگیرد وحسن وجمال ما متغیر نشود

ومازنده ایم که هرگز نمیریم چون علم کلمهٔ الهی باشند بلکه عین سه کلمه و بت کلمهٔ
الهی اند پس کی بمیرند و کی تغییر میشوند هرگاه که بهشتی با حوری جمع
شود که زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ هفت سطر الهی بر وجه آن بهشتی که علم
بت کلمهٔ الهی باشد و بر خط استواء علم سه کلمهٔ الهی باشد وازان بهشتی و
ازان حوری فرزندی [illegible] وازان عالم [illegible] ازین جهت آن فرمود زَوَّجْنَاهُمْ
[illegible] لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ [illegible]
انسان و حکمت خلقت وجه و اعضاء انسان نظر کن که چگونه سه کلمهٔ الهی
بشکل و علامت وجه انسان بر آمده است [illegible]
آن دز وقتی که اتمام خلقت آدم رفت این کلمه [illegible] حدیث فرمود که [illegible]
[illegible] هم مظهر سه کلمه و بت کلمه است که بر مظهر سه کلمه و بت
کلمه عاشق میشود و خود را فدای معشوق میکند و بحقیقت عشق مجاز آن
اینجا است که بحقیقت میکشد که اگر این عاشق با وجود خویشتن انسانی
عشق میبازد و از عشق و محبت او از خواب و خورد و نام و ننگ و
ناموس و حیوة مستغنی شده است اما این حسن و جمال که برو عاشق است
حقیقت حسن و جمال الهیست که خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ
وَعَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ پس عشق مجازی در ضمن خود عشق الهی دارد که
آن حسن و جمال علم کلمهٔ الهیست عاشق بران علم کلمهٔ الهی نگرانست
و بی خورد و خواب شده است و ترک زر و مال و حیوة و نام و طاعت
و ثواب و عقاب و سلامتی کرده و مطالعهٔ سه و بت کلمهٔ مصحف الهی میکند

هر چند که نمیداند که آن حسن و جمال و چشم و ابرو و خط و خال و زلف علم
کلمهٔ الهیست اما چون فِي نَفْسِ الْأَمْرِ کلام حضرت احدیت است و علم کلام حضرت
احدیت نیست اگر دران بمیرد البته مغفور است اگرچه مجاز عاشق باشد بشرط
که شهوة نفسانی نباشد که عاشق آن حسن و جمال بدان [illegible]
رسالت فرمود إِيَّاكُمْ وَالنَّظَرَ إِلَى الْمُرْدِ [illegible] و ازینجا
[illegible] که حضرت [illegible] معراج بر حضرت رسالت در صورة امرد ظاهر
شد که الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ که آن صورة عرش الهیست و علم سه
کلمهٔ الهی و لوح محفوظ حضرت الهیست که سه کلمه و بت کلمهٔ الهی بر آن صورة
صورة الهیست و علم [illegible] لوح محفوظ حضرة الهی مظهر است و
چنانکه اندیان بر صورة انسان عاشق است و همهٔ موجودات و اجرام سموات
و ملائکه گرد خاک و مرکز [illegible] او برای آن میگردند که باین شکل انسان
بر آیند اگرچه ملائکهٔ سموات بشکل انسانی بر می آیند اما اجرام سماوات
و عنصریات هر چند که سیر میکنند این شکل و صورت و حسن و جمال و
علم خط و زلف و خال و غیر آن که مخصوص انسانست در خود پیدا نمی توانند
کردن لاجرم بر سبیل خدام طوف مرکز خاک میکنند و [illegible] این حسن
و جمال مشغول اند و مجموع اغذیه و اشربه [illegible] از سماوات و اجرام کواکب
میایند در [illegible] تا باشد که طعمهٔ انسان شده [illegible] خلقت انسان
و حسن و جمال ایشان بر آورند و اهل جنت هم بر خط استواء آدم و حوا
و غلمان باشند از سماوات بهشت و از فواکه و از طیور و وحوش [illegible] که در

عالم ظاهر بر خط استواء اشیا نظر کنی با بعضی از نت و سه بخوانی چنانکه
ذکر رفته است از ان جهتست که اشیا را باهم مناسبتست که جنبش هر یک
طالب آنست که متصف شوند بصورة انسان که عرش حضرة احدیتست
قال علیکم بالسواد الاعظم صاحب فقر صاحب سواد وجه است
که الفقر سواد الوجه فی الدارین و سواد اعظم بحسب علم باطن شانزده
وچهارده خط وجه آدمست که بر شانزده موضع وچهارده موضع
وجه آدم بقلم قدرة الهی مکتوبست و بجهة آن حدیث نبوی در یک قول
آمده است که صلوة جمعه در سواد اعظم و مصر جامع باشد که پانزده کعت
با هفده سه باشد که خلقة وجه آدمست و آدم بحکم علم آدم الاسماء
کلها مجموع اشیاست و علم سه کلمهٔ الهیست خط وجه او که سواد
اعظم است که اتقوا السواد الاعظم که هیچ سیاهی معتبر تر از سواد وجه
آدم نیست و از سواد وجه حوا و حور و غلمان بهشت نیست که علمت کلمهٔ ازلی
ابدی الهیست و علم سه کلمهٔ ازلی ابدی الهی اند و رسول عم فرمود الفقر سواد
الوجه فی الدارین الفقر فخری و کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی فقر مطلق سواد
وجه آدم است در دو سرا و سواد وجه حور و غلمان است که بهشت و جهنم است
که هر گاه که انسان را این فقر سواد وجه حاصل شد همه اشیا را در دو جهان
کلمهٔ الهی میبیند و چیزی بغیر از ان در دو جهان موجود نمی داند و فقیر
کسی باشد که بدین مقام رسید پس حضرت رسالة بدین معنی فقیر بود و از ینجا
فرمود الفقر فخری گفت و انکه فرمود کاد الفقر ان یکون کفرا یعنی نزدیک بود

که این فقر که فرموده است که الفقر سواد الوجه فی الدارین پوشیده بماند
و کسی بسر و حقیقة آن خط الهی و سواد اعظم نرسد و این که فرمود الفقر
سواد الوجه فی الدارین در شب معراج حضرت عزت را چون در صورة
امرد دید که تجلی کرد معنی الفقر سواد الوجه فی الدارین یکی آن باشد
و یکی که سواد وجه آدم و حوا درین جهانست و یک سواد وجه اهل
بهشت که همه امرد باشند و غلمان و حور باشند یک سواد وجه دیگر آنست
پس الفقر سواد الوجه فی الدارین آنست و حضرة رسالة بدین معنی
فقیر بود و این فقر را از حضرت احدیت کسب کرد بوجه الهی لاجرم کاسب بود
که الکاسب حبیب الله و محمد عم حبیب الله همچو عیسی ابن مریم کلمه است
و هم سواد الوجه از وجهی و هم از ین مقامست که الفقر لا یحتاج الی الله
چون همه اشیا حقست احتیاج نبود و نباشد اما در حقیقت معنی
عشق و محبت و محبوبی موجودست که قل ان کنتم تحبون الله فا
تبعونی یحببکم الله میکشید بان که ان الله جمیل یحب الجمال و
در قصهٔ یوسف میفرماید که یوسف عم دید که یازده ستاره و ماه و آفتاب
او را سجده کردند و او چهاردهم بود و هفت خوشه سبز و هفت خشک
و سبع بقرات سمان و سبع عجاف که رب باشد و بوجهی قصهٔ یوسف
را که احسن القصص خوانده است بواسطهٔ تاویل رؤیا و سجود کردن
سیارات و ماه و آفتاب مر یوسف را چنانکه بعالم ظاهر بر کرد می کنی
خاک را پیوندد و روی بعالم خاک دارند تا تربیت شکل انسانی کنند تا انجم

دريشان بالقوه هست درصورة انساني كه احسن تقويم است بالفعل ظاهر
كرد پس دران عالم سجده كردند همچنانكه درظاهر سجده كردند و بوجهي ديكر
احسن القصص بجهت آنست كه بيان عشق زليخا و حسن يوسف ميكند و ميل
يوسف بصورة زليخا كه علم كلمهٔ الهي بود چنانكه يوسف عم كلمهٔ الهي بود بي اختيار
عنان طبع رها كرد بحكم ولقد همت به وهم بها زليخا حسن و[illegible] خط الهي
در وجه يوسف ديد آن علم كلمهٔ الهي اختيار از زليخا بستد و يوسف عم هفت
سطر الهي بر هفت سطر ديكر كه بر استوا كذر كردي سه سطر باشد واكر بر استوا كذر نكني
آن هفت سطر بيت سطر كتابت الهي باشد ديد و ميل كرد پس ميل بكتابت الهي كرده
باشد و حبس يوسف عم كنايت از منع نفس خود بشهوة جسماني بر زليخا باشد
و زنان كه ملامت زليخا كردند واو ايشان را جمع كرد و يوسف را بر ايشان عرضه
داد قلن حاش لله ما هذا بشرا ان هذا الا ملك كريم ندانستند كه فلك
و ملك را اين شكل ذاتي نيست ملك احيانا بحكم الهي بصورة بشر درآيد و
فلك را خود اين معجزه هرچند بسر بركرد عالم خاك ميكرد حاصل نخواهد شد
و اجرام كواكب را نيز همچنين چهره آن يوسف در خواب ديد كه سجده او كردند
و روي در رو دارند چنانكه در عالم ظاهر اكر بر بالاي زمين اند واكر در تحت زمين
روي بعالم خاك دارند و طواف بركرد مركز خاك ميكنند وقطعن ايديهن
چنان فريفتهٔ حسن و جمال يوسف بودند كه از پاره كردن دست خود بيخبر
كشتند زهي عشق بجان بر خط و كتابت الهي اكر كسي از سر تحقيق تامل كتابت الهي
كند كه عليكم بحسن الخط فانه من مفاتيح الرزق مفتاح جميع رزق آسماني

ك

كه وفي السماء رزقكم وما توعدون تامل كردن خط و سواد وجه
آدم و حوا است كه من عرف نفسه فقد عرف ربه هركاه كه شناساي
خلقة نفس خود بدين طريقه شد شناساي علم كلمهٔ الهي شد شناساي
سه كلمه و بيت كلمهٔ ازليا بدي الهي شد و چون شناساي سه كلمه و
كلمهٔ الهي شد شناساي حضرة عزت شد لاجرم حضرة رسالة فرمود من
عرف نفسه فقد عرف ربه [illegible] و امثالها و بطون [illegible] في
القرآن و قدم الكلام [illegible] الآخر ماهية [illegible] بسم الله الرحمن
الرحيم اكر سايل سوال كند كه بهيچ وجه معلوم شود بحكم ان للقرآن
ظهرا و بطنا و لبطنه بطن الى سبعة ابطن كه نهايت بطن
هفتم كدامست جواب نهايت بطن هفتم كتابت وجه حوا بود كه آخر
خلقت همه اشياست چه اكر طبايع و اجرام سماوات و آنچه ايشان را
دركار است اول مخلوق شد و بعد از مدت مديد خلقة آدم عم شد
و بعد از خلقة آدم خلقة حوا شد و بعد از خلقت جميع اعضا و
جوارح حوا هفت سطر وجه حوا مكتوب شد كه هر سطري چهار سطر
باشد از چهار طبايع كه بيت سطر باشد و بر خط استوا و شق موي
فرق هشت خط ظاهر شود كه هر سطري چهار سطر باشد كه سه سطر كرد
پس حضرت رسالت فرمود كه قرآن را ظهرست و بطن و بطن او را بطن است
تا هفت بطن كه هفت سطر خط وجه حوا است كه آخر مخلوقات است
كه يوم ندعوا كل اناس بامامهم كه بوجهي امام جمع امم است كه در

روز قیامت ما همه را بنام باز خوانند یعنی بر حوا یا بکسی که بصورة حوا باشد
که مادر آن کس باشد قال عم ما نزل من القرآن آیة الا لها ظهر
وبطن ولکل حرف حد ولکل حد مطلع ای موضع الاطلاع واصل
ذلک اعلم سؤال امکان دارد که سی کلمه قرآن وچهار کلمه دیگر که
کلمه باشد غیر مخلوقند وحال آنکه ظاهر ای بینیم که دوده وسیاهست
وکاتب احداث میکند وحرفی بر حرفی تقدیم دارد واز کاتب این شکل
وصورت ظاهر میشود جواب حال آنست که حضرت رسالت چون فرمود که
قرآن ظاهری وباطنی هست وباطن اورا باطنی هست تا هفت بطن
بس باید که چون هفت بطن فرمود بطنی از بطنی ممتاز باشد تا هفت
لازم آید که اگر ممتاز نباشد هفت بطن لازم نیاید وبوجهی دیگر آن
هفت بطن مغایر یکدیگر نباشد که اگر مغایر ومخالف هم باشند خلاف
نص ظاهر باشد که لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا
بس مخالفت نباشد آری می تواند که این ظاهر قرآن وعلم او قدیم باشد
بچند وجه یکی آنکه صاحب شریعت خطاب بقرآن میکند که لا یمسه
الا المطهرون بس قرآن عبارة از آن کتاب باشد ودوم آنکه
فرمود قرآن کتاب الله است اگر کسی گوید که این لفظ را حضرة رسالة
بمجاز گفت نه بر حقیقت که آنچه در کاغذ مسطور است بمجاز کتاب الله
است وبحقیقت کتاب الله نیست بشریعت واجب القتل گردد
حضرت رسالة فرمود اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم

قال

قول امیر المؤمنین علی ابن ابی طالبست کرم الله وجهه که ما بین
الدفتین کلام الله امدیم باوجه سبعة ابطن حال آنکه چنانکه
ظاهرست کلمه که در کتاب نوشته است خاکست وآب وباد وآتش
بر تقدیر آنکه علم کلمه نباشد خاک وآب وباد وآتش باشد وبالقوه
کلمهٔ الٰهی چنانکه اگر گویی خاک وآب وباد وآتش از روی اسمیت
بدیشان رسیده است هرگاه که این چهار شیء متحرک شوند ما الا
کلام ازیشان کلمهٔ ظاهر خواهد شد که در بیشانست که خارج ازین
سی کلمه نخواهد بود که اگر بر سبیل تصور وتخیل وتوهم خواهی
که آن کلمه که ازیشان ظاهر میشود وازیشان آنرا منفک کردانی وآن
کلمه را ازیشان در کشی خود ایشان موجود نباشند که الظاهر عنوان
الباطن [illegible] واین معنی است که حضرة عزت میفرماید هو الاول والآخر
والظاهر والباطن وهو بکل شیء علیم ظاهر ظاهر قرآنست باطن
باطن آن ولکن ما همه اشیا کلمهٔ اوید این صورت وبدین صفت [illegible]
نباشد انه بکل شیء محیط محقق نگردد یوم تبدل الارض
غیر الارض مشعر است بدین معنی که صورة قرآن ظاهرا خاک وآب
وباد وآتش دیدیی وچون بدین معنی نظر کنی سی ودو کلمهٔ الٰهی
ببینی چون بدین معنی در بینی مقام کلام قدیم بود واین جهة حضرت
رسالت فرمود که این که ملقی نیست کتاب الله وکلام الله است وآن
صورة بر وبصورت آدم که آنکه آدم است مرکب بود وجود او از

چهار طبایع که در باب خلقت او ذکر رفته است بعد که کلمهٔ الٰهی که
سی و دو است باشد و اعضاء او مخلوق شده و بعد از ان بحکم وَعَلَّمَ
آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا معلم ملائکه شد و در وقت سجود
کردن رو بعقابی که راس و جبههٔ او از آنجا مخلوق شده است مبتلا
کردن چه در حال حیوة و چه در ممات و این شکل و پیکر که هر یک
در ازای کلمهٔ الٰهی اند در علم قدیم ملک لم یزل و لا یزال لایزال بود
که جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ مسئله حضرت عزت میکوید انا
الله و انا الرحمن و یا آدم و یا خلیفه و یا ملائکه می باید که ایشان
همان باشند که میکویند لا غیر بدین سبب است که حضرت فرموده
از کلمهٔ کن موجود شده اند مسئله اسم عین مسماست و الا
سی و دو کلمه همه اسم اند و همه مسما و بوجهی دیگر انسان که مخلوق
است و مظهر سی و دو کلمه است و خدا آدم را یا آدم گفت آن لفظ اسم
آدم است و آدمی بشکل و هیکل محسوس است که خدا گفت طوله ستون
ذراعا فی السماء مسماست مسما عین اسمست که خدا گفت یا آدم
زیرا که او مخلوق بعد از آن اسم است و بوجهی قایم مقام آن اسم
و بوجهی علم آن اسم و مجموع اشیا برین مثال و هم مسئله اگر سائل
سؤال کند که آنچه در جو روانست و میرود چیست مخاطب در
جواب کوید که آب جواب آنست که آب اسم است من از اسم نمی
پرسم تا تو کویی آب و اگر کوید که آنچه در جو میرود چیزی روانست

و لطیف و شفاف و حیوة بخش است جواب آنست که من از صفت
آن که در جو میرود سؤال نمیکنم آنچه این صفت بروی اطلاق
میکنی آن چیست مخاطب از جواب عاجز آید و از باقی عناصر همچنین
و قرآن ظاهر امر کبست از دوده و سیاهی و انسان مرکب از چهار
طبایع پس آنکس که میکوید که قرآن ظاهر قدیم نیست نمی داند که
آنچه ظهر قرآنست که دوده و سیاهست او را میکویید حقیقت
این دوده و سیاهی چیست ره بکنه و حقیقت قرآن چگونه برد
بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الله که الف و لام و لام و الف و هی
است اگر قدیم نباشد که اسم ذاتست پس حضرت که کوید إِنِّي أَنَا اللَّهُ
صادق نباشد و نعوذ بالله از این اعتقاد فاسد پس چون
حضرت فرموده إِنِّي أَنَا اللَّهُ و آن کلمه چند است مرکب شده باید که
او همان باشد که میکوید لا غیر بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
این کلمهٔ الف و لام و لام و الف و هی که ظاهر امر کب اند و مشاهده
می توان کرد در ازای آن سی و دو کلمهٔ الٰهی نهاد که ایشان در ذات خود
شکل و هیاة نیست چرا جهة آنکه آن کلمهٔ الٰهی با این صورت
ظاهر الف مظهر شده است و قایم مقام آن کلمه شده است که غیر
مرئیست که اگر از الف تو خواهی بفرض و وهم و خیال مجرد کردانی
چنانکه ذکر رفت ممکن نیست پس این که تو ظاهر از دوده و سیاهی
می نمایی عین آن کلمه باشد که یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ که این

دوده و سیاهست که مرکبست آن درین مقام ظاهر و باطن قرآن
وکلام قدیم الهی باشد فی نقطة انها اصل الحروف و فواید اختلاف
الالسنة بسم الله الرحمن الرحیم قال عم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم قال امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
کرم الله وجهه العلم نقطة کثرها الجاهلون قال ابو
بکر صدیق رضی الله عنه ان لله تعالی فی کل کتاب سرا
وسره فی القرآن اوایل السور چون بادله و براهین و کشف
در مقدمات معلوم شد در تقسیم سه رکعت که در هر رکعتی
یک الحمد و جمیع قرآن اگر بخوانی جایزست چرا که جمیع معانی قرآن
در ضمن آن یک کلمه موجودست پس علم یک کلمه یک نقطه کافی باشد
و علم سه کلمه یک نقطه کافی بود چون معلوم شده است که همه سه
کلمه در ذات خود یک کلمه است مثلا الف که اسم آ باشد اول قلم که
کاتب بر کاغذ نهاد نقطه حاصل آمد که علم آ باشد آ یک علم و مدلول
که ملفوظ است یک کلمه چون اول قلم که نهاد یک نقطه ظاهر شد که
صورة الف خواست نهاد قلم را چون کاتب حرکت داد و ازان نقطه
در گذشت نقطه دیگر بنقطه اول مماس شد همچنین تا هفت
نقطه پس شش نقطه مکرر باشد بنسبت نقطه اول و همچنین
ازان مجموع سه حرف پس اصل یک نقطه باشد آنچنانکه وجود
ظاهر الف از یک نقطه موجود شد اصل خطوط و سه حرف خدا یک

نقطه

نقطه باشد که العلم نقطة کثرها الجاهلون و همچنین از امیر
المؤمنین علی کرم الله وجهه که صاحب لو کشف [illegible] ست
مرویست که جمیع اسرار الله فی الکتب السماویة وجمیع ما
فی الکتب السماویة فی القرآن وجمیع ما فی القرآن فی فاتحة
الکتاب وجمیع ما فی فاتحة الکتاب فی بسم الله وجمیع ما
فی بسم الله فی باء بسم الله وجمیع ما فی باء بسم الله فی النقطة
تحت الباء وانا نقطة تحت الباء چون همه علم الهی در نقطه پس
با باشد بر نهجی که بیان رفت حضرت احدیت متکلم باشد بکلام
واحد ابدی ازلی و مجموع موجودات در دو جهان از کلمه کن
در وجود آمدند و در کتاب حضرت رسالت کن کافست و نون و در
ازاء معنی امرست بحکم اختلاف السنتکم والوانکم سه کلمه در
لغات انبیا و اولیا متضمن این معنی هستند و ازین جهتست که
آیت واذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون را اگرچه در سه
رکعت صلوة حضر و جمعه سه رکعت صلوة حضر و سفر بخوانی جایزست
که معنی کاف و نون در ربی کلمه دیگر مندرجست بلا زیاده و
نقصان چنانکه فهود الحمد را با هر سورتی که خواهی در ازاء هر
کلمه بخوانی یا هر عشری و سورتی که خواهی فایده اختلاف زبان آن
بود که مثلا آب را که در حومبرود اسم او بعربی ما باشد و بفارسی

آب باشد وبترکي سو وبهندي چيزي ديکر علي هذا در السنه وافواه

درآيد کر دران يک آب سه کلمهٔ الٓهي بحسب اسميت اب برسد از

جهة وحدانية حق تعالى يعني آن چيز کر درجو مي برود آبست يعني

الفست ونبي وماست يعني ميم است والف وبترکي سواست يعني

سين است وواو تا معلوم شود کر سه کلمه يک کلمه است چنانکه

در صلوة معلوم شد واسم عين مسماست چنانکه في اسم ی با شد

واسم ومسما شيئ واحد باشد وحده لا شريك له لا حول ولا

قوة الا بالله العلي العظيم في ستة ايام وتسميتها والزام

اليهود وطلوع الشمس من مغربها ومخلوق الآخر وذکر الجمعة

وخلقة آدم وحوا والحشر بسم الله الرحمن الرحيم ولقد

آتيناك سبعا من المثاني از وجهي تأويل وبطني وسري ان

سبعة ابطن هفت شبانه روزست کر شش شش بارت ساعة

باشد کر ولولاك لما خلقت الافلاك في خلق السموات والارض

وما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش وکان عرشه

على الماء چون عبارت از سموات علويات وازارض سفليات وان

وما بينهما وسط علو وسفل است مجموع مکونات درين شش

روز داخل باشد وروح آدم قبل الجسد مخلوق وجسد ادم در

شش روز مخلوق باشد وهمه علوي وسفلي مرتبي وجود ادمي

وروي ازين عالم خاک کر وجود آدمست دارند وآدم ... مطلو

همه است وبراي انکه علت غائيست وکل وجود آدمست وهمهٔ

عالم جزو اويند براي انکه همهٔ اشيا براي او درکارند وجزو اواند

خداء تعالى فرمود في ستة ايام کر چهار بارت ساعة باشد و

يکبارسه ساعة وبرين خلقة مخلوق شد چهار بار چو است يک بت

جهة خاک وبت جهة اب وبت جهة باد وبت جهة آتش وبار سه بر خط

استوا قسمت يافت ازينجا گفت طوله ستون ذراعا في السماء کر ست

وسه باشد زيرا کر اول آدم عم صاحب سه بود واخر خاتم صاحب ست

بس مجموع اشيا در شش روز تمام شده باشد روز هفتم تعلق

روح آدم ببدن بوده باشد کر کل يوم هو في شان وروز نفخ

وروز ساعة وازين جهة سيد الايام باشد کر چون روح آدم تعلق

ببدن گرفت فقعوا له ساجدين فسجد الملائكة کلهم

روز جمعه بود وازينجا با جبرئيل گفت دو رکعة صلوة روز جمعه

بهتر از صلوة شش هزار سال باشد يعني آن شش هزار سال کر شش

روز ... اکو چيراني شش هزار سال وآن شش روز همه ازان آدمست

هو الحي لا اله الا هو فادعوه مخلصين له الدين والحمد لله رب

العالمين صحيفة ابتداء الکليات اصل اصل اول

اول البت البت ازينجا ابتداء بحث خلقة بسم الله

الرحمن الرحيم شهور وسنين وقرون وازمنه بقول ساير انبيا و دين

حضرة رسالة عم عبارتست از هفت شبانه روز عجم

خداء تعالی همه روز درکارست وَخَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ از كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ معلوم میشود
که خلقت عرش وآب درغیر شش روز بوده است که روز هفتم باشد
وجمیع ازمنهٔ هفت شب وروز بمقدار هفت شب وروز باشد پس
كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ باشد وبمذهب یهود در شش روز خلقت جمیع
اشیا تمام شده است وهفتم که روز شنبه است روز فراغت است
وباتفاق شبانروزی بیست وچهار ساعتست وتا یهود ملزم شود
هفت شبانروز که شش بار بیست ساعت باشد همچو خیمهٔ میعاد وجمیع
اشیا که بوجهی وَجْهُ اللهِ اند وشش روز گواه باشد بر حقیقت ظهور محمد
عم وانکه ایشان گفتند که ابد الابدین روی در خیمهٔ میعاد کنید
که پانزده شقه است وهر شقه بیست ارش باشد اشارت انست که
روی بمحمد کنید که همه اشیا که هر یک شش جهت دارد وهر جهت او
روی در بیست ساعت دارد وهر جهت که روی در بیست ساعت دارد از
برای بیست کلمهٔ محمد عم منقسم شده است ودر الست بربکم الهست عم
الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَالْإِنْجِيلِ وآفتاب که
از طرف مغرب بر آید بحکم هٰذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ وَخَرُّوا لَهُ
[illegible] وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ ظهور آفتاب آدم
خواهد بود که از بیت المقدس بر آید وقبهٔ روشن آنست که
زمین حشر انست آفتاب قیامت در روز جمعه از آنجا بر آید که

روز هفتم است وایشان که یهود بودند صاحب روز هفتم خود را
میدانستند چون زمین حشر زمین بیت المقدس باشد وقبلهٔ
انبیا برای آنست که مقام ظهر وصدر نست وعهود خدای تعالی
که أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ از ظهر آدم بیرون آورد یعنی از آن خاک
وآبست بد انجا باز فرستاد پس زمین میثاق باشد که وَإِذْ أَخَذَ
رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَإِذْ أَخَذَ اللهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ
وَمِيثَاقًا غَلِيظًا باید معنی زمین حشر است وآفتاب قیامت
وساعت [illegible] عِنْدَ الْمَنَارَةِ [illegible] شَرْقِيَّ دِمَشْقَ فرود
آید این معنیها از اشراط ساعت باشد ورسول عم از آنجا باسمان
رفت وپنجاه صلوة آورد وَفَارْتَقِبْ يَوْمَ [illegible] السَّمَاءُ بِدُخَانٍ
مُبِينٍ از آنجا باشد وآفتاب از مغرب از آنجا بر آید آفتاب
جمعه كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ که یهود میگفتند که خدای
تعالی در کار نیست وآن عهد نامهٔ حجر الاسود کعبهٔ ابراهیم عم
دارد از برای آنکه صدر وظهر از راس وجبهه جدا نیست که
مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى آنکه رسول عم فرمود که
آفتاب از طرف مغرب بر آید یعنی آفتابی که صورت آدم است
از آن طرف ظاهر شود اگر کسی سؤال کند که در روز جمعه خداء تعالی
چه خلقت کرد جواب آنست که آنچه در غیر ستة ایام ذکر کرد که
عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ فِيهِ خَلَقَ آدَمَ کرسی وشرح کرسی آمده است اگ

سایل سوال کند که ابتدا در جمیع حساب یکی میباید کرد و شک نیست
که یهودان از یك شنبه گیرند و شنبه هفتم باشد و تو هر گاه که
حساب از سبت گیری جمعه هفتم باشد اما مقرر و معین
است که ابتدای خلقت از روز اول و واحد باشد که احدی و
اثنین جواب چه باشد یعنی چون ابتدای خلقت از روز یکشنبه
باشد جمعه روز شنبه باشد که روز هفتم است و روز خلقت
آدم است پس این چون باشد جواب هیچ امکان دارد که همچنانکه
در دین ابراهیم پیش از آنکه محمد عم که آید از چهار ماه حرام کاهی
ماهی را بخلاف امر الله حلال میداشتند و بدل میکردند بماهی دیگر
و کاهی حرام میداشتند و بدل میکردند بماهی دیگر تا آیت آمد که ان
عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله الآیه و رسول
عم بحکم خطبة الوداع رد کرد ثلاثة سرد و واحد فرد یهود در
روز جمعه و شنبه و هفتم همین کرده باشند و روز جمعه را ابداع
اشراط بحکم خدای تعالی موقوف داشت چنانکه فرمود که همچو ماهم
که کعبه را چنانکه در زمان ابراهیم بود و بران قاعده بنا کرده بود
در یکشنبه ایم اما قریش جدید الاسلام اند و فرمود وقد استدار
الزمان كهيئته و بلکه دانست که چون آفتاب قیامت و
آفتاب طالع خواهد بود و موقوف داشت تا آنکه وقت که آفتاب
از مغرب بر آید که يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفسا إيمانها

ای طلوعها الآیه و برای آن گفت که جبرئیل عم جمعه را در صورت
مرآت آورد و گفت عيدك ولامتك که مرآت نمودن برای
نمودن وجه آدمست چنانکه رسول عم فرمود که جمعه روز
خلقت آدم است و نزول عرش و قرینه آنك گفت تدعونه يوم
القيامة يوم المزيد از برای آنکه گفت خلق السموات والارض
وما بينهما في ستة ايام و بود یهود که كل يوم هو في شان
و خلقت آدم در روز جمعه که روز هفتم است پس روز جمعه
مزید شده باشد بر شش روز تا كل يوم هو في شان
باشد و از بهر آن يوم المزيد ست که خلقت آدم که حاصل کونین
و مسجود ملائکه و مظهر جمیع انبیاست درین روز بود و
لقای خدا درین روزست و استعارهٔ خدا که وجه الله و
يد الله واصابع الرحمن کرد از صاحب این روز کرد که آدمست
از برای آن سيد الايام است و در صورة مرآة که نمایندهٔ
وجه آدمست در آمد و همین معنی دارد که كأنه حرشفة على
الماء و وسع كرسيه السموات والارض و سدرة المنتهى
و کعبه و لوح محفوظ پس چون آفتاب از طرف زمین حشر بر آید
یعنی چون سیر آفتاب بمقامی رسد که بزرگی آدم را از مغرب
که بیت المقدس است ظاهر کرداند همچنان باشد که آفتاب
از مغرب بر آمده باشد و اعتبار روز هفتم همین معنی دارد و

آفتاب يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ از آنجا بر آيد پس
معني آن آيت كه خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ همين خواهد بود اگر سايل سؤال
كند كه سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ گفت پس فلك البروج را
ذكر نكرد جواب آنست كه چون خلقت يعني قدرت فلك
البروج بر سيصد شصت درجه مقسوم است كه مواقع النجوم
است و افلاك ديگر از تقسيم او منقسم اند كه آسمانها و زمينها
در شش روز پيدا شد و آنچه درميان ايشانست بدليل آنكه
عبارت از سموات جميع بلنديهاست و از زمين پستيها
و از وما بينهما وسط بلندي و پستي وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
خبري باشد كه از خلقت عرش و آب دهد و از كرسي كه وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ ومعني كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ
أَيْ صَارَ عَرْشُهُ قَائِمًا عَلَى الْمَاءِ و درين شش روز چون جميع
آفرينش تمام نميشود جمعه كه روز هفتم است مخصوص است
بالضروره از براي ساعت لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ
النَّفْخَةُ وَفِيهِ الصَّعْقَةُ اما كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ و خلقت آدم در
روز هفتم چون بوده باشد بحكم وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ
بِحَمْدِهِ و هر مخلوقي كه موجود شد بايد كه مدرك و مسبح باشد
در اواخر ساعت كدام مخلوق بوده باشد و كدام مذكر از خلق

السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا وقتي كه سموات علويات باشد و ارض
سفليات وَمَا بَيْنَهُمَا وسط بضرورة شيء ميبايد كه بر نهج
ترتيب در زمان اواخر مخلوق شده باشد آنكه باشد در زمان
اخر آدمست و اواخر حواست زيرا كه مجموع اشيا كار كنان
ايشانند و ايشان را در كار بند كه ما سوى الله را كرد و جهانست
خانه ساخت و بيار است از هرچه مهمات او را كه آدم و حوا است
در بايست بود بعد از آن ايشان را در خانه در آورد گفت لَا تَقُومُ
السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ و جمعه روز هفتم است زيرا روز آخر را
يَوْمَ الْآخِرِ خوانند بهمين معني در آخر روز ششم خلقت آدم و حوا
تمام شد و در خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا كه مراد علويات
و سفليات است روح آدم هم مخلوق بوده باشد و مرتب و حواست
پهلوي آدم مرتب در روز هفتم نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ كه روز جمعه
است تا كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ باشد يعني دميدن روح در
بدن كه خَلَقَ آدَمَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَفِيهِ النَّفْخَةُ وَفِيهِ الصَّعْقَةُ
أَيْ نَفْخُ الصُّورِ و نفخه آدم پس ناچار روز هفتم سيد الايام
باشد و مرآة جمعه باشد كه روح در بدن چون در آيد خويشتن را
مشاهده كند در مرآة جمعه پس يَوْمُ الْمَزِيدِ بود زياده كرده شده
بر شش روز تا حشر اجساد لازم آيد يك بار در روز جمعه كه هفت
شبانه روز است شش بار است ساعتيست كه هر مخلوقي خداوند

شش جهت است تا از هر جهت در هر زمان که نظر کند وَجْهُ اللّٰه باشد
دران شش روز هفده رکعت و در روز هفتم پانزده تا سه کلمهٔ
عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ لِسَانُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ
وَفَارِسِيٌّ دُرِّيٌّ ان حدیث که خدای تعالی را جبرئیل شش هزار سال
نزدیک درخت منتهی که عبادت کرد مقابل دو رکعت صلوة جمعه نسبت
که آن شش روز است پس در روز جمعه بوده باشد فِيهِ النَّفْخَةُ
اَنَّ جَبْرَئِيلَ عم صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَفِي وَسَطِ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَى فِي مُدَّةِ اَلْفِ سَنَةٍ مِنْ سِنِينِ الْآخِرَةِ فَلَمَّا سَلَّمَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى
وَعِزَّتِي وَجَلَالِي الرَّكْعَتَانِ تُصَلِّي اَنْ تَجِدَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَفْضَلُ
مِنْ صَلَوٰتِكَ فِي هٰذِهِ الْمُدَّةِ قَالَ عم لَا تَقُومُ السَّاعَةُ اِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ
در وی صراط و میزان و کتابها و بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و تبدیل
آسمان و زمین و خلود و حیوة و برخاستن مرگ و علم ابد و ازل
ظاهر شود و بصورت آدم در بهشت در آیند لَيْلَةُ الْمَزِيدِ يَوْمُ الْجُمُعَةِ مَعَ
اَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي اَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ ظاهر شود اصحاب سبت را جهت
آن حق تعالی فرمود كَمَا لَعَنَّا اَصْحَابَ السَّبْتِ که ندانستند که روز
هفتم روز شانست و از سر كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ غافل بودند و
موسی عم که روز هفتم را تعظیم کرد از بیم آن بود که از آنکه خدای تعالی
بی کار بود در روز هفتم و از این جهت [illegible] سبب ها باید يُحَرِّفُونَ
الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ [illegible] آدم موجود [illegible] بود

بعد

بعد از ان خدای تعالی روح در و دمید که اِذَا سَوَّيْتُهُ در آخر روز ششم
و روح قَبْلَ الْجَسَدِ بوده است پس اتصال روح آدم عم با بدن او در
اول روز جمعه که روز هفتم است بوده باشد که كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ
مَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ اَفْضَلَ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَسَيِّدُ الْاَيَّامِ وَنَحْنُ
نَدْعُوهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ يَوْمَ الْمَزِيدِ اِلٰى عَلٰى سِتَّةِ اَيَّامٍ فرزندان
آدم اول از ظهر آدم بیرون آمد بی صورت بعد از ان صورت گرفت و
از بطن حوا بصحرای وجود جهت کسب کمال و معرفت آمد تا ابن
حوا و ابن مریم شد بر الْجَنَّةُ تَحْتَ اَقْدَامِ الْاُمَّهَاتِ باشد و ام
الْكِتَابِ عَلٰى هٰذَا پس زمین حشر انبیا زمین بَيْتِ الْمَقْدِسِ است
بواسطهٔ صدر و ظهر و همهٔ انبیا و اولیا از انجا متولد شده اند و
عهد گرفته و اعاده کرده و بان انجا حشر شوند که كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ
اِلٰى اَصْلِهِ صدر و ظهر بیت المقدس گفت [illegible] مقابل قلب است
وَقَلْبُ الْمُؤْمِنِ بَيْتُ اللّٰهِ وَعَرْشُ اللّٰهِ [illegible] الْمُؤْمِنُ اَلْفٌ وَلَامٌ [illegible] سبت
و آدم سبت از ان جهت روی به بیت المقدس میباید کرد بکعبه که
مقام وجه خداست فِي خَلْقِ الْعَيْنِ وَتَقْسِيمِهَا عَلَى السَّاعَاتِ
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا
بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ در پاینده لیل و نهار چشم آدم شش
و هر چشم او را دو سیاهی و یک سفیدی آفرید که هر دو شش
سیاهی و سفیدی باشند چهار سیاهی و دو سفیدی و هر یک

ازین شش از چهار خط الٰهي خدایي اند که آن چهار طبایع خواهد بود که
مجموع آن ببیست وچهار ساعة باشد ساعة شب و روز را بران قسمة
کرد وفهود وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ أَيْ مِنَ
اللَّمْحِ وبعد از ان بر خط استواء آن هفت کتابة آسمان وهفت زمین
در خلق سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وفلک البروج وعرش وکرسي داخل اند از ان جهة
که مراد از سموات هرچه بلند بست اما قید بهفت مرادي دیگرست
که آن خط از وجر ابٓ توان خواند که لوح محفوظ خداست از هفت آسمان
هفت آسمان توان یافت همچنانکه از هفت آسمان وهفت سیاره که خداوند
بروج اند بروج را توان یافت ودرجات سیصد وشصت وفلک البروج
که بدحالي ونیک حالي ایشان مؤثرست در آدم وآدمي زاد في وضع
السَّاعَاتِ عَلَى هَيْئَاتِ الْعَيْنِ در بحث سبع ایام بسم الله
الرحمن الرحیم اگر گویند چه سبب بود که شب و روز بر بیست وچهار
ساعة منقسم شد جواب آنست که دریابندهٔ شب و روز چشم
انسانست وهر چشمي دو سیاهي ویک سفیدي دارد که هر دو شش
باشد بیست وچهار سطر خدایست قسمت ساعات از انجا کرد که
یک زمان مردمک چشم است بهیئة مدرک خود سیر میکند قد استدار
الزمان كهيئته اي على هيئات مربوبه وهفتهٔ بمثال دو گوش
ودو چشم ودو بیني ویک دهن است بمثابة جمعه که مظهر کلمة
الٰهي ... کلمهٔ الٰهي ... کلمه شد وانچه مخلوقند وجز وجود آمند

بر هیئاة آدم عم سیر کنند وکفت کوکب سیاره در سیصد شصت
درجه که شش بار ... ورت باشد سیر میکند پس آدم که در مرکز
زمین است وزمان هفت روز وشب بر هیئاة او چشم او سیر
کرد ومیکند سؤال اگر گویند چرا زمان را بر هفت روز نهاد جواب
إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ تا شش بار ... ساعة باشد فِي الرَّحِمِ
وَجَوَابٌ قال عم خَلَقَ اللهُ الْخَلْقَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَامَتِ الرَّحِمُ فَأَخَذَتْ
بِحَقْوَيِ الرَّحْمٰنِ فَقَالَ مَهْ قَالَتْ هٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعَةِ
قَالَ أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَكِ وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَكِ قَالَتْ
بَلٰى يَا رَبِّ قَالَ فَذٰلِكِ لَكِ قَالَ اللهُ تَعَالَى أَنَا اللهُ أَنَا الرَّحْمٰنُ خَلَقْتُ
الرَّحِمَ وَشَقَقْتُ لَهَا مِنِ اسْمِي فَمَنْ وَصَلَهَا وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَهَا
[illegible] قال عم الرَّحِمُ شِجْنَةٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ فَقَالَ اللهُ مَنْ وَصَلَكِ
وَصَلْتُهُ وَمَنْ قَطَعَكِ قَطَعْتُهُ وقال عم الرَّحِمُ مُعَلَّقَةٌ بِالْعَرْشِ
تَقُولُ مَنْ وَصَلَنِي وَصَلَهُ اللهُ وَمَنْ قَطَعَنِي قَطَعَهُ اللهُ وقال عم
لَا تَنْزِلُ الرَّحْمَةُ عَلَى قَوْمٍ فِيهِمْ قَاطِعُ الرَّحِمِ وَقَالَ [illegible] رِضَاءُ الرَّبِّ
فِي رِضَاءِ الْوَالِدِ وَسَخَطُ الرَّبِّ فِي سَخَطِ الْوَالِدِ قَالَ مَهْ یعني حق تعالی با
رحم گفت که کنایة از خواست فَأَخَذَتْ بِحَقْوَيِ الرَّحْمٰنِ یعني بند از ان
آدم عم که ... چون میخواست که بصورت ... بر آید وخط وکتابة
وجه او بصورت او باشد فهود یعني از بن خلقة باز ایست ودست
بدار یعني بر هفت خط وجه که ... ست قرار گیر که ظهور خلقة من

شجنة أي شعبة أي قطعة

درانست ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله الی منها
اربعة حرم ظاهر شود الا ترضین ان اصل من وصلک واقطع من
قطعک که رایت ربی فی صورة امرد قطط زیرا که گفت الرحم معلقة
بالعرش که اب عرش خداست وچون بصورة رحمن است فاخذت بحقوی
الرحمن قامت الرحم ای الام یعنی ای الحواء فاخذت بحقوی
الرحمن ازانکه ام آخر خلقت است وهرکه از شکم او بیرون آید خداوند
هفت خط باشد یک موی سر ودو ابرو وچهار مژه که در قیامت همه اهل
بهشت بران خلقت خواهند بود فی معنی کن ونحوه خدای
تعالی شک نیست که با رسول علیه السلام گفت اذا اراد شیئا ان یقول له
کن فیکون یا عیسی علیه السلام معنی کن که امر است بلفظ دیگر گفته باشد و آن
لفظ را متضمن همین معنی گردانیده باشد وما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه همه برین نهج که اختلاف السنتکم والوانکم الآیه
تا چه فائده باشد تا آن فائده باشد که همچنین که کن متضمن معنی امر است
غیر کاف ونون نیز متضمن معنی امر است ولفظ غیر در اینجا بحسب
فهم واصطلاح است تا هر کلمه بحسب وحدانیت متضمن جمیع کلمه
باشد که خدا متکلم است بیک کلام مثلا گویی شجر ودرخت ودار اختلاف
اسما بر مسماء واحد بجهة آن باشد تا سه کلمه مجموع اسم شیء واحد
گردد واو عین همه باشد واگر خواهی که اسم نوی اختراع کنی ازاعاده
همین سه کلمه چاره نباشد فی صفة حقیقة الانسان انسان نگر مجموعه

کاینات

کاینات ومظهر وعلم سه کلمهٔ خداییست همچنانکه خود را علم سه کلمهٔ
خدایی می بیند وهیچ موضع از ظاهر وباطن خود را خلاف کلمه نمیداند که
بترکیه وتجرد مشغول شود واز شواغل حسی بگذرد وخویشتن را
همچنانکه سه کلمه ببیند بظاهر بی پرده وحجاب [illegible] کاینات را
برای علم کتابت را است بداشت انسان را است تا انکه بظاهر هم مظهر
است فی نطفة الانسان کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی
کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء الآیه هزار
وچهارصد باشد دوبار هفتصد بود وفی که نطفه در رحم مادر است
مثل حب است که فرزند میشود واز شکم بیرون می آید بر هفت موضع او
موی سر است یکی سر ودو ابرو وچهار مژه [illegible]
نساؤکم حرث لکم [illegible] حرث بدانند باشد فی تسویة الخلقة همچنانکه ظاهر
همه انسان بحکم فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله
[illegible] اندر روی شکل وخلقت مختلف نیستند حقیقة ایشان
نیز چنان مختلف یکدیگر نیست بحکم [illegible]
[illegible] وبحکم انکه هرکه در بهشت رود همه بر صورت
آدم باشد پس اختلاف از وجهی اختلاف ترکیبی است که [illegible] بجوهر برده
انکه هرگناه که کرد بجوهر برد همچنانکه اختلاف در صورت نیست در معنی
نیز نباشد همه بر یک مذهب باشند وامة واحد گردند شیطان منع کرد
که [illegible] بخلقت خود بر زند وشناسندهٔ خود نشوند بواسطهٔ کلمهٔ خبیثه ومخالفت

[illegible]

در مرکبات است که در مرکبات هر کسی مذهبی کرفته اند بواسطهٔ مرکبات
مادر و پدر و معلم لاجرم فرمود كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ
فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ وَيُمَجِّسَانِهِ فِي خِلْقَةِ بَعْضِ الْحَيَوَانِ عَلَى
خِلْقَةِ الْإِنْسَانِ اکر سائل سؤال کند که در خلقت و آفرینش مظهر سه کلمهٔ
خدایی که انسان است و علم آن کلمه وجه اوست قاعدهٔ بران خلقت جمیع ان
حیوانات هستند مثل سک و بران حساب خلقت ایشان آفریده شده است
جواب آنست تا معلوم شود آن سک ماده و حیوان ماده که بر خلقت انسا
بر استوا آفریده شده هرکاه که بشکل انسان نرسد و مظهر سه کلمهٔ تمام نکردد
بجای سینه که انسان بر بالا دارد آن سک پستان در زیر پیدا کند و اکر
چه سک نر باشد همچنین باشد تا بوجهی بر خلقت مخلوق شده باشد و تا
معلوم شود که چون از خلقت انسان و شناختن نفس خود بکذرند آفرینش
استوا باشند اما بر نهج استوای حیوان و خلقت او فِي الْأَثَرِ الْاِسْمِ
الْأَعْظَمِ چشم و دو نقطهٔ چشم و کوش و بینی و پیشانی را خداء تعالی
چنان آفریده است که چون بکتابت بعنوانی فضل بود آن چشم و کوش مرکب
از چهار طبایع است پس بران آب آن نام نوشته باشد و بر خاک و باد
و آتش همچنین نوشته باشد پس بر جا که طبایع و مزج چهار طبایع باشد
نوشته باشد آن خواب که خدا را سه نام بود که بر هجده هزار عالم محیط
بود و نام شخص در میان آن نام که بر لوحی نوشته بود در آمده بود و تعجب
کردن شخص خواندن آیهٔ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ فِي كسب

التَّحْقِيقِ وَالْعَدْلِ وَابْتِغَاءِ الظُّلْمِ كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا در آفرینش خدا
نظر کن و ببین که خداء تعالی هرچه آفریده است در ظاهر و باطن چون
بر خط استواء او بکذری بوجهی عدل از برای علمیت خود آفرید از آدم
و لوح آدم و خط استواء آدم بر همه اشیا بکذری باید که آن کلمات که همه
اشیا علم ایشانست بر نهج راستی و عدل مرکب شوند و رنه بجود بند
تا عادل باشند و شناسندهٔ خدا از سر تحقیق کردند که طریق خدا و سبیل
الله طریق علم کلمهٔ اوست که الطُّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ پس
مجموع کائنات ظاهرا و باطنا از اصل خلقت در مقام عدل اند میباید که
همچنانکه از براء علم کلمه در مقام عدلند کلمه در مقام عدل باشد در
همه جا چون در مقام عدل نباشد نه جود و اشیا نبرد و در مقام
ظلمت جهل بمانند هرکاه که اشیا در مقام عدل در آیند مظهر آنکس شوند
که و علم فرمود يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ
جَوْرًا چون ظهور عدل و خلقت نباشد جور و ظلم باشد که ظلم و جور از
ترکیب کلمه و جهل باشد از ترکیب کلمه پیدا میشود و چون از میان برخیزد ترکیب
ظلم کلمه همه عدل کردد فِي وُجُوبِ طَلَبِ الْوَاجِبِ
چرا باید که انسان و سایر خلایق طالب خدا و جویندهٔ موجد خویشتن
باشند برای آنکه ایشان را بمثال خویشتن آفرید و خلقت ایشان را که بشر
علم سه کلمه کردانید و کلمه که در ایشانست هرچند که نه بجود [illegible]
مظهر ایشان نمی برد اما در ذات سه کلمه موجود بود که او شناسندهٔ

ذات وصفات خواهد شد واین دغدغه وطلب در وبود في حقایق
آیة الدخان ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ الآیه فَارْتَقِبْ
يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ چون آسمان در ابتداء خلقت دخان
بود بعد از ان فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ شد بوجهي براي آن
گفت فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ که فلك البروج
چو سیصد وشصت درجه شود وانجم در زیر وبالاء او باشد همچنین
منقسم کردد وآن سیصد شصت درجه کلمه وت کلمه باشد فَارْتَقِبْ
يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ باشد یعني بیاید آسمان که معنی
آسمانهاست تا شامل همهٔ سماوات باشد مع دخان مبين یعني
بدان صفت که اول بود که ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ اي
شبیه دخان همچنانکه دخانه کتابت خدایي که علم سه وت کلمه است هرگاه
که علم کاف ونون که مکون اشیاست که دخان باشد یقین که چون او
نباشد که علم است مکتوب که کلمه است که وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَائِكَةُ
صَفًّا صَفًّا فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ
إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ مُبِينٌ یعني باشد آسمانها چنانکه در اول
بوده است مع دخان مبين دخان از خاك وآب وباد وآتش حاصل
میشود مسئله فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ که پنجاه
است وقتي که سر او بیاید دخان مبين آمده باشد واین دخان
مبين بوجهي دیگر آنست که بر وجه امام است که هفت است که حور واهل

بهشت

بهشت بر وجه دارند که آن دخان باز علم ایشانست وبراي آن
دخانست آن بر وجه ایشان که دخان سیاهست وبآن آتش که
الله که موسی عم دید هم هست وجاوید بر وجه حور واهل بهشت
سیاهي خواهد بود همچون دخان [illegible] ودر دخان قر[illegible]
ابست که دخان از گل ونار باشد که جزو بدن آدمست واز آب واز [illegible]
مسئله في [illegible] بوجهي رسول عم ابي براي آنست که آن کلمه که
برسول عم مي آمد از شکل وصورة وهیاة وپیکر منزه ومبراست
وتا ترك صورت وعلم او که دوده وسیاهیست نکني بذات ایشان
ره نتوان بردن براي آنکه نبینند و[illegible] باشد که [illegible] دوده
وسیاهي نداند واز شکل وپیکر وهیأة منزه ومبرا دانند
في الوضوء [illegible] مصلي تا روي نشوید واعضاء معینی را صلوة
نمي تواند گذارد [illegible] کما که عبارتست از سه
چون بحکم [illegible] استوای برخط
[illegible] یکدیگر [illegible] کتابت ظاهر شود بر شانزده موضع که
عبارتست [illegible] کما واسماء الهي [illegible] اگر گویند که
شا[illegible] که بر وجه است دخان مبین است طرف وکه شانزده
موضع وجه است چون آن شانزده کتابت خدا بود که ظرف شانزده
او است جواب آنست که شانزده ظرف شانزده غیر ظرف [illegible] کتابت
الهي باشد [illegible]

الْمُطَهَّرُونَ باید که مطهر با وضو باشد که مسّ قرآن کند آن دُخَانٍ مُبِينٍ
که پنجاه [illegible] که قرآن ازان مرکبست بی وضو باید که مسّ آن نکند فِي
[illegible] الْحَيَوَانَاتِ وَالْخِلْقَةِ وَفِي اخْتِلَافِ الْمَخْلُوقَاتِ
[illegible] تعالی و تقدّس حیوانات مختلف آفرید تا معلوم شود
[illegible] مختلف بی آفریند اما قسط و عدل کرده است تا اختلا
[illegible] عدل نباشد وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا
[illegible] الصِّرَاطِ مُسْتَقِيمٍ اما تمام در انسان باز نموده است نر
درجه دیگر بواسطهٔ احسن تقویم تا حدی که فلکیات و طبایع
همه بر خط استوا راستند اگر در زمین و کوه [illegible] دره بجهة طول و عرض
است اینست ازان که عارضیست [illegible]
[illegible]
[illegible] مسئله
[illegible] انسان [illegible]
[illegible] الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى [illegible]
[illegible] روجه استوا اندارد آنکه رسول [illegible]
رود و نزدیک عرش [illegible] کند معنی آنست که [illegible]
[illegible] زمین مصحف رفته باشد [illegible] عبارة
از [illegible] برای آنکه [illegible] و انجاست که الْجَذْبِ
الْعَرْشِ [illegible] وَآدَمَ وَحَوَّاءَ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِمَا مِنَ
الْعَرْشِ [illegible]
[illegible]

که بیافرید دری بود سپید یعنی جماد که اصل او از خاک خواهد بود
و بنظر محبّت درو نظر کرد و تاب نظر محبّت خدایی و قوّة آن نظر که
لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ نیاورد بگداخت و آب شد که وَكَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاءِ و ازو بخاری و دودی برخاست که وَهِيَ دُخَانٌ [illegible]
آسمان ازو موجود شد که عبارتست از علویات بر بالای آدم
خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا وَفِي صُورَةِ [illegible] و هفت زمین
که عبارت از سفلیاتست که آن هفت کلمهٔ طواف حج و حجر الاسود
که لَهُ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا [illegible] ازانست فَأَوْحَى فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا
که هر سما بی چهار عنصر باشد که [illegible] بود و چون بر خط استوا بگذری
گردد باز ان آب خشک شد بحکم وَغِيضَ الْمَاءُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ صورة
آدم ظاهر گشت که عبارتست از عرش و جمیع نقوش وَخَمَّرَ طِينَةَ
آدَمَ بِيَدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا در آدم ظاهر شد وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا و سجود [illegible] که و روز جمعه در صورة [illegible]
و خلقة آدم و ذات و صفات و توحید و مبدا و معاد و نفخه و
صعقه درو ظاهر گشت مسئله في اول الخلقة و [illegible] آدم و
حوا وما يتعلق بهما والسماء الدنيا إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ
آدمست که خدای تعالی اول خلقة او کرد ازان جهة پدر آدمیانست
که سر خلقة او رسید و آیات بیّنات را درو نهاد که وَعَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و ازین جهت گفت إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ و ازان رسول عم در

شب معراج آدم را در آسمان اول دید که مفتح عالم علوی بود صحیفة
من هذه الباب بسم الله الرحمن الرحیم از من عنده علم الکتاب
اگر سؤال کنند که وجه الله و ید الله و انامل و اصابع همه در اصل
وضع از آن خداست آدم است خدای تعالی بر سبیل استعاره چرا
اضافت بخویشتن کرد جواب آنست که انسان در احسن تقویم مخلوق
بود و بحکم انی جاعل فی الارض خلیفة و خلق الله تعالی آدم علی
صورته و علی صورة الرحمن قایم مقام خداست و مخلوق بصورة
و صفات اوست و مظهر جمیع اسماء الله است افضل و اصل از ملائکه
و مخلوقات است تا چاره استعاره ازو کنند و از موضع روی آدم ابیا فرزند
که آن کعبه است فرمود که مجموع فرزندان آدم و ملایکه روی در آن
موضع کنند و پرستش خدا کنند و چون انا زایش که بوجهی بر خط استوا
مخلوق شده است روی در کعبه کرده بکشتند و انجم و افلاک مجموع بر
گرد کعبه بر طواف اند و فلک البروج بجهت آن بر سیصد شصت درجه مقسوم است
که ارکان اوست [illegible] والسماء ذات البروج [illegible]
هر گاه که فلک البروج منقسم شود بر دوازده برج و هر برجی بسی درجه
که مجموع سیصد شصت درجه باشد و آدم مخلوق است بر سیصد
شصت مفصل چنانکه درجاتست و آن چند بار سه وت میشود
پس عند الله او را صورت اب که آدمست میکنند باشد و هفت کوکب
سیار سیر در صورت اب میکنند و جمیع افلاک که تحت فلک البروج

که آدمست

بصورة

اند و فوق فلک البروج در موازی او منقسم کردند بر همه را اب باشد و
چهار عنصر را در صورة اب سه وت قسمت کرد تا ایشان نیز مفتوح
باشند و لا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم و ملائکه
عذاب بر اب مرکز مجموع اشیاست و همه توابع و لواحق او اند
و تقسیم افلاک ازین جهتست و در بهشت همه بصورة آدم ع م
باشند و در روز جمعه عرش خدا ظاهر کردد و الملائکة حافین
من حول العرش و حضرة عزة باحسن تقویم ظاهر شود که الرحمن
علی العرش استوی له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما
و ما تحت الثری و مجموع فرزند آدم بصورة آدم و حوا با حور و
غلمان باشند الا اهل دوزخ که در احسن تقویم در نیایند بدلیل
سنسمه علی الخرطوم مراد از خرطوم چه اراده کرفت تا کنایت باشد
از انف که نفخة آدم که روحست و کلمه خداست از بینی در دمید
که [illegible] ظاهرات [illegible] باطنات چهار جویست و خدا در احسن
تقویم از عرش بکرسی فرود آید [illegible] الحدیث
[illegible] صحیفة
لآدم بسم الله الرحمن الرحیم اذ قال ربک للملائکة
انی جاعل فی الارض خلیفة را بعضی آنست نیک از پی در آینده و ها
از برای مبالغه است بعضی [illegible] خدا را بنده از پیر قایم مقامی
الی [illegible] بینی بر جسد است [illegible] حنفی که واقع شد میان

خدا و ملائکه بود بسبب آدم مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ
هرگاه که او پدر یکی از غیر عرب نباشد بطریق اولی که پدر یکی از غیر
عرب نباشد یعنی آدم است که پدر مردمان شماست اما ملائکهٔ
مقرّب و فرمان برند کان خدا در وقت إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فرمان بردند و از سر بحث يَسْفِكُ الدِّمَاءَ بگذشتند ابلیس
بر همان بماند و آنکه ملائکه بیک بار گفتند أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ
يُفْسِدُ فِيهَا دلالت بر خصومت میکند و در عداوة و منع دلالت
میکند که ابلیس از ملائکه بود و در ندای يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
همهٔ ملائکه داخل اند و ایشان از سر خصومت بگذشتند
و ابلیس نگذشت و ایشان گفتند نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ
لَكَ در وقت سجود و او گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ الآیة خصومت که بظهور
پیوست میان خدا و شیطان بود بسبب آدم و از آنجا ترشح کرد به
آدم و فرزندان او و در [illegible] همه داخل اند جبرئیل
و حملهٔ عرش در وقت امامت روی بخاک آدم آورده و سجده کرده
برای آنکه روی بخاک آدم میباید کرد از هر طرفی که هرگاه که حبیب علیه السلام
علم از صاحب عرش می آورد و حامل وحی و قرآن قریبست که معجز
است عِنْدَ الْبَابِ یعنی کعبه سجده کرد بطریق اولی که همه ملائکه
سجده کنند هرگاه که آدم مسجود ملائکه باشد و فخر انبیا یا آنست که
ملک با بنیاد نبی آید بطریق اولی که ایشان نیز سجده کنند

همچنانکه یعقوب و فرزندان مر یوسف را و دلیل برین آنست نزول
مبارک که جبرئیل آمد و پیش در خانهٔ کعبه امامت رسول کرد و
رسول در عقب او سجده کرد مَسْئَلَةٌ كُلِّيَّةٌ بنی آدم وقتی که سجده
میکند حقیقت او ملائکه است در صورة بنی آدم در آمده است
و روی در تربت کعبه که مَوْضِعُ جَبْهَةِ وَرَأْسِ آدَمَ است کرده سجده
میکند و هر که سجود نمیکند از جملهٔ شیاطین است بلکه عین
شیطانست اختلاف را سبب اول آدم بود که سجدهٔ او نکرد و بعد
از آن که خدای تعالی آدم را گفت که نزدیک این درخت مرو خلاف
بواسطهٔ شیطان بود که فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا و بسبب دوزخ
رفتن اکثر خلایق شد برای آنست که شیطان را خدا وعده با تش
میکند و باز متابعان او با تش است که شیطان از آن است که
خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ الآیة یعنی اندازه کردی مرا از آتش که قابلیت شکل
و صورة و پیکر نه دارد و اندازه کردی آدم را از خاک یعنی او قابلیت
شکل و صورة دارد یعنی که علم ایشان کرده و حال آنست که این کلمه
کلمه را مظهر میباید شیطان گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ الآیة هیبت و
سلطنت خاک را ندانست که نهان کنندهٔ جمیع اجرام سماوی و سماوات
است که یک جزو خاک حایل بعضی از کواکب و سیارة میشود هر جزوی
از اجزای خاک نسبت بجزوی از اجزای فلک و اجرام سماوی همین
حکم دارد و در جوف سماوات مقام خاکست و مجموع اجرام سماوی

میگوید و آن

روي در من خاك دارد وطواف او ميكنند بجهة كاري كه آن ظهور
آدم وآدمي زاد صاحب كمالست بجهة همين معني تا بخالفة
با شيطان قبلهٔ انبياء عالم خاك شد بتخصيص زمين كعبه كه ام
القرا است وهفت طواف از حجر الاسود ميبايد كرد وآن خط سفيد
درميان سياهي سنك درمقابلهٔ خط استواء وجه است فرو
كه چون آدم وفات كرد حق تعالى فرمود شيطان اكر برو وخاك آدم را
سجده كن يعني عجب دارد بدن آدم كه مرده باشد اكر او را سجده كنند
همان حساب كعبه دارد شيطان كفت فبعزتك لأغوينهم أجمعين
وبراي اغوا طلب مهلت كرد رب انظرني يعني الى يوم يبعثون
ثم لآتينهم من بين ايديهم ومن خلفهم الايه حق تعالى
عهد كرفت كه الم اعهد اليكم يا بني آدم والست بربكم
الايه وبراي آنست كه شيطان در جميع اولاد در بند ره ونست
ودر مناهي امر وسبب اين خصومت آدم شد پس سبب دوزخ
رفتن خلايق كه لأملأن جهنم آدم بوده باشد وحق تعالى بجهة
آن فرمود كه بندكان بسجود مشغول شوند روي در بهشت الى آدم كرد
بعد از اعلام وجه آدم بخالفت شيطان تا ابد ودوزخ نروند از بهشت
وآسمان نرافتند كه فاخرج منها فانك رجيم ودر خصومت بريختن
خون انسان وخراب كردن شكل او بجهة آنست كه خدا را از صورت
نمي شناسد از ينجا معلوم شود كه اعتبار بجهة شكل وصورة را نيست

وشكل

وشكل كامل ومؤمن راهست كه هر كه قصد او كند بعذاب جاويد كرفتار
شود پس اعتبار ادراكات آن راست نه صورة را ملائكه سجده كه
كردند انبيا در مظهر آدم بودند ايشان نيز مسجود ملائكه شده باشند
وچون آدم مستحق سجود ملائكه بود اولي آنكه فرزندان آدم نيز او را
سجده كنند چنانكه يعقوب وفرزندان من يوسف را عم سجده كردند
وهر كه سجدهٔ آدم نكرد شيطان شد پس مثال آدم خانهٔ ساخت و
فرمود كه فرزندان او روي در ان خانه كرده سجده كنند في ... احد
امر السجود للشيطان در مجموع قرآن در هفت موضع خداي تع
ذكر كرد با رسول خود كه من شيطان را كفتم كه سجدهٔ آدم كن وشيطان
درين هفت نوبت ابا كرد وكفتن ظاهر از براي آن هفتست كه در اصل
خلقت بر وجه انسان وام است [illegible]
كتابت خداي هفت خط است وبر خط استوا هشت ميشود وهر
يك چهار كلمهٔ خدائيست كه ... باشد براي اينست كه صلوة سه
در حضر وجمعه بحكم تغليب ميبايد كزارد چون شيطان سجدهٔ
آدم نكرد بر همهٔ انبيا واوليا ومؤمنان وملائكه اين سجود واجب شد
براي آن شيطان ميكويد مرا خداء تعالى بسجده فرمود ابا كردم دوزخي
شدم وفرزندان آدم را بسجود فرمود سجده كرد [illegible]
[illegible] والمؤمنين و [illegible]
[illegible]

الشيطان ويبكي ويقول يا ليتني امر بني ادم بالسجود فسجد فله الجنة وامرت بالسجود فابيت فلي النار ادم مسجود ملائكه

ازان شد كه صورة خدايي داشت كه خلق الله تعالى ادم على صورته وعلى صورة الرحمن وجه ادم اسم اعظم ولوح محفوظ است

بواسطه آنكه علم سه كلمه مفرده الهيست وبحكم كلمته القاها الى مريم وان مثل عيسى عند الله كمثل ادم وجه ادم آيت

ست باشد كه اسم الله ازو مركبست صحيفه من فوايد كليات [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم قال الله

[illegible] فاينما تولوا فثم وجه الله تو وجه خدايي بهر جا كه تو روي

اوري وجه خدا آنجا باشد وهر جا كه فرزند آدم باشد [illegible]

ادم على صورته وعلى صورة الرحمن وهر كه در بهشت رود بر

صورة آدم باشد بوجهي ديگر هر طرفي كه تو روكني آنچنين كه در

مقابله وجه تو خواهد بود چون بر خط استواي او بنگري و [illegible]

نظر كني همچنانكه وجه تو علم سه كلمه اوست آنچنين علم كلمه اوست

وبطريقه وجه تو در وجود آمده است براي عليت بس وجه

الله باشد قال عم [illegible]

كتابت الهي خواهد بود كه بر وجه وسر انسان بر مثال سلاسل مجموع

بهم متصل اند [illegible] همچنانكه فرمود كه آب وباد وآتش

استعداد قبول كردن ان شكل نداشتند همه روي زمين روي

[illegible]

آدم است وآدم آنكس است كه خداي تعالي فرمود بملائكه تا قبضه

خاك اورا از همه روي زمين بياورند وآن يك قبضه جهان

است وچون منشق شود سه گردد بس آدم آنكس باشد كه خاك

اورا از همه جا آورده باشند اذا سويته چون خلقت او راست

باشد در مقابله سه كلمه وكلمه خويشتن را در وي دردمد كه

كلمته القاها الاية واگر وجود آدم نمي بود كه مثال تامست

سه خلقت در روي او ظاهر نمي شد واز خلقت حوا معلوم نمي شد

بس از ظهور وجود آدم خلقت حوا امثال سه در روي حوا ظاهر

شد بس همچنان باشد كه خلقت حوا بواسطه آدم باشد وحوا را

از آدم آفريده باشد همچنانكه روي زمين بنبات واشجار مزينست

وجه انسان بنبات واشجار مزينست وجه انسان باعلام كلمه

الهي مزينست انسان اول كه از مادر در وجود مي ايد وجه

بر صورت ام است بعد از ان صورت آدم ميگيرد ووقتي كه خواهد

كه بعالم معاد وبهشت برسد بصورة آدم باشد اما بصورة ما

باشد كه همه اهل بهشت وحور بصورة ام اند كه امردند تا

كتابت الهي را بخوانند كه يوم ندعوا كل اناس بامامهم الاية وفيه

تبديل الارض بحكم فاينما تولوا فثم وجه الله وسبب خط لوح

محفوظ و [illegible]

جسم [illegible] روي يكديگر

دارند وهم [illegible] باشند و [illegible]

روي در آدم باشد ومجموع را روي در جمعه كه مرآت آدم است
عم همچنانكه در عالم صورت رو بهادر مرآت ببينند اين مجموع
شكلهاي خود را در مرات يوم المزيد كه لا تقوم الساعة الا
في يوم الجمعة ببينند وحشر اجساد دران روز باشد يوم
تبدل الارض غير الارض والسموات الآية والسموات مطويات
بيمينه وهفت روز را بر شش بار ت ساعة دران روز بدل
كند بغير سموات والارض كه كلمات خدايي باشد مسئلة في
استواء القامة بجهة آن آدمي مستوي القامة نيست كه از جميع
حيوانات علم كلام اوست و علم استوا دارد و ديگر انكه صراط
مستقيم است كه ان ربي على صراط مستقيم براي انكه علم
سه اينست و علم از متكلم جدا نيست مسئلة في الحروف
انه مثال صورة آدم نقش حروف تهجي مثال صورت آدمست
براي انكه او را صورت حروف و كلمه كرد ايند كه صورة آدم علم كلمه
است بر صراط مستقيم اذ اخذ ربك من بني آدم من ظهورهم
الآية پس آنها كه بر نفس خويش ظاهر شوند و بر خلقة خود گواهي دهند
فرزند ادم ايشان باشند ما اشهدتهم خلق السموات والارض
الآية كه شيطانند بر خط استوا هر گاه كه احتياط كني در خلقة اتفاق
كاه بحسب [illegible] است كه اگر يك ابرو بطرف بيني فرو آمده است
ديگر هم بر ان مثال است و اگر گشاده است ديگري هم گشاده است

عبادة الله مع قبل آدم چه معني دارد كه خداي تعالى پيش از انكه آدم را بيافريند
مردم پرستش او ميكردند اولا چون او بيشتر خواست آمدن همچنانكه
گفت ولقد خلقناكم ثم صورناكم ثم قلنا وعلت غائي بوده
براي انكه ابو البشر بود و خليفه پيشتر همه روحانية كل او كرده پرستش
ميكردند و ملائكه طواف بيت المعمور كه در آسمان كه در ازاي كعبه
است ميكردند في صورة الاشياء شكل انسان كه عبارت از روي
خواهد بود كه سه علم دارد براي سه كلمه اعلام آن سه كلمه كه عبارتست
از [illegible] علمي و هيأتي دارد همچنانكه چشم هيأة معين دارد و ابرو هيأة صورة
معين دارد و گوش و بيني و ابرو همچنين و انسان كه جامع علم سه كلمه
است هيأة استوا در روي اوست هيأة ميل در ابروي او و شكل
هيأة دال دارد مثلا پيشاني و فتي كه منقسم ميشود بر نهج خط استوا
هيأة [illegible] دارد مجموع صورتها بنات ازين شكل بيرون نيست و در
جمادات تمام ظاهر نيست اما قسمت مناصفه در حيوانات ظاهرست
و در انسان بكمال از روي مناصفه و در نباتات ظاهرست ان انكه در
هر برگ كه بر مي آيد بمناصفه بر مي آيد بمثال شكل انسان بر شكل انسان
چون كتابت خدايي نيست براي سه كلمه همه ذرات موجودات كه از شكل
انسان بوجهي خالي نيست سرا و جهرا مظهر كلمة الهي اند پس در همه
نظر ميكني از محسوسات و معقولات و متخيلات و علم خواب همه
في خلق السموات خطوط و كتابة الهي باشد و همه اعلام كلمه خدا اند

والارض

من الارض واخراج ادم من الجنة وانابته اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض کانتا رتقا ففتقناهما الآیه آن هفت سماوات نشئت فقضیهن سبع سموات فی یومین وکان عرشه علی الماء انسان در وقت ولقد خلقنا الانسان من سلالة الی احسن الخالقین
انسان در وقت مضغه و علقه بر هم نشسته بودند که فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله خداء تع آنرا از یکدیگر جدا کرد و هفت سطر بر وجه آدم ظاهر کردانید وکان عرشه علی الماء که نطق الهی و تجلی خدایی که استواء خداء تعالی بر عرش است از و معلوم میشود که ان من شیء الا یسبح بحمده [illegible] و حمد نتواند کرد الا ذو حیوة
بس از آن آب و عرش هم صاحب حیوة باشد و بوجهی دیکر آن ارض آدمست که عدم که [illegible] و ان تقسیم او و چهار طبایع او یکیست که تخمیر آن سه دیکر بواسطه آن واقع است و از تقسیم وجه تقسیم همه آسمانها و زمین و خاک و باد و آتش و از تخمیر آن آب که [illegible] لازمست بس صادق باشد [illegible]
[illegible] چه انسانرا از یکدیکر باجزای وجه جدا کردن و اندازه کردن آسان تر و از جدا کردن آسمان و زمین از یکدیکر بدرجات سیصد و شصت و تقسیم دقایق ان [illegible]
اندازه کردن آسمان و زمین دشوار تر است از اندازه کردن نفسهای



شما عجز آنکه کل شیء احصیناه فی امام مبین که کلمه و مظهر کلمه که آدم است باشد لاجرم آسان تر باشد اندازه کردن خلق آدم و آدمی زاد از خلق السموات والارض چون صورة آدم در فلک البروج مخفی بود عند الله محقق و این معنی بحکم علم آدم الاسماء کلها اورا معلوم شد بس باو کفت ازین درخت مخور که الا تجوع [illegible] تعری از آن مقام بیفتاد فتلقی آدم من ربه کلمات باز توجه کرد بر سه و یک که سیصد و شصت درجه است و سدرة المنتهی نزل الحجر الاسود من الجنة [illegible] عند سدرة المنتهی عندها جنة [illegible] چون آن جنت که ابتداء طواف از آنجاست [illegible]
و مطاف در ازای بیت المعمور که بوجهی اول تقسیم از فلک البروج باسمان هفتم میرسد و آسمان هفتم منقسم شده است بهمین سیصد و شصت درجه او را از آن بیت معمور میخوانند که سه و یک است بخلاف آن دو مثال خانه خدا است که [illegible] و هفت کوکب سیار در سیصد و شصت درجه فلک البروج که صاحب سه و صاحب یک هر درجه قایم مقام کلمه از کلام است که مظهر آن آدمست سیر دارد و در هر درجه و دقیقه ایشانرا شرف و هبوط و وبال دست میدهد و همچنین منقسم میشوند و آن سیارات از فلک البروج در ازای هر جزوی

از جزوی فلک البروج که رسید همین حال ایشان پیدا شود الکلیات
الشاملة علی جمیع المعانی من الحقایق المبدئیة والمعادیة
والمعراج وسدرة المنتهی وغیرهم وخروج آدم من الجنة
اگر سوال کنند که سبب چه بود که زمین وکوه وبرکت زمین واقوات زمین
را که چهار چیز است فی اربعة ایام ایجاد کرد وگفت ثم استوی
الی السماء وهی دخان مبین فقال لها وللارض ائتیا فقضیهن
سبع سموات فی یومین واوحی فی کل سماء امرها وسبب چه
بود که هفت آسمان بدین عظمت را وسیارات وسکان سماوات
پرورش وفیض ایشان که از ایشان بزمین میرسد وسلوک رسول در
شب معراج بر آسمان وسدرة المنتهی بدیشان بدان عظمت را بدو روز
ایجاد کرد جواب آنست که تا دلالت کند بر کمال قدرة الهی که اجرام
چنین بزرگ را آفرینش آن پیش او اهون واسهل است از اجرام خاکی
ونباتی که در ضمن افلاکند که بر عکس بودی یعنی آسمانها وسیارات را
در چهار روز وزمین واقوات وبرکات بدو روز دلال بر کمال عظمت
وقدرت تام نکردی ودیگر انکه تا اهتمام در شان عالم خاک وجبال وطبایع
که اجزای وجود آدمند بیشتر لازم آید که خمرت طینة آدم [illegible] اگر چه
بحث تخمیر درین مقام مشکل است از آن چهار روز عالم ارضی و
ارضیات را تمام کرد واهتمام بدان نمود که صورة خدایی وخلقة خدایی
وعرش ولوح محفوظ است ثم استوی علی العرش واجرام سماوی طوف

کنان

کنان گرد مرکز خاکند وهمچنانکه بالوضع اجرام خاک پوشانند و پیدا
کننده جرم آسمان وکواکبست بحسب وکمال وبزرگی ورتبت نیز
پوشاننده ایشانست علی هذا لخلق السموات والارض اکبر
من خلق الناس ایشان را بکلمه خدا اندازه کردن یا ایجاد بر کلمه
کن واندازه بر کلمه کن کردن دشوارترست بنسبت با آدم وخلقة
آدم واندازه کردن آدم بان کلمه وکلمه با آدم بس آفریدن این چنین
اجرام عظام بدو روز دلالت بر زیادتی قدرت میکند از آفرینش
زمین وکوه وبرکت زمین واقوات بچهار روز پس نتیجه آن دهد که
در شان آن خلقة که طینت آدم است اهتمام از آن بیشتر بوده است
وخلقة ارض وجبال وبرکات واقوات بچهار روز کرده [illegible]
[illegible] خوانده یعنی اگر کسی سوال کند که ساعات روز متفاوت
نسبت با اوقات [illegible] چرا هست از آن یعنی شب وروز
مستوی که چهار شب [illegible] اگر سایل سوال
کند که سبب چه بود که درین آیه [illegible]
[illegible] السموات والارض وما بینهما وسط
ایشان میخواهد ازین آیه اگر آسمانها هفت باشند واگر هشت که فلک
البروج داخل شود وغیره را شامل است اما چگونه از این آیه
[illegible] معلوم میشود یعنی اگر گویند خلقة فلک
البروج وفلک الافلاک چون معلوم نیست جواب [illegible] آنست که همچنانکه

وما بینهما

کعبه ام الارضست ومقام رأس وجبهۀ آدم ووسط الارض ومرکب
ازوست آنکس که از مقام کعبه ظاهر شد یعنی وجه او که خلیفة الله است
که خلق الله تع آدم علی صورته وعلی صورة الرحمن کاهی نه کلمه وکاهی
سه کلمه است نه خاک وسه خاک نه آب وسه آب نه باد وسه
باد نه نار وسه نار از تقسیم او تقسیم طبایع واز تقسیم او که در
مرکز واقع است تقسیم فقضیهن سبع سموات لازمست اما در
سبع سموات تقسیم سه ونه چنان ظاهر نیست که در فلک البروج
آن یعنی در وجه آدم ظاهرست فلک البروج چون دوازده برجست
که والسماء ذات البروج وهر برجی سی درجه تا سیصد وشصت
درجه باشد که حساب چون کنی نه وچهل درجه باشد وهر درجه به شصت
منقسم شود تا نه وسه باشد علی هذا الی العاشره واین دوازده
برج را که والقمر قدرناه منازل [illegible] نه قسمت کرد که چهارده دایم
فوق الارض وچهارده دایم تحت الارض باشد واز تقسیم فلک
البروج تقسیم مجموع الافلاک [illegible] در [illegible] باشد
لازم [illegible] این وجه فقضیهن سبع سموات فی یومین [illegible] نعت
[illegible] البروج را ذکر نکرد [illegible] وخلیفة الله از تقسیم [illegible]
اربعة ایام سواء للسائلین [illegible] باشد که سه بار [illegible]
ساعت باشد تقسیم فلک البروج بتصریح ظاهر شود خلاف هفت
آسمان که بر قسمت ایشان [illegible] نص صریح نیست ومفوض همین قو

که عرش خدا بالای هفت آسمانست آن عرش که مسجود ملایکه از ارض
وجبال وبرکت در انجا واقوات موجود بود فی اربعة ایام بود که
سه بار سه ساعت باشد واقل جمع سه است در کلام عرب که ظهور
علم آفرینش از خلقت او بود دوم آنکه بالای هفت آسمان فرموده که
سدرة المنتهی است ومراد از آن فلک البروجست که ورای
آن کوکبی نیست وهفت کوکب سیار در دوازده برج فلک البروج
سیر دارند وهر فیض که از حضرت عزت برسد پرورش بر اهل
آسمان وزمین از انجاست از آن فرمود که او درخت منتهاست
که فیض اولا از حق تعالی ببروج میرسد وبعد از آن بهفت آسمان
وبعد از آن باهل زمین وهر عمل بنی آدم که از ترکیب سه ونه کلمه
از زمین بجانب بالا میرود عروج بدانجا دارد که الیه یصعد
الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه وصلوة آدم ورسول
عم وآدمی زاد که سه ونه است بدان معنی بدان جایی رود که
هرگاه که او بدانست که صلوة او از چه معنی نه وسه است وبروج
به سه ونه چگونه مقسوم است صلوة او بدانجا رسید واز انجا
فرمود رسول عم که چون از هفت آسمان گذشتم بسدرة المنتهی رسیدم
فرض علی خمسون صلوة فی کل یوم ولیلة از آن صلوة کاهی
سه وکاهی نه باشد وبرای تخفیف کاهی هفده وکاهی پانزده
وکاهی یازده باشد ومسافر حقیقی آنکس است که بسر یازده برسد

صلوة
تا يا نزده بتخفيف كزارد وعروج با فلك البروج كند وجمعه انكسر
باشد كه يانزده كزارد وتخفيف همچنان ازان هفده بالاي سبع سموا
عالمي ديكر كرفت وسبع سماوات را جدا كرد از براي انكه بر ايشان هر
يك كوكبيست ومجموع مخالف هم بحسب ظاهر وفلك البروج را در
صورة سدرة المنتهى وجا آدمست عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ وَجَنَّةٍ
عَرْضُهَا الْعَرْضِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ نمود از جهت دوازده برج وسيصد
شصت درجه هر درجه شصت دقيقه كه معين شكل آدم وجميع
موجودات ارض دارد واز تقسيم او تقسيم همه افلاك از فوق
وتحت لازم مي آيد ازين جهة او را عالم ديكر كرفت وبوجهي عرش
خدا كرفت بيت المعمور ونيز صورت [illegible] باشد وآدم در زمين
كعبه بود و[illegible] بيت المعمور عرش الهيست ازين [illegible] بيرون
هفت آسمان سدرة المنتهى است وچهارجو از [illegible] آن بيرون
مي آيد فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ وفرض على [illegible] وكنا
الأ[illegible] [illegible] وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ بيك وجه سماء دنيا ان
فلك البروج باشد كه بر نهج وجه خليفة الله ونت منازل و[illegible]
مخلوق باشد براي نمازي ديني نسبت بادم زاد واز وجه
منتها است كه بالاي هفت ديكرست ومقوي همين قولست كه
چهارجو از تحت سدرة المنتهى مشاهده كرد وفرض على خمسين

صلوة كه علم نت كلمه [illegible] هست و[illegible] معنى دارد كه آدم مقام در
بهشت داشت كه سدرة المنتهى است عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ
وچهارجو چهار كلمة ديكرست كه او بر صورت آدم [illegible]
يعني فلك البروج كه سيصد وشصت درجه دارد رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ
ذُو الْعَرْشِ ازان كفت كه بعينه مثال خلقة آدم دارد رفيع
الدرجات كه سيصد شصت درجه است كه [illegible] ونت تا تمام
شدن آدم در ان مقام چون شيطان لباس او از و در كشيد
بخواردن كندم ازان مقام علوي كه قبض مجموع از وست بيفتاد
[illegible] فلك البروج بر نهجي است كه هر كوكب سيار كه در سير
[illegible] مي رسد يا شرف ميبابد ويا نقصان وبدحالي باو لاحق
مي شود كه سيصد شصت درجه را كه [illegible] ونت است بر مثال
ادم چه در قد[illegible] رود درجا نست وفلك البروج را باري تعالى ازان
در اصل خلقت [illegible] درجات ودقايق الى العاشره دارد او را
مثال آدم كه از ارض مخلوقست دانند وهفت آسمان را همچنين
از تقسيم آن سيصد وشصت درجه همچنان آدم دانند وان
تقسيم فلك البروج كه بحقيقة آدم است فلك الافلاك هم
چنين وهرچه وراي ان باشد جهة آن فرمود خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ تا [illegible] ان شامل جميع
علويات باشد وشامل مجموع سفليات كردد وشش شبانه

قدرت

روز چهار بار بیست ساعة و یک بار سه ساعتست پس همچنانکه آدم
لوح محفوظست فلک البروج همچنانست شرف آدم در مظهر خاک
ازان غالبترست که درجه ظهور او در فلک البروج بسبب سیصد
شصت درجه و از برای آنست که مدتکه مجموع سجدهٔ آدم خاکی
کنند نه ازان سیارات و انجم بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ازو ظاهر
شد و رسول امی عم چون از هفت آسمان بگذشت و بسدرة المنتهی
رسید و فلک البروج و سر خلقة او را که بیست و سه باشد تا سیصد
شصت درجه دانست برای او قدح شیر که غذای طفل فرزند
آدم است آوردند و او اختیار شیر کرد خطاب آمد که أَصَبْتَ
الْفِطْرَةَ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا حاصل کلام آنکه چون
در عالم خاک بیست و سه کلمهٔ کن بود و مظهر بیست و سه شد و شناخت
نفس خود که آدم است که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ حاصل
شد و شناخت فلک هشتم و تقسیم و اندازه و خلق آن حاصل
شود فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ گفت و آسمان هشتم
را ذکر نکرد و او را بوجهی عرش خوانند و بوجهی سدرة المنتهی
وَعِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى قرینه است از آدم که آدم از بهشت
بدر افتاد پس این معنی باشد که الصَّلَوٰةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ که سه
صلوة او بیست و هفده و پانزده و یازده بفلک البروج و سدرة
المنتهی رسد و بر بهشت عدن و چهار جوی واصل شود زیرا که

عم آ

عم آ از مقام راس و جبهه بمقام صدر و ظهر رفت و باسمانها بگذشت
و بسدرة المنتهی و چهار جوی رسید و بعد ازان فَأَوْحَى إِلَى
عَبْدِهِ مَا أَوْحَى که فرض علی خمسین صلوة و صریف الاقلام
شنید و بوجهی هر برجی از بروج کرسی خداست که دوازده
برج سیصد شصت درجه دارد که وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
یعنی آسمانها در کرسی او گنجیده است و هفت آسمان در بطن
فلک البروج است وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ
وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ بروج را ازینجا با هم مناسبتست که بهشت
موعود درجات بیست و سه وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ است که آن
بروج سیصد شصت درجه دارد جمیع انهار و اثمار که در
زمینست فیض ازانجا می آید از قبل حق تعالی برای این معنی
فرموده وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ
كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ
السَّمَاوَاتُ هرگاه که زمین و فلک البروج و سیصد شصت
درجه و دقیقه و ثانیهٔ او بدل شود بیست و سه کلمهٔ الهی وَ
السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ که بیست و سه یکی اند وَتُبَدَّلُ الْأَرْضُ
غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ یکی باشد لاجرم لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ که در آن روز حاصل فایدهٔ ذکر فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَوَاتٍ
برای آن نکرد که خلیفه است صورت بیست و سه خویشتن را

عین فلک البروج داند که سیصد شصت درجه است و سه باشد برای
اسباب توحید و چون انرا همچنین عین خود داند هفت آسمان
دیگر با کواکب سیاره که هر یک برجی که میرسد شرفی و وبالی
میبابند بطریق اولی که عین خود داند وَكَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ
لَفِي عِلِّيِّينَ واقع باشد وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ
واقع باشد و آنها که صلوة و اعمال ایشان چون باسمان نرفت
و وجه خود را بوجه ذات که كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ كَانَ اللهُ لَمْ يَكُنْ
مَعَهُ شَيْءٌ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ بِخَمْسِينَ
خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ قرین نکردانیدند و روی در کعبه کرده این صلوة
نکردند و صلوة ایشان بسدرة المنتهی و سیصد شصت درجه نرسید
لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ واقع شد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ
إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ خدا را تعالی و تقدس كَمَا
تَرَوْنَ الْقَمَرَ لَيْلَةَ الْبَدْرِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ندیدند و آنکه رسول عم
گفت در آسمان هفتم خانه هست و دیدم که آنرا بَيْتَ الْمَعْمُورِ خوانند
مطاف ملائکه بود چون آسمان هفتم در ازای فلک البروج واقع شده
است از تقسیم سیصد شصت درجه فلک البروج تقسیم او لازم
آید و آنکه فرمود که قرآن باسمان دنیی به بَيْتِ عِزَّتْ آمد همین تقسیم
است و آدم را در شب معراج در آسمان اول برای این حساب دید که
مظهریت وحدت بود و بر هر آسمانی پیغمبری را بجهت همین معنی همی دید

اسمانها

آسمانها همچنان منقسم شوند و آدم را کاهی خندان و کاهی گریان و اشباح
فرزندان بر یمین و یسار میدید بجهت آن تقسیم که فرزندان هم بران
صورة منقسم اند در خلقت و جمیع کواکب که صورت دارند و پیکر بر
همین معنیست و آنکه فرمود که عرش خدای تعالی بر پشت ثَمَانِيَةِ أَوْعَالٍ
است که خداوند سه قایمه است همین معنی دارد و زمین که مقام کعبه
و اصل آدم است بر پشت ثور است همین معنی است که برج ثور را چون
بدرجات و دقایق منقسم کنی شصت و سه باشد و برج حوت همچنین
سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلٰهٌ
کعبه را از آن فرمود مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَالَمِينَ که از خلقت صاحب موضع
کعبه و راس و جبهه او و خلقت عالمیان که ما سوی الله است و ذکر
فلک البروج که بتصریح در فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ نکرده از تقسیم او
که آدمست ظاهر شده بود پس احتیاج بذکر فلک البروج نباشد برای آن
فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ [illegible] دخان گفت تا که شامل خط و جدا آدم است
که هفت باشد که چون بر خطا [illegible] و کذریی از آن هفت هشت لازم آید
و ظاهر گردد همچنانکه در [illegible] ذکر رفت پس همه اشباحیم
خَلْقُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ [illegible] بایام که مراد از سموات علویات و
ارض سفلیات است تمام باشد و خلقت صورة آدم هم در شش روز
تمام باشد و از خلقت صورة آدم خلقت فلک البروج تمام شده باشد
و آنچه در ازای او باشد پس این که حضرة رسالت فرمود که نفخ و صعقه

درجمعه که سابعست واقعست كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ موافق باشد
نه مخالف فِي جَسَدِ آدَمَ قَبْلَ رُوحِهِ وَحَوَّا بدليل أَلَا لَهُ الْخَلْقُ
وَالْأَمْرُ معلومست که خلق خداست وامر خداست که يَسْأَلُونَكَ عَنِ
الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ترکیب آدم بیراسته چندین روز تمام
شده بود و روح ونفخهٔ الهی درو نه دمیده بود چنانکه بارث از آدم
همین معنی بفرزندان رسیده است که در بطن مادر شکل وصورة گرفته
میباشد وبعد ازان روح دربیشان دمیده میشود پس بحکم خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ وَقَضَى
رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا آدم وحوّا خواهد
بود الْإِحْسَانُ أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ هرگاه که آدم بر صورة
خدا باشد چون مر اورا پرستی كَأَنَّكَ تَرَاهُ باشد فَإِنَّ [illegible] عَلَى
صُورَةِ آدَمَ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ بدن آدم مخلوق شده باشد
بلا روح ودر روز هفتم که روز حیوة است ودر روز جمعه است که عبارة
از جمع شدن روح با بدن آدم است روح درو دمیده باشد پس كُلَّ
يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ صحیح باشد خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ
مِنْهَا زَوْجَهَا [illegible] الرَّحْمٰنِ [illegible] خلق الله
آدم على صورة [illegible] الرحمن آدم عم که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ
كُلَّهَا ولوح محفوظ وکتاب مبین وهیأة لوح محفوظ است
دانند حساب جمل باشد آدم بحساب جمل چهل وشش است

وحوّا

وحوّا از پهلوی آدم مخلوق شده است که چهارده است بوجهی
چون از چهل وشش چهارده کم کنی سی ودو بماند از خلقهٔ لوح محفوظ
ووجه آدم وسیصد وشصت مفصل او که مخلوق خداییست
بهمهٔ اشیا نظر کن وبر جمیع مخلوقات بگذر وببین که سبیل
خدایی خلقهٔ اشیاست أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى
وتاج خروس وزبان مار وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ
الْكِتَابُ ازین سبیل که لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا که عبارت از صراط
مستقیم از خلقهٔ تاج خروس برو تا بذات خداء تعالی تا از ابناء
سبیل باشی وعبور بر صراط مستقیم کرده باشی همچنانکه رهدان
وره بین نصب وعلم ونشانه از سنگ راست کرده است تا ابناء سبیل
ره بصراط برد وحق تعالی مخلوقاترا نصب واعلام راه سرایر
حقایق اشیا گردانیده است
[illegible] فِي [illegible] خَلَقَ السَّمٰوٰتِ
وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ چون
ثُمَّ از بهر تراخی مدّت وزینت است ولام الْعَرْشِ برای تعریف
عهد که لوح محفوظ خواهد بود یعنی مدّت درمیانست از استواء خدا
تعالی بر عرش معهود بر سایر اشیا که بوجهی عروش الهی اند که گویند که چون
خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ فرمود آدم در
روز جمعه که هفتم است چون مخلوق شده باشد جواب آنست که
صورت وپیکر آدم وحوّا مخلوق بوده در سِتَّةِ أَيَّامٍ اما [illegible] النفخة

وفيه الصعقة دميدن روح در بدن آدم وحوا در جمعه بود وازين
جهة مخبر صادق عم فرمود لا تقوم الساعة الا في يوم الجمعة از انكه
جبوة در صورة آدم عم در روز جمعه دميد لاجرم حشر جميع اجساد
با ارواح در روز جمعه باشد كه ندعوه يوم القيمة يوم المزيد
روح در دميد وصورة آدم بر آدم در مرآة جمعه نمود وبدين سبب
يوم المزيد شد على ستة ايام اگر سؤال كنند كه فرمود خمرت طينة
آدم بيدي اربعين صباحا وخلقة اشيا در شش روز است جواب
آنست كه خلقة وتصوير آدم خارج تخمير اوست وتخمير در اربعين
صباحست وتصوير في ستة ايام وروح در دميدن صورة آدم
با آدم در مرآة جمعه نمود بدين سبب يوم المزيد شد على ستة ايام
وانكه فرمود كه چندين روز آدم را صورة كرده بود وگذشت معلوم ميشود
كه تصوير در شش روز بوده باشد ودر هفتم كه جمعه است روح دميده
باشد كه فيه الجمعة [illegible] پس او جامع باشد هم شش وهم هفته از انكه آنچه
درين شش روز وروز هفتم كه جبواة است بود از براي او بود وهم
از براي فرزندان او وهمه اشيا مرتب وا ومربوب ومقصود وهمه
ظرف واو مظروف پس كل يوم هو في شان باشد از جهة وجبوة آدم
في كيفية خلقة آدم عم آفتاب از جايي كه برمي آيد وفرومي
رود بقية خاك است بحكم حديث رسول عم كه حق تع قبضة خاك
از مجموع روي زمين بر گرفت وآدم را از وي بيافريد وبحكم خلق الله تع

راس

راس آدم وجبهته من تربة الكعبة وصدره وظهره من بيت المقدس
الى يده اليسرى من المغرب آدم در همه روي زمين بالقوة موجود
بود ترتيب انجم وافلاك آن صورة وپيكر ميكردند حق تع فرمود كه از
قوة بفعل آورند وآدم از عالم خاك بحكم خمرت طينة آدم بيدي اربعين
صباحا سر برآورد وبر وجه او حق تعالى كتابت سه كلمه بقلم قدرة
خويشتن كرد وبر يد ورجل وجلود او كه قالوا لجلودهم لم شهدتم
علينا قالوا انطقنا الله الذي انطق كل شيء ودر ازاي بيان
ذات وصفات خويشتن كه وجه الله ويد الله واصابع الرحمن
وسمع وبصر ونطق وكلام استعاره از آدم كرد وسيصد وشصت
پاره استخوان واعصاب همين مقدار در ازاي ان لحم ودم وپوست
برو وبروبانيد كه همه در ذات خود همچو كلمه يكي اند همه موجودات قابليت
آن دارند كه يك موي از آدم يا عضوي از اعضاء او كردند وجميع اشيا
قابليت آن دارند كه در عالم خواب وبيداري يك دانه انار يا يك برگ
نار ببيند ودانند ومجموع را در خواب مدرك ببيند ودانند وبعد
هر شيء از اشيا برين نهج بجهة وحدانيت او بحكم سه كلمه خلق الله تع
آدم على صورته صورت خدا صفت خداست وصفت خدا سه كلمه مخصوص است
كه خلقة آدم بران صفة مخلوقست بحقيقة صورة آدم صورة خداست
كه رايت ربي في [illegible] في احسن صورة واحسن
وابي [illegible] در شب معراج كه گفت في صورة امرد قطط با آدم

بعاريّت دادند نه انكه از آدم بعاريّت بستد از انكه بخشنده صورة او
كه فاعل حقيقي است فِي سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى براي آن سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فرمود
كه بوجهي كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مثال است وبوجهي شامل صورة
بشريّت وبآن معني سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى است كه مثال علم ... در وظاهر شده
است وعلم صورت بشريّت دارد بس او منتها باشد وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ
إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ وَعِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ
عَظِيمٌ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ
إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ واز لوح محفوظ وام الكتاب وام القرى كه موضع
رأس وجبهه آدمست ودوازده خط وجر ميبا بد رفت بفلك
البروج ومنازل قمر وچهارده منزل قمر كه دايم پنهاست وچهارده
كه دايم ظاهرست واز [illegible] واز لوح محفوظ واز الواح
آدم تا سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَإِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَى وچهار جوي آن
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى وكلمه طيّبه طوبي كه هيچ خانه اهل بهشت
نيست كه شاخي از وي در آن خانه ندارد ونفخه صور وقرن نسبت
با برج ثور دكنابتست وبرج حوت
عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى وَجَنَّةٍ
عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ مسئله في
فضل آدم على بعضها وفضل الموضع الذي خلق منها [illegible]
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا

لتنذر

لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا الى قوله وَلَا نَصِيرًا چنانكه هر عضوي
از اعضاء آدم شرف دارد بر عضوي ديكر خاك او بعينه از هر جا كه
حق تعالي جمع كرده است شرف دارد بر اجزاء خاك ديكر چنانكه موضع
بيت الله وبيت المقدس بر مواضع ديكر كه خَلَقَ اللَّهُ تع رَأْسَ آدَمَ وَ
جَبْهَتَهُ مِنْ تُرْبَةِ الْكَعْبَةِ وَصَدْرَهُ وَظَهْرَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ
فَخِذَيْهِ مِنْ أَرْضِ الْيَمَنِ وَسَاقَيْهِ مِنْ أَرْضِ الْمِصْرِ وَقَدَمَيْهِ
مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ وَيَدَهُ الْيُمْنَى مِنْ أَرْضِ الْمَشْرِقِ وَيَدَهُ الْيُسْرَى
مِنْ أَرْضِ الْمَغْرِبِ باب في توحيد الصور والمعاني خداي تع
آدم را عم بدست خود بيافريد وفردوس والواح موسى را وهر سه
يكيست وهمه صفت آدمست مثلا تو يكي را ميخواني كه زيد واو جواب
ميدهد براي آنكه او مخلوقست براي علميّت او وقتي كه بر خطا استو
بكذري ... او زيست كه بالفعل وقوّت از هرچه موجود است اين
... آواز برمي آيد از آنكه ايشان مظهر كلمه اند مسيح از آن [illegible]
الا ان القوة الازلية وروح القدس كونه وانا نطقه كه
او مخلوق بر علميّت نطق است كه راست شكل است در خلقة تَعْلَمُ
مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ باب في توحيد الحقيقة وكثرة
المظاهر علامت ... كه بر وجه است بر ... قسمت ميشود جهة
عناصر وبر بي قياس هر جزوي از اجزاء كاينات منقسم ميشود همه
كلمه ويك كلمه بلا نهايه است وهمه اشيا يك شيء بلا نهايت است وذات

هر یکی مغایر هم از وجهی نه در وجود بس یک ذات بود و یک مظهر اما مظهر
متجزی نیست و از غیر متجزی ‌بی في تعلقات البروج الی نفس
واحد آدم که مخلوق شد که طوله ستون ذراعا في السماء که سه
وست باشد تا سیصد شصت درجه همچنین که بحساب آن آدم سما
باشد و هم آدم ارض که اینجا آن صورة را نمود یعنی در عالم خاک مثلا
در وقتی که او موجود شد یک برج داخل نفس او بود و دوم داخل بیت
المال و اگر فرزند دیگر را طالع ثور بود بیت المال جوزا خواهد بود پس
هر برجی ازین دوازده برج قابلیت آن معنی دارد که نفس طالع باشند
و هر یک بیت المال باشند و هر یک خانهٔ عمر و جاه و علم و سلطنت و
اعدا کودند از جهة توحید تا همه یکی باشند في ملكوت السموات و
وهو الذي في السماء اله وفي الارض اله خلق الله تعالی آدم علی
صورته وعلی صورة الرحمن آدم چون مخلوق باشد بصورة رحمن
در زمین صورة خدا باشد و در آسمان صورت خدا هو الاول والا
خر والظاهر والباطن پیش ازان که رسول عم بمعراج رود بمقام
نبوت رسیده بود و صاحب وحی شده و قرآن باو متنزل گشته و دل
پاک او مظهر وحی و الهامات ربانی شده بعد ازان جبرئیل آمد و سینهٔ
مبارکش را بشکافت بحسب خط استوا و رسیدن بسر فطرة و یک
جنت بیشست و از آنجا اعاده کرد و بعد ازان به بیتی که مقام صدق
و ظهر بود و از آنجا باسمان او بیت المعمور سدرة منتهی جنت عیان

از فلک البروج و سیصد شصت درجه و دقیقه که مخلوقست بصورة
آدم بعد ازان فاوحی الی عبده ما اوحی در باب صلوة
و آن حکایت که معلومست واقع شدی توانست که هم در زمین این
حکم کند اما بحکم وکذلك نری ابراهیم ملكوت السموات والارض
الایه که ابراهیم را واقعست و جای دیگر که فرماید افلم ینظروا
في ملكوت السموات والارض ملکوت سموات آن خواهد بود که
پادشاهی آدم در سموات و ارض یعنی در بلندی و در پستی بلا نهایه
باشد همچنانکه در بیت الحرام که مرکز عالم خاک و موضع رأس
وجهه است و بد بیت المقدس که قبلهٔ انبیا و مقام صدر و ظهرست
و بهشتم آسمان که چون به خط استوا بگذری چهارده باشد و فلک
البروج که سیصد شصت درجه است که بصورة آدم و تقسیم آدم که
طوله ستون ذراعا و منازل قمر که والقمر قدرناه منازل که بدوازده
برج و بیست منزل منقسم است و دایم چهارده تحت الارض و چهارده
فوق الارض است بی في النور الواحد المتجلي في الاشياء چون
آدم معلم اسما بود بملائکه [illegible] و علم آدم را همهٔ اسما تعلیم کرد
بی واسطه همهٔ انبیا با سماء آدم خواندند و همهٔ انبیا با سما پرستیدند
خدا را آن اسما که خدا تعلیم آدم کرده بود بر همه واجب باشد روی
با آدم کردن و پرستش خدای تعالی کردن و آن حقیقته که در آدم تجلی
کرده بود که علم آدم الاسماء کلها بعد [illegible] انبیا [illegible] کرده [illegible]

همان حقیقت تجلی کرده باشد و در حدیثست که آن نور که در آدم تجلی کرد
از آبا و اجداد بتقلید و تحقیق نقل کرد و در محمد عم تجلی کرد و در هر که
تجلی کند حقیقت آدم باشد و همان یک نور بود واجب باشد آنکس را
روی بمثال خود خود کردن و رسول عم فرمود که آفتاب شب در زیر
عرش میرود تا سجود خدا کند سجود کسی کند که همه ملائکه سجود او
کرده اند كَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الی
رَأَىٰ كَوْكَبًا که محجوب شد از زمین و کوکب دیگر محجوب میشود که
شمس و قمر هست بر زمین پس زمین حایل ایشان باشد بلا عکس فلک
البروج را عظمت و جلالت از ینجا بیشتر است و قابلیت خط الهی و
تقسیم سی و سه همچنین که بر وجه او ظاهر هست بر وجه فلک الافلاک
و هفت فلک دیگر نیست و آنچه که ایشان بآن موجود شدند که کلمه
امر کن است همچنانکه در صورت آدم عم و وجه او ظاهر هست کلمه از لسان
آدم که اسمائها از و موجود شدند ظاهر هست لاجرم ابراهیم گفت إِنِّي
وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ
الْمُشْرِكِينَ یعنی وجه خود را که شبیه وجه آدم است بتعبیری او رم
و پرستش خدا میکنم متوجه آن ذات کرده ایم که فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بر صورت آن آدم که از فطرت آدم سی و سه خط وجه و نه خط وجه او بر
همه اشیا و انجم و افلاک بر خط استوا که بر آن لوح محفوظ که آدم است
و کتابت وجه او مخلوقند و روی باو دارند از ینجا خدا گفت فَأَيْنَمَا

تولوا

تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ که همه مخلوقند و بر صفت وجه الله و از خط استواء
وجه آدم و استوای خط وجه او بر وی وجه الهی ببین و از مرکز خط
او بمرکز افلاک و سیصد و شصت درجه و دقیقه و آنچه فوق و تحت
افلاک کند تا ثابت شود که همه وجه الله و اجزای آدمند آدم مخلوقی
بر سی و سه ذراع که طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا از آنکه سیصد و شصت درجه
بر سی و سه منقسوم اند پس فرزندان او که از و آمدند تا بخاتم انبیا
و تا قیامت حضرت عزت خواست که برین مثال ظاهر شوند و از ملکوت
سموات صاحب خیر و صاحب عروج باشند که الْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ صد
و بیست و چهار هزار نبی فرستاد تا سر بار سی و یکبار سی تمام
شود بعدد فلک البروج که طُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا صورت آدم و کتابت
وجه او که سی و سه است وَطُولُهُ سِتُّونَ [illegible] که بیست
و سه باشد زیرا که درجات فلک البروج منقسم بر پنج مقام آدم باشد
و بهشت را هشت در باشد از هفت آسمان که بگذری هشتم آن
سدرة المنتهاست در دیگر بهشت عدن باشد که عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ
صد و بیست و چهار هزار پیغامبر آمده بودند موضع یک
خشت باقی مانده بود همچنانکه در فلک البروج سیصد و شصت
درجه بعدد انبیا خداشناس آمده بودند و موضع یک درجه که جزو
آدم بود بیامده بود زیرای آنکه او بیامد تا سر بار سی هزار و بیست
و هفت هزار [illegible] و نود [illegible] آمده بود و انبیا بیست آمده تا به

ت هزار شود وگفت ‌ أَنَا اللَّبِنَةُ وَتَمَّ بِيَ الْبُنْيَانُ وَخُتِمَ بِيَ (وكنت)
الرُّسُلُ و سدرة المنتهى که رسول عم فرمود و درخت طوبی که در بهشت باشد
باشد و بالاي هفت آسمان باشد صورة آدمست که در صورة فلك
البروج در آمد و منقسم شد که اهل بهشت باشند شاخی از دوازده
شاخ او است و سه درجه و شصت دقیقهء او کرسی و سه دقیقه باشد
سر در ان خانه دارد چه براي شکل و صورت انکس که صورة آدم دارد
وچه براي فیض انکس و متعلقان انکس آدم مشکل است بعینه و همه
اشیا همچو آدم و بشکل و پیکر آدم مخلوق که اَلطُّرُقُ اِلَى اللّٰهِ بِعَدَدِ
اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي اَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ اِنَّ رَبَّنَا
لَغَفُورٌ شَكُورٌ الَّذِي اَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ انکه
در روایت است که بالاي هفت آسمان عرش خدا است از ان گفت که صورت
آدم دارد و مقسوم بشکل آدم است که [illegible]
و در زمین همه ملائکه را گفت اُسْجُدُوا لِآدَمَ که آن شکل و حقیقت
آن شکل را زمین قابل بود که ظاهر کرد اند همه بفیض الٰهی و انهار و سماوات
که هر یك شکل آدم دارند و در جمعه که لقاء خداء تعالی و عرش
خدا ظاهر شود که روز خلقت آدم است و حشر و نشر همچنان فرمود رسول
عم که روز جمعه نماز یازده رکعت بگذارند تا بر هفته جمع شود و سه
وت کرده که [illegible] اَهْلُ الْجَنَّةِ
عَرَبِيٌّ وَفَارِسِيٌّ دَرِيٌّ و پارسی و عربی با آدم سه ببکرد که لغت آدم است

بهمين

بهمین معنی خواهد بود که خداء تع ساق از عرش فرو گذارد یعنی ساق آدم
و خلقت او که بر صورت الٰهی مخلوق شده است و از فلك بر زمین ظاهر
گشت فِي قُوَّةِ آدَمَ اگر یك تاره موي مژهء آدم و ابروي او را که آفریده
است بصد [illegible] هزار پاره و قسمت کنند بر خط استواء خدا زا بنده
باشد که ازل و ابد و سموات و ارض و ما کان و ما یکون مجموع مکونات
را برهان در و ببینند زهی قدرة و زهی هدایت و هر ذرهء از درایت
اشیا همچنین از آدم بر و بر خط استوا وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا در گرفته
از خط استواءِ آدم بهمهء اشیا و کتابت الٰهی رفته است که معنی اِذَا
زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ بدانی
از علم ساعة و کاف و نون بر اِذَا زُلْزِلَتْ میباید رفت وَقُلْ اللّٰهُ
[illegible] وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ الْكِتَابُ [illegible]
بِالنَّبِيِّينَ [illegible] السَّاعَةِ وَ[illegible] و هر گاه که خدا گوید
الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى عرش مقر و محل استوا خدا است خَلَقَ
اللّٰهُ تَعَالَى آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ ملائکه سجدهء آدم براي آن
کردند که صورة رحمن داشت عرش الٰهی و ظهور خدا در و براي
آن وجهت آنست که خدا بصورة آدمی می نماید فِي وُجُودِ آدَمَ
بدان صورة تجلی کرده است بس استوا بر عرش باشد رَاَيْتُ
رَبِّي فِي صُورَةِ [illegible] وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا آن اسما
این اسماست که بعد از آن اسماء همهء انبیا او روی در مقام خلقت

آدم کردند وسجده میکنند وتمامة ملائکه همچنین مکر شیطان الرجیم
وحق تع با محمد گفت وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ
فَاسْتَعِذْ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ هرچیزی مخلوق بخلقت
آدم شد بعضی آنست که آن صورة متغیر ومتبدل نمیشود همچو
انجم وافلاك ودرجات ودقایق او وبعضی آنست که از چهار طبایع
مخلوق اند که جزو آدم است مثل استخوان خرما وکندم ونبات وهر
چیزی که از طبایع مخلوق میشود وبرین خلقة آدم بخط استواهم
چون خلقة آدم مخلوق باشد اگرچه طعمهٔ حیوان بشود یا جو
طعمهٔ حیوان دیکر شود هرچند که شکل آن حیوان بکردد وشکل
استوای ظاهر خود بسبب کل بکدازد اما خط استواء او محو کرد
نیست مثلا برکها کر وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ اِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ
فِي ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ که بیفتند وبپوسد ظاهر از مقام استواء
او کتابة الهی بدر رود اما آن کتابة بالقوه با او موجود باشد
از جهة آن که سر از هر جا برآرد بخلقة خط استواء آدم تشبیه کند
یکی از آن جهة که مظهر همه بر خط استوا است دوم آنکه استوائیت
صفت قدیم اوست بلا نهایة وترک صورة اول کردن وصورة دیکر
کرفتن را فایده آنست که روشن شود بر طالبان که ماهیة هردو
یکیست وهردو یکی اند ظاهر او نمایند چون کلمه وکلام که اصل
ایشان یکیست یَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ الْكِتَابِ

قل

قُلْ كَفٰى بِاللهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ باید
که بخود مشاهده کند ودریابد که از ذات قدیم مفیض الخیر و
الجود چکونه خَالِدِينَ فِيهَا اَبَدًا فیض در جنت بر ذات او وحور
وغلمان فایض می تواند شد وشود وفتی که سر مکونات وماکان
ومایکون در کلمهٔ او وذات اشیا مشاهده کند فی العرش والادم
طٰهٰ مَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْاٰنَ لِتَشْقٰى اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى
یکجا مراد از عرش زمین است بدان نشان که گفت آفتاب بزیر عرش
میرود تا سجده کند ویکجا روی است که آفتاب روی باو دارد
واو را سجده میکند وهیئة رکوع وسجود روی بروی آدمی کرده
وروی بر زمین کرده دانستن استوای خدا بر عرش موقوف
دانستن طٰه است وبعد از آن خطاب اِنَّنِي اَنَا اللهُ ... وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ
لِذِكْرِي اِنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ ... الَّذِينَ يَحْمِلُونَ
الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ موضع است که آن مطاف ملائکه است در زمین
کعبه وبیت المقدس ودر آسمان بیت المعمور در ازای کعبه و
عرش که وَتَرَى الْمَلٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ عبارت از یکی اند
بیت المقدس مقام صدر وظهر آدم است وکعبه مقام راس وجبهه
وبیت المعمور در مقابلهٔ کعبه مقام آدم است در آسمان دنیا بحکم
عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا یکبار به بیت العزت نزول کرد برای
آن بیت العزة خواند که مسجود ملائکه است اکنون چون عبادت

از عرش آدم است و استواء خدا بر عرش است که خلق الله تع آدم علی صورة
الرحمن از انکه معلم ملائکه است و مسجود ایشان بس الذین یحملون
العرش ومن حوله برو صادق باشد دوم از روی خلقة که علم کلمهٔ
خدا بود و وجه الله و ید الله و جنب الله همهٔ این صفات مثل صفات
آدم است و آدم بدان صفات مخلوق شده است و در شب معراج در
احسن صورة از رسول سوال کرد که فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد
آخر هم خود بیان کرد که فی الصلوة آدم عرش الله است از ان حق
تعالی بصورة او که رأیت ربی فی صورة امرد قطط بر محمد عم تجلی
کرد بس الرحمن علی العرش استوی بروی صادق باشد که مظهر کلمهٔ
قدیم آدمست و آن کلمه را علم و وجه و ید و رجل و اصابع اوست که وجه
الله و اصابع الرحمن بس الرحمن علی العرش استوی صادقست له
ما فی السموات وما فی الارض از انکه آسمان و زمین بر فطرت آدم
مخلوقند اما نه بتمام علیت بلکه ببعضی و مظهر تمام آدم شد اگرچه گفت
فاینما تولوا فثم وجه [illegible] بوجهی که مخلوقست بخط استواء وجه
آدم شدند رأیت ربی فی صورة امرد قطط [illegible] فی
احسن صورة ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم بر تقسیم
خلقة آدم مجموع اشیا منقسم اند بر دوازده برج و سیصد و شصت
دقیقه هفت آسمان و هفت کواکب و آنچه در زیر و بالاء آسمانست
بر صورت آدمند بواسطهٔ آنکه بر دوازده برج و شصت منزل قمر منقسم

و یدالله

شوند

شوند مسئله اگر سوال کنند که عرش عظیم خدا که استوا بر عرش
دارد چه باشد جواب آنست که عرش سریر پادشاه است همچنان که
ورفع ابویه علی العرش وایکم یأتینی بعرشها در تخت بلقیس
وان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر ومما یعرشون عرش که
استوای خدا و کلمهٔ خداست که والملائکة حافین من حول
العرش آدمست استوای کلمهٔ خدایی در مظهر اوست خطوط الهی
که رأیت ربی لیلة المعراج فی احسن صورة واحسن تقویم وفی
صورت امرد بدین دالست فی حقیقة العرش مسئله
تا زمین را خداء تعالی آب نمی سازد و از روی خلقة بر آب قرار
نمیدهد نطفه نمیشود که عرش خدا و استواء جای خدا شود فی الرحمن
علی العرش استوی بسم الله الرحمن الرحیم طه ما انزلنا
علیک القرآن لتشقی الی [illegible]
فی احسن صورة فیم یختصم الملاء الاعلی یا محمد فی الصلوة
المکتوبة ورأیت ربی فی صورة امرد قطط [illegible] والنظر
[illegible]
[illegible] وجه الله وید الله وجنب الله واصابع
الرحمن [illegible] معنی طه را بعد از ان الرحمن
علی العرش استوی واز آتش آواز انی انا الله [illegible]
نام خود را که خداء تعالی گفت بر بیت کلمهٔ او ظاهر شد و مقرر و معین

است کە مراد از عرش و کرسی آدم است کە خدای تع از مخلوقات در و
تجلی کرد کە خلق الله تع آدم علی صورته الحدیث و لقد خلقنا الانسان
ای آدم فی احسن تقویم و لقد خلقنا الانسان من صلصال
من حماء مسنون چون خداء تع او را بصورة خود آفریده باشد
صادق باشد کە الرحمن علی العرش استوی له مقالید السموات
له ما فی السموات و لله ما انزلنا علیک القرآن لتشقی علم
آدم الاسماء کلها باشد و کان عرشه علی الماء خمرت طینة
آدم بیدی اربعین صباحا و تخمیر گل با آب کرد پس کان
عرشه علی الماء از برای آن در اقم الصلوة آب با صابع و پای
و وجه میباید رسانید هذا سر الوضوء اگر سوال میکنند
از من عنده علم الکتاب و از کسی کە کذلک جعلناکم
امة وسطا لتکونوا شهداء کە الرحمن معنی الرحمن علی
العرش استوی را جمعی استولی گفته اند راست است با فی
جواب آنست کە استوی اگر بمعنی استوا نباشد و استولی باشد
رسول عم فرمود بعضی آیت مفسر بعضی است پس فایده این
آیت کە فرمود الذین یحملون العرش چه باشد عرش عبارتست
از تخت اگر استواء خداء تعالی بر وحقیقت نباشد فایده از فرید
عرش چه باشد و ملائکه او را برای چه بردارند و فرمود یحمل عرش
ربک یومئذ ثمانیة یومئذ اگر بر وغیر خدا جای گیرد جای

پیغمبران

پیغمبران باشد یا ملائکه و جبرئیل جبرئیل را کە بهترین ملائکه است
میفرماید عند ذی العرش مکین او پیش عرش (صاحب) امین است و رسول
عم میفرماید نسبت کرسی با عرش همچو حلقه در بیابانی (حلقة) انداخته
است عرش و چه آدم است نزول میکند از انجا بکرسی زبان و
الملائکه حافین من حول عرش چه وضع آسمانها و الملائکه (گرد زمین)
کە در آسمانند طوف میکنند کە اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس
جبرئیل آمد و امامت رسول عم کرد و روی در کعبه کرد کە حجر
الاسود یمین الله فی الارض و سجده با محمد و محمد با او کرد و
در بیت المقدس همچنین رسول عم نماز کرد و ارواح انبیا اقتدا
کردند (بسوی کعبه) بسوی کعبه موضع جبهه و رأس آدم است و سر تراشیدن
آنجا و حجر الاسود و بیت المقدس موضع صدر و ظهر آدم است
و حکم بنبست الا در این دو موضع کە انبیا و ملائکه روی کرده سجود
کنند از برای آنکه استوای خدا بر عرش است و عرش آدم است
بس هرگاه کە استوا بمعنی استولا باشد خداء تعالی همچنانکه بر
جمیع اشیا مستولی است بر عرش نیز مستولی باشد فائده
الذین یحملون العرش و یحمل عرش ربک یومئذ ثمانیة چه باشد
ملائکه تختی را [illegible] فی عرشها بر دوش و پشت [illegible]
معنی دارد و چرا باشد پس بالضروره الرحمن علی العرش استوی
باشد و خلق الله تع آدم علی صورة الرحمن باشد قلب المؤمن عرش

وَبَيْنَ اللّهِ وَبَرَزَ الْعَرْشُ يَوْمَ الْجُمْعَةِ دالست برين كه خَلَقَ اللّهُ تَعَالَى
آدَمَ يَوْمَ الْجُمْعَةِ عرش عبارتست از ظاهر وباطن آدم كه ملايكه بر دانشته
اند وبر كرد او طواف ميكنند وَثَمَانِيَةً اَوْعَالٍ برج جدي است كه در
كشف صورت اورا در ثَمَانِيَةً اَوْعَالٍ مشاهده كرد كه سه قايم دارد
واز طبايع مركبست يعني مثال سه خط الهي اند كه اول روح حيوانست
بعد از ان روح انساني واز بين فرمود كه اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى
كه خَلَقَ اللّهُ تع آدَمَ عَلٰى صُوْرَةِ الرَّحْمٰنِ پس اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى
باشد كه ملائكه ساجد عرش وآدم اند ورسول عم فرمود رَاَيْتُ
رَبِّي فِي لَيْلَةِ الْمِعْرَاجِ فِي صُوْرَةِ اَمْرَدٍ قَطَطٍ وَفِي اَحْسَنِ صُوْرَةٍ
فَقَالَ بِمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَاُ الْاَعْلٰى يَا مُحَمَّدُ ودست بر كتف من
نهاد آدم بصورت رحمن مخلوقست از ان خداء تع بصورت آدم
تجلي ميكند واستواء خدا بر وجه آدم كتابتست سه خط وكلمهٔ ازلي
ابدي اوست واز انجا نزول ميكند يكي بي زبان او [illegible]
يمين الله وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً اُخْرٰى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى عِنْدَهَا
جَنَّةُ الْمَأْوٰى كه در آسمان هشتم صورت آدم را سدرة المنتهى
ديد كه هر كس كه در بهشت رود بصورت آدم باشد وطوله ستون
ذراعا في السماء وان ستون ذراعا سيصد شصت درجهٔ فلك
البروج كه هر درجهٔ شصت دقيقه الي عاشره است فَاْتُوْا بِعَشْرِ سُوَرٍ
مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وَادْعُوْا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُوْنِ اللّهِ اِنْ كُنْتُمْ

صادقين

صَادِقِيْنَ واز براي آنكه عرش خدا صورة ظاهر آدمست كه كَانَ عَرْشُهُ
عَلَى الْمَاۤءِ آب بر روي مي بايد رسانيدن وقت صلوة وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاۤءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ واز روي معني همچنانكه زبان او مظهر كلمهٔ
اسرار خدا نيست ودر اين سه كلمه معلم همهٔ ملائكه بود كه يا آدم
اَنْبِئْهُمْ بِاَسْمَائِهِمْ مظهر سه كلمه از روي خلقت وكتابت وجه و
تمامي مِنْ اَوَّلِهِ اِلٰى آخِرِهِ كتابت خدا نيست وهمچنانكه فلك صاحب
سيصد شصت درجه است آدم خداوند سيصد شصت مفصل
است وخداي تعالى را در هر روزي سيصد شصت نظرست براي
آن لوح كه عبارة از وجود آدم است اگر سائل سؤال كند كه سبب چه
بود كه خداء تع فرمود ثُمَّ اسْتَوٰى اِلَى السَّمَاۤءِ وَهِيَ دُخَانٌ اِلٰى
فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ فلك البروج را درين مقام ذكر نكرد
جواب از دو وجه است يكي آنكه چون رسول را عم صاحب سَبْعَ
الْمَثَانِي كرد بايد كه آسمان هفت بخط استوا سبع مثاني باشد كه لَوْلَاكَ لَمَا
خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ لاجرم بحث سبع سموات كرد دوم آنكه سبع سموات
با هفت كوكب سيار سَبْعَ الْمَثَانِي باشد وچون بر هر يكي جزء يك
سياره بنسبت خواست كه فلك البروج را جدا كرده اند واگر كسي
گويد كه هفت كوكب نيز سبع المثاني اند بر مثال خط استوا آري مسلّم
است همهٔ اشيا ميبايد بر خط استوا منقسم شوند ودوم آنكه
صورة آدم چنانكه فلك البروج دوازده برج دارد دوازده خط

بروجه خود دارد از براي سيصد شصت درجهٔ فلك سيصد شصت
مفصل دارد واز براي بيست منزل قمر بيست خط بروجه دارد كه ليلة البدر
است لايح وظاهر اين معني در هفت فلك نيست بروج ومنازل و
درجات در هفت فلك بفلك البروج توان دانست كه سيارات
اين هفت فلك در يكجا اند و يكجا رسيده اند سبع سموات طباقا
ما ترى اولم ير الذين كفروا ان السموات كانتا رتقا چون يكبار
خلقة آدم را بروجه ارض ذكر كرد خواست كه مثال او وصورة او در
آسمان وكواكب باز نمايد فلك البروج كه مثال عرش خدا است آدم
وسه وشصت درجات او غرفها اند وبرهر درجه ودقيقه غرفه چنانكه
در بهشت موعود است واز انست كه جبرئيل ميكويد كه صورة آدم را
در زمين كه ارض است من چندين هزار سال سير ميكنم بجهة دين
ازاء كلمه مخلوق شد وچون مقرر است كه سماوات برخيزد وزمين
مبدل كردد وبعين زميني مجموع كتابت خدايي بر صورة آدم وبر سنش
صورة آدم اين همه ظاهر كرد دانكه كفتند كه بالاي اشيا عرش خدا است كفتند
براي انكه چون اشيا از يكطرف نهايت ندارد واز يكطرف منتهي
ميشود بعرش خدا وكرسيء خدا بعد از عرش وكرسي عالم خدايي و
كلمات الهي نيست ملائكه بمذهب همهٔ انبيا همه تم اند بعضي صورت
انسان دارند وبروج همچنين بعضي صورت انسان وبعضي صورت
حيوان دارند مثل جوزا وسرطان واسد وعقرب وجدي وحوت

وحمل

وحمل وثور از نيجا فرمود كه عرش خداي تعالی را ثمانية اوعال بر داشته
است وچندارش باشد خداء تعالى خواست كه صفت فلك البروج را
در شب معراج برسول عم نمايد بصورة سدرة المنتهى وچهار جوي
عسل وشير وآب وخمر نمود اذ يغشى السدرة ما يغشى كفت ثم
دنى فتدلى فكان قاب قوسين او ادنى وجبرئيل كفت كه لو
دنوت انملة لاحترقت ودر صفت سدرة المنتهى كه عندها
جنة المأوى آدم را در صورة سدرة المنتهى ديد كه فسبحان
الذي بيده ملكوت كل شيء وكذلك نري ابراهيم ملكوت
السموات مثل كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت
وفرعها في السماء حقيقت هر شيء ملكوت آن شي باشد مجموع
فيضها از باطن سدرة المنتهى باين جهان وجهانيان ميرسد واو
مقر ارواح پاكانست وصلوة را عروج باوست وبعدد تقسيم درجات
ودقايق اوست كه بيست وسه منقسم ميشود چنانكه ذكر رفته است
وچون بدرخت منتها وباطن او رسيد خدا تع صلوة برو واجب
كردانيد كه فرض علي خمسون صلوة في كل يوم وليلة وافتاب
در هر بنجي وهر درجه ودقيقه كه باشد صلوة بايد كزارد كه هر درجه
شصت دقيقه است كه بيست وسه باشد صلوة ازين جهة بر همه
امتان واجب است كه اقم الصلوة لدلوك الشمس الى غسق الليل
كه طولها ستون ذراعا في ثمانية اوعال وعرش وسدرة المنتهى

بسم الله الرحمن الرحيم عرش را کہ آدم است وفلك البروج والجنة
استقرار بدليل يحمل عرش ربك يومئذ ثمانية ثمانية اوعال
ثمانية برج جدي است و لفظ جدي ظاهرا هشت کلمه است جيم و دال
و يي چنانکه صورة او جدي برانگيخت در نظر اهل ظاهر و باطن او
صورة جدي است کہ ثمانية اوعال کہ از استخوان تا استخوان
او هفتاد هزار ساله راه است خبر ميکند از ظاهر و باطن انسان
ظاهرا يعقوب صورت بشر داشت و برادران يوسف صورت بشر
داشتند در عالم مکاشفہ بصورة شمس و قمر و کواکب برآمدند و سجدهٔ
يوسف کردند پس آن صورة جدي در عالم مثال صورة ثمانية اوعال
دارد و بردارندهٔ عرش خداست و آن بروج و منازل در صورت
سدرة المنتهى و آدم و حور و قصور و جنات در مي آيند و آن
جنت را گفت هشت درياشد يک مقام مقام غرفه است کہ بست
هزار صورت و پيکر دارد حضرت رسالة از هفت آسمان و هفت
کوکب در گذشت و جاي هر کوکبي چو خواب يوسف عم نبي از انبيا
را ديد و بر بيت المعمور رسيد کہ در ازاء کعبه خواهد بودن و معلوم
کہ کعبه چه موضع است و چگونه صاحب دوازده و سه خط است
بروجه و سدرة المنتهى و چهار جوي شير و عسل و آب و خمر را
مشاهده کرد و بقاب قوسين او ادنى و باز ماندن جبرئيل
کہ لو دنوت انملة لاحترقت [illegible]

حضرت عزت از هفت آسمان و هفت کوکب جدا گردانيد و در صورت
سدرة المنتهى نمود کہ طوله ستون ذراعا في السماء وگفت که
هر کس کہ در بهشت رود بر صورة آدم باشد و امرد باشد و صاحب
هفت سطر باشد کہ يدخلون الجنة على صورة القمر ليلة البدر
و بر خط استواء آن بهشتي امرد هفت سطر ظاهر شود کہ آن
هفت سطر را هر کہ بر صورة آدم باشد بخواند و خدا بدان صورت
تجلي کرده باشد کہ في صورة امرد قطط ثمانية اوعال
برداشته باشد آن عرش است کہ خداء تعالى بر او استوا دارد و لوح
محفوظ آدم است درين عالم و در آن عالم بالا فلك البروج است
کہ صورت آدم دارد و طول آدم دارد کہ هر شکل کہ در عالم خاک است
در و باشد چه انسان و ملك و حيوان و غيره کہ ما فرطنا في الكتاب
من شيء کہ صورة آدم از اينها خارج نيست و آدم مر اشيا را جامع
کہ علم آدم الاسماء كلها ٥ لي في ملكوت السماوات [illegible]
چون بر خط استواء وجه آدم بگذري منقسم يابي دوازده خط
کہ دوازده برج نيست و از سه منزل قمر کہ بر خط استوا بخواني وطوله
ستون ذراعا في السماء کہ راست و سه خواهد بود آنچه در باطن
آسمانها و اشيا بود اين [illegible] را بيست معني وكذلك نري ابراهيم
ملكوت السماوات والارض الى وما انا من المشركين
[illegible] اشيا فيض خود [illegible] خود را در مرآت وجه آدم نمودند

که لوح محفوظ خداست مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ بحکم عَلَّمَ
آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وآن فیض از وجانم وشهیدان رسید بحکم
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا الآیه لوح محفوظ خدای آدم است وبحکم
ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ عرش آدم است که الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
خَلَقَ اللهُ تع آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمَنِ فَاتِحَةُ الْكِتَابِ الْإِلَهِيِّ آدَم
است وسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى بواسطهٔ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا که چهار
جو در تحت او باشد آدم است فِي دَفْتَرِ اللهِ تع عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى
وَلَقَدْ رَآهُ نَزْلَةً أُخْرَى یعنی خدا را دید نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَى که عبارة از آدم است که أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ از وبیرون می‌آید
جنّت را اضافت بسدرة المنتهی کرد از غایت تعظیم سدره خدا را
عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى که آدمست ومَنْشَاءِ مخلوقات جَنَّةُ الْمَأْوَى
است دیده باشد بس آدم انکس باشد که خدا و جَنَّةُ الْمَأْوَى نزدیک
او باشد کاهی آدم در جنّت که يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ
الْجَنَّةَ وکاهی جنّت در آدم برای توحید وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ
فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ [illegible] کان دارد که آن هشت فرشته
باشند که رسول صلعم در شب معراج دیده است یا هشت پیغمبر باشد
[illegible] اند عرش خدا بر [illegible] هشت بر کوهی باشد
که خداوند سه قایم اند یعنی عرش خدا بر سه قایم باشد که مثال
سه کلمهٔ خداییست و آن عرش [illegible] است و شانزده موضع

بر

بر شانزده موضع بز کوهی نهاده باشد وایشان خداوند سه مژه اند
وسه سفیدی وسیاهی چشم اند ومعنیٔ دیگر آنست که علت
غایی عرش خدای تع آن سه قایم انست که مراد از وجود موجودات
که اگر ایشان نبودندی عرش نبودی قایم بر چه بودی فِي الثَّوْرِ
وَالْحُوتِ اگر سؤال کنند که چه معنی دارد که زمین بر پشت گاو و ماهی
است چنانکه عرش بر ثَمَانِيَةٌ اَوْعَالٍ جواب آنست که آسمانها
از اطراف وجوانب زمین را جذب میکند ومرکز زمین بر خط استواء
مرکز افلاک واقع شده است وخلقت هر دو یکیست وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ
أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ چنانکه آدم عم و برج
گاو و ماهی دو برجند که هر دو شصت درجه باشند هر درجه شصت
دقیقه و هر دقیقه شصت ثانیه و هر ثانیه شصت ثالثه الی عاشره
کرت وسه خواهد بود وکاهی این دو برج بر بالای زمین باشند
وکاهی در زیر زمین و ممدّ این قولست سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ
سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ که حرکات فلک در صورة گاو
آمده است بر [illegible] قیاس واین دوازده برج را در مکاشفه بر یزدواز ده
صورت پیغمبری مشاهده کرده است وخدای تعالی دوازده برج را
برست منزل قمر متفق کرده که [illegible] آدم ظاهر شده است و هر کوکبی
نسبت با یکدیگر دارد [illegible] تمام از فلک هشتم است صورة دایره
وصورة [illegible] بر خط استواء صورة آدم باشد از معادن و نباتات

وحیوانات وغیره وهریک از کوکب سیّار که بدرجهٔ ازدرجات فلک میرسند
فیض دیکر بانسان وحیوان ونبات ومعادن وموجودات میرسانند چون
موجودات مخلوق بخط استواء آدم باشند وآدم بکنه ایشان وخلقت
ایشان دراین جهان رسید بالضروره دران عالم مسخّر امر آدم باشند ٥٥
فِي الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَفَضْلِهَا وَتَسْبِيحِ مَا فِي الْجَنَّةِ اکر سایل سؤال کند
که شیطان آدم را ره زنی کرد که أَلَّا تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ
الْخَالِدِينَ وآدم میدانست که ملائکه سجدهٔ او کرده اند شیطان میدانست
که مقام آدم ورای مقام ملائکه است که ملائکه را بسجود آدم فرمود وملائکه
نیز میدانستند پس شیطان چکونه فریب آدم داد بقول أَلَّا تَكُونَا
[illegible] جواب آنست که آدم میدانست که از ملائکه فاضلترست
بدلیل [illegible] امّا تصوّر کرد که مقام اکل وشرب که ملائکه
ندارند بدان متصف شدن مکر بهتر باشد بجهت آن میل کرد وَعِنْدَ اللهِ
مقام اکل وشرب فاضلترست از مقام ضدّ او چراکه جمیع اشیا تا بصورت
درخت ونبات وفواکه درنیایند وطعمهٔ آدم نشوند ونطفهٔ او نکردند
از وجود آدم بصورت او که خَلَقَ اللهُ آدَمَ عَلَى صُورَةِ الرَّحْمٰنِ نتوانند
برآوردن وانبیا ومحمد علیه السلام ازو متولد نتوانند شد پس این مقام فاضلتر
باشد وهمهٔ اهل بهشت در بهشت با اکل وشرب است وهمهٔ غذا و
فواکه ایشان در بهشت متکلم ومسبّح ومسخّر فرمان ومنقاد امر ایشان
باشند که أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ چنانکه جبست که بهشتیان

بهر

بهر شاخ که اشارت کنند که سر فرود آور سر فرود آورند تا میوهٔ آنرا بچینند
وعوض آن میوه دیکر مثال او بجای او موجود کردد بجهت آن میوهٔ بالقوّه
در درخت برای ایشان بالفعل حاصل میشود که درین جهان بالقوّه را
بالفعل مشاهده کرده است وناطق یافته که يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ
الْأَرْضِ الآیه فِي أَنَّ الْأَشْيَاءَ مُتَّصِلٌ بِوُجُودِ آدَمَ وَحَوَّا آدم و
حوّا شش جهات ایشان متّصل بوجود ایشانست واجزای ایشانست
وسه کلمه همچنانکه از پس سیاهی دودهٔ اصطلاحی کتابت می درفشد آن
وجه ایشان کتابت قلم قدرت الهی می درفشد وکلمهٔ الهیست إِنَّمَا الْمَسِيحُ
عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا وَأَنَا كِتَابُ اللهِ النَّاطِقُ
وهمهٔ اشیا که متّصل بوجود ایشانست همچنان کتاب خدائیست که نُورٌ
عَلَى نُورٍ حضرت احدیّت جمیع مسمّیات را علم از آنکه عین او باشند
یا نه در ازل سه کلمه نهاد وآورد وسه کلمه را اسماء ایشان کردانید
وخلقت آدم واَدمی زاد را بعد آن کلمه کرد ودر وجه آدم بکتابت ید
قدرت خود بنوشت واز سه دندان وزبان ووجه آنرا ظاهر کردانید
[illegible] ووجود آدم وحوّا کلّی اند که همهٔ اشیا یا یکدیکر بر خط استوا منقسم
کشته مظهر علم کلمهٔ خدایند وآدم وحوّا هر یکی بتمامه مظهر سه کلمه اند
ووجود ایشان متّصل [illegible] اشیا جمعه انکه اشیا جزو ایشانست
وایشان کلّی اند وسموات وسیّارات با فیض خود هر روی در زمین
دارند وایشان قبلهٔ ایشانند وحوّا برای آنکه اصلست وام [illegible]

نها

در تلقین کور و قیامت همه را باو باز خوانند که از خلقة وجه حوا و خلقة
وجه آدم و علمیت سه ظاهر میشود و میخوانند چرا نشاید که حرام
کند بهر حلال و بعکس یعنی در ار بعة حرم زیرا که بر وجه آن ثلثة
سرد و واحد فرد را هیچ خط قایم مقامی نمی تواند شد مخلوق آخر
حوا است که هفت سطر الهی بر وجه دارد و اگر نه کمال سطر الهی بر
وجه آدم خواندن مشکل مشکل بودی زیرا که اگر مرد و اگر زن
از بطن ام که در وجود می آیند خلقة حوا که امست همراه دارند ۝
وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ الی موقنین یعنی هر کس که ملکوت
آسمان و زمین رسد از موقنان باشد چون ستاره و ماه و آفتاب را
دید گفت هذا ربی چون فرو رفت گفت لا احب الافلین بعد
از ان گفت انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض یعنی
آنها خدا نیستند از برای انکه جای آن هست که انسان توهم کند
که ایشان را بواسطه فرو رفتن رد کرد و حال آنکه ایشان فرو نمی روند
پس خدا نباشند نفی ایشان تیز کرد از برای انکه آسمان که متحرکست از
دو حالی نیست یا حرکت ایشان از خود بنفس است یا از محرک اگر حرکت
و سکون از دیگر نیست بخدایی او اولی باشد و سیارات بحرکت
افلاک در سیرند و اگر حرکت او بنفس خود است همچنان از دو حال
خالی نیست یا طالبست چیزی را که او را حاصل نیست یا فراری
دارد از غیر پس بهر وجه خدایی را نشاید و واجب و لازم باشد

که حق تعالی ازین صفات منزه و مبرا و مقدس باشد و گفت إِنِّي وَجَّهْتُ
وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وجه در مقابل او داشت
آفتاب و ماهتاب بیان کننده و نماینده وجه آدم اند که اگر آفتاب
و روشنی او نبودی خط وجه آدم را که توانستی خواندن چنانکه
در شب تاریک بی نور او ان خط را نمی تواند خواندن بجهة این دو
کرامة فرمود أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ و صوم
و عید را بر رؤیت هلال نهاد ای طالب سر خدایی و متیقن اشیا
و خلقة انسان بدانکه مقرر و معین است که کره خاک و آب و باد
و آتش بقیة وجود آدمند و هر جزوی از اجزای این عناصر استعداد
و قابلیت آن دارد که وجود آدم شود بلکه یک تار موی او نشود و
میشود پس عناصر وجود او باشد و انجم و افلاک که فیض بمجموع
اشیا میرسانند عین وجود این چهارند که بقیة وجود آدم اند پس
پیشتر از وجود آدم همه اشیا بالقوة یک آدم بوده باشد با لحقیقت
و ام القری که موضع راس و جبهه است قبله اجزاء اوست و در صورة
آدم و نظم اشیا نظر کن و ببین که آدم مظهر نطق است پس بالقوة در
اشیا نطق آدم موجود باشد که أَنطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنطَقَ كُلَّ شَيْءٍ
و باین معنی گفت که نطق مخصوص صفت پیر آدم وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ
أَوَلَمْ يَرَ … وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ ای وکل و همه اشیا معلوم شد
که ناطقند و خواهد بود و بوجود لمثبه او بجهة آنکه خاک که بقیة وجود

آدمست باباقي عنامر قابليت آن دارد كه وجود ماري يا موري يا
حيواني ديگر شود و در ايشان قوة وصفات آن حيوان ظاهر گردد اما
چون انسان مظهر تمامي نطق و اسما شد و بصورة خدايي مصور شد
و مكرم گشت رسول عم فرمود كه خداء تع همهٔ روي زمين را بجهة
امت من مسجد كردانيد كه بقيهٔ خاك آدمست و خاك در وقت تيمم
بجاي آب بروي برساند و بعد تمامي اسما در مقابل خانهٔ كعبه
كه موضع خلقت راس و جبههٔ آدمست سجده كند خداء تعالي را
بمخالفت شيطان رجيم كه سجدهٔ آدم نكرد و مردود ابد گشت ببين
بديدهٔ تحقيق كه عبادة و طاعة مثل محمد نبي عم بي آنكه بعد از اصل كلام
روي در كعبه كرده پرستش كند مقبول نيست و هر حيوان اگر كشند روي
در آن خانه بايد كرد تا گوشت او بخورند و الا نه اگر سايل گويد كه آدمي
كه هنوز ظاهر نبود چگونه بمثال او خانهٔ سازند و روي در روي كرده
خدا را پرستش كنند جواب از غايت تعظيم كه هنوز بظهور نيامده
است روي بمثال او كرده پرستش ميبايد كرد چنانكه فرمود فاذا سويته
ونفخت فيه من روحي فقعوا له ساجدين اگرچه بالقوة در وي بود
كه معلم ملايكه خواهد بود و چنانكه يوسف عم هنوز بمقام علمتني
من تاويل الاحاديث و نبوة نرسيده بود كه رايت احد عشر
كوكبا والشمس والقمر رايتهم لي ساجدين الآية آدم
عرش اوست و ملايكه عرش الهي بر گرفته اند در آن تعظيم او كرده اند

وقتي كه خدا بر عرش كه الرحمن على العرش استوى ولله يسجد من في
السموات ومن في الارض راست باشد كه همه روي در عرش كرده
سجده كنند خدا را بس عرش و خانه هر دو يكي باشد الى ذي العرش
سبيلا و رسول عم كعبه را ام القرى خواند يعني اصل همه شهرها يعني
هر شهري در مقابل شخصي است و كعبه در مقابل آنكس است كه علت
غايي موجودات است و كعبه اصل زمين است كه زمينهاي ديگر از وي
مخلوق شده چنانكه اجزاء روي بكل خود دارد مجموع خلق را واجب است
روي در مثال كعبه او آوردن و در مقابل كعبه سجده كردن و جميع
اشجار و نبات و موجودات هر يكي از حركة انسان مصلي اند كه واجبست
كه در صلوة بدان قيام نمايد چيزي دارند و بر آن هيأة موضوع عند
تا همه در مثال تسبيح و هيأة مصلي باشند كل قد علم صلوته وتسبيحه
اي صلوة صاحب الصلوة يعني بعضي هيأة ركوع دارند و بعضي هيأة
سجود و بعضي هيأة قيام في ان وجود الموجودات وجود آدم
[illegible]
[illegible]
مجموع بني آدم كه از مشرق تا مغرب اند بر اين كلمه قايلند كه همه فرزند
آدم اند و آدم بر اين شكل و هيأة و صورة بوده است كه آدميان
امروز اند و همه كتب آسماني بر اين سخن دالست كه جميع اسما را حق تع
تعليم آدم كرد چنانكه در قرآن ميفرمايد وعلم آدم الاسماء كلها

واسماعين مسماست پيش آدم عم كه اَ بَ تَ ثَ الخ همهٔ اشيا وجود
آدمست وآدم باهمه اشيا يك وجودست مثلا آدم چهار طبايع
است آنچه در چهار طبايع بود بنطق از وجود او ظاهر شد وهمهٔ
انجم وافلاك متصل اند بافيض خود بوجود او واز ميان اين همه
ذوات مختلفه ذات خداء تع مخفي ماند از چشم نامحرم چون
حقيقة همهٔ اشيا كه وجود آدمست معلوم كردد كه چه چيزست
ذات حق تع ظاهر شود شك وشبهت مرتفع كردد اگر سوال كنند كه
چون همه اشيا وجود آدم است اگر دريك عضو الم ظاهر كردد بايد كه
وجود آدم ازان متالم شود جواب آنست كه دندان وناخن وموي
از وجود آدمند واز المي كه بدنشان ميرسد متالم نميشود والسلام

في الجنة والكعبة انهما مثال الادم وفضله على الملائكة

بسم الله الرحمن الرحيم
يا ادم اسكن انت وزوجك
الجنة آدم ازان خطاب كرد كه وجود او مخلوق بود از اديم ارض
كه خاك اورا از همه روي زمين فراهم آورده بوده اند براي انكه علم
كلمه است وخطاب كلمه بكلمه است چنانكه جنت يك درخت است وعبارت
ازان يك كلمه است كه كلمة طيبة كشجرة طيبة يعني آدم بر يك
كلمه قرار كير خطاب بيك ... خداء تع بادم كه عبارتست از ... كلمه كه بر يكي
كه توحيد ... قرار كير ... وبدرخت خبيثة تقرب مجو كه از قرار كرفتن
... ولا تقربا هذه الشجرة ... نصيب ندارد كه وازيكي كلمه از هر اله

خواهي بخور يعني همه را يكي دان وزن تو كه نفس تو ست كه زوج است
يعني زوج كلمه است يعني از كلمه جدا نمي تواند بود او نيز بايد كه بر
همين معني بريك كلمه قرار كيرد واز براء آنكه وجود قايم بكلمه است
بر كعبه چون ام ارضست آنكس كه ازام در وجود آيد بر روي خود
هفت علامت دارد وبعد ازان هفت بار طواف فرمود خانهٔ كعبه را
ميكويند كه پيش از آفرينش آدم بوده است ازانكه او مثال آدم است
ومطاف ملائكه بود يعني ملائكه وافضل ملائكه كه انبيا بوده اند كفت
اورا در مقابل بيت المعمور كه در آسمان چهارمست نهاد يعني
آن پدرست اين مثال اوست هنوز در چهارم آسمان از روي
پرورش ملائكه طواف او ميكردند يعني بالقوة چون خانه اورا در جهان
آفريد بران مثال طواف كنند وابراهيم عم در شب معراج پشت به بيت
المعمور باز داده بود

... والبيت المعمور

خانه معمور آن باشد كه مردم
نشين باشد يعني در ازلي ... باشد يعني مظهر تام باشد پيش
ازانكه نفخه در آدم درو ... تركيب خاكي او ... طواف افتاده
بود وملائكه طواف ميكردند بامر الله همچنانكه او ابو البشر بود ومسجود
ملائكه بود مثال او را كه مكه است ام القرى خواند حق تعالى در قران
آدم را وداود را خليفه خواند ودر حق اصحاب كهف ... في حق
... وحق آدم ... خليفة في الارض

7 ميان

داود وجعلناكم خلائف الارض في حق عامهٔ بني آدم لنستخلفنكم
في الارض كما استخلف الذين من قبلكم وانكه كفت آخر
الزمان اين خانه را باسمان برند انست كه چون بخبر اسماني برسند و شب
معراج [illegible] شود كه او مثال آدمست در آسمانست همچنان باشد كه او را
باسمان برده باشند وازميان برخاسته بود وانكه كفت كه ملائكه مي رفتند
وخاك آدم را احتياط ميكردند انست كه انبيا كه اهل ملك اند دران خانه
نظر ميكردند وانتظار روح دميدن در وي مي بردند يعني آن مظهري
كه آن خانه مثال اوست آدم وحوا در كوه عرفات بهم رسيدند كه سابل
كويد كه آدم بدان بزركيست كه خداي تعالى اسمي چند معهود تعليم او
كرده بود بدان دليل كه ملائكه پيش از آدم ميكفتند أتجعل فيها
من يفسد فيها ويسفك الدماء ونحن [illegible]
لك واو معلم ملائكه باسمي چندست ودر اسماني كه پيش ازو متكلم
بودند معلم ايشان نيست ويا نكه خداء تعالى فرمود إني جاعل في
الارض خليفة ملائكه از آدم فاضل ترند جواب آنست كه آن اسما
كه خداء تعالى تعليم آدم كرد ان اسما اصل اين اسما بود كه ملائكه خدا را
بدان ميخوانند و بزركي ملائكه بران بود كه آدم اصل آن تعليم ايشان
كرد پس همچنان مرتبهٔ آدم باشد بر ملائكه و مسجود بواسطهٔ اين
شد خانهٔ كعبه صورت آدمست كه خليفهٔ خداست و معلم اسما كلها
و همه انبيا در ظهر او بودند واعادهٔ همه ارواح بعد از خروج از ظهر او باو

كرد

كرد اكر صورت او تعليم اسما نبودي هيچ كس مظهر خدا را پرستش نتوانستي
كرد پس بر همه واجبست روي در وكردن ودر اصل [illegible] واذا قيل
لهم اسجدوا للرحمن قالوا وما الرحمن الآية خلق الله تعالى آدم على صورة
الرحمن وعلى صورته و براي آن كفت اسجدوا لآدم [illegible] چون آدم بر
صورت [illegible] شد اسم اعظم باشد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن
[illegible] الاسماء الحسنى وكفت [illegible]
[illegible] بهشت [illegible] او باشد و بايد كه
بلغت او باشد [illegible] هم خداء تعالى
با نام ا ب ت ث [illegible] فرستاد بعد كتاب
[illegible]
[illegible] از ان كلام [illegible] كرد [illegible]
الهي است [illegible]
[illegible] ميكرد [illegible] رسول عم از و الكتاب [illegible]
در صورة آدم [illegible] رسول [illegible]
اين همچنان [illegible] لوح [illegible]
[illegible] وانكه [illegible]
[illegible] مثال و اكر [illegible] بايد كه آدم ان [illegible]
[illegible] باشد [illegible] آنست [illegible] او معلم اسما و خليفه
[illegible] صورة [illegible] شد مثال انكس اكر چه

همه انسان بعدد ۲۸ کلمه مخلوقند اما آن اسما که خلقت بعدد ایشان
[illegible] ظاهر شد پس او باشد نه غیر او و بوجهی دیگر فرزندان
آدم همه [illegible] بودند هر که روی در و کند همچنان باشد که روی در
همه انبیا [illegible] باشد و انبیا روی با و و بخویشتن کرده باشند و او
لوح محفوظ است بدلیل عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا لَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا
فِي كِتَابٍ [illegible] قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ چون روی در
مثال آدم کنی [illegible] کرده باشی که از پهلوی آدم عم آفریده شده است
پس آدم جامع انبیا [illegible] باشد [illegible] وجه خلقت او همچنین و اگر کو
چه الکعبه [illegible] است که او در مقابلهٔ سدرة
المنتهی است و آن [illegible] نسبت بخانهای دیگر منتها
باشند [illegible] کنند [illegible] دیگرست وحید [illegible]
[illegible] است که حد او [illegible] چهار کلمه دیگرست از آن فرمود که
چهار کلمه دیگرست از آن فرمود که چهار جو از زیر وی بیرون می آید
بوجهی [illegible] مثال [illegible] کلمه است که در آن وقت [illegible]
متکلم بود و از چهار دیگر خبر [illegible] داد این بار آمد و [illegible] بیان
کرد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در وقتی که آدم [illegible]

باسما آتمم

باسما آتمم ناچار ملایکه را در صورة رجل که فرزند آدمست باید آمد
تا کسب علم او از و کنند و مزید شرف ایشان شود و ایشان از شرف علم
حاصل نمیشود تا در صورة بشر در نیایند لاجرم صورة بشر احسن
تقویم باشد و چون ملایکه را بسبب تعلیم شرف و علم حاصل شد ان
واسطهٔ صورة بشریت فرزندان آدم را همچنان واجب باشد که روی در و کرده
سجده کنند بواسطهٔ آن شکل تام که او علم ۲۸ کلمه است و آن علم تام کلمات
علم الهیست در وجه آدم ظاهر شده است و ملایکه را حق تعالی که گاه
جهة شرف در صورة آدم در می آورد بر ایشان واجبست که طواف خانه
که مثال یوسف که آن بیت المعمور است در آسمان [illegible] جبرئیل را در وقت
امامت رسول روی در آن خانه می بایست کرد و سجده کرد و ملایکه
که با انبیا آیند در صورت آدم آیند تا [illegible] با انبیا مانند و ایشان
در آن اجر بسیار حاصل شود و آن بواسطهٔ [illegible] بشر باشد پس شرف
آدمی بر ملائکه بانواع حاصل آید مجموع اشیا بالقوة و بالفعل چون
مظهر کلمهٔ خدایی [illegible] لاجرم در عالم کشف و خواب همه را متکلم می بینند
[illegible] تکلم از درخت و کوه و آتش ممکن بود اگرچه حقیقت ملائکه نیز
حقیقت کلمه است اما مظهر تام کلمه و علم او وجه آدم است و نفس انسانی
که متصف بنفس ملک میشود سبب آنست که کلمه چند هست که ایشان
از خوردن و خواب و شهوت و غضب و مانند آن مستغنی اند چون آن صفات
در صورة آدمی در آید و وجود او را مسخر خود کرده اند در عالم کشف بیند

کہ ملک از پیش خدا فرو نازل شده است در صورة او برای آن بصورت
خود می بیند که ... کل حاکم و مسلط شده است آدم وقتی که تعلیم
اسما کرد ... را میبایدکه لغت ایشان را دانسته باشد و ملایکه هم
لغت آدم را دانسته باشند آدم بدان لغت معلم ایشان بوده باشد
جبرئیل تا در صورة آدم در نیاید امامت رسول نکرد از آنکه روی
بمثال آدم و شکل آدم کرد که معلم اسما بود هم جبرئیل و هم ملائکه را
پس در آن زمان ابو الملک بوده باشد بدلیل وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا
لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا و جبرئیل را خدای تعالی در صورة بشریت که خاکیست
در می آورد دانسته که خبر از خدا با آدمی میرساند و او نیز از خدای تعالی
بحث علم و وحدانیت خدا و فضل انبیا و مبدا و معاد بشنود و اجر
آن را دریابد و این هم از برکت و کسوت بشریتست و رسانیدم با آدمی
آدم بروح ... که اصل کلام خدایی از روی خلقت داشته برای
آن قابلیت ... داشتن برای آن خدای
تعالی او را بصورت ... آورد یعنی بصفت کلام جبرئیل و ملائکه
برای آن قابلیت ... كلها داشتند چون بصورت
آدم و آدمی نازل ... آدم ایشان از تعلیم اسما کرد ناچار ایشان را
واجب شد سجده آدم کردن و چون ایشان قابلیت آن داشتند از
قبل حق تعالی که بصورت آدمی در آیند و تعلیم را فهم کنند و استعداد
سجود داشتند از ضایع نکردند بخلاف ابلیس و آدم مقدم است



تا خداوند خط ... خداوند که باشد علم کلمه را ظاهر نتواند کردن
ذات قدیم نیز اگر خداوند سه کلمه نباشد آن سه کلمه ... و ... از
وجود ... و صفات بنیست کتاب و توجه آدمی و همه اشیا نمی تواند کردن
همچنانکه ماده خط ظاهر آب نیز هست ماده خطی که او نقشی می بندد
هم اینست که آن نطفه خواهد بود وَمِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ
آن آب که عرش بروست و از شناخت او همه را حیوة ظاهر شود چون
از میان مخلوقات علم تام و الفاظ و کلمات تام او دارد که مظهر خداست
... الْكَلَامُ إِنَّهُ صِفَةُ الْمُتَكَلِّمِ همچنانکه تعریف ماهیت
خدا نمی توان کرد تعریف ماهیت شیئ از اشیا نمی توان کردن از آنکه
همه یکی اند همچنانکه انسان ذاتیست که کلام صفت حقیقت اوست
از هر جا اگر کلام ظاهر شود صفت آنکس است السَّبْعُ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنُ
الْعَظِيمُ بسم الله الرحمن الرحيم الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ تا
الو گویند چرا ام الکتاب خوانند و چرا او را در نماز باید خواندن
جواب آنست که اول هفت آیت رحمت است که مثل رَأَيْتُ رَبِّي باشد
فِي صُورَةِ أَمْرَدٍ قَطَطٍ و حکم منسوخ ندارد و بعض شیاطین و بعض
کفار در و نیست و طالب صراط مستقیم وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ
الْمَغْضُوبِ در ... که إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ قال عم
رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي صُورَةِ أَمْرَدٍ قَطَطٍ از آن جهة سبع
مثانی است که هفت آیتست و اول او بسم الله الرحمن الرحیم است

کہ الحمد لله رب العالمين سبع آيات اولها بسم الله الرحمن الرحيم
وسورة كنز است كه گفت كنت كنزا مخفيا فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لاعرف وسبع المثاني وفاتحة الكتاب و وافيه و شافيه
و كافيه ومثال آنست كه خداء تعالى خود را در احسن صورة نمود
و از رسول عم سوال كرد فيم يختصم الملأ الاعلى يا محمد و آخر معلوم
شد كه در باب صلوة بود كافيه و وافيه براي آن گفت كه بر عدد سه
كافي و وافي و شافي است الكنز المجموع عليكم بالسواد
الاعظم [illegible] الا بفاتحة الكتاب ودر اصل خلقتنا ولخلقة
آن هفت است ام الكتاب و دلالتها على الكتابة ن
والقلم وما يسطرون علم بالقلم علم الانسان ما لم يعلم
قال علي كرم الله وجهه العلم نقطة كثرها الجاهلون
جميع كتب سماوي كه سه كلمه است علم هر يك بحكم علم بالقلم بيك
نقطه ميتوان بود و كمتر از يك نقطه محالست ازان كه نقطه را كم
و زياده نمي توان كرد كاتب قلم كه بر كاغذ نهاد بالضرورة نقطه ظاهر
گشت جهة سه كلمه بايستي كه سه نقطه بودي تا همچنانكه مبتدي
سه كلمه را من كل الوجوه بذات وصفات يكي ميداند اسم ايشان را
نقاط است بالوضع يكي دانستي اما بواسطه جهل كه تميز كردن
متعدد بود واضع كثرت حروف ونقاط پيدا كرده پس باز رجوع
بايد بهمان نقطه اول ازان فرمود كه العلم نقطة كثرها الجاهلون

بيرون

آن وجه است وبعد ازان سي حرف ونقطه كه پنجاه است مثال هو
طرف بند انگشت دست وپاست بان معني كه ايشان از طرف سي
بند انگشت دست وپاست وآن پنجاه حرف ونقطه علم ايشانست
پس هر طرف خيمه پنجاه طناب باشد وآن طناب متصل بخيمه باشد
وآن را خيمه ميعاد نام كرد براي آنكه آنكس موعود خدا است آن
خيمه مثال اوست وابد الابدين گفت روي در اينجا كنيد همچنان
مثال كعبه خواهد بود وطواف هفت هفت حافظوا على الصلوات
والصلوة الوسطى بوجهي صلوة وسطى صلوة جمعه بود كه
تا بر خط استواء آدم عم كه ذرنگيني علم سه كلمه الهي بر وجه آدم
در وقت وضوء صلوة مشاهده نكني وبوجهي ديگر صلوة وسطي
بدان معني صلوة جمعه باشد كه صلوة بر سر تن هست هفده ركعت
حضر و پانزده جمعه كه سه باشد و هفده حضر و پانزده سفر كه
سي باشد پس صلوة گاهي هفده وگاهي پانزده وگاهي پانزده باشد
و پانزده وسط هفده و پانزده باشد پس صلوة وسطي صلوة جمعه
باشد و دليل بر اين معني مبالغه در صلوة جمعه واستماع خطبتين
واجتماع رسول عم و صحابه است اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة
فاسعوا الى ذكر الله الآية اين تاكيد [illegible] صلوة جمعه است و پس
ازين وجه صلوة وسطي باشد و فرمود عم ان لله في كل جمعة
[illegible] الناس بواسطه بركت جمعه كه روز خلقت

آدمست وشش صد هزار بجهت آن شش روز دیگر ... خلقت آدم
در وجود آمده است برای هر روزی از آن شش روز صد هزار عاصی
آتش دوزخ به برکت روز جمعه خلاصی می یابند ... الحق
قال علیه السلام ایام الدنیا سبعة ... یوم کالف
سنة مما تعدون فی ستة ایام وتقسیم ساعات ... علی
اعداد الکلمة بسم الله الرحمن الرحیم ...
کند که خلق السموات والارض وما بینهما فی ستة ایام ثم
استوی علی العرش کلام مراد از ستت ایام مدة ستة ایام
خواهد بود چه حکمت اقتضای ستة ایام کرده در خلقت جواب
آنست که چون حضرت احدیت را ما کان وما یکون معلوم بود و
در کتاب ... لوح محفوظ است وبیان ...
ونسبت بآدم ... کلمه کلمه ... مظهر
کلمهٔ الهی بود از روی ظاهر واز روی باطن مظهر ... کلمه وشش روز
عبارتست از شش بار دوازده ساعت ...
بی شب وقتی که شب وروز مستوی باشد یعنی شب دوازده ساعت
وروز دوازده ساعت باشد اکنون شش بار دوازده ساعت
هفتاد ودو ساعت باشد و ... کلمهٔ الهی که عبارتست از آن اسم
از آن روی که اسم عین مسمی است هفتاد ودو کلمه است ...
... گردد چنانکه الف ... اسم کلمه دو کلمه باشد الحمد ...

که هرگاه

که هرگاه که گفت ستة ایام شش شب نیز داخل باشد چنانکه شخصی
گوید که شش روز دیگر فلان چیز بتو رسانم شش شب نیز در ضمن آن
مندرج باشد ثلثة ایام الا رمزا مراد سه شب وسه روز نیز
خواهد بود پس حضرت عزت که شش روز فرمود شش شب وروز
باشد چنانکه هفته گویند وهفت روز وهفت شب خواهند پس
شش شبانروز عبارة باشد از چهار بار ... ساعت ویک بار ...
ساعت بعدد ... کلمهٔ الهی که بحضرت رسالت آمده است وبعدد ...
کلمهٔ الهی که بآدم علیه السلام آمده است وبحکم خلق السموات والارض فی
ستة ایام وکان عرشه علی الماء وبحکم وسع کرسیه السموات
والارض معلوم میشود که خلقت عرش وکرسی در شش شبانروز نبوده
باشد وبحکم کل یوم هو فی شان در روز جمعه بوده باشد که
... رسالت ... عرش الهی در روز خلقت آدم است ظاهر شود
وبیان عرش وکرسی رفته است پس خلقت عرش که کان عرشه علی الماء
وکرسی وآب معلوم میشود که پیش از خلقت آسمانها وزمین بوده است
پس روز جمعه چون بر شش روز مزید شود که جبرئیل علیه السلام بحضرت رسالت
روز جمعه را در صورت مرآت آورد وگفت تدعوه یوم القیمة
یوم المزید پس جمعه چون بر شش شبانروز مزید شود هفت
شبانه روز گردد که اصل شهور وسنین ایشانند شش بار ... ساعت
باشد بعدد شش کلمهٔ کاف ونون که ... کلمه ... حمد وصلوة

روز جمعه

کفته شده است که بیست کلمه است هر موجودی که شش جهت دارد و هر جهت او را بیست ساعت مرتبی که آن مرتبی است بعدد بیست ساعت منقسم شده است بر بیست کلمة الله بحکم کُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ ایام هفت شبانه روزست که شش بار بیست ساعت باشد و این هفت شبانه روز دنیا بحکم فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ هفت بار پنجاه هزار سال بود شش روز و مقدار سیصد هزار سال پنج بار سه هزار سال باشد و پنج بار بیست هزار سال بود إِنَّ فِي الصَّلَوٰةِ

فی تردید الحروف علی اعداد الصلوة وعدد سَبْعَ عَشَرَ وَخَمْسَ عَشَرَ وَاحْدَى عَشَرَ وَوَحْدَةُ لام الف ق كِثْرَتِهَا

بسم الله الرحمن الرحیم ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ک ل م ن و ه ی اگر سائل سؤال کند که چهارده اسم و کلمه که در اوایل سور قرآن آمده است [illegible] مسلم که او مرکبست از هفده کلمه و هفده رکعت صلوة بعدد ایشان میباید گزارد در حضر و یازده [illegible] در سفر بعدد یازده کلمه که در اوایل سور قرآن بر نهج حروف مقطعه بنیاد نهاده است و آدم بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا مظهر سی و دو کلمه است و خلقت وجه آدم بر خط استوا و سیصد و شصت پاره استخوان که شش بار شصت پاره باشد هر شصتی بیست و سه باشد مخلوق شده است و بنه اصابع دست و پای آدم هم برین نهج و فلک البروج بر سیصد

وشصت

وشصت درجه که مرتبی وجود آدمست که شش بار شصت درجه است که بیست و سه درجه باشد و هر درجه شصت دقیقه که بیست و سه دقیقه باشد الی عاشره برین نهج نهاده و رسول علیه السلام فرموده که الْوَلَدُ سِرُّ أَبِيهِ و بحکم أُعْطِيتُ جَوَامِعَ الْكَلِمِ که در شب معراج واقع شد و بحکم فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا مخلوقست و اشرف جمیع مخلوقاتست و بر خط استواء او سی و دو کلمه لایح که سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ و در شش روز با مر حضرة عزت بحکم تغلیب یک کلمه در حضر صلوة هفده رکعت گذارد تا موجب رجحان ترازوی اعمال آخرة گردد اگر هجده رکعت گذاردی تغلیب بدو کلمه بودی حال آنکه عِنْدَ اللَّهِ تغلیب بیک کلمه کافیست بجهة أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرُفٍ فرموده رسول علیه السلام چنانکه در ازای الف بالحمد و هر عشری و آیتی که مصلی خواهد بخواند جایزاست و در ازای بی هم چنین بر هفده رکعت قرار گرفت و بجهة یازده کلمه ثابت باشد چون با هفده ضم شود یازده رکعت صلوة سفر فرموده لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَوٰةِ تا قایم مقام آن یازده باشد که در اوایل سور بر نهج حروف مقطعه و هفده کلمه بنیاد است و صلوة جمعه را که روز خلقة آدمست یازده رکعت گذارد یازده بجهة آن یازده که در سفر

بیفزاید و چهار جهت بعضی آیات [illegible] بر [illegible] زیاده کرد
تا پانزده شود و شامل آن چهار کلمه شود که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
که ایمان بجمیع کتب سماوی آوردن واجبست که مَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ
وَرُسُلِهِ اگر سائل سؤال کند که حضرت رسالت فرمود که أُوتِيتُ
الْقُرْآنَ وَمِثْلَهُ مَعَهُ معه کدامست جواب بیک وجه از
یک بطن حدیث قدسی و بیک وجه حدیث نبوی که فرمود هرچه
از من روایت کنند اگر موافق قرآنست قبول کنید وَالَّا فَرُدُّوهُ
پس حدیث او مثل قرآن باشد زیرا که [illegible] وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَى إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى و از بطن دیگر أُوتِيتُ الْقُرْآنَ
وَمِثْلَهُ مَعَهُ قرآن ظاهر اعبارتست از بیست کلمه مطهره که [illegible]
شده است وَمِثْلَهُ مَعَهُ آن چهار کلمه است که با آدم [illegible]
و آدم و جمیع اولاد او بر آن فطرة مخلوقند اگر سائل سؤال کند
که چون آن چهار کلمه را حضرت عزت برسول عم داده است
جواب آنست که رسول عم فرمود أُوتِيتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ
جَوَامِعَ الْكَلِمِ سی کلمه است و صلوة کلیه هفده و کلیه پانزده
است چون جمع شود سی باشد بعدد جمیع اسما و هفده
الحمد و هر آیتی که خواهد بخواند و در روز جمعه پانزده الحمد
و هر آیتی که خواهد بخواند تا مجموع سی الحمد باشد و الحمد
حضرت رسالت بوجهی از این معنی أُمَّ الْكِتَابِ خواند اگر سائل سؤال

کند

کند که لام الف را رسول عم در حدیث حرف [illegible] خواند پس
[illegible] حرف چرا نوشته می‌شود جواب آنست که چنانکه آن
چهارده اسم که در حروف مقطعه که در اوایل سور آمده است
بلا تکرار هفده کلمه ظاهرست و بعد دآن هفده رکعت صلوة و
لام الف را چون مکرّرات بیرون رود چهار کلمه بماند که آن
لام باشد و فی و یا الف باشد و میم و این چهار کلمه قایم مقام
و بدل آن چهار کلمه است که از جمله سی کلمه باشد چنانکه آن
هفده رکعت شش رکعت قصر فرمود تا آن پانزده و هفده قایم
مقام آن پانزده باشد که در اوایل سور نیامده است تا دلیل
باشد بر آن که کلمه همه در ذات خود یکیست بجهت ظهور وحدت
حق کما قال الله تعالی وَإِذَا بَدَّلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ الآیه قُلْ نَزَّلَهُ
رُوحُ الْقُدُسِ که جبرائیل عم هفده رکعت و پانزده رکعت که سی
رکعت باشد بر در خانهٔ کعبه امامت کرد و علت که از آن ردّ مَا نَنْسَخْ مِنْ
آيَةٍ أَوْ نُنْسِهَا یعنی تأخیر کرد نست که اگر بحسب ظهور بودی
بر زبان حضرت رسالت در ظاهر کلام الهی بوحی نیامد نَأْتِ
بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلِهَا که چهار کلمهٔ لام الفست ببدل آن چهار که
بنسبت با حضرت رسالت تأخیر رفته بود و آن چهار لام و الف و
میم و فاست و مثل آن چهار کلمهٔ آدمست در هدایت ذات
وصفات از آن رو که همهٔ سی کلمه در ذات خویش علی السویه اند

وبجهت این معنیست که در هفده رکعت هفده الحمد وهفده
سوره از هر کدام که خواهد بخواند ودر پانزده رکعت تا سه تمام شود
همچنین بخواند وبجهت این معنیست که حروف تهجی را کاهی ست
حرف نوشتند وکاهی لام الف مکرر حضرت رسالة یک حرف
ویک کلمه خواند که بر وجه آدم هفت سطر که قلم قدرت نوشته است
یک شعر سر ودو حاجب وچهار مژه است که هر یکی سطر بوجهی
چهار سطر ست خاک وآب وباد وآتش هفت سطر ست سطر باشد
که قرآن تمام شد بوجهی بر ست حرف که نزل القرآن علی سبعة
احرف وبر خط استوا هفت سطر آدم وختام چون بکذری ویه
ابراهیم عم که موی فرق منشق باید کرد هشت سطر ظاهر شود
هر سطری چهار سطر که سه سطر باشد بس لام الف کاهی یک حرف
وکاهی چهار حرف باشد بس حضرة رسالة چنانکه مخلوق شده بود
بکتابة الهی بستر کتابة الهی رسیده بود لاجرم مبعوث شد
بجمیع آدمیان که قایل بودند وباشند بر سه کلمه فرض جمیع
خلایق حضرة عزت سه صلوة واجب کردانید هفده در شش
روز حضر وپانزده در روز جمعه که روز خلقة آدم است از این
جهة لام الف را یک حرف خواند واو چهار حرف بلا تکرار ست و
قامقام چهار کلمهٔ آدم است عم ما فرطنا فی الکتاب من شیء
در بیست وهفت سوره بعدد ست کلمه ویک کلمهٔ لام الف حروف مقطعه

شوند جهت آن چهار کلمه است لام الف بتکرار واو را حضرت رسالت یک حرف ع

که اصل کلام است ... رده است تقسیم دوم از الف الم ذلک الکتاب
تا الم الله یک قسم است واز الم الله تا سورهٔ دیگر که در وحروف
مقطعه باشد یک قسم است همچنین تا ن والقلم واز
ن والقلم تا آخر الحمد یک قسمست بس مجموع قرآن را حضرة
عزت منقسم کرده باشد بر ست قسم بعدد ست کلمهٔ بی تکرار
وبعد دیکر لام الف که مکرر آمده است بوجهی واز آن وجه که
قایم مقام چهار کلمهٔ دیکر است که با آدم آمده است بدل آنست
غیر مکرر باشد ازین معنی حضرت رسالة بعدد تغلیب هفده
کلمه وپانزده کلمهٔ الهی چنانکه مخلوق شده پرستش حضرة احدیت
کرد وخطاب تمت کلمة ربک صدقا وعدلا از حضرة عزت
استماع کرد یا خطاب ویتم نعمته علیک ویهدیک صراطا
مستقیما وبحث لام الف در آن حدیث مبین است که جابر
از رسول عم سوال کرد که هر پیغامبری که پیغمبر شد بچه چیز
پیغمبر شد گفت بکتاب منزل قال ای کتاب انزل الله تعالی
علی آدم قال الحروف المعجم قال وما الحروف المعجم قال ا ب ت
ث الی آخره قال الجابر کم هو قال تسع وعشرون حرفا قال العدد
ثمانی وعشرین حرفا فغضب رسول الله فقال والذی بعثنی
بالحق ما انزل الله تعالی علی آدم الا تسعة وعشرین حرفا
قال یا رسول الله الیس فیه لام الف قال لام الف حرف واحد

مِنِّي وَاَنَا بَرِیٓءٌ مِنْهُ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْحُرُوفِ وَهِيَ تِسْعَةٌ وَعِشْرُونَ
حَرْفًا لَايَخْرُجُ مِنَ النَّارِ اَبَدًا
بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اب ت ث الی آخره در بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله
رَبِّ الْعَالَمِينَ الی آخره با هر عشری یا سورتی که خواهد از قران بخواند
بحکم اِقْرَؤُا الْقُرْاٰنَ عَلٰى حَرْفٍ جهت آنکه معانی الحمد الی آخره با جمیع
قران در ضمن مدلول الف که آ باشد مندرجست و در ب همچنین و در
ت الی آخره الحروف همچنین پس در هر یک از مجموع سه کلمه معنی الحمد
و هر عشری و هر سورتی که هست مندرجست در ضمن هفده رکعت و در
سفر پانزده رکعت فرمود تا پرستش بعدد سه کلمهٔ الهی که قایم است
بذات او مستجمع ماکان و ما یکون نسبت کرده باشد و بحکم وَعَلَّمَ اٰدَمَ
الْاَسْمَاۤءَ كُلَّهَا آدم عم خداوند این سه کلمه و چهار کلمهٔ دیگر که پایان شمٰ
کاست بود چنانکه سه کلمه باشد که آدم و آدمی زاد بران عدد مخلوقست چنانکه
گفته آید ان شاء الله تعالی و حضرت رسالت همچنان بران فطرت مخلوقست
بجهت آن فرمود مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ خَلَقَ اللّٰهُ اٰدَمَ عَلٰى صُورَةِ
الرَّحْمٰنِ ازین جهت مسجود ملائکه شد چون اصل کلام آدم عم سه کلمه است
بحکم وَعَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاۤءَ كُلَّهَا حضرت رسالت برای آن هفده رکعت بر امتان

واجب کردانید تا حکم بر تغلیب کرده باشد میزان باید که طرفی بر طرفی راجح باشد
اگر بعدد شانزده پرستش کرده بودی پس بیک کلمه از جهت تغلیب و رجحان بر هفده
مقرر شد و روز جمعه که سید الایام و روز خلقت آدم است و روز بیرون
آمدن عرش خداست و روز نفخهٔ صور است و روز جمع کردن مجموع خلایق است
چنانکه در مصابیح و کتب احادیث آمده است چون روز خلقت آدم است پانزده
رکعت صلوة بگذارد تا چون بر هفده رکعت غیر جمعه جمع شود سه رکعت باشد
باز در شش روز هفده هفده گزارد و در روز جمعه پانزده تا سه باشند تا
انقراض جهان و حیوة خود و آنکه رسول فرمود اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى بَعَثَ ثَمَانِيَةَ اٰلَافٍ
وَاَرْبَعَةَ ... برای همین معنی صد و بیست و چهار
هزار انبیا آمدند با آدم و خاتم عم چون در کلام عرب اقل جمع سه بود سه بار
سه هزار انبیا آمدند و گذشتند و چون مجموع مرکب از چهار طبایع بودند
حضرت عزت خواست که چهار بار جمع تام کند سه بار سه هزار چنانکه نود و شش
هزار باشد آمدند و گذشتند حضرت رسالت چون مظهر علم اولین و آخرین
بود و ظهور ذات و صفات و اشراط الساعة وجود او بود بیش از و بیست
و هفت هزار و نهصد و نود و نه انبیا آمده اند و گذشتند یک وجود بزرگوار
او را می بایست آمدن تا سه و سه هزار تمام شود ازان فرمود که مَثَلِي وَمَثَلُ
الْاَنْبِيَاۤءِ ... الی قوله فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لَبِنَةً وَتَمَّ بِيَ الْبُنْيَانُ
وَخُتِمَ بِيَ الرُّسُلُ چون وجود آدم و آدمی زاد که انبیاء الله بودند مرکب بود از
چهار طبایع چهار بار جمع تام کرد حضرت ... اعداد انبیا را سه بار سه هزار

بیارت هزار چون بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا جمیع کتب سماوی که ایمان
بهمه آوردن واجبست سه کلمهٔ الهیست که هر یک کلمه در ازای هزار کلمه چنانکه
فِي كُلِّ يَوْمٍ كَأَلْفِ سَنَةٍ [illegible] بسم الله
الرحمن الرحیم کسانی که گفته اند که قرآن حادثست بجهة آنکه بعضی حروف
بر بعضی مقدمست پس مرکب باشد و مرکب حادث بود [illegible] آنست که
آنچه مفردات در ذات خود او را شکل و صورت و پیکر نیست و هر چیز در یکی
موجودست در دیگری موجودست پس تقدم و تاخر نباشد بجهة آن صاحب
شرع فرموده که الحمد و هر سوره که از قرآن که خواهی عنوان در ازای هر کلمهٔ آن
آ و ب و ت و ث که جای رسته پس همه یک کلمه باشند [illegible] دیگر سه هزار باد
خاک و سه هزار بار آب و سه هزار بار باد و سه هزار بار آتش شش هزار بار خاک
شش هزار بار آب شش هزار بار باد و شش هزار بار آتش همچنین بعد از آن انبیا
جمع شدند و وحدانیت الهی در ایشان تجلی کرد
وَتَقْسِيمُهَا وَالتَّشَهُّدُ [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم
در مصابیح طلب کن که حضرت رسالت فرموده است که جبرئیل آمد و سینهٔ
مبارک او را از انجا تا بنجا بشکافت و بشست و باز بدوخت بعد از ان از بیت
الحرام بمسجد اقصی برد و از انجا بحکم لَهُ [illegible] در هاي
آسمان بروی کشوده شد و آدم را و انبیا را مشاهده کرد تا به سِدْرَةِ
الْمُنْتَهَى که چهار جوی از وی بیرون می آمد رسید و قدح شیر و خمر بروی عرضه کردند
اختیار شیر کرد جبرئیل فرمود اِخْتَرْتَ الْفِطْرَةَ ای [illegible]

علیهما

[illegible] عَلَى خَمْسِينَ صَلَاةً بعدد پنجاه حروف
نقطه که علم آدم بیست کلمه خواهد بود آ ب ت ث الی آخره باشد بموسی عم رسید که صاحب
خیمهٔ میعاد داود عم را حضرت عزت وحی کرد که بَيْتَ الْمُقَدَّس را در آنجا
بنا کرد و موسی عم رسول را عم گفت که طلب تخفیف نماز کن از خدای تعالی
تا به پنج صلوة قرار گرفت که هفده رکعت در حضر و پانزده در سفر بگذارد و بعدد
کلمه بجهة آنکه همچنانکه الف یک حرفست دلالت بر لفظ الف میکند ب با نقطهٔ خود
دلالت بر لفظ ب میکند و همچنین الی آخره بسم الله الرحمن الرحیم اِنَّ
[illegible] مَشْهُودًا بامداد هفده کلمهٔ اذان و صبح پانزده کلمهٔ قامت
بامداد هفده کلمهٔ اذان و ظهر پانزده کلمهٔ قامت و همچنین عصر و مغرب و عشا
بامداد هفده کلمهٔ اذان و ظهر پانزده کلمهٔ اذان و عصر پانزده کلمهٔ اذان بامداد
هفده کلمهٔ اذان و همچنین مغرب و عشا اذان و اقامت هفتاد و هفت کلمه
اند و قتی که حذف آنچه بتکرار هفتاد و هفت و پنجاه و پنج اند که صدق
کلمه نشست بکنند بیشتر صلوة اذان صبح هفده کلمه است که اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰه
[illegible] اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ
[illegible] رَسُولُ اللّٰهِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ حَيَّ عَلَى الصَّلٰوةِ
حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ الصَّلٰوةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ لَا
[illegible] چهارده کلمهٔ حروف مقطع که در اوایل سور آمده است هفده
کلمه ظاهر میشود چه تکرار از الف [illegible] و از صاد [illegible] و از نون واو باقی مکرر زند که
[illegible] پس آیه یس که یا

خیمهٔ میعاد بود که بعد از صح

و از بطن دیگر

حرف ندا باشد جمیع حروف مقطعه هفتاد و هفت اسم اند اول صلوة صبح که
ان [illegible] ای صلوة الفجر هفده اذان باشد بالصلوة خیر
من النوم [illegible] الصلوة خیر من النوم و در چهار صلوة دیگر پانزده پانزده باشد
چنانکه مجموع هفتاد و هفت کلمه باشد یعنی این جمیع معانی که در پنج وقت
اذان گفته میشود در هفتاد و هفت کلمه که در اوایل سور آمده است مندرجست
و آن هفتاد و هفت کلمه و حروف تهجی که در اوایل سور است گفته شده است
که هفده کلمه است بلا تکرار و پانزده از آن کلمه که اصل کلام است نیامده است
در پنج وقت قامت بگوید که [illegible] اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان
محمدا رسول الله حی علی الصلوة حی علی الفلاح قد قامت الصلوة قد قامت الصلوة
الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله که پانزده کلمه باشد و در پنج وقت پنجاه و پنج کرد و از
بطن دیگر چون این حروف تهجی که در تلفظ می آید هفتاد و دو کلمه است چنانکه
الف سر کلمه باشد چون هفده کلمه بجای هفده است پنجاه و پنج کلمه بجای پنجاه
و پنج تکبیر و قامت بگوید تا [illegible] هفتاد و دو تمام شود و در صلوة نه تشهد
بخواند و عقد انگشت چنانکه در وقت گفتن کلمهٔ شهادت میباید گرفتن بیکی
چنانکه پانزده مفصل منعقد باشد و انگشت مسبّحه یا پنج انگشت دست چپ
غیر منعقد دارد تا هفده مفصل جدا باشد و پانزده جدا [illegible]
بیمینه فاولئک یقرءون [illegible] که شهادة حقیقی و قتی
گوید که انگس این عقد بگیرد و جمله این عقد هفده و پانزده برسد در مصابیح
طلب کن که آدمی زاد را سیصد و شصت مفصل و استخوانست که شش یا مه شصت

پاره استخوان باشد که هر شصتی سه و نیم باشد بعد سه کلمهٔ آدم [illegible]
[illegible] که معانی هر سه بحضرت رسالت آمده است که در شب معراج شنید
که جبرئیل گفت [illegible] از آن سیصد و شصت بند انگشتان دستشت
و بند انگشتان پای که هفده و پانزده در صلوة در وقت عقد ظاهر شود چون
موذن بانگ صلوة بگوید این دعا ابا یدخواند
[illegible] در مصابیح طلب کن که سوال کردند که ما المقام المحمود
[illegible] تا الغا که [illegible] یمین الله الحدیث
که یمین الله کنایت از هفده کلمه و پانزده کلمه است که جمیع اشیا در تحت اوست
که آن پنجاه حرف و نقطه است علم کلمات الله است قال علیه السلام القلوب بین اصبعین
من اصابع الرحمن [illegible] دو صفت جمال و جلال است که دو کلمهٔ کاف و نون است که شش
کلمه باشد که جمیع موجودات ما کان و ما یکون در تحت آنست والسلام فی توحید
[illegible] علی [illegible] لمه کلمه و
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم چون قطع نظر از
صورت حروف و نقطه و اشکال آن کلمهٔ الهی که در تلفظ می آید کرده شود این
شکل و صورت حرف و نقطه را علم آن بینند که عبارت از ذات ا و ب و ت و
الی آخره باشد مجموع را یک کلمهٔ واحد یابد و طالب مدرک دانا و بینا منصف
شود [illegible] و مستقبل و شکل و صورت و طول و عرض و عمق خالی
ببیند چنانکه او را بتوهم و فرض و تعقل و تصور قسمت توان کرد قایم
بذات حضرت احدیت چون قیام ضوء الشمس بشمس و قیام حرارت بآتش

وقيام آب برتري در آن واحد در همهٔ ذرّات اشيا متجلّي چنانکه يک زمان
ويک دم ويک نفس از هيچ ذرّهٔ از ذرّات موجودات دو جهان خالي و منفک
نيست بجهة آنکه صفات ازلي ابدي حيّ قديمست اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
مُحِيطٌ چنانکه اين سه کلمه بهمه اشيا رسيده است بذات نيز همهٔ اشيا
محيط است ومظهر اين سه کلمه بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا آدمست عم و
اينست معنئ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا في اسماء ديگر اين بود که حق تعالى گفت
يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ بدليل آنکه ملائکيان
أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا ... إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ... وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ
خداء تعالى شنيده بودند
نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ پس آدم عم معلّم ايشان باسمي شده باشد
که ندانسته باشند وبقرينهٔ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا
إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ صلوة بحکم تغليب در حضر هفده رکعة بود در روز
جمعه که روز خلقة آدم است پانزده رکعة است که گويا شد بعدد عَلَّمَ آدَمَ
الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا در هر رکعتي دو سجده تا دو بار بت سجدهٔ خدا کرده باشد
روي در کعبه کرده که رسول عم فرموده است که خلق الله تعالى آدم ... آدم و
جَبْهَتَهُ مِنْ تُرْبَةِ الْكَعْبَةِ وَصَدْرَهُ وَظَهْرَهُ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ از براي اين
معني زمين شام وبيت المقدّس را زمين حشر خوانند که ظهر آدم را که محل
نطفهٔ آدم است از انجا خلقت کرده است واخراج کرده وخطاب أَلَسْتُ
بِرَبِّكُمْ شنوانيده اقرار گرفته است واعاده کرده است بظهر آدم بجهة
اين مطاف ملائکه شد وحضرت رسالت در شب معراج از بيت الحرام که کعبه است

بني ح

موضع

موضع خلقت رأس وجبهه آدم بمسجد اقصى رفت که مقام ظهر آدم است
واز انجا باسمان اوّل گذر کرد وبه آدم عم رسيد واشباح فرزندان آدم را
بر يمين وشمال آدم ديد واز آنجا از هفت آسمان درگذشت وبسدرة
المنتهى رسيد وپنجاه صلوة که بعدد پنجاه حرف ونقطه که علم کلمهٔ الهي
بود واجب کرده شد بجهة آنکه آن پنجاه حرف ونقطه علم آن کلمات الهي
الهي اند که از شکل وصورت وطول وعرض وعمق مستغني ومنزه ومجرد
وغير مرئي اند بجهة آنکه علم ايشانند وصلوة بعدد ايشان واجب شد و
فرمود که دست بر ايشان ننهند ونسايند که لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ
اکنون در هفده رکعة صلوة حضر روي در کعبه کردن واجبست ونيّت کردن
وهفده بار قيام کردن وهفده بار دست ... نهادن وهفده بار الحمد خواندن
با هر ... که از قرآن که خواهد ... بعد از ان هفده بار دست را کشادن
وهفده بار برکوع رفتن ... تسبيح گفتن وهفده بار باز راست
شدن وهفده بار تسبيح گفتن وهفده بار بسجده رفتن وهفده بار راست
شدن وهفده بار بسجود رفتن ... بار راست شدن تکرار سجده بواسطهٔ مخالفت
شيطانست ونيز تشهّد خواندن بعدد نه حرف ونقطهٔ کاف ونون تا بدان
نيز اشارت کرده باشد وکلمهٔ توحيد گفتن وشهادت بر رسالة حضرت رسالة
بعلم کاف ونون که همه اشيا ازو وجهان ازو موجود شد که کن فيکون
ودر سفر يازده بار قيام ويازده بار دست بستن ويازده بار الحمد و
قراءة سورة خواندن ويازده بار دست کشودن ويازده بار رکوع کردن على

موضع

انتی بیت ودو وپانزده سجده کردن تا رکعات هر دو نماز حضر و سفر سی رکعت تمام
کردد و در حضر هفده رکعت با هفده الحمد و در جمعه پانزده رکعت با پانزده
الحمد تا سه باشد بعدد سه کلمهٔ الهی که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا في الحج و
الطواف والعدد ومفصل الانسان و قدم ... خطوط و الواح و
آدم وان مثل عیسی عند الله کمثل آدم بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
طواف خانهٔ خدا که أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ بعدد سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي که چهارده
کلمهٔ اوایل سورتست از حجر الاسود آغاز باید کرد که عهد نامهٔ که حضرت عزت
از بنی آدم گرفته است بودیعت نامه بدو سپرده است که رسول علیه السلام فرمود
که لَهُ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَلِسَانٌ يَنْطِقُ بِهِ و در روز قیامت حجر الاسود
شکافته شود و آن عهد نامه ظاهر کردد هفت طواف حج و هفت عمره و
هفت طواف قدوم و هفت وداع صلوة در شش روز بر مجاور هفده
رکعت و در روز جمعه پانزده رکعت تا سه رکعت باشد آن حدیث را در
معالم تنزیل طلب کن که حق تعالی آیة الکرسی را در روز قیامت در صورت
رجل در آورد تا با او در سخن آید که رجل فرزند آدمست و آدم علیه السلام بر صورت
سه کلمه مخلوق شده است که فِطْرَتَ اللّٰهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا عبارة
از انست و مقدمهٔ این در مصابیح طلب کن که انسان را سیصد شصت
استخوانست شش پاره شصت پاره استخوان باشد چنانکه هر شصتی سه
ست باشد چنانکه درجات فلک البروج سیصد شصت درجانست که تعلق
بتربیت آدم و آدمی زاد دارد و هر دو برج شصت درجه باشد که ست و

درجه

درجه شود ... درجه شصت ... که سه دقیقه و ست دقیقه باشد و تا نیمه
تا اعاشره ... و از تقسیم سیصد شصت درجهٔ فلک البروج تقسیم
هفت آسمان که در تحت اوست ... بر بالای او اند لا آدم ابد چون منقسم
شد استخوان وجود آدم بسیصد شصت پاره ست در دو دست که
عبارت از انکشتان دست است ظاهر کردانید و ست در انکشتان پای
ظاهر کردانید و حضرت رسالت فرمود که خاتم در انکشت کوچک کنید که هذا او
سرپاره استخوانست غرض آن بود که طالب مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ
در مقام ... از سر بند تجاوز ننماید و بر خاتم سه سطر نقش فرمود
هیچ ... انکشت سه بند ست مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ کما قال الله تعالی
مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ ... النَّبِيِّينَ بحقیقت ... الله واصابع الرحمن
سه کلمهٔ الهی است در وقت عقد صلوة پانزده و هفده در تشهد ظاهر
میشود وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ جهة آنکه چون بکلمهٔ کن موجود
شده اند سموات هم که یمین الله است بکلمهٔ کن مطوی شود حجر
الاسود یمین الله فی الارض جهة آنکه یمین چهارده بند است و
درازای چهارده کلمهٔ الهیست اگر سایل سوال کند که کاف و نون دو
حرف است و یمین چهارده منافات می باشد جواب آنست که در مقدمه
رفته است که چون قطع نظر از صورة ایشان کرده شود در ذات خود
هر ... یکی اند اگر سایل سوال کند که از هیچ بطن از بطون
معلوم میشود که این ... حرف و نقطه چنانکه ... رحمة

الله برابر رفته است فهم تو اين بود جواب آنست كه اين [illegible] از يَوْمَ تُبَدَّلُ
الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ
الْقَهَّارِ روشن شود هرگاه كه معلوم شد كه [illegible] اشيا كتاب خدايي و كلمهٔ
الهي اند چنانكه سيصد و شصت درجهٔ افلاكي كه هر شصتي [illegible] و بيست
باشد و خلقت وجه آدم و اعضاء او اين معني معلوم گردد و اين مسئله
را در لغايد ان كه كسي سوال كند كه آنچه در جو ميرود چيست آنكس گويد كه
آب است بگو كه اسم او نمي پرسم از ماهيت او مي پرسم عاجز خواهد شد و
امكان جواب نيست اما باري تعالى آدم را بيافريد و او را آدم خواند
بايد كه او عين الف و دال و ميم باشد بجهة اين آدم در خلقت سيصد
شصت پاره استخوان يافت [illegible] و سيصد و شصت گوشت و همچنين رگ
و همچنين پوست كه هر شصتي بيست و سه باشد و همچنين در جهة مدار
آفتاب بر دوازده برج نهاد و آن دوازده برج را بر بيست قسمت كرد كه
وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ تا مجموع افلاك كه در [illegible] فلك البروج اند
بدين قسمت منقسم كردند و هر يك همچو فلك البروج بر بيست قسمت شوند
و وجه آدم را برين وجه مخلوق گردانيد كه مربوب ايشانست از قبل
حق تعالى هفت سطر بر وجه آدمي زاد نوشت قبل الولادة و هفت
سطر ديگر در وقت بلوغ ظاهر گردانيد دو بر عارض و يكي بر بالا و زنخ كه
در وسط واقع است و [illegible] چنانكه مجموع چهارده
سطر باشد بر چهارده موضع ثبت كرد و چون بر خط استواء خلقت وجه

ادم

آدم بگذري كه شكافتن موي سر سنت ابرهيم است و باقي گيسو
طرف انداختن سنت حضرت رسالتست كه شانزده خط ظاهر شود و
كتابت اين شعر بشانزده موضع است كه سه باشد و بعد [illegible] الهي
و [illegible] شود و پانزده صلوة
بكربت معينست وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِّمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ
مُحْسِنٌ اي اسلم وجهه لكلمات الله وَاصْبِرْ نَفْسَكَ
مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ
[illegible] قرآن [illegible] لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُو
اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِندَهُ أُمُّ الْكِتَابِ چون مدار عالم احديت
بر [illegible] است كه بر آدم آمده است و [illegible] بحضرت رسالت آمده
است و او [illegible] كلمهٔ الهي ز سبع بود گاهي بر انف كه در تورية
آمده است كه حق تعالى روح آدم را از ره بيني دميد از خط استواء
[illegible] آدم بگذري [illegible] سطر خدايي يعني نوشته فرق و زنخ و لب
[illegible] خط استوا است كه وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا منشق شده
بشانزده سطر كه [illegible] شانزده است تا سه باشد و گاهي آن دو ممر
بيني [illegible] الخلقة كرد تا چون بر خط استواء وجه آدم بگذري و خط
[illegible] شود چهارده سطر يابي بر چهارده موضع خط الهي
نوشته كرده باشد چنانكه سيصد و شصت درجهٔ فلك البروج گاهي
سه باشد و گاهي [illegible] و آن [illegible] سطر [illegible] ست كلمه

خاک و بیست و آب و باد و آتش همچنین لی آنست نارا الی قوله فلما اتاها نودی
یا موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک اقم الصلوة لذکری
تقسیم دیگر که این چهارده سطر خدایی که بشعر جدا شده است و آن
شانزده سطر آلهی که بر وجه و انف بموی جدا کرد سبب آن بود
عدد شانزده لوح دیگر که بی شعر است مثل وجه و جبین ظاهر که
چون بر خط استواء وجه انسان بگذری پیشانی منشق شود بدو خط
و دو خط از بالای دو چشم و دو خط از زیر دو چشم و دو خط از دو
طرف وجه و دو از دو طرف بینی نزد ران مقابل که موی در … ارد
و دو دیگر در زیر و طرف خط وجه که نزدیک رستنگاه شاربست و دو
طرف دو لب هر طرفی دو خط چنانکه شانزده باشد این شانزده و آن
شانزده بشعر چون موی از میان بر خیزد سی و دو باشد و وارد است از حضرت
رسالت که حق تعالی جمع کند خلایق را در زمین سفیدی که بر انجا علف
و علم نباشد دجال اعور آنست که او را این بینش و این علم در وجه نیست
در وضو هنگام شستن … و از برای آن میباید خواند اللهم بیض
وجهی بنورک یوم تبیض فیه الوجوه ولا تسود وجهی یوم تسود
فیه الوجوه و وضو می سازد تا بعد سی و دو کلمه قیام و قعود
و رکوع و سجود بجای آورد که محمد رسول الله والذین معه اشداء
علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا
من الله ورضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود حضرت رسالت

امت

امت خود را فرموده است غر المحجلین من اثر الوضوء این علامت
امت او را باشد در روز قیامت متوجه حضرت میباید شدن قبل
ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها یعنی بعد از خراب البدن
ظاهر نیست اذا العظام فهی رمیم انکسرت در اد باد این علامت
بیست و سه کلمهٔ آلهی ظاهر نیست مگر بر سبیل خفا باز دو گوش و دو
چشم و دو بینی و یک دهن از این هر عضوی که فرد مخلوق شده است
مثلا بر وسط خلقت است چنانکه دهن و این هفت عضو مرکبست هر
یک از چهار عنصر خطوط آلهی اند پس این هفت خط بیست سطر و خط باشد
و چون بر خط استوا بگذری دهن شکافته گردد پس هشت سطر شود
هر سطری چهار سطر که سی و دو باشد بعد سی و دو کلمهٔ آلهی فرضیست در
وضو جهت سه رکعت صلوة حضر و جمعه و بیست رکعت صلوة حضر و سفر آب
بدیشان رسانیدن و ندانکه مخرج سی کلمه است حضرت عزت بایات
یا سی آفریده است و در صلوة از این جهت مسواک سنت است تا
مستنیر باشد که صلوة بعد ازیشانست و مخرج سی کلمه و بیست کلمهٔ
آدم و خاتم اند و صفات قدیم ملک لم یزل و لا یزال اند و از هیچ مخلوقات
بیست و سه کلمهٔ آلهی ظاهر نیست الا از انسان و اول این آدم و آخر این
خاتمست که الولد سر ابیه و در حدیثست که هر که در بهشت رود بر صورت
آدم باشد و بقامت او که طوله ستون ذراعا فی السماء که فلک البروج
را سی و دو درجه باشد که شصت است که از سی و آن صورت سی و دو

که در فلک البروج وافلاک که در ازلیت او واقع است بالقوه موجود بود
آدم بالفعل ظاهر شد و شناسایی علم آسمان نگشت و بر نهج صورت شود
آسمان را شکافته یافت که اولم یر الذین کفروا ان السموات والارض
کانتا رتقا ففتقناهما الایه والسموات مطویات بیمینه ونفخ فی
الصور جمیع طی شود نفخت واشرقت الارض بنور ربها قرآن ابتدای تعالی
کلام خوانند و نور خوانند واشرقت الارض بنور ربها ووضع الکتاب
یک بطن این آیه انست که چون وجه همه اشیا بنور ربها باشد بمقابله
است یعنی بمقابله کلام که نور است شکافته شود ووضع الکتاب
وجیء بالنبیین که صد و بیست و چهار هزار بود که شرح [illegible] هزار
و یک یار نت هزار باشد والشهداء امة رسول اند که وکذلک
جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء مسئله پس فلک
البروج منقسم بر نهج خلقت حضرت رسالت شد و آدم عم و همه افلاک
همچنین ثابت باشد لولاک لما خلقت الافلاک وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین علت غائی از وجود اشیا وجود آدم محمد عم
بود که الولد سر ابیه مسئله خلق بمعنی ایجاد هم بمعنی اندازه
کردن آمده است چنانکه اندازه کردن سیصد شصت [illegible] و بیست
منزل قمر که والقمر قدرناه منازل هفت آسمان است که بر وی هفت
کوکبست چون برخط استواء هفت آسمان بگذری همچون خط وجه
چهارده نصف شود که سبع المثانی باشد و برخط استوا هفت

کواکب

کواکب بگذری همچنین چهارده نصف باشد که سبع المثانی باشد
واگر بر هفت فلک و هفت کواکب بر سبیل خط استوا بگذری [illegible]
باشد که کتابت الهیست وحضرت عزت فرمود که ترا سبع المثانی دادیم
وقرآن عظیم داد یعنی تا این سبع المثانی باشد دور دور نبوة
وارشاد وهدایت تو باشد وازخط استواء آدم وحوا که گذشتی
در صورت خط استواء مرغان ووحوش ونباتات وحیوانات
وجمیع مخلوقات مشاهده فرمود حضرت عزت کن مثلا رسول عم
فرمود که لا یعلمون سورة البقره وآل عمران است در صورت مرغان
بدانند همچنین برخط استواء هدهد نظر کن از فرق تاج بدو پاره وان
دو چشم و دو گوش و دو بینی و یک دهن بر مثال خط وجه انسان
هفت سطر و هشت سطر بخوان هر خطی چهار سطر که سه و [illegible] شد یا
واز تاج خروس که علی الاعراف رجال و همچنین بر جمیع حیوان
ونباتات خط استوا که صراط الله است وخلقت الهیست ببین
وما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم
چون آدم عم مجموعه کلمه الهیست و بوجهی لوح محفوظ خدا
یست از خط استواء وجه او چنانکه سه و [illegible] کلمه روشن شده
است در ظهور سه کلمه هم وجود او مظهر شده است برخط استواء
هر برگ و دانه که ان الله فالق الحب والنوی که ذکر کن و علم کلمة الهی
او را دانی چنانکه در وجه آدم عم دو حاجب و چهار مژه و موی

خده

سر کہ بواسطۂ خطّ استوا منشق میشود بر دانه کندم همان خطّ مشا
کن اکر خط چون دانه کندم نیابی وچون دانۂ خرما کر ولا یظلمون
فتیلا همچون خطّ پیشانی وخطّ فرق ولب شکاف و بر خطّ راست
بکذر و اکر از دانه این حال مشاهده نمی توانی کرد از یک برک آن دانه
این حال را مشاهده کن وبخوان واز اسم آن دانه مسمّات بدان که اسم
عین مسمّاست چنانکه الف اسم است وعین مسمّاست چنانکه اکر مسمّا
بد الف که اسم است داخل ست وعین انست چنانکه بی اسم بی باشد
وعین اسم باشد اکنون نظر کن ای طالب سرّ وحقیقت علم کلمۂ الٰهی که
سی و ست کلمۂ الٰهی چنین که از روی اسمیّت بهمه اشیا رسیده ا
همۂ اشیا علم و مظهر سی کلمه است چون در حرکت اند که انطقنا
الله الذی انطق کل شیء وان من شیء الا یسبح بحمده از اینجا
که هر مصنوع دلالت میکند بحجّت بر صانع و بر کلمۂ صانع تا روشن
شود که صد و بیست چهار هزار انبیا که آمدند ایشان سر بار سی
هزار و یکبار ست هزار کلمۂ الٰهی بودند که ابتداء آدم و خاتم
سی و ست بود در کلام قدیم بحضرت رسالت اسم ست پیغمبر کرسی
آمد صد و بیست و چهار هزار پیغامبر بودند ظاهر ایشان نیامده
است اول آدم و آخر خاتم که الرسول النبی الامی است و جهت
انکه صاحب امّ الکتابست که الحمد ست والحمد امّ الکتابست
که بعد امّ الکتاب که هفده کلمه و پانزده کلمه و هفده کلمه و پانزده

کلمه

کلمه در صلوة فرضست خواندن و بوجهی آسمانها اند و درجات
آسمانها که رفیع الدرجات ذو العرش که سی و ست درجه است الی
آخره و تا معلوم شود که انبیا همه کلمة الله بوده اند حضرت عزّت فرمود
انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القاها الی
مریم وروح منه [illegible]
[illegible]
چون آدم و عیسی و انبیا مخلوق شده اند بکلمه و علم کلمۂ
الٰهی اند و مظهر کلمۂ الٰهی و کتابت الٰهی بر وجه ایشان لایح است
لاجرم کلمۂ الٰهی باشند که اسمه المسیح [illegible] در شان رسول
و عیسی عم را در قرآن وجیها فی الدنیا والآخرة خواند و یکی
از اشراط ساعت آمدن اوست اکر سائل سؤال کند که سبب چه
بود که ست پیغمبر در کلام بعد ست کلمۂ الٰهی آمدند و هر یک کلمۂ
الٰهی اند حق تعالی با رسول کفت که عیسی خواهد آمدن در آخر
الزمان جواب از دو وجه است اول انکه خدای تعالی او را کلمة
الله خواند که کلمته القاها الی مریم وروح منه ثانی انکه
او را بام منسوب کرد بسبب انکه تقسیم کتابت وجه انسان از
وجه مریم معلوم میشود هفت سطر وجه مریم که عبارت از
شعر سر و چهار مژه و دو حاجب است که هر یک مرکب است
از چهار طبایع که هر یک چهار سطر کتابت الٰهی است که ست باشد
و چون بر خط استواء خلقت او یکی فرق بد و قسمت شود و هشت

سطر ظاهر شود و هر خطی چهار سطر باشد مجموع سه سطر باشد که اکر
خلقه کتابت بر وجه مریم و حوا نبودی قسمت کتابت بر وجه آدم عم
سه سطر معلوم نشدی والسلام فی خیمة المیعاد والمقصود منها
وکیفیتها وکمیتها وستة ایام بسم الله الرحمن الرحیم
ورحمتی وسعت کل شیء فساکتبها للذین یتقون الی
قوله یوم یأتی الله وکلماته واتبعوه لعلکم تهتدون
اکر یهودی با وجود تحریف کوید که ویحرفون الکلم عن مواضعه
ای یغیرون الکلم رسول رسول نبی امی را در توریة نمی یابیم جواب
آنست که می بینیم که حضرت رسالت بامر خدای تعالی بعدد ده کلمه الهی
هفده رکعت صلوة در حضر و پانزده در سفر روی بقبله ابراهیم عم کرده
پرستش و عبادت بجای آورد و بعدد وعلم آدم الاسماء کلها که پانزده
و هفده است عمل میکند این که در توریة میخوانی که مادام که آسمان
و زمین باشد روی بخیمه میعاد کرده پرستش و روی آنجا کرده پرستش
حق میکنی دال است بر آنکه چون خاتم محمد مصطفی عم بیاید متابعت او
باید کرد و اکر کوید بچه دلیل و بچه معنی جواب آنست که خیمه میعاد حضرت
عزت که اشارت کرد بموسی عم که بسازد و ابد الابدین تو و قوم تو روی در آنجا
کرده پرستش من کنید کفت باید که آن خیمه پانزده شقه باشد بعدد صلوة
سفر حضرت رسالت و هر شقه ده ارشی باشد جهت آنکه هر یک کلمه در ذات
خود ده کلمه باشد از جمیع صفات و بحسب ذات مجموع یک کلمه اندازه و یک ذات

چون

چون قطع نظر کرده شود از شکل و هیأت آن ملفوظ و هر شقه چهار ارش
باشد پهنا تا کتابت از سه باشد ابد الابدین کفت روی در آنجا کنید
و این معنی همین حکمت حضرت رسالت که روی در آنجا کرده نماز کزارد که موضع
صدور و ظهور آدم عم بود و باز از آنجا متوجه کعبه شد بامر حق تعالی که
موضع بر آمدن وجه آدم عم است و مظهر سه کلمه آدم بود از کتابت وجه
و شعر سر و ظهور علم سه کلمه که در وجه است جای دیکر نیست و مخرج
سه و ده کلمه فم است نه سینه و ظهر و نیز در کعبه تشکل آن
نیست که متوهم توهم کند که رو به بیت المقدس که مقام ظهور آدم است
بجهت آن کرد که فلان نبی در ظهر او بود و هفت روز هم بر رسالت حضرت
رسالت و شش روز که در توریة آمده است که آسمانها و زمین مخلوق
شدند و روز هفتم روز استراحت حضرة عزت بود کواه است اکر کوید
بچه معنی جواب آنست که در شش روز که حضرت عزت خلق همه اشیا
کرد بحکم توریة ما لا کلام وقت و زمان نبود که زمان عبارت از حرکات
فلک و سیر شمس و قمر است پس نماند الا آنکه مراد از شش روز مقدار
شش روز باشد و باید که آن شش روز شش روزی باشد که با شب
مستوی باشد اکنون بمدعی نما شش روز که روز عبارتست از روی
که ارکی وازده ساعت باید که هفتاد و دو ساعت باشد بر پنج کلمه حروف
تهجی کرده به لفظ می آید بلغت حضرت رسالت چنانکه خیمه میعاد ده
ارش باشد در درازی و اکر عقد از شش شبانه روز باشد چهار باب

ست ساعت باشد و یکبار حه ساعت باشد فی الجمله و بقول شمانی بسا
اهل کتاب اصل سال و ماه بر هفت روز و هفت شب نهاده اند کر عدد
ما سبع المثاني است از وجه دیکر هر شبانروزی بیست و چهار ساعت
است و بقول شما آخر دو مدة شش شبانروز بما و بر بیه معال و احوال
ایشان در بین هفت روز و هفت شب علی الدوام بظهور میآید چنانکه
مثلا روز جمعه البته مخلوقیکه موجود میشود فعلی ابدا فعال الاستظاهر
میکردد و باتفاق چون هفت درکذشت باز بلبس شیشه میبایدآمدن
علی هذا و باتفاق هر شبانروزی بیست و چهار ساعتست چنانکه
هفت شبانروز شش بار ست ساعت باشد بعدد ست کلمه الهی که آدم
و سایر فرزندان او بران مخلوقند و هر شیی از اشیا شش جهت دارد
که هر جهت آن شیی تربیت یافته است از ست ساعت که بعدد ست کلمهٔ
الهی منقسم است تا آن شیی از شش جهت مربوب ست ساعت باشد
از قبل حق تعالی و روی آن شیئ در هر طرفی که باشد بر ست ساعت
خواهد بود که منقسم شده است بعدد ست کلمهٔ الهی که بحضرت رسالت
آمده است که فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ و قال عم لا تسبوا الدهر
فَإِنَّ الدَّهْرَ بدین معنیست أُقَلِّبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ که هفت شبانروزست که جمیع
سنین و شهور از و مرکبست و قرآن عظیم که مفردات و مرکبا
یعنی تا هفت شبانروز باشد و تعلق هفت شب بهفت کرا کب

و

و تعلق هفت روز بهفت فلک زمان نبوت و هدایت و شریعت بر تو
مسلم و مقررست چنانکه بر خط استواء همهٔ اشیا کذ رکی و خط استوا
وجود آدم و خاتم چون بر خط استواء هفت شب و هفت روز بکذرد
که شب و روز مساوی داری چهارده نصف نصف شب باشد و چهارده
نصف نصف روز إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ و إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي
لَيْلَةِ الْقَدْرِ شیی که از برای اندازه کردنست که فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ زهی شب
که شب و روز یکسان باشد و هم فِي شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ
بسم الله الرحمن الرحیم وقتی که بسر خلقت خط استواء آدم و خاتم رسیدن
بسر شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ
رسیدن یافتی که مجموع اشیا از افلاک و بروج و نبات و جماد و حیوان و انسان
چکونه مخلوق شده اند اینست سر قَائِمًا بِالْقِسْطِ که چکونه از فِطْرَةَ اللَّهِ
خبر داده است فی ترتیب سور القرآن و اعداد الرکعات و تعیینها
سورهٔ الحمد را هفده بار در صلوة حضر باید خواندن در شش روز غیر جمعه
و در روز جمعه که روز خلقت آدم است پانزده بار باید خواندن تا سه
باشد که عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و کاهی هفده بار در حضر باید خواند و کاهی
در سفر پانزده بار باید خواند تا ست باشد چنانکه حضرت رسالت جمع سور
فرموده است بهر ترتیب اول سورهٔ صلوة را فرمود نوشتن و در عقب الم
را یعنی بکتابت و بزبان حال میکوید که الحمد را که سورهٔ صلوة است بعد الف
لام میم و غایی حروف مقطعه که در اول کلام الله وارد است میباید خواند

که مجموع آن هفده کلمه است در اوایل سور بلا تکرار و در عقب الم ذلك الكتاب
لا ريب فيه هدى للمتقين الذين يؤمنون بالغيب ذکر صلوة کرد و ذکر
يؤمنون بما انزل اليك وما انزل من قبلك کرد تا شامل جمیع کتب سماوی
شود ذکر چهار کلمهٔ آدم که علم آدم الاسماء كلها که در توریة و انجیل
آمده اند کرده باشد و از عقب هر الحمد که خواهد و هر آیتی بخواند پس جمیع
قرآن منقسم شده باشد بر سه قسمت بحضر و سفر و کل هر سوره منقسم شده باشد یعنی
پانزده جمعه و هفده غیر جمعه اگر سایل سؤال کند صلوة جمعه مسلم که پانزده
رکعت است و صلوة غیر جمعه هفده رکعت است سبب چیست که در شش روز
هفده رکعت است جواب آنست که بحکم تغلیب که گفته شده است بیک کلمه از هفده
بحکم تغلیب گذشت پانزده کلمه بماند پانزده که در سفر باید گذارد و چهار کلمهٔ
آدم پس پانزده باشد في ام الكتاب وام القرآن وانه فاتحة الكتاب
بسم الله الرحمن الرحيم سور قرآن را که حضرت رسالت بترتیب فرموده نوشتن
اول الحمد را فرمود و او را سورهٔ صلوة خواند که قسمت الصلوة بيني وبين عبدي
نصفين بجهت آنکه در صلوة او را باید خواند بعد ده کلمه که صلوة که عبارتست
از قیام و رکوع و سجود و قعود بعد از ایشانست فاتحة الكتاب بآن معنیست
که اول کتابست که فاتح كل شيء اوله و الحمد را در حضر هفده و در سفر
پانزده بار میباید خواند که در اصل فاتحة الكتاب ایشانند و الحمد را چون بعدد
ایشان میباید خواند یعنی هر معنی که در الحمد است در ایشانست پس فاتحة الکتاب
باشد و الحمد را ام الكتاب وام القرآن خواند بجهت آنکه بعد ایشان میباید خواند

که ام الكتاب وام القرآن ایشانند و در روز جمعه که روز خلقة آدم است
پانزده بار که علم آدم الاسماء كلها سبب في غسل الوجه واليدين في
من القرآن بسم الله الرحمن الرحيم این نسبت کتابت وجه آدم که بخط استوا
شعر سر چه کتابت میشود که هفده رکعت صلوة حضر و پانزده جمعه بعدد ایشانست
تا آب در وضو بایشان رساند مصلی و بر دست که نسبت بیداست بعد دست کلمه در
دهن که نسبت دندان و که دنداننست و بر رجل و مرافق بظاهر قرآن و مصحف
شرعا دست رسانیدن نهی است چرا بجهت آنکه وجه خود را مصلی و خلقت
ید و اعضا را بر عدد کلمهٔ الهی دانست بعد از آن من پنجاه حرف و نقطه که
پنجاه صلوة بجهت ایشان در شب معراج واجب شد و هفده حضر و پانزده
جمعه و پانزده سفر از شناخت وجه و ید و رجل و حقایق او بشستن اول
در یابد و پس از آن من مفردات و قرآن و صلوة که بعد ایشانست تواند کرد
الذين هم على صلواتهم يحافظون اولئك هم الوارثون الذين يرثون الفردوس
هم فيها خالدون في نفي تقديم الاعلام على بعض اول قلم که کاتب
بر کاغذ می نهد نقطه است در ازای یک کلمه باقی نقاطست یعنی هجنان
نقاط دیگر ست پس ظاهر کلام همه یک نقطه باشد و تقدم و تأخر در خط و کتابت
باشد چون قطع نظر کنی از کتابت مقدم و موخر نباشد هفت سطر وجه آدم که
عبارتست از شعر سر و دو حاجب و چهار مژه که از بطن مادر آورد و هفت
دیگر از انف بینی و دو عارض و سبلت و دو شارب بالقوه موجود است و بالفعل
خواهد آمدن در وقت بلوغ پس نتوان گفت که تقدم و تأخر واقع است

...ظهورات ... مثل امواج دریا سبب
دوات مرکب ... از و ... باشد مثل مصحف و غیره

بلکه تقدم و تأخر بحسب ظهورست نه در علم الله في الوضوء واللفظ وجه الله ودابّة الارض وفضل القرآن بسم الله الرحمن الرحيم حضرت
رسالت پیش از صلوة وضو ساخت چنانکه در قرآنست غسل وجه و یدین
و مسح سر و غسل رجلین و فرمود هذا وضوئي ووضوء الانبياء من قبلي
لا يقبل الله الصلوة الا به جمیع اندام را میباید پوشانیدن الا وجه و ید
و رجل و جهة که این مواضع شرفی چند دارد که در مواضع دیگر نیست و نباشد
و در حدیث آمده است که امت من غرّ المحجلين باشند روز قیامة من
اثر الوضوء و از سایر امم بدین صفت ممتاز باشند چون صلوة بی قراءة قرآن
عظیم که در لوح محفوظست درست نیست که اقم الصلوة لدلوک الشمس
الى مشهودا و چون صلوة بی خواندن هفده الحمد و سورة یا آیتی دیگر درست
نیست و معلوم شده است بکرات که بعدد سه کلمه علّم آدم الاسماء كلها
ست و معلومست بدلیل هذا وضوئي ووضوء الانبياء من قبلي که وضوء
آدم همین بوده است و کتابة وجه آدم معلوم شد که علم کتابة خدا بیست که
سيماهم في وجوههم من اثر السجود قرآن که جبرئيل عم از لوح محفوظ
آورده میخواست که حضرة رسالة در صلوة بخواند اول لوح محفوظ را که بحقیقت
وجه آدم و محمد عم است فرمود که بآب بشویند و بعد از ان دست و سر و پا را
بشویند و مسح کنند که يد الله فوق ايديهم والسموات مطويات بيمينه
كلتا يديه يمين و بسبع لبعبار قدمه واصابع الرحمن و بعد از ان
بصلوة و اداء ان مشغول گردد و جبرئيل عم قرآن را از لوح محفوظ میخواند که

صورة

صورة وجه آدم و وجود آدم بود بحکم علّم آدم الاسماء كلها ثم عرضهم على
الملائكة انبئهم باسمائهم پس صاد قست که قرآن را از لوح محفوظ میخواند
و بحضرت رسالة می آورد بحکم حضرت احدیت بشکل و صورة آدم بر میآمد تا
بشکل لوح محفوظ الهی بر آمده شد تا اگر بی زبان و بیان بحضرة رسالة آید آن
وجه از کتابة ... الهی که عبارتست از اشارت الهی رسول عم
بخواند چنانکه در حدیث وارد است در باب ایمان و اسلام و قضا و قدر و
اشراط الساعة که در صورة رجل آمده است و در صورة دحیه چنانکه در
خبرست در قرآن هرجا که بحث وجه آمده است عبارتست از بیات
کلمه و بیت کلمة الهی که وجه انسان بران فطرة مخلوقست بحکم کلمهٔ کن چنانکه
ومن احسن دينا ممن اسلم وجهه لله اي لكلمات الله که وجه را
میباید شست و بعد از ان در جمعه و غیر جمعه سه رکعة صلوة بعد از آن
علامة وجه میباید گزارد واتبع ملة ابراهيم حنيفا اني وجهت
وجهي للذي فطر السموات والارض بعدد سه کلمه و دقایق و درجات
که ذکر رفته است واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة
والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم ولا تطرد الذين
يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ما عليك من
حسابهم من شيء که از آنها که وجه حضرت احدیت را طلب میکنند امت
تواند ما عليك من حسابهم وجوه يومئذ ناضرة الى ربها ناظرة
الى كلمة ربها ناظرة باشند روز قیامة يوم تبيض وجوه وتسود

وتسود وجوه فاما الذين ابيضت وجوههم بعدد كلمات الله و وضو و صلوة مذ
ففي رحمة الله فاما الذين اسودت وجوههم كه آثار سجود و علامت
كلمه سه كلمهٔ الهي بر ايشان پوشيده باشد وجوههم قطعا من الليل
و در وضوء صلوة سنت است اللهم بيض وجهي و اللهم اعطني
كتابي بيميني كفتن كل شيء هالك الا وجهه علامت سه
و سه كلمهٔ الهي در هيچ مخلوقي از مخلوقات ظاهر نشد الا در وجه انسان
براي آن علت مجموع مخلوقات هالك شوند الا وجه انسان و بوجهي
ديكر وجه كفت كه علم سه كلمهٔ الهيست و سه و سه كلمهٔ ازلي ابدي حق اند
در وجود و عدم موجودات از يشانست بحكم حضرت احديت كل من عليها فان
و يبقى وجه ربك ذو الجلال و الاكرام فاينما تولوا فثم وجه الله
بسبب آنكه مجموع اشيا كه مخلوقند روي در وجه دارند چنانكه افلاك
و سيارات روي در كعبه و مركز عالم خاك دارند كه مباركا و هدى
للعالمين اي هاديا و هر شيء كه هست شش جهة دارد و زمان هفت
شبانروزيست كه شش بار بيست ساعت باشد هر طرف آن مخلوقي كه روي
دارد زماني بيست زمانيست كه آن زمان بيست ساعت بعدد كلمهٔ الهي است
از شش جهت و از لوح وجه آدم بر همه اشيا كذر كن و ببين و بر خط استواء
همه اشيا كذر كن و ببين و بر خط استواء همه اشيا اثر وجه آدم راست
صادق باشد فاينما تولوا فثم وجه الله يعني وجه كه در كلام الهي في
آمده است بدين وجه و بدين معنيست و علم آدم كه بدر آيد ان

نزديك

نزديك بيت الحرام و با او خاتم سليمان و عصاي موسي باشد كه عصا را
بر پيشاني هر كس كه بنهد اكر مسلمان و مؤمن حقيقي و بهشتي باشد نقطهٔ
سفيد بر وجه آنكس ظاهر شود و همهٔ وجه او را سفيد و منور كرداند
بنويسيد بر وجه او كه هذا مؤمن و از آن كافر جهنمي بر عكس نقطهٔ
سياه ظاهر شود و همهٔ وجه او را سياه كرداند و بر وجه او بنويسيد
كه هذا كافر و مردم در آن روز در صلوة كريزند و صلوة را دور و دراز
كذارند و كويند تو چندانكه خواهي صلوة را دراز مي كذار كه ترا خواهيم در
شكستن اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة الآية و او كويد
من قبل ان نطمس وجوها فنردها على ادبارها يعني ايشان از نوعي
سازد حضرت احديت كه آن علم كلمهٔ الهي را مشاهده نتوانند كردن
فنردها على ادبارها چنانكه در ادبار آثار سه كلمه ظاهر نيست تمامي
پس ايشان در آن زمان در ديدهٔ آن علامت كلمهٔ الهي در وجه و تا
ديده چون حيوان مطلق باشند اني اسلمت وجهي لله مجموع وجه
كه در قرآن عظيم آمده است بدين معنيست بيكجاي جمع بايد كرد
و تغشى وجوههم النار چرا تا در وجهها اي پوشانيد بجهة آنكه
حق تعالى آدم را از خاك آفريد و قابليت خطوط الهي و كتابت الهي
بغير از جو و خاك نداشت كه علم سه و سه كلمهٔ الهي كردد چنانكه زبان
او مظهر آن كشت و مخلوقات ديكر نكشتند بعدد اسماء كه و علم آدم
الاسماء كلها وجه آدم را منشق كردانيد فطرة الله التي فطر الناس

عليها لا تبديل لخلق الله و شيطان از آتش آفريد سجدهٔ آدم نكرد و
انا خير منه خلقتني من نار وخلقته من طين و آن شيطان
كه از آتش بود آن خطوط الهي را چون درين جهان نخواند و بپوشانيد
لاجرم كساني كه متابعت شيطان كردند كه از آتش مخلوق شده بود و
روي در كعبه كه موضع خلقت راس وجبههٔ آدم بود نكردند و بسجود
نياوردند تغشى وجوههم النار باشند و موعدهم اهل دوزخ بنار
و با آتش كه اصل شيطانست اگرچه جزو بدن آدم آتش است اما جزو اعظم
خاكست كه قابليت خطوط الهي كه كلمهٔ الهيست جزء خاك دارد نه جزو ديگر
ديگر جهت آن در اكثر مواضع حضرت عزت بشيطان بحث خلقت آدم كه
كند خلقه من تراب آرد و خاك گويد كه جزو اعظم است و بعد از آن آب
كه تخمير آب بخاك با آب توان كرد كه خمرت طينة آدم بيدي اربعين
صباحا و كان عرشه على الماء فرمودند عوالم بحر و على النار و ديان
عرش رفته است كه مراد از و چيست في بقاء نفس الانسانية و ذات
الانبياء و المرسلين عليهم السلام بسم الله الرحمن الرحيم چون معلوم
شد كه بعد صد و بيست و چهار هزار انبيا و ليكن كه سه يا ده هزار
انبيا آمدند و گذشتند و آخرت هزار آمدند بعد ده هزار و سه
هزار كلمه آمدند و گذشتند قرآن كه مركب است از ده كلمه نبي حضرت
عزت در ايجاد ذكر كرد تا معلوم شود كه ايشان كلمهٔ الهي بودند و وجه
ايشان و وجود ايشان مخلوق بعد كلمهٔ الهي شد انما المسيح عيسى

ابن مريم رسول الله و كلمته پس مجموع مكونات بتخصيص انسان كلمهٔ
الهيست لاجرم در ايشان مرگ تصرف ندارد و در دو جهان زندهٔ ابد
باشند منسبحين في معرفة الله و معرفة النفس فالنفس [illegible] هر گاه كه انسان
حقيقت خود را كه كلمه و ذات كلمهٔ الهي ازلي ابدي غير مزلي قايم بذات
حضرت احديت ديد مقام حيوة جاويد را مشاهده كرد و حقيقت خود را
جاوداني ازلي ابدي يافت و همهٔ اشيا در خود چو ديد كاهي و كاهي
درخت خود يافت و خود را در جميع مظاهر اشيا يافت ازين جهت بود كه
انبيا گفتند كه ما باز خواهيم آمدن كه [illegible] و
آمدن مسيح هيچ معين نيست و آمدن حضرت عزت كه او يأتي ربك او يأتي
بعض آيات ربك يوم يأتي بعض آيات ربك و آمدن انبيا كه يوم يجمع
الله الرسل الاية وما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة پس دعوت هميشه
دعوت انبيا باشد و ايشان اين كلمه اند كه دعوة و ارشاد ميكنند و خواهد
بود چه در بيداري و چه در خواب في حقايق الحروف [illegible]
في تفسير كشف الاسرار قال عم ويل لكل عالم لا يعرف
تفسير ابجاد ابجاد جميع ابجد است كه عبارت از حروف تهجي خواهد بود
و قال عم الالف من الله والباء من البهاء [illegible] والجيم من الجليل پس
بشناس انبيا طالب اسرار الهي كه اسماء الله چنانكه مذكور شده است بكرات
كه ده كلمه نبي كه عبارتست از ده كلمهٔ منفردهٔ مجرد كه چون قطع نظر
از شكل و صورت و هيأت و هيكل ايشان كني ده كلمه يابي بي طول و عرض

وعمق ازلي ابدي بلا نهايه قايم بذات احديت چون قيام نور آفتاب بآفتاب
متحد بذات حضرت ملك لم يزل ولا يزال غير منقسم وغير مرئي ووهم
وخيال وتصور را در ايشان وسرادقات ذات ايشان ره نيست
ودر جميع مكونات وذرات اشيا تجلي كرده كه بفرض وتخيل وتصور
ذات ايشان از مكونات اشيا جدا نتوان كرد كه اگر از مكونات اشيا
بتصور وتعقل وبالفعل جدا توانند شدن مكونات را وجود وهستي
نماند غرض آنكه حضرت احديت ذات وصفات خود را به بيست كلمهٔ ازلي
ابدي چون صفات قديم او بود بخواند يعني بعدد اين حروف تهجي
كه بيان وحقيقت ايشان شنيدي برين ترتيب بسم الله الرحمن
الرحيم الله الباري التواب المغيث الجليل الحليم الخبير القدوس
المذل الرحمن الرزاق الستار الشكور الصبور المضل الباطن
الظاهر العليم الغفور اللطيف القديم الكريم المتعال الملك
النور الواحد الهادي الرحيم تا روشن گردد كه ايشان صفت قديم ذات
ملك لم يزل ولا يزال اند واز حضرت احديت منفك نيستند چنانكه از اسماء
او كه شنيدي بهمهٔ مسميات دوجهان اسم يافت از بيست كلمهٔ او هم بحكم
آنكه كلام اوست وصفات قديم اوست چنانكه از روي اسميت اين بيست
كلمهٔ اسم الهي بهمه اشيا رسيده است از روي ذات وصفات هم بهمه
اشيا تجلي كرده است چه در خواب وچه در بيداري وچه در تخيل وتصور
وتعقل وعالم عقول ونفوس كه تصور ميكنند انا الله وانا الرحمن

خلقت

خلقت الرحم وشققت لها من اسمي فمن وصلها وصلته ومن قطعها
بتته في الصلوة والتشهد وصلوة الميت وفي الحج والطلاق واسم الله
تعالى وسبق الابدال وتبديل السموات والارض واربعة ايام والجمعة
لغة وسطا بسم الله الرحمن الرحيم ا ب ت ث ج ح خ د ذ ر ز
س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه ي اين بيست كلمه چون [illegible] تلفظ
مي آيد هفتاد ودو كلمه ميشود كه حضرت رسالت عم بر حمزه كه سيد الشهدا
بود بهفتاد ودو تكبير نماز گذارد اگر سائل سوال كند كه حقيقت معني
إن الله وملائكته يصلون على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه
وسلموا تسليما جواب چه باشد جواب آنست حسب ظاهر صلوات از
حضرت عزت وملائكه وآدميان آمرزش واستغفار ودعاست في
الحقيقت است اللهم صل على محمد وعلى آل محمد پرستش حضرت احديت
مر رسول را عم بلفظ صلوة چون عدد صلوة بر سه كلمهٔ ازلي ابدي حضرت
الهيست كه هفده ركعت حضر وپانزده جمعه است كه سه باشد ورسول
را بسر اين سه رسانيد ودر تشهد كه از صلوة است اللهم صل على محمد
وعلى آل محمد كما صليت وباركت على ابراهيم وعلى آل ابراهيم
سنت است گفتن بعدد اين سه كلمهٔ ازلي ابدي او را درود وپرستش
كرد وبسر اين سه كلمهٔ علم آدم الاسماء كلها رسانيد بجهة آن فرمود ان الله
وملائكته يصلون على النبي كه صلوة عبارتست از هفده حضر
وپانزده جمعه كه سه باشد وآن بر نقش بر يك عدد ختم شد براي حضرت

رسالت صلوة [illegible] چهار تکبیر بر بعضی از مسلمانان بگذارید که آن چهار

کلمه [illegible] شهید [illegible] تکبیر [illegible] کلمة الله والله دو کلمه

چنانکه باو [illegible] چنانکه [illegible] بود این پنج کلمه عند الشافعي پنج تکبیر

بر شهید بگوید روی بطرف کعبه که موضع آفرینش راس وجبهه آدم است

وازین جهت که بر شهید پنج تکبیر میباید گفت بر حمزه رضي الله عنه

حضرت رسالت عم هفتاد و دو تکبیر گفت و هفتاد و دو بار رفع

یدین کرد که جمیع [illegible] کلمه که مرکبست از دو کلمه و سه کلمه هفتاد و دو جزوست

بحسب ترکیب وچون در قبر نهند باید که روی او را متوجه طرف کعبه

که [illegible] القرار [illegible]ست و موضع خلقة راس وجبهة آدم [illegible]ست کرده اند که بعد علم

سه کلمه که حضرة الهی در وجه او وضع کرده است روی در کعبه کرده پرستش

حضرة احدیة کرده است بر هفده رکعت صلوة حضر و پانزده جمعه که [illegible]

باشد و بعد ازین کلمه طواف این خانه کرد بنیست هفت بار در اول طواف

قدوم و هفت بار طواف حج و هفت بار طواف عمره و هفت بار طواف وداع

کرست طواف باشد که این علامتی در وجه آدم ظاهر است اول در هفت سطر

وجه آدم که خط شعر سر و دو حاجب و چهار مژه است که یک خط از آن

هفت چهار سطر است خاک و آب و باد و آتش که [illegible] سطر باشد چون بر

خط استواء وجه آدم کذر کنی هشت سطر ظاهر شود [illegible]

سطر خاک و آب و باد و آتش سه سطر الهی باشد از آن مردان و زنان

همچنین وانکه در حج و طواف سر باید تراشید و قصر موی سر باید کرد

که محلقین رؤسکم ومقصرین دالست برین معنی که این موضع موضع

رأس وجبهه آدم است عم که خلق الله تعالى راس آدم وجبهته

من تربة الكعبة وواجبست که هر گاه که خواهد که ذبح حیوان

کند در قربان وغیر قربان که اسمعیل را ابراهیم عم سخو است چنانکه

در خواب دیده بود در روی او را در خانه کعبه کرده قربان کند میباید

که روی آن مذبوح در ان خانه باشد و بگوید [illegible] وقت ذبح که

بسم الله الله اكبر که الله اكبر اسم اعظم [illegible] عزتست

وکعبه بیت الله است و مقام آفرینش راس وجبهه آدم است که

خلق الله تعالى آدم على صورة الرحمن وعلى صورته ای على صورة الله

الا الله چنانکه بر حمزه رضي الله عنه حضرت رسالت هفتاد و دو تکبیر

گفت بعد داجوانت کلمه الهی پنج کلمه است الف ولام مشدد که [illegible]

[illegible] ولام است که در [illegible] این معنی مقرر است و [illegible]

پس این پنج کلمه چهارده کلمه باشد که [illegible]

[illegible] یوم القيمة این چهارده کلمه در وجه آدم لایح وظاهر

بدین معنی [illegible] الله وبدین معنی خلق الله تعالى آدم [illegible]

الرحمن وعلى صورته فرمود چون آدم را بحکم حدیث [illegible]

کعبه آفرینش چهارده خط الهی در وجه او ظاهر کرد [illegible] این خانه را

خانه خدا خواند که مقام خلیفه خدا است که آدم است الی

الا الله وبالوالدين احسانا [illegible]

مجموع اشیا و آسمان و سایر کواکب کرد مرکز خاک در طواف اند و در سیر اند
که مظهر حسن و جمال صورة آدم شوند و بکسوت آدم و خط فرق و مژه
چشم و ابروی او بخط استوا منشق میشود بر آید به این حسن و
این سه خط الهی باشد و این سه دندان و آن شانزده موضع بخط
استوای موی و مظهر سی کلمه کردند ممکن نیست و ازین عشق و
محبت آسمانها و اجرام سماوات بر کرد مرکز خاک در طواف اند و بدین
مقام سه سند و بیتی اند رسانیدن زهی حسن و جمال و ازین
جهت است که حضرت عزت را سی کلمه صفات قدیم ازلی و ابدی
آمده است در شب معراج خود را بشکل امرد نمود که رأیت ربی
فی صورة امرد قطط که هفت سطر شعر سر و چهار مژه و دو ابروی
او هفت سطر باشد و هر سطری چهار خاک و باد و آب و آتش ازین
معنی بود که از آتش خطاب انی انا الله موسی شنید و این معنی
بود که کان عرشه علی الماء و این معنی بود که لا تسبوا الریح فانه
من نفس الرحمن و این معنی بود آفتاب در زمین میرود آن
حضرت رسالت پرسید که آفتاب شب بکجا میرود گفت در زیر عرش
میرود تا سجده حضرت عزت کند و آنکه حضرت رسالت فرمود که ایاکم
والنظر الی المرد فان لهم لونا کلون الله و جمیع اهل بهشت
بدین شکل و بدین صورت که انسان بر خویشتن عاشق میشود
و بر اسیمه میکردد و عید آنکه عشق باکه میورزد بحقیقت و بر که عاشق

شده است که علم آدم الاسماء کلها آمده است قال عم ما انزل
الله تع علی آدم الا تسعة و عشرین حرفا و قال الله تعالی
ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و
قال الله تعالی بدلنا آیة مکان آیة و قال عم اوتیت القرآن
و مثله معه و قال عم بعثت بجوامع الکلم دالست بر آنک
جمیع اسما که خدای تع تعلیم آدم کرده سی کلمه است که در روز جمعه
که روز خلقت آدم است صلوة پانزده است لسان اهل الجنة
عربی و فارسی دری بر بی دالست و بدان دلیل که ایشان
بعضی قایم مقام بعضی می شود که در سفر صلوة را قصر میکنند
اگر گویند آن چهار داخل اسما است جواب آنست که ظاهر اینها
همه اسما اند و در کتب که قرآن است بتصدیق آن ناطق است
از آن همه اسما آدم بود و کسی دیگر میتواند کرد که اسم دیگر وضع
کند مسجود ملائکه آدم بود بواسطه آن شد که مظهر تام بود
و قابلیت علم تام کلمه داشت خلق الله تع آدم علی صورته در شان
او است شیطان برای آن ابلیس شد که سجده آدم نکرد و از آتش
بود که قابلیت مظهر تام نداشت لاجرم مردود شد و از جنت
و از آسمان و از مقام اعلی افتاد استماع کلام الهی نمیکند و چون
استماع کند بسوزد و بسوزانندش و گفت که نماز واجب هفده
رکعت بکند ... دوازده اعتبار لام الف کرد برای آنست که

اگر سنة بعد ایشان گذارد اجر یابد والا کافر نشود برای آنست
که یازده را در سفر بگذارد اعتبار لام الف نکرد برای آنکه مکرر است
و دیگر پانزده و هفده هست و دران اعتبار که اگر بعد ایشان
نماز نکند کافر ست و بعدد ومثله معه اگر گویند که آن چهار مثل
قرآنست جواب آنست که مثل کتاب غیر کتاب آسمان نباشد و
حروف هجی و صفت همه یکی اند و آنکه فرمود فأتوا بسورة من
مثله و فرمود أوتيت القرآن ومثله معه و نه سوره آورد
و هر که لام الف را حرف واحد ندانند که در توریة و انجیل و زبور
آمده باشد و در قرآن ظاهر نیامده باشد بدلیل لام الف حرف
واحد آمده است و بوجهی مثل قرآن باشد و صلوة جمعه برین
دالست اگر گویند بچه قرینه معلوم شود که در حروف تهجی
لام الف که میخوانند معنی آنست که لام الفست جواب ظاهر قول
رسول عم گفت لام الف حرف واحد [illegible]
اگر گویند آن حدیث نیست جواب آنست که رسول عم فرموده که
حدیث مرا بقرآن موازنه کنید اگر موافق باشد قبول کنید و ز
صریح نه چه باشد که سور حروف مقطعه بعد ایشان آمده است
اگر گویند شاید آنکه گفت حدیث مرا بقرآن موازنه کنید حدیث
نباشد جواب آنست که وما ینطق عن الهوی اگر گویند که اینها
در توریة و انجیل ظاهر آمده اند و مکرر نه ظاهر در قرآن نیامده

است



است جواب آنست که گفت اوتیت القرآن ومثله معه باشد چون
بحکم یک حرف گرفت اگر دو اند و اگر زیاده همه یکی اند ومثله معه
باشد و از آنست که صلوة جمعه در روز خلقت آدم است نماز او
یعنی محمد اگر گویند سبب چه بود که علی کرم الله وجهه لام الف
را در پنجاه یک یکی گرفته است جواب چون قایم مقام آن چهار است
و در ظهور آن چهار همه یکی خواهد شد پس او را یکی گرفتن اولی
باشد بحکم الوتر [illegible] في الليل که اقل صلوة است تا بعد کلمات
خدا پرستش کرده باشد و ازین حال او اول الاخیر داده بودند در آن
مظهر و درین مظهر آمد بیان کرد که در آن وقت که آن کردند برای
آن بود اگر گویند لام الف که چهار دارد چون قایم مقام آن
چهار میشود جواب همچنان که همچنان که هفده و پانزده بیاید
تا قایم مقام آن پانزده باشد اذا بدلنا آیة مکان آیة ای فی
کسوة الحروف الاربع در حدیث سماوی وارد است که من
از کسوة برهنه بودم مرا جامه بپوشانید یعنی آنست که چهار
کلمه من لباس پیش شما نداشت در خلقت و حجرا و را بر وجه
جامه بپوشانیدند یعنی چهار بر وجه علم آن چهار کلمه پیدا نکردند
يوم ندعوا كل أناس بإمامهم ای بإمامهم فمن أوتي
كتابه بيمينه ای الی الكتاب أنزلناه إليك
يقرءون كتابهم ولا يظلمون فتيلا ومن كان

وقت



فِي هٰذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا اَيْ فِي هٰذِهِ
الْأُمَّهَاتِ أَعْمَى بوجهي امهات چهارده کلمه است که هفده مي
شود هرگاه که هفده را بدست چپ ویکي انگشت دست راست
~~بدست چپ ویک انگشت دست راست بدهد~~ همچنان باشد
که هفده را بدست راست داده باشد ویازده کلمهٔ دیگر را چهار
انگشت دست راست داده مَنْ كَانَ فِي الْكِتَابِ أَعْمَى فَهُوَ
فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى اَيْ فِي الدَّارِ الْآخِرَةِ که چهار کلمه است قال عم
أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا وَقَالَ الله تعالى الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ
مِنْ فَضْلِهِ الآيه الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ
مِنْ قَبْلِكَ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ
يَدَيْهِ وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللّٰهِ وَمَلَائِكَتِهِ
وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ کتاب ایشان مظهر چهار کلمه است تا کسي
مظهر سه نمي شود سر خلقت خویشتن که هریک در ازاي کلمهٔ اول
واقف وناطق نمي گردد هرگاه که روح حسین علي در حرکت مي
آید ارواح همه انبیا بطرف راست چهارده کلمهٔ او در حرکت مي
آمدند وهرگاه که ساکن میشود ساکن مي شدند جهة آنکه او
مظهر اصل بود چون اصل در حرکت آید فرع بتبعیت در حرکت

مجموع

ابهر

آید فِي فَاتِحَةِ الم بعضي از مفسران گفته اند در باب الم که الف
الله است ولام جبرئیل ومیم محمد اگر سائل سؤال کند که بدان
دلیل که در اول الله الف آمده است چرا آدم نباشد جواب
آنست که کلام از حضرت عزت بملائکه وانبیا رسید پس اولی
آن باشد که الف گویند در اول او مراد الله باشد علي هذا في
الاستعاذة وبسم الله والفاتحة واعداد الرکعات بسم الله
الرحمن الرحیم فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ
الرَّجِيمِ بسم الله الرحمن الرحیم از قرآنست پس در خواندن
بسم الله وغیره پناه بخدا باید گرفت از شیطان که سجدهٔ آدم که اسم
الله است نکرد الحمد بر بسم الله بحقیقت بیست ونه کلمه است بعدد
بیست ونه حرف بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا تعلیم آدم کرد و
جابر رضي الله عنه از رسول عم از کتاب آدم سؤال کرد اب ت ث
جواب شنید ودر عقب الحمد بسم الله بر سبیل تبرک نوشته
والا الم ذَلِكَ الْكِتَابُ است تا سورهٔ مقطعهٔ دیگر پس فاتحة الکتاب
مثال انسان است بدان معني که او بیست ونه کلمه است بعدد اصل
کلام خلقت وجه ودلالت میکند بیست ونه کلمه بدانکه این بیست
ونه اصل کلام همه ومعني منست اسم انبیاء الله وغیره ومثل
این در هیچ کتاب نیامده است ومجموع این بیست ونه سوره است
وبیست ونه قسمت است ونماز هفده رکعت فرض وبعد بیت

مجموع

دوازده بعد د ایشان و بوجهی که لام الف مکرر باشد هفده فرض است
و یازده بعد د ایشان مسئله در حدیث است که قرآن در صورة
رجل در قیامت ممثل گردد لا تحرک به لسانک هم معنی است
و وضو ساختن در قرآن خواندن و مس او برای اینست یعنی انک
آن موضع را بشوئی و قرآن نخوانی و بعد از ان الحمد سوره الم اهل
که علم ادم است مجمل و مفصل ذکر ادم است در و الذین یؤمنون
بما انزل الیک وما انزل من قبلک و بعض مفصل ذکر ادم مست سجود
ملائکه و تعلیم اسما و خلافة و ظهور حسد و اعتقاد اول ملائکه
مطیع که سجده کردند و شیطان مردود شد و تفصیل جستن
او بر ادم و ذکر خلقة سبع سموات و مبدا و معاد و بنا کردن
خانه کعبه و دیگرها اگر گفته شود و رسول عم فرمود که دری گشود
و ملکی آمد و چیزی آورد که بهیچ پیغامبری نیامده است و
آن فواتح سوره بقره است و خواتیم آن سبع المثانی است
که پیش از و بهیچ پیغامبری نیامده است با وجود این همه این
سوره را سوره بقره خواند چون بسر علم ادم الاسماء کلها
برسی که سه خواهد بود که در و جز ادم است و علم است از ان
بقره که در رحل است و اسفل است معلوم گردد و سامری را
که خدایی نمود در صورة عجل او نمود اولم یروا انه لا یکلمهم
ولا یهدیهم سبیلا هم دلالت بر ان خواهد کرد و رسول عم

۷ و بوجهی که لام الف مکرر باشد هفده فرض است و یازده بعد د ایشان

گفت

گفت که قرآن در قیامة در صورة رجل در آید و تمامی قرآن بعدد
بهشت و نه کلمه نهاد و بهشت و نه کلمه حقیقی و کتابة خدایی و جز ادم
است و در وقت ممثل شدن قرآن بصورة رجل در قیامة معلوم
شود و گفت که سوره زهراوین در کسوة ابر سیاه و مرغان بیاید
بحکم سال لک یا قرآن ولم دوی کدوی النحل قرآن مدرک و
ذی عقل است و فرمود که سورة البقره در صورة مرغان بیاید و
خداوند چشم و هیئاة و نیکو خواهد بود و بحکم کلمة القاها
الی مریم و انا کتاب الله الناطق ذوی عقل است و رسول
عم خدا را دید در صورة امرد قطط خداوند سبع المثانی
بود که کل شیء هالک الا وجهه که کتاب و قرآن حقیقی
آن صورة خدایی است که صورة بشریت است و بحکم جرد مرد اهل
بهشت امرد خواهد بود بشکل حور و ادم که یوم ندعوا کل
اناس بامامهم امام خداوند سبع المثانی است از ان جهت
ظاهر قرآن چهارده کلمه مفرده اصل دارد تا مثال کلمه خدایی
و کتابة خدایی باشد که خلقت مادر مسیح است که کلمة الله بود یوم
ندعوا کل اناس بامامهم خلقت حور بود و رأیت ربی
فی صورة امرد قطط و صورة دحیه جبرئیل باشد هرگاه که
در صورة امرد قطط نگاه کند صورت سبع المثانی خدایی بیند
که سبع المثانی ظاهر نمود از او بود و هرگاه که بهشتی در صورة

باشد بحکم وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ اقل جنت یکی باشد سبع
المثانی او سبع المثانی حور کابچه [illegible] و کابچه [illegible] بر خط استوا كل
شيء هالك الا وجهه وازخلقه ایشان که امی بودند مثل
مسیح بن مریم یعنی امی بر اصل خلقت همه اشیا بظاهر و باطن و خیال
و تصور بکند همه را کتاب و کلمه خدای ببین و موحد شو برای
انکه کتاب و لوح محفوظ الهی بشکل انسان خواهد بود و هست همه
اشیا را در ایشان طلب کن و کتابه همه اشیا از ایشان بخوان برای
آنست که ستاره و ماه و آفتاب گاه باشد که درخت و در و مروارید
و هر چه ممکن باشد در خواب بینی و تاویل آن با انسان دارد مثلا
چنانکه یوسف عم دید که ستاره و ماه و آفتاب او را سجده کردند
و چنانکه شخصی ببیند که درختی افتاد تاویل بنفس باشد این
درخت این نفس بوده باشد و آن نفس را صورت انسان است که
کتابه خداییست و آن درخت در دنیاست و هم کتاب خداست
فی لوح محفوظ [illegible] قران اجبرئیل بحکم
لقول رسول کریم ذی قوة عند ذی [illegible]
از لوح محفوظ می آورد انه لقرآن مجید [illegible] نقل این کتابه
او بخود کردن خود ممکن نبود پس او را جبرئیل از قبل وحی
خدایی که بر لوح بود بخواند و آن مفهوم را رسول عم می آورد
تا این زمان که لوح ظاهر شود و آیه دیگر فرمود [illegible]

کریم فی کتاب مکنون لا یمسه الا المطهرون پس کتاب
مکنون لوح محفوظ از ناپاکان قل هو نبأ عظیم ای القرآن
لکل نبأ مستقر بوجهی اسم مکان و بوجهی اسم زمان و بوجهی
اسم مصدر راست بمعنی استوا فی السنة [illegible]
[illegible] خدای تع محمد را سبب خواند یعنی
ای کلمه حق قرآن که تو از فرستادگانی چون او کلمه بود از پیش
خدا آمده باشد و باز جبرئیل او را ببرد و عرضه کرده باشد پس او
بدو وجه از مرسلین باشد یکی انکه کلمه بود که از پیش خدا
آمده بود بخلق و ملائکه و دوم انکه از پیش خدا به جبرئیل آمد
والزمهم کلمة التقوی او کلمه تقوی بود که مردم را از شرک
و کلمه عذاب و خبیثه خلاص میداد هرگاه که او از مرسلین
بوده باشد یعنی از خدا آمده باشد با آدم نیز آمده باشد و چون
شرف آدم به [illegible] علم آدم الاسماء کلها بود یعنی کلمه با آدم آمد اگر
کسی گوید که آن کلمه حقیقت محمد بود عم پس او شرف آدم
[illegible] بود یعنی کلمه با آدم آمد اگر کسی گوید که آن
کلمه حقیقت محمد بود عم پس او شرف بچیزی یافته است که آن
چیز حقیقت محمد بوده است جواب آنست که آدم را گفت کلها
وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا لا مبدل لکلماته [illegible]
[illegible] واقع شده باشد چون در حضرت [illegible]

مستقر

بحکم تغلیب بجای آورد و در سفر پانزده و در جمعه پانزده نؤمن
بالله وبکلماته واقع شده باشد چون اضافه کلمات نخود
کرده میباید که مراد تمام باشد نه اقل جمع سه باشد یا زیاده
آمن الرسول بما انزل الیه والمؤمنون کل آمن بالله و
ملائکته وکتبه ورسله و در کتب ایشان این
چهار آمده است وعنده ام الکتاب وعندنا کتاب حفیظ
وعندنا کتاب ینطق بالحق هر دلالت میکند بر ام الکتا
که نزدیک اوست چون حق ظاهر شود بر خلایق صادق باشد که
ینطق بالحق پس ینطق دلالت میکند بر مستقبل فی السجدة
[illegible] حم عسق بیک قراءت چرا خواندند تا هشتاد
وشش حرف باشد و نقط براء آنکه در سفر وحضر با جمعه
هشتاد وشش سجده واجب است و آن صفت حق کسی
باشد که صلوة سفر را پانزده وحضر هفده وجمعه پانزده کرده اند
باشد آنکه فرمود وادخلوا الباب سجدا اگر کسی گوید که چرا عین
از حم عسق کم کرد جواب آنست که اگر حرف و نقطه را کم کردی
هشتاد وشش نمی ماند قال عم ان الله تبارک وتعالی
قرء طه ویس قبل ان یخلق السموات والارض
وقال عم لکل شیء قلب وقلب القرآن یس
ای لکل شیء اصل پس او اصل انبیا باشد و در سوره یس

آمده است [illegible] والشیطان
الآیه پس پیش از خلقت آسمان و زمین خداء تعالی بحث آدم و
شیطان و عهد فرزندان آدم و مخالفت ایشان کرده است از این
جهت فرمود رسول عم لکل شیء قلب وقلب القرآن یس
وقال عم اقرؤا علی موتاکم یس تا از نزع باشند در حالت نزع
باستماع آن از این جهان جدا شوند هشتاد وهفت حرف و نقطه
در حروف مقطعه قرآن آمده است روی انسان با پنج حس ظاهر
وموی و اجفان او هشتاد وهشت است یکی زیاده است تا مثال
بوجهی را ست باشد یک هفده را مثال یا طرح کن و حرف دوم
را بگیر در این بحث نظری هست حالا جهت نشان نوشته شد
[illegible] السموات واشتمالها علی الکل قال الله تع لو کان من عند
غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا پس معلوم شد که اندک
اختلاف هست و اختلاف کمتر از یک نمی تواند بودن و آن یکی
بواسطه مخرج است در اصوات در وقت ظهور کلمه که اگر این یک
خلاف نبودی امکان فهم کردن معلومات نبودی بسبب آنکه
همه اگر آبودی اسماء اشیا ممتاز نگشتی علی هذا ولا رطب ولا
یابس الا فی کتاب مبین چون لوح محفوظ باشد باید که چهار ده
کلمه در او باشد پس آن شکل انسانی که مظهر سه کلمه باشد وجه او
لوح محفوظ باشد و اگر چی بظاهر در این قرآن آن چهار نیست تا

لوح محفوظ کردد بوحي اما چون کفت مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ
وَأَنْزَلَ التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ مِنْ قَبْلُ در آنجا باشد یعنی در قرآن
فِي ذَاتِهِ الْكَلَامُ مَحَلُّ الْمَعَانِي هرکس که در وجود آمد در
باب ذات وصفات حق تعالی وحل وحرمت هیچ چیز بی کلام
معلوم نکردد وماءمور کلام بود هرکاه که آن نبي وولي ومؤمن
وکافر خواستند تادرک معنی کنند تا اول کلمه که سر از وجود
ایشان برنیاورد معنی نتوانستند کردن وایشان خود آن کلمه درک
بودند وَكَلِمَةُ التَّقْوَى لِلْمُؤْمِنِ وآن کلمه سر از وجود ایشان
بر می آورد برای معنی معینیست تا درک آن معنی بواسطهٔ
آن کلمه کند وآن کلمه مرکبیست از بعضی حروف هرکاه که سه کلمهٔ
مفرده سر از مظهری معاینه بر آورند ومعانی ذات وصفات
وماهیت خود ظاهر کرده اند که در مظهری مرکبات او بر نهج
بوده است وبوحي والهام وکشف حضرت عزت در باب ماهیت وبوحي
کلمه چه کفته است پس مجموع انبیا واولیا ومؤمنان وکافران
وغیرهم جمیع آمده باشند بجهة آنکه کلمه را انسان مظهر بود
مرکب بود از سه ومرکب در صفت مفرد است پس همه را مظهر
باشد فِي الْحِلِّ وَالْحُرْمَةِ قَالَ عَم أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللهُ تَعَ نُورِي
وقرآن نور است وکلمه مفرده در قرآن آمده است وچهار نیامده
است وحال آنست که حل وحرمت اشیا کر بند کان خدا از خدا معلوم

کردند

کردند تا سبب نجات وعقاب باشد سبب کلمه بود که اکر ایشان
خلاف لفظ انبیا وکلمهٔ الهی کنند بهمه حال کافر باشند واکر
متابعت کنند ناجي اند وسنت الهی جاری شده است که مجموع
انسان اعم از آنکه کافر باشند یا مسلمان در میان خود بیع وشری
دارند وعقد نکاح وحل وحرمت آن بواسطهٔ کلام الله دارند
مثلا چیزی را که بیع میکنند لفظی میکویند بایع چون آن لفظ کفت
از ملکیت او خارج شد وچون مشتری لفظی کفت در ملک
او داخل شد در جمیع امور عَلَى هَذَا الْقِيَاس وکفر واسلام
بر کلمه نهاده است اکر کلمهٔ توحید میکویند بلفظ فَقَدْ حکم کشتن
از و برخواست اکر باطن او با لفظ او موافق است ناجیست غرض
آنکه حل وحرمت اشیا بواسطهٔ لفظ انبیا وکلام الهی است
بَابُ الْمِيرَاثِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا آنکه پسر دو بهره می برد ودختر
یکی از آنست که دختر نصف آن دارد که پسر بهره وی دارد تا
معلوم شود که عند الله آن موی را چرا اعتبار است که اکر آن
موی نباشد ره بعلم کلمه وکلام الهی نمی توان بردن وانسان
احسن تقویم بواسطهٔ اوست واز آنست که هرکز زن بکمال
دعوت نمی رسد که در خلقت علم کلمه ناقص افتاده است ودو
زن در کواهی مقابل یک مرد است از آنکه هر یک نصف مرد را
پس هر دو را تمام حاصل باشد وملک بآن صورت می آید که امرد

است وقرآن در لوح محفوظ است وبراي آنست كه در عقد
مرد وزن شرط است كه مرد چيزي بزن دهد تا درست
باشد والا درست نيست از علم روي مرد معلوم ميشود
كه [illegible] است علم روي از آن رسول عم فرمود كه اگر مرد را چيزي
نباشد كه بزن دهد بايد كه الحمد را بزن تعليم كند خداوند
چهارده است اِنّ الحمد كه علم حقيقي آن كلمه است هيأت
تو ست هرگاه كه روي او همچون ماه شب چهارده باشد
آن باشد كه بر خط استوا گذشته باشي همه سياه وچه هيأه
نصف ماه گيرد از روي خلقت چه ابرو وچه مژه وچه ريش
وچه سبلت زن كاهي نيم مي برد براي آنكه در خلقت نيمه
آن دارد كه شوهر بر وي دارد وكاهي هشت ويكي مي برد
براي آنكه شوهر او انچه بر روي دارد كه مقابله انست كه
زن دارد بحساب صراط مستقيم كه البته گذر ببايد كرد كه
آن بهشت قسمت مي شود واگر چهار زن باشد همچنين
هشت ويكي مي برند ونهايت زن خواستن چهار رسند همه را
هشت ويك رسد وانرا چهار قسمت كن باب الحج والعمرة
وما يضاف اليها در روز هفتادم حج است وسه روز
ديگر ايام تشريق كه رو رجمه انداختن است پس از حروف
مقطعه چون هفتاد وسه بيرون رود چهارده [illegible]

طواف وسعي بر حجي [illegible] كه هفتاد وسه حساب بيند از وسه كه ماند
ايام تشريق است وچهارده ماند براي طواف وسعي مسئله
بر هر آدمي كه استطاعت دارد در [illegible] عمره او بر و واجب است
كه چهارده ميل بر كه حجر الاسود طواف كند بعد چهارده خط سياه
خود كه بر روي دارد وچهارده براي انكس است كه حجر الاسود
مثال دست وچهارده بار او را بوسد [redacted]
چهارده بار دست بر روي مالد ودليل بر انكه او مثال آن كس
است آنست كه رسول عم فرمود له عينان يبصر بهما ولسانا
ينطق بها مسئله وليطوفوا بالبيت العتيق چون او را
بيت العتيق خواند براي آنكه او قايم مقام آن كس است كه مردم
را آزاد خواهد كرد از جهل وحقيقت مردم كه [illegible] است
[illegible] است بسبب او از دوزخ خلاص خواهد يافت
ونيز آن عهد نامه از و بيرون خواهد آمد مسئله وچرا هفت
بار طواف ميبايد كرد بعد از آن چيز كه [illegible]
علت غايي آن چيز است كه بر روي او [illegible] و[illegible]
انكس كه كعبه مثال اوست همه اشيا از آسمان وزمين وغير رو
به كعبه دارند وبدو آورده اند [illegible] احرام كردن
است يعني چيزهايي كه پيش از احرام مباح بود در باب
احرام كه چرا بايد كه بهم زند وختم باشند كه آيا شد [illegible] اگر

الف باشد چنان باشد که بر هم دوخته و دررفته که جامهٔ احرام
پوشند همه چیزها بر وحرام شود که طواف خانهٔ خدا بکند
حلال شود مخلص آنست که جامهٔ مفرد در و پوشد
خیاطت کرده بحقایق مرکبات و خلق بشریت و علم وجه
مفردات است میباید بردن و در طواف باید که روی پوشیده نبا
برای آنکه روی در روی آدم دارد و در نماز همچنین باید که
روی از برابر کعبه و قبله نگرداند و چشم بر زمین هم بیفکند
گردان هم روی گردانیده باشد **بر عرفات** هر کسی که احرام حج
بسته است او توقف شاید کرد و هر موضعی از عرفات
است وان اصل پنجاه حروف و نقطه است که مثال آن چین
روی آدمی میگویند که عرفات حقیقی اوست هر
عرفات فرود آیند که اصل است احرام پوشیده که
است که کسی او را بر هم ندوخته است
بین العلمین بکند از دو تا ابرو
صراط مستقیم و عرفات
دار از و فرود العلمین بکذد
آن ملک است کند چون
از حروف مقطعه
طعه و ه

وهفت حروف وهفت نقطهٔ او را جمرهٔ عقبه ببیند از د آنجا
بماند هفتاد و هفت حروف چهارده حروف مقطعه که مکرر
نیست بعد ایشان هفت بار طواف کند و هفت بار سعی کند
آنجا بماند شصت و سه حروف مکرر حروف منقطع بعد از عید
برود و شصت و سه سنگ ببیند از د و نام خدا ببرند تا اشکال
حروف مقطع تمام شده باشد هر گاه که هفت جمره عقبه ببیند از د
بماند هفتاد و هفت حروف مقطعه پیش از آنکه رو تا برای چهار ده
اصل طواف و سعی کند برو بمزدلفه و مشعر و منی اما بو جهی
باء بسم از حروف مقطعه است یا سه حرفست یا عبادت
باشد از هشتاد و هفت حرف و نقطه سر یک ماه حج
هشتاد و چهار بماند هفت را جمرهٔ عقبه که هفت نقطه است
ببیند از د بماند هفتاد و هفت چهارده برای حروف مقطعه
بگذاری و جهت طواف و سعی شصت و سه بماند در ایام تشریق
آن شصت و سه را برای جمره ببیندازند **احرام حج** در سه ماه است
نه زیاده چون از مرکبات مجرد شود و جامهٔ احرام که کسی چیزی
بر و ندوخته باشد در پوشد تا بجای مفرد باشد برای زیاده
کردن خانهٔ خدا همه چیز بر وحرام شود از مباشرت حلال و صید
و بویهای خوش بعد از آن برود و طواف خانهٔ خدا هفت بار بکند
که آن طواف قدوم خوانند **در باب** آنکه زمین از او که شد

چون ثابت شد که اول زمین که خدا بیافرید زمین کعبه بود و آن
را از برای آن علت غایی میگوید که برای آنکس است که مثال او
و همه زمینهای دیگر را از زیر او بیرون آورد پس او یعنی
زمین تعلق داشته باشد بکعبه و حق کعبه باشد هرگاه کرده
روز حج تمام شود سه روز ایام تشریق باشد که جمرات ثلثه باید
انداخت بماند از ماه عید شانزده روز دیگر قاعده دارد که
شانزده گوسفند که بدست کشتن برای فوت آن روزها باشد
تا ماه تمام شود ده روز حج و سه روز دیگر بعد از حج روز چهاردهم
خلاص از فرض و سنن حج از چهارده حروف بی نقطهٔ حروف
مقطع چهار حرف و نقطهٔ دیگر حاصل میشود سه حرف و یك
نقطه امکان دارد که یك نقطه بجای یک فدیه بود که برای او
باید کشتن بآن دلیل که رسول عم ... که ... فدیه
گفت بکشند و پای یا دست او را بخون او سرخ کنند و بر روی
او بمالند و آن سه دیگر که بماند معین شوند که چه چیز است بغیر
از سه روز روزه و در مصابیح آمده است که رسول عم شصت
و سه گوسفند بدست خویشتن قربان کرد بحساب شصت و سه
جمره ایام تشریق و دیگر گوسفند ان را به علی کرم الله وجهه فرمود
کشتن او بدست خویشتن آن مثال را راست داشت بعد از آن
رفت بطواف کردن و آن وقت که رسول عم فرمود که شانزده فدیه

بکشند

بکشند نماز قصر گزارند بدلیل آنکه فرمود اَلْحَجَرُ الْاَسْوَدُ یَمِینُ اللّٰهِ فِي
اَلْاَرْضِ معلوم میشود که حج و عمره هر دو واجب است بجهت
بد که مثال چهارده چهارده طواف دیگر آن سه کلمه عبارتست
از عرفه و غیره یعنی مشعر و جای قدم و جمره آنك گفت که آن وادی
داخل حرم است در و مدخل میکنند ان مکرر انست که از هر کلمه
بر می خیزد بغیر کلمه که در انها مدخل نکنند و آدم و حوا در عرفات
بهم رسیدند و سنت است بر سر کوه عرفات زمانی توقف کنند
و چهل کس را از کسان خود یاد کنند و نام ببرد چون که از هفتاد و دو
سه بیرون رود چهل بماند و ازین جهت بمذهب اهل سنت چهل
کس می باید تا نماز جمعه منعقد گردد عرفات مثال پنجاه علم است
از انجا بمشعر برد که عبارت از روی آدم است یعنی چهارده روی
که آن پنجاه علم است از انجا بمنی برو که جای انداختن هفت
جمره است بعد از آن شصت و سه گوسفند بکشند بعد چهار ده
چهارده طواف و سعی بکند چرا مثنا سنگ می اندازد چون
ایشان مثال انسانند برای آنك آن شصت و سه می باید
که در راه خدا قربان کنند بعد از آن سر بتراشند تا آن تراشیدن
دلالت کند که بعد ده هفت جا که بر روی موی است طواف خانهٔ
خدا باید کردن که غرض از آفریدن آن هفت ایشان آن هفت
است که خانه خدا دارد أَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ بعد از آن در روی

كه از شكم مادر آورد طواف خانهٔ خدا كند وبآن قدر كه موضع آن موي است وبآن قدر كه آن موي است كه از بطن مادر آورد وطواف خانه كند وصفا ومروه كه عبارت است كه مثال ابراهيم و اسماعيل بكند يك بار براي حج ويك بار براي صفا ومروه پس هم چنان باشد كه چهارده بار طواف كرده باشد بعدد كلمهٔ حروف مقطعه وچهارده طواف كرده باشد بعدد حروف مقطعه براي صفا ومروه كه مثال ابراهيم واسمعيل است مقام كه حق براي اين گفت كه **لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا** براي آنكه ايشان مظهر وباني كعبه بودند **فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ** علمها خواهد بود حروف تهجي بانجا نمي رسد وان نمي شود همچنانكه سبيل بهمه جا وهر كه بحج كو خانهٔ خدا است خواهد رفت برو واجب است كه انجا توقف كند چون از انجا بيايد **بَيْنَ الْعَلَمَيْنِ** بگذرد كه بوجهي عبارتست از دو چهارده وبوجهي عبارتست از دو ابرو ومژه چون از عرفات بگذرد كه آن اعلامهاي معين **فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ** كه مثال رو پيست كه بحقيقت علامتست كلمه است خدا را انجا ياد كند يعني كلمهٔ او را انجا ياد كند كه ست علامتست كه چهارده سياهيست بر چهارده موضع كه حقيقت مشعر الحرام است كه جاي معلم است وحرام از براي آن گفته كرده است كه نفس

بشر است وجاي ديگر اين مثال نيست **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ** يعني بكلمهٔ او روان شد كه ناس است كه عبارت از ان ست كلمه است از ان جا روان مي شوند بچاه مثال دو بيست و شش ديگر چشم وسياهي وسفيدي وهفت در كه گوش وبيني وچشم ودهن است چنانكه شصت وسه باشد بعدد ايشان رسول عم فرمود تا گوسفند كشند وبعدد چهارده اصل طواف كرد **فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ** يعني روي بآن خانه كن ونماز كن وشتر بكش بجاي آنكه اسمعيل را مي خواست كه روي در آن خانه كرده بكشد از عظمت آن خانه يعني بجاي خويشتن اشتر بكش چارده طواف ميبايد كرد در حج وعمره وقتي كه طواف خواهي كرد از حجر الاسود ابتدا مي بايد كرد وشش ارش از حجر الاسود دورتر استادن براي بيني وزين بيني كه روست وسيلت است ودايرهٔ سياهي روي يعني ريش كه شش ايشان وبعدد چهارده سياهي سر وابرو ومژگان وآن چهارده محل اند طواف خانهٔ خدايي بايد كرد براي آنكه آن حجر مثال آن كس است كه خدا وند چهارده است همان چهارده كه طواف كننده دارد طواف كننده بعدد چهارده خويشتن واجب است كه براي چهارده طواف كند براي آنكه عرش بسبب طايف او بوده است وبراي آنست كه مثال اوست

چهارده چشم ومژه وکنا بر دیکر اوست کر رسول عم فرمود
کر حجر الاسود را دو چشم و زبان خواهد بود یعنی او مثال کس
است کر خداوند چشم و زبان وابرو ومژه وغیره باشد
وانکه علی کرم الله وجهه کفت کر خداء تع عهد کر از همه
خلایق کر **اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ** کرفت آن عهد نامه را بد و سپرده
است یعنی او بر هیئة انسان است یعنی سرّ وحدانیت
وازل ازان کس کر او مثال اوست ظاهر خواهد شد وانکه
کفت کر بد و سپرد آنست کر در علم قدیم او چنان بود کر مظهر
آن او باشد ومکه کر امّ القری است بان معنی کر مثال اوست
ودیکران تبع او بیند بران علت غایی خلقة وجود اوست
واصل مکه زمین خداست ومثال آنکس است کر او اصل و
خداوند کلام است وانکه فرمود رسول عم **نَزَلَ الْحَجَرُ الْاَسْوَدُ
مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ اَشَدُّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ فَسَوَّدَتْهُ
خَطَايَا بَنِي اٰدَمَ** یعنی فرزندان ادم مخطی باشند بوجهی ان
وجوه کر او از دیدهٔ ایشان پنهان ماند **وَقَالَ عم حَجَرُ الْاَسْوَدِ
يَمِينُ اللهِ فِي الْاَرْضِ** در حج یک حیوان کشتن سنت است
ازان کر یک حیوان چهارده نشان دارد و واجب است که
طواف حجر الاسود کر خداوند دو چشم خواهد بود چهارده بار
بکند وحج وعمره اکر کسی زیاده از یک حیوان بکشد حساب نیک

ابراهیم

ابراهیم عم برای پسر یکی کشت کر مثال است **اِنِّي اَرٰى فِي الْمَنَامِ
اَنِّي اَذْبَحُكَ** الآیه حق تع بخشید وکفت **فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ
عَظِيمٍ** یعنی بعوض فرزند ابراهیم کو سفند قربان کند یا حیوانی
دیکر یکی وجه دلیل آنست کر بحقیقت آنکس کر نفس خود را
خواهد کشتن و بخونبهای آن سرّ علم ازل وابد بر وظاهر
خواهد شد از پشت او بود کر اسمعیل است چو او پدر آنکس
خواسته بود خداء تع از کشتن او نهی کرد و بوجهی دیکر آنست
کر خدا با براهیم نمود کر پسر را بکش روی در قبله کرده کر آن
خانه خانهٔ خدا است کر سنت الهی چنین است کر مردم فرزند
خود را از بزرکی وعظمت خدا وخانهٔ او پسر خود همچو
اسمعیل را بکشد امّا فدیه داد کر آنکس از پشت او خواست
بود کر اکر او را بکشتی آنکس ظاهر نشدی از نسل او و بقاء علهٔ
سنّت ابراهیم عم سنّت است کر هر کس کر بحج رود واجب
است حیوانی بعوض نفس خود بکشد کر نفس ایشان مستحق
آن نیست پیش خدا کر خود را در راه خدا روی بخانه کرده
بکشند برای انکه علّت غایی در خلقت آن نفس کامل بود
امّا چون ایشان هم معتقد ان کس اند کر خانه مثال اوست
حق تع از ایشان بفدیه راضی شد همچنانکه از اسمعیل اکر کویند
کر خداوند مثال چرا روی دران خانه میکند جواب آنست که

روي بمثال وجود خود ميكنند اكر كويند ابراهيم عم اسمعيل را كه مي
كشت روي در خانه كرده امكان دارد كه بكشتي براي ان خانهٔ
خدا را ايشان هر دو ساختند جواب آنست كه خانه را ايشان عمارت
كردند كما قال الله تع اِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ
وَاِسْمٰعِيلَ پس هر كاه كه جاي ان بود كه اسمعيل و ابراهيم و مؤمنان
روي دران خانه كرده خود را بكشند و بعوض خود بحق تع فديه
دهند هر كس كه روي از خانه بكرداند بمذهب انبيا خونش حلال
باشد و سنت است كه حيواني را قربان كند اول قربان كننده خود
را از براي مثال نفس ميكشد هر كاه كه نفس را در راه خدا بكشد
اول منفعت آن باو عايد خواهد شد بعد از ان بديكران كه انبيا
اول معرفت نفس خود و خدا براي خود حاصل كرده اند بعد از ان
بديكران كه انبيا اول ... مردم ديكر رسانيده عبارة از مسجد
حرام وجود كسي است كه كعبه مثال سر اوست و انكه رسول عم فرمود
كه در آخر الزمان خدا او را از ميان بردارد با سمان برد بوجهي ان
خواهد بود هياة انساني ازو كه مسجد حرام است ظاهر شود و
قرينه است كه فرمود در قيامت حجر الاسود را دو چشم و زبان
باشد و انكه عهد نامه اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ باو سپرده است بمنطقي
خواهد بود كه او مثال انكس است و متصل بمسجد حرام است معلوم
است كه مقام ابراهيم عم سر اوست بعد ده هفت پيكر خويشتن

برانجا

برانجا طواف كند بزه نباشد از انكه ايشان پدر صاحب كعبه بودند
و مقام خود را در وجود او تعين كرد كه روي در حجر الاسود كند و
پرستش خدا كند فِي بُيُوتٍ اَذِنَ اللهُ اَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا
اسْمُهُ و آب زمزم آنست كه آواز ميكند و زمزمه دارد در مقابل
حجر الاسود و عبارتست از روي كه در روي بر سه قسمت مي
شود تا معلوم شود كه او در تحت امر كلمه است از ين رو بوجهي
آواز ميكند اول مكه تمام مثال اوست بعد از ان جد اكرد بيت
الحرام را كه عبارت از مسجد الحرام است كه مثال تن اوست با ان
كعبه را جدا كرد كه مثال روي اوست و كعبه بوجهي مثال سر
اوست خانهٔ كل ساخت و كفت كه خانهٔ خدا است همچنانكه موسي
عم از آتش شنود كه من خدا ام اَلْحَجُّ اَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ مراد از
اشهر سر ماه است و از انست كه بالماء هشتاد و چهار ست اكر
سايل سوال كند كه ماه حج آنست كه در دهم او حج است چون يكي
بجاي ده واقع شود يك جواب آنست كه يك روز بجاي بعضي از
دو ماه است همچنان رسول عم فرمود كه روزي ساعتي باشد
پس يك بجاي ده بود كه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثَالِهَا
تراشيدن سر براي آنست كه آن شش ديكر كه هست يعني هفت موي
مژكان و ابرو بعد ايشان بحجر الاسود هفت طواف كند از براي
انكه علت از افرينت آن هفت موضع حاجي صاحب حجر است بر

لبقا

حاجي واجب است که خلقه خویشتن را در روز طواف کردن بران
خانه کم کرد اند همچنانکه اسمعیل را خداء تع با براهیم فرمود که قربان
کند روي دران خانه کرده که تعظیم آن خانه دران کتابست
که بیش او همه حاجیانرا ترک خلقه خود باید کردن نقصان در
خلقه پیدا کرد با وجود کمال او بوجهي دیکر سر تراشیدن بجهة
آنست که تا جد کند میان موي روي و بوجهي دیکر براي هیأة
تا دلالت کند که بآن هفت عدد هفت عدد طواف میباید کرد في
أعداد الطواف اکر سایل سوال کند که این که خداء تع فرمود که وليطو
فوا بالبيت العتيق در قرآن هفت طواف ازکجا معلوم میشود
جواب از ولقد آتيناك سبعا من المثاني ونیز که در طواف
وصلوة وقراءت سبع المثاني واجب است باب الجهاد وما
يتعلق بها مجاهد را در روز جنک نشاید که پشت بر کافران کند
و روي ازیشان بکرداند بواسطهٔ آنکه روي مجاهد ظاهر امظهر
کلمة الله است و ره بحقیقت خود برده است و اظهار حقیقت
بر خود میکند بحق و روي کافر ره بخلقه و حقیقت خود نبرده است
وآن حقیقت برو مخفي است و مظهر کلمهٔ باطل شده است و منکر خلقه
است بس روي ازو نشاید برتافت و نسزد که کلمهٔ باطل بر حق
غالب آید وحق مغلوب کردد و چون بکریزد در عقب او نرود
که کلمهٔ حق او را کریزانید و برو غالب آمد ولا تحسبن الذين

قتلوا

لابراي آنکه کلمة الله از منکرشان منقل
بیست وچنان سبیل حق اند

قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون الآية
خلقة انسان في سبیل کلمهٔ خداییست کسانی که در ره کشته بیند
نزدیک خدا بیند که آنچنان بخدا رسند چون آدمي بشمشیر و
سعي تمام دین را بر مردم ثابت کرداند تا آن باشد که ابدا
او دران شریک باشد ٣ اکر سایل سوال کند که چون صورت انساني
در احسن تقویم ظاهر شد که خلق الله تع آدم على صورته انبیا
از چه جهة با وجود همه ترتیب انجم و افلاک آن صورت را خراب
میکنند و میکشند بلکه دران خود را بکشتن میدهند جواب
از دو وجه است یک آنکه غرض ازین ظهور معنی است چون ان
صورة ره بمعني نمي برد معدوم کردن بانواع اولي تر است دوم
آنکه آنکه هم از تعظیم آن صورت است که آن صورة را صورت
خدایي دانند و تعظیم او کنند چنانکه پیش خدا است چون
نمي کند خراب کردن او اولي باشد باب الزكوة والخمس
وما يتعلق اليها فويل للمشركين الذين لا يؤتون الزكوة
وهم بالآخرة هم كافرون زکوة دادن آنست که ده یک
از مال بیرون کني و مشرک کسي نیست که یک انکشت از ده
انکشت بیرون میکند بتحقیق و این عادة نیست از یک انکشت
تشهد در وقت تشهد که سر بند است و بازده دیکر را ازهم
جدا کند چهارده چیب جدا باشد که واجب است او را چنین

٣ بس اعظم درجه جهاد باشد

کردن تا مشرک نباشد و چهار تکبیر نماز مرده بگذارند که عبارتست
از چهار معلوم و بعد از آن ببیند در همه اشیا که خدای تع شریک
ندارد وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَاَنَّ لِلّٰهِ خُمُسَهُ و للرسول وَلِذِي
الْقُرْبٰى وَالْيَتَامٰى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ اِنَّمَا
الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ
عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ ٧ وَفِي سَبِيلِ اللّٰهِ والغارمين ٧
وَابْنِ السَّبِيلِ با خدا مستحقان چهارده اند اگر خدا را حساب
میکنی پس مستحقان بر چهارده تمام می شود و اگر از مستحقان
حساب میکنی بخدا چهارده عدد تمام نشود در اوّل و اخر
یک مستحق سجود کردن است همچنانکه یوسف عم که چهارده
هم بود که مادر و پدر و برادران او را سجده کردند اِنَّ لِلّٰهِ
عِبَادًا لَيْسُوا بِاَنْبِيَاءَ وَلَا شُهَدَاءَ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّونَ
وَالشُّهَدَاءُ بِمَقْعَدِهِمْ وَمَنْزِلِهِمْ اِلَى اللّٰهِ تع يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ وَقَالَ عم لِكُلِّ شَيْءٍ مِفْتَاحٌ وَمِفْتَاحُ
الْجَنَّةِ حُبُّ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ هُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اگر جلساء خدا نباشد چون خدای تع خویشتن
را چهارده هم ایشان کرد آید بر بن معنی جلساء الله اند برای
آن فقیر اند که کسب نمی توانند کردن و مسکین اند که از همه
بگذشته اند تا خدا چهارده هم ایشان شده است بحسب ظاهر

آن چهارده چو آن فقرا و مساکین است که ره بچهارده
برده است مَسْئَلَه چرا پنج یک باید دادن برای آنک از
پنج انگشت یک انگشت برای کلمهٔ توحید بیرون می باید کرد
تا چنان باشد که از چهارده سر بدر کرده باشد و آن پنج یک
را بر پنج قسمت میباید کردن که پنج انگشت دست چپ
است تا چنان باشد که سر را قسمت کرده باشد بر چهارده
آنچنانکه در تشهّد است و بوجهی دیگر که بر شش قسمت
میکنند آنست که اهل خمس و زکوة هم با یکدیگر چهارده
کس باشند چرا خمس و زکوة و حج و صلوة و غیر هم را بر عدد
پنجاه نهاد برای آنک او مثال صورة ادم است که صورت مظهر
سی و دو کلمه است و این همه تکلیف از برای ایشانست بَاب
الْحُدُودِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا فَصْلٌ فِي الرَّجْمِ چون معلومست
که از هشتاد و هفت حروف و نقطهٔ مقطعه چهارده بی نقطه
مثال آن چهارده است که بر روی است مردان را و هفت آنست
که بر روی است زنان را پس زن آن کس باشد که او را هفت بر روی
باشد و هرگاه که کسی صاحب هفت را بناحق ربی کند او را
هشتاد باید زد برای آنک هفت برای روی او برود هشتاد
بماند الشَّارِبُ الْخَمْرِ شارب خمر را چهل تازیانه بزنند از آنک
از هفتاد و دو چون سی و دو بیرون رود چهل بماند و از آدر را

هشتاد کرد و چهل باشد ثمانين جلدة اول جمع دو است چنانکه
در کلام مجيد ميفرمايد فقد صغت قلوبكما چون از هشتاد
و دو دو بيرون رود هشتاد بماند اگر کسي آدمي را بکشد
ميراث خود را واگر کشنده را ببخشد شرعا جايز است
و خداوند مال دزدي را اگر ربع دينار دزديده باشد ببخشد
جايز است بسبب آنکه گفت در ربع دينار دست ببرند
که آن مثال چيزي است که آن چيز داخل حد است که ربع دينا
است والسلام باب الصوم وما يتعلق به صوم عبادتست
از باز ايستادن از طعام و شراب و سخن گفتن بدليل اني
نذرت للرحمن صوما فلن اكلم اليوم انسيا ولا
تأكلوا لحم اخيه ميتا الآية پس زبان را صوم است
از غيبت نه از ذکر الله و اين که گفت اني نذرت للرحمن صوما
فلن اكلم اليوم انسيا شامل ذکر الهي نيست بجهة آنکه
کسي روزه بجهة خداي تع دارد او را ذکر الهي بايد کرد نهايت
روزه را که حضرت عزت در کلام مجيد ياد کرد شهرين
متتابعين فرمود که دو ماه باشد از آن شصت روز باشد
که عدد شصت فقير است عند الله اول بدليل ستون ذراعا
وثاني ستون مسكينا ستون را نصف سي باشد سي و
شصت باشد بدليل كتب عليكم الصيام كما كتب على

الذين

الذين من قبلكم وصيام باز ايستادن خواهد بود از کلام که غير
کلام خدا باشد کما کتب گفت پس ماه دوازده است و علم
وجه دوازده است و يکي او هم است اول روزه ماه در ماه
رمضان بيست و نه روز است يکي براي کلمهٔ کتب انبياء ديگر
تا مزيّت و کفايت بودن يک کلمه معلوم شود همچنان که در هفته
است و صيام سي است تا نصف شصت باشد و يک روز عيد
و يک خروج صوم همچنانکه عيد قربان شهر رمضان الذي انزل
فيه القرآن انا انزلناه في ليلة القدر حم و
الكتاب المبين انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا
منذرين فيها يفرق كل امر حكيم الفقر سواد
الوجه في الدارين حديث است شب قدر در عشر آخر
است براي آنکه آن چهار در عشر آخر است و شب قدر راست
وجه انسان که همه اشيا براي علميت کلمهٔ خدايي که اندازه ميکند
از روي خلقت از وي بيابد گرفت تنزل الملائكة والروح
فيها باذن ربهم من كل امر سلام هرگاه که در نماز يک کلمه
که هفده رکعت است مزيّت کلمه ظاهر مي شود در روزه هم يک
کلمه که بيست و نه است تمام باشد که اول است از سي پس در
سي مناقشه نيست که نصف شصت است روزه داشتن
بوجهي بي روز است و روز ديگر عيد و روز ديگر خروج است

از عید و روزه و عید قربان دوم است که وجه است و سه
روز تشریق و چهارم خروج است اگر سایل گوید در غاز بیک
کلمه مزیت یافت که هفده است که اگر شانزده باشد منا صفر
باشد پس بنیمی عمل کرده باشد و بر نیمی نکرده نیک نباشد
چونست که شصت کلمه را که ست و سه است یک نیمه روزه را
همچنانکه نیما نیم باشد نیک نباشد جواب آنست که اگر به
چند بی مزیت می یافت در تنصیف دو کلمه بیش نمی ماند
و در صلوة بعد از تنصیف شانزده کلمه می ماند سر روز
روزه می باید داشت و ساکن بودن رویت ماه در بیست
و نه روز حاصل شود معلوم شد که قطع ست منزل کرده است
دالست بر آن که شرف او در قطع کردن ست منزلست نه بیست
و نه روز و اگر در سی روز رویت حاصل شود بر همین مثال
شرف در قطع ست منزل یافته باشد نزد رسی روز که درین معنی
مراد بیست و نه روز و سی روز نیست بسم الله الرحمن الرحیم
آن حدیث را در مصابیح طلب کن که حق تع گوید با جمیع مردمان
که هر کسی آن خدا را که می پرستید پیش او روید آخر چون نوبت
بمحققان و مؤیدان رسد حق تع خود را بصورت آدم بر ایشان
تجلی کند آخر حضرت احدیت گوید میان ما و شما از زبان
انبیا نشان نبود که مر آن نشان بشناسید گویند بلی

نشان آنست از زبان انبیا که حق ساق خود را از عرش خود فرو
گذارد همه مؤمنان سجده کنند آن ساق را که حق تع در قرآن
فرموده است یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ وَیُدْعَوْنَ اِلَی السُّجُودِ
روزی که حجاب از ساق اعظم وا برده شود خلق را بسجده خوانند
آنها که خدا را بتحقیق دانسته باشند چون آن ساق را از عرش
بر بینند سجده کنند و آنها که خدا را بتقلید و آوازه پرستیده
باشند استخوان پشت ایشان یکپاره شود و سجده نتوانند
کردن ساق ساق آنکس است که خاک وجه او از کعبه است و اسم
کعبه که بر کعبه افتاد و در صلوة که رو در مقام وجه که کعبه است
کعبین را غسل باید کرد اگر بیت الله مقام وجه است اما اسم کعبه
بر و اطلاق کرد که هر جا که وجه باشد کعب نیز باشد یعنی استحقاق
آن دارد که رو در کعب او کرده پرستش حضرت احدیت کنند
وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ اِبْرَاهِیمَ مُصَلًّی و در مقام ابراهیم عم
نشان دو پا در سنگ موجود است یَوْمَ یُکْشَفُ عَنْ سَاقٍ
حجاب که از ساق وا کنند که متصل است بکعب از کعب نیز
حجاب مرتفع شود و چنانکه کعب در دوزخ در نهد ازین
معنی است این بیان را از نسخه خواجه بایزید تبریزی
بندگی امیر نوشته که بخط ید حضرت مولانا بوده است
و داعی نیز از ایشان نوشته ام فی افضل کتب الکلام

بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بی کلمات آنست که در وجود ادمی
موحد مرکب میشود آن ترکیب که در اشیا نظر عالی کند و ببیند
که سه کلمهٔ مفرده چون بر همه اشیا محیط است و علم همه اشیاست
و همه اشیا قوة ازلی اند و لطف و قهر از قوة ازلی ظاهر میشود
و همه یک کلمه اند اگر قوة ازلی بیرون رود بتصور کلمه و صورت
موجود نباشد و اگر کلمه و صورت نباشد قوة ازلی باشد و در
ذات خود همه یکی اند و نظر کند همه اشیا را ظاهر و باطن قوة ازلی
ببیند و کتابت خدایی ببیند و کتابت تابعین او داند از آن فرمود
که گوینده کلمهٔ توحید را نکشند این بیان را در نحو پارسی حضرت
مولانا یافته اند مانمی گوییم که بهترم از انهایی که پیش از ما
آمده اند اما می گوییم که همه ایشانند که در ما ظاهر شده اند و آن
چیز که در ان وقت بر لباس دانسته اند امروز بی لباس می
گویند بدلیل كُنْتُ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ سِرًّا وَصِرْتُ مَعِي جَهْرًا
الْمَسَائِلُ الْمُتَفَرِّقَةُ فِي اسْتِوَاءِ الْقَامَةِ جهت آن ادمی
مستوی القامه است از جمیع الحیوانات که علم کلام اوست
و علم استوا دارد و دیگر آنکه صراط مستقیم است که إِنَّ رَبِّي
عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ برای آنکه او علم سه اینز است و کلام از
متکلم جدا نیست اگر شخصی از ترسا سوال کند که چه سبب بود که
عیسی عم گفت که من هرچه با شما گفتم باشارة و تاویل بود این

بار بیایم همه را ظاهر کردانم از برای آنکه آن وقت ظاهر نمیتوانست
کردن که همه کلمه سه بود و او مظهر همه در ان وقت نبود می دانست
که در وقت دیگر و در مظهر دیگر ظاهر شود که بهمه تلفظ کند و
تمامی خلقت آفرینش کلمه در وظاهر شود ان زمان ظاهر تواند کرد
و اگر نه بیان خلقت که در مقابلهٔ کلمه است چون کلمه بزبان اورا
نیست چون ظاهر تواند کرد فِي أَسْمَاءِ الْحُسْنَى قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ
اللهُ وَجْهَهُ وَرَضِيَ اللهُ عَنْهُ يَا كهيعص معلوم شد که
اسماء الهی است حال آنست که هر اسم که در دو جهان هست
و بود و خواهد بود مرکب از حروف هجی است برای آنکه خدای
تعالی اسم ذات خود حروف هجی را کود انید تا همه اسما در ضمن
اسماء حسنی داخل باشد و صورة انسان و حیوان علامت
اسم الله دارد که اسم عبارت از حروف مقطعه است هر گاه
خواهی که ایشان را بکشی نام خدا باید بردن از انک ایشان
علم کلمهٔ خدایی اند هر گاه که حقیقت ایشان را کسی خواهد که
غیر ایشان بکشد تا علم ایشان را ظاهر نکرد اند که اجزای
ایشان علم اسم الله است بحقیقت کشته نکشته باشد فِي
الْأَسْمَاءِ الْحُسْنَى حروف مقطعه کهیعص خواهد بود بدلیل
يَا كهيعص برای آنکه هر اسمی که حسنی باشد از ایشان مرکب
خواهد بود قرآن از نوع ... ظ محمد عم بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ فِي

لَوْحٍ مَحْفُوظٍ وَلَوْحِ مَحْفُوظْ شكل آن كس است كه همه چيز در و
موجود است و همه چيز در كلام اوست بَلْ هُوَ قُرْآنٌ كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ
مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ خداي تع بشكلي آفريد در عالم
مثال كه او شكل لوح دارد و علامت سه كلمه كه همه كتاب آسماني
مركب از يشانست در وجه آنكس بنمود از روي خلقت كه كعبه
مثال اوست و آسمانها از روي وضع رود در زمين كرده در ربع
انداز براي آنكه آن شكل در عالم خاك ظاهر شد بكلمه فِي الْمُحْكَمَاتِ
وَالْمُتَشَابِهَاتِ وَالرُّؤْيَا بسم الله الرحمن الرحيم هُوَ
الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ
الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ براي آن بعضي متشابهات و
بعضي را محكمات كفته كه آنچه از همه اشيا ظاهر ميشود بعضي
محكمانست و بعضي متشابهات بان محكم چنانكه كاهي تصو
كند كه مكو ز يا ژ يا ذال است و شين و غين و مانند ان
و بعضي محكم است تا متشابه را بدو محكم كند چون متشابهاتي
باز كشت بمحكمات يا شد همه كلام مجيد محكم باشد وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا
تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ يعني متابعة متشابهات ميكنند
از جهة ابْتِغَاءِ زَيْغ و متابعت محكمات كه امّ الكتابست الر
كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ محكو ميتة است از صلوة و عدد

ركعات

ركعات تا معلوم شود اكر سوال كنند از انكه عنده علم الكتاب است
كه چرا بعضي متشابه است جواب آنست كه تا همه كس ره بمراد الله
نبرند الا آنكه او خواهد و تعليم او كند دوم آنكه اختلاف با يك
ديكر دارند ظاهر آن سه كلمه كه اخْتِلَافُ أُمَّتِي رَحْمَةٌ كه اكر آن
اختلاف نبودي معرفة الله از يك كلمه حاصل نشدي چنانكه
برهان خدايي كتابت شده است كه سه كلمه يك كلمه است دو
كلمه متشابه چنانكه بهم شبيه باشند كه شنونده آن كلمه را
فهم نتواند كردن كه آن كلمه ز يا ژ يا ذال است از شدة اتصا
تا دليل بر توحيد و اتحاد ايشان باشد و بوجهي ديكر جواب
آنست تا فرق باشد ميان داننده متشابه و نداننده كه
دانستن موقوفست بالهامات خدايي دوم سدّ راه و مانع
راه حضرت احديت كه صفت غضب و قهر است سيوم تا دلالة
كند كه آنچه در خواب مي بيند از ماه و آفتاب و ستاره غير از
انسان نيست بس بوجهي مجاز باشد آن ديدن بوجهي حقيقة
و آن مجاز نمودن براي حجاب و توحيد است تا معلوم شود كه
آن ماه و آفتاب و نان و خمر عين انسانست و مظهر كلمه است
فِي هَذَا الْمَعْنَى وَاشْتِمَالِهِ عَلَى الصَّلَوةِ امّ الكتاب هفده كلمه
سبع المثاني بدان معني است كه يازده ديكر داخل صلوة سه قرآنست
بشكل ايشانست يعني اين يازده را از يشان بطلب چون هفده

بآن معني ام باشد كه مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ
و بوجهي اخر متشابهات آن يازده ديكرند و نتوانند بيان
كرد ايند ان يعني تاويل آن اكر متشابهاتست بام الكتاب
وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ و بوجهي
ديكر هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ الم است در اول اين سوره
آمده است اينست كه حق تعالى درجاي ديكر ميفرمايد قرآن
بعضي مبين بعضي است كه الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ
ثُمَّ فُصِّلَتْ الآية همچنانكه شكل اين يازده را اخراج ميبايد
كرد از شكل آن هفده معني اين يازده را طلب ميبايد كردن
از شكل اين هفده اكر كويند تنوين ايات محكمات چه تنوين
است جواب تنوين تعظيم است بجهة انكه هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ
از انكه چيزي كه اصل باشد متضمن معني تعظيم باشد وَ
أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ هم تنوين تعظيم است و بحكم وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ اكر سايل كويد كه
آن كدام است أُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ جواب يَدُ اللَّهِ وَوَجْهُ اللَّهِ
وَأَصَابِعُ الرَّحْمَٰنِ و مانند آن فِي نُزُولِ الْقُرْآنِ جُمْلَةً
وَاحِدَةً إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
حم وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ الآية
إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب معراج حكم صلوة بعد

حم و جميع حروف تهجي نزول كرد و جميع قرآن را در صلوة خواندن
جايز است پس چنان باشد كه هم قرآن در شب قدر كه لَيْلَةُ
الْمِعْرَاجِ است نزول كرده باشد باسمان دنيا كه مكان آدم است
بحكم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا پرستش و صلوة بايد كرد و انكه
كفته است كه بيت العزة در آسمان دنياست كنايتست از آن
ادم از براي اين بيت العزة خواند كه ان عزتي كه ادم پيش
خدا داشت مسجود ملائكه شد فِي مَسِّ الْقُرْآنِ وَفَضْلِهِ عَلَى
الْقُدْسِيَّةِ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ چرا بي وضو و مس مطالعه
قرآن جايز نيست و حديث قدسي را مانع نه از انكه وضو
تعلق بصلوة دارد و آن چيز كه عدد صلوة بروست در مصحف
است نه در احاديث قدسي و جبرئيل عم آورنده قرآنست
نه حديث قدسي و از ين كلام بكلام وجه ادم بر و بي وضو
و طهارت مطالعه أن عند الله ممنوع است إِيَّاكُمْ
وَالنَّظَرَ إِلَى الْمُرْدِ فَإِنَّ لَهُمْ لَوْنًا كَلَوْنِ اللَّهِ عيسي
مسيح كلمه است وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا زيرا كه وجيه است
كه مسيح است و مسح كننده است و مسيح الدجال را رسول
عم مَمْسُوحَ الْعَيْنِ خواند و در عقب هر نمازي كفت
أَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ و مرويست كه در
عقب صلوة خواندي وَالْمَهْدِيُّ مَنِ اهْتَدَيْتُ فِي حُرُوفِ

بسم الله وعشر آيات بسم الله الرحمن الرحيم چون در وقت
قراءت در تلفظ در آید ده کلمه است که عبارتست از وما
بلغوا معشار ما آتيناهم قل فأتوا بعشر سور مثله
مفتريات واز عشر آيات که بر لوح موسى عم نوشته بود
وكتبنا له في الألواح من كل شيء موعظة که در وقت
کسر آن لوح این معنی معلوم شود که از کلمهٔ بسم الله الرحمن الرحیم
است وجواب است فإذا سويته از جهت علمیت کلمهٔ خود
ونفخت فيه من روحي از راه انف چنانکه در توریت است
وبجهت آن سید کاینات مرشد مخلوقات وخلاصهٔ موجودات
فرمود كل أمر ذي بال لم يبدأ فيه بسم الله فهو الأبتر اگر
سائل سوال کند که سبب چه بود که در اول جمیع سور بسم الله
الرحمن الرحیم آمد با وجود كل أمر ذي بال الحديث
ودر اول سورهٔ براءة ظاهر اینا مد جواب آنست که رسول
عم فرمود أنا مدينة العلم وعلي بابها وعلي رضي الله
عنه گفت العلم نقطة كثرها الجاهلون وجای دیگر
فرمود جميع أسرار الله في كتب السماوية وجميع ما
في الكتب السماوية في القرآن وجميع ما في القرآن
في فاتحة الكتاب وجميع ما في فاتحة الكتاب في
بسم الله وجميع ما في بسم الله في باء بسم الله وجميع

ما في باء بسم الله في النقطة تحت الباء وأنا النقطة و
ازین جهت بود که وقتی که آن سوره آمد رسول عم ابا بکر را
بخواند وگفت این سوره را نو ببر وبر مشرکان مکه تو بخوان
که إنما المشركون نجس فلا يقربوا المسجد الحرام بعد
عامهم هذا امر الهی شد که امیر المؤمنین علی برود
وبر مشرکان بخواند رجل مني که أنا مدينة العلم وعلي
بابها کتاب که مدینهٔ علم محمد است در او نقطهٔ باء بسم الله
باشد بحکم كل أمر ذي بال ودر هر سورهٔ بسم الله
الرحمن الرحیم رسول عم فرمود نوشتن در براءة حکم کرد که
ننویسند که نقطهٔ باء براءت با وجود آنک کلمهٔ عذابیست
دلالت میکند وقایم مقام بسم الله الرحمن الرحیم است وقتی
که از در سبع المثاني وعلم آدم الأسماء كلها وفرض على
خمسين صلوة ن والقلم وما يسطرون در آید
ودر حروف مقطعه مدخل کنند اول از در ن والقلم وما
يسطرون ما أنت بنعمة ربك بمجنون وإن لك
لأجرا غير ممنون وإنك لعلى خلق عظيم فستبصر
ويبصرون در باید آمدن که نصف کلمهٔ کاف ونون است
وصاحب نقطه است ومبداء جمیع خطوط از الف در گرفته
الی آخره نقطه است وهمان معنی که در بسم الله الرحمن الرحیم موجود

است وتا تو بدانی که در ضمن باء بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ بسم
الله الرحمن الرحیم موجود است چنانکه الله مستجمع جمیع
اسما است اوّل بسم الله الرحمن الرحیم واخر میم است اول برات
با امده است واخر میم که رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ ودانستن رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِیمِ موقوف دانستن عرش عظیم است که وَتَرَى
الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ عَلَى
الْعَرْشِ اسْتَوَى وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا خدای تعالی
ابتدا بکلمهٔ با کرد و با بحساب جمل دو است بحکم عَلَّمَ
آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ
مِنْهَا زَوْجَهَا ابتدا خدای تع از ادم وحوّا کرد وگواه دو می
باید چنانکه حق تع فرمود وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اما
رَجُلَيْنِ أَوْ رَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ همچنانکه الف و با این دقیقه
درضمن اوّل برات مندرج است که بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ
إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ تا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا
یعنی ایشان طواف کعبه که مقام عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا است
نکنند که خانهٔ خدا است و با دلالت برد ومیکند بنسبت
مشرکان وانچه دلالت بر دوی کند غیر دلیل خدایی بود از برای
اینست که در اوّل هیچ سوره با نیامده است الّا دربن سوره

بسم

بسم الله الرحمن الرّحیم در هر سوره آمده است واین با
قایم مقام بسم الله الرّحمن الرّحیم است ودر آخر او میم
آمد چنانکه در اخر بسم الله است واین سوره را سورهٔ توبه
میخوانند که انکس که وقتی که باز کردد بربی واسم الله و خمسون
صلوة این را بداند فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ که مَقَامَ رَأْسِ
وَجَبْهَةِ آدَمَ است وصلوة که خمسون صلوة که بعدد دو
انجا باشد پیش از بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ آن آیه است
که وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ إِنَّ
اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ که در عقب آن بَرَاءَةٌ مِنَ اللهِ
وَرَسُولِهِ است بس باید که بحکم وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى
که مراد رسول است عم داند که چرا بسم الله الرحمن الرحیم
دربن سوره نیامده که إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ بواسطهٔ
باء بَرَاءَةٌ که قایم مقام بسم الله است که الْعِلْمُ نُقْطَةٌ
آن سوره که در روایتی عدا است سوره مقطعه نیست ودر
هر سورتی که حروف مقطعه آمده در اوّل او بسم الله آمده
است بعد از ان حروف مقطعه بوجهی او مرکب است که بسم
الله است بعد از ان حروف مقطعه و بعد از ان مرکبات دیگر
خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا

مَثَانِي صد وچهارده سوره است كه آمده است در يكي بسم
الله نيست بس همچنان باشد صد وسيزده بسم الله آمده چهارده
او براء مثال اصل كلام وكلمه بيرون رود نود ونه بماند وازان
مثال چهارده بدر رود تا معلوم شود كه ايشان صفت الله دارند
وصفت وجه دانند وازان در سوره براة بسم الله نيامد كه اية
غضب بود دوم آنك در بيشان مشركانست وايشانرا ذهي
كرد وخداء تع از طواف بيت الله الحرام بس ذكر اسم الله بايد
كه طواف كعبه باشد ومشركانرا از طواف منع كرد وكفت كه كسي
خواستيم كه بر بيشان اين سوره بخواند كه انكس من باشد ازانك
كه در وقت ظهور حقيقت خانه منع مشركان ازان خانه كسي
خواهد كرد كه از رسول عم باشد تا مثال راست باشد چون
صورت مشركان از اسم اعظم خدا خالي شد ان سوره راكه
مخصوصست بايشان از بسم الله خالي كردانيد وَكُلَّ شَيْءٍ
أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ
مُبِينٍ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُ لَقُرْآنٌ
كَرِيمٌ فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ الايه بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ
فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ بس حروف تهجي كه در اوايل سوره است در
لوح محفوظ مثبت باشد وبحكم أَحْصَيْنَاهُ بايد كه معين باشد
كه چندست بحكم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا هم اشيا ايشانست

مَا لَا الْكَلَامُ وقتي كه حضرت عزت تعليم اسما بآدم كرده باشد آن اسما
كلمهٔ چند باشد بي شكل وپيكر وتعليم كتابة عَلَّمَ بِالْقَلَمِ وصورة
دادن ان اسما بعد ازان بوده باشد سخن هم انبيا وملائكه كه با
نبي كفته اند داخل اسماء ادم است كه آن اسمارا بعد ازان بحسب
اصطلاح هركس شكل وصورة داده اند وادم مظهر حقيقت ان
حروف واسما بود والبته ام الكتاب باشد قال عم أَنَا أَفْصَحُ
مَنْ تَكَلَّمَ بِالضَّادِ يكي معني آنست كه غير حروف مقطعه باشد
دوم آنست كه ضاد بحساب جمل هشت صد است سيوم آنست آنك
كه اسم صاحب تاويل است اكر همه يك كلمه نباشد وهرچه در الف است
در بي نباشد چون كويند كه همه در باء بسم الله است وازانست
كه ظاهرا در پارسي ميكويند كه شراب مخور كه عمل شيطانست
ودر عرب ميكويند كه إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ
رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ بس در پارسي آن كلمه
كه ميكويد مخور همين كلمه باشد كه در عربي ميكويد مخور باقي
برين قياس در اول فرمود بوضع واضع الف حرف لام حرف ميم
حرف باوجود انک الف سه حرفست تا توايشانرا يكي داني ودر
موضع ديكر كفت لام الف حَرْفٌ وَاحِدٌ باوجود انک دو است تا
تو ايشانرا يكي داني واذان واقامت همچنين وانچه زياده كرد
وهمچنين برو تا اخر مفردات كلام اول كه مركب شود اولي آنست

که اسم خداء تع باشد واجماع انبیاست که باسم خداء تع کسی را
نخوانند واسم کس نکرده‌اند اما اسم ملائکه وانبیا وغیرهما
بر غیر جایز است وجود آدمی کتابت خداست وچهارده برسس
آمده است ازین کتابت مقام مشترك ومحلّ قسمت واسم
اعظم اوست برای آنکه ظاهر در کتاب ظاهر که قرآن است چهارده
موضع سجده است که خوانندهٔ قرآن چون بدانجا رسد سجدهٔ خدا
بکند وهر که این چهارده علامت را بخواند روی در موضع جبههٔ
آدم کرده سجدهٔ خدا کند هرگاه که این خط وکتابت ظاهر علم خط و
کتابت خدایی وخط خلقت خدایی باشد هر کس که در وجه او نظر
کند در خط وکتابت نظر کرده باشد پس او گوید که من کتاب خدای
ام پس هر یك در وجه او قایم مقام خط صوری باشد فی الکلمة
والمظهر کلمه ومظهر هر دو قدیم‌اند اما قدرت کلمه دارد که چنانکه
خواهد برای مثال خود مظهری راست کند همچنانکه عرش را برای
مثال خود راست داشت وعرش نمی‌تواند که راست نباشد که بهتر تتی
موجود دانست پس بطریق اولی که غیر عرش خلاف نتواند کرد
پس معلوم شد که کلمه غالب است بر مظهر برای آنکه مظهر در تحت
خلقت کلمه است خلاف العکس کلمه او را بهر صفت که خواهد بر آورد
و او آن کلمه را نتواند چون سه کلمه علامت وجه انسان شد مظهر
کلام تام انسان باشد چون دیگران مظهر تام نیستند از آنست

که

که خداوند علامت تام نیستند خلقکم من نفس واحدة وخلق منها
زوجها یعنی تن او را وبثّ منهما رجالا کثیرا ونساء منها
برای آن گفت که علّت غایی ایشان بودند پس همچنان باشد که
از ایشان آفریده باشد فی قدوم القرآن مفرد ومرکب
قرآن قدیم است بچه معنی بآن که در وقتی که در تلفّظ می‌آید
اگر مفرد دانست اگر مرکّبات در زبان وذهن بغیر از یک کلمهٔ
مفرد نمی‌آید وبوجهی بهیچ کس قرآن وکلام مفرد نیامده است
همچنانکه الف بی تی ثی فی علم فی القلم وسواد الاعظم
مسئله نون والقلم وما یسطرون چه مناسبت دارد
ن والقلم وما یسطرون چرا الف والقلم نگفت از آنکه ما
فرّطنا فی الکتاب من شیء ن بحساب جمل پنجاه
است مسئله اقرأ باسم ربّك الذی خلق الی آخره
بدانکه اصل الله وربّ حروفست از آنکه مجموع اسما از حروف
مرکّب‌اند وعلم ایشان بحروف ونقطه است بعد از ظهور و صفت
خود باری تع خبر کرد وربّك الاکرم الذی علّم بالقلم ظاهرا
قلم نویسندهٔ حروف ونقطه است بواسطهٔ قلم راه بدان
حروف میتوان برد واز حروف ونقطه کلام قدیم ازلی ابدی
غیر مرئی که قایم است بذات قدیم سبحانه وتعالی وبسرّ
کتب انبیا وحقایق آن وبسرّ ازل وابدی توان رسید علیکم

بالسواد الاعظم وعليكم بحسن الخط فانه من مفاتيح
الرزق ومكان مستوي سمعت فيه صريف الاقلام و
درين سوره كه حضرت عزت منت مي نهد كه علم بالقلم
ذكر صلوة چرا كرد ازانكه در شب معراج در اول وحي كه صلوة
را پنجاه است واجب كرد بر محمد عم و امتان بر عدد علم ست
كلمه بود پس اگر كسي خواهد كه بسر صلوة قرة عيني في الصلوة برسد
و اول بسر حروف و نقطه بايد رسيد قل لو كان البحر مدادا
لكلمات ربي لنفد البحر قبل ان تنفد كلمات
ربي الاية ولو ان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر
يمده سبعة ابحر ما نفدت كلمات الله ميان علت
و معلول و فاعل و مفعول البته مناسبت شرط است
ميان اسما و مسميات مناسبت چيست مناسبت آنك
اسم عين مسما ست هم بي هفتاد حروف و نقطه را براي تعظيم
كه دلالت كرده بر مدلول خود قايم مقام حروف گرفت آن
حديث كه رسول عم فرمود كه حق تع بادم بيست و نه كلمه فرستاد
و حال آنست كه سه كلمه وضع انسان نيست واضع آن خداست
و گفت وعلم آدم الاسماء كلها پس تلفيق سه و بيست و
نه چون خواهد بود چون بزبان او آن چهار نيامده بود لام
الف را زياده كرد كه هرگاه كه مكرر لام الف خارج گردد چهار

بماند پس همچنانكه در چهارده سر ديگر كه في دال واو است
بعضي كلمه پيش خدا قايم مقام بعضي ميشود چنانكه صلوة
هفده ركعت و در سفر پانزده آيد و انرا ازان كم كرد تا آن
پانزده قايم مقام آن پانزده باشد كه در حروف مقطعه
ذكر آن نكرد و چنانكه باز در حضر هفده و در جمعه پانزده
آيد تا آن پانزده قايم مقام آن پانزده و چهار كلمه ديگر كه
با او نيامده است رسول عم در عالم مكاشفه ديد كه بادم
بغير از بيست و نه نيامده است ست او چون لام الف را
خدا با و نمود قايم مقام آن چهار باشد ازانكه لام الف چهار
كلمه است بلا مكرر آنست كه حق تع در حديث قدسي فرمود يا ابن
آدم اركع لي اربع ركعات چون بزبان او اين چهار حرف
جاري نشد اين دو كلمه را يك كلمه ساخت و بر زبان جاري
گردانيد تا عوض آن چهار كلمه باشد كاهيج ركعة نماز وتر
قايم مقام پانزده ركعة ميشود ازانست تا دلالت كند كه
همه يكي اند پس لام الف نيز يك حرف باشد و چهار بدين
دليل اگرچه در پنجاه حرف و نقطه آن مثال هست كه
چهار ديگر هست واما براي توضيح لام الف آورد لا رطب
ولا يابس الا في كتاب مبين آن چهار كلمه از رطب
يابس است و ظاهر اندر كتاب كه قرآنست نيست و كتاب

لوح محفوظ آنست که اصل همه چیزها در وی باشد این سه کلمه است
پس مظهر سه کلمه لوح محفوظ باشد وان کتابیست که بروجه
آدم است قال الله تع بل يداه مبسوطتان فمن أوتي
كتابه بيمينه مراد از دست معين است كه كلمه
است واهل هند میگویند تا این انتظار میکشند چون
ظاهر شود خداوند چهار دست خواهد بود ومراد آن چهار
کلمه است عن أبي ذر الغفاري رضه قال سألت النبي
صلعم قلت يا رسول الله كل نبي مرسل بم هو
مرسل قال بكتاب الله منزل قلت يا رسول الله
أي كتاب أنزل الله على آدم قال كتاب المعجم
قلت أي كتاب المعجم قال عم ا ب ت ث ج ح خ
الى آخره قلت يا رسول الله كم حرفا هي قال تسعة
وعشرون حرفا قلت يا رسول الله عددت ثمانا
وعشرين حرفا فغضب رسول الله حتى احمرت عيناه
قال يا أبا ذر والذي بعثني بالحق نبيا ما أنزل الله تع
على آدم الا تسعة وعشرين حرفا قلت يا رسول الله
أليس فيها ألف ولام قال عم لام ألف حرف واحد أنزل
الله على آدم في صحيفة واحدة ومعه سبعون ألف
ملك من كفر بلام ألف فقد كفر بما أنزل الله على

آدم ومن خالف لام ألف هو بريء مني وأنا بريء منه من لم
يؤمن بالحروف وهي تسعة وعشرون حرفا لا يخرج من النار
أبدا صدق رسول الله مصدقا لما بين يديه أن توریة و
انجیل وکتب سماوی که چهار کلمه در بیشان آمده است ودر جای
دیگر گفت فبهداهم اقتده انبیاء ماضیه هدایة که کردند
بدان کلمه کردند وخلقت ایشان بر فطرة الله آفریده شده مراد
از فطرت سه کلمه است پس کاهی او هفده وکاهی پانزده
باشد رسول عم فرمود هر چیزی را سنام هست وسنام
قرآن البقرة است بجهت دو وهر که او را اغواند شیطان که
سجدهٔ آدم نکرد درخانهٔ او نرود سنام بجهة آنست که در اول
سوره بحث اصل کلام است قال عم ان الله تبارك وتعالى
قرأ طه ويس قبل أن يخلق الخلق السموات والأرض بألفي
عام ودر سورهٔ یس آمده است ألم أعهد إليكم يا بني
آدم أن لا تعبدوا الشيطان إنه لكم عدو مبين
وأن اعبدوني هذا صراط مستقيم پس پیش از خلقت
آسمان حضرت عزت بحث آدم وشیطان وعهد فرزند
آدم ومخالفت انسان کرده است بجهة این فرمود رسول عم
لكل شيء قلب وقلب القرآن يس لوح محفوظ آنست که قرآن
وساير كتب وهمه اشيا در وی مثبت باشد ومظهر جميع علوم

باشد وآن آدم است كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ
وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ مجموع آدم
است بحكم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا جبرئيل عم قرآن از لوح
محفوظ میخواند وبر رسول عم می آورد وآن لوح محفوظ آدم است
بی واسطه آن از حق تع تعليم می گرفت كه يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ
فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ
ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ متابعت متشابهات میکنند از جهت
ابْتِغَاءِ زَيْغٍ ومتابعت محكمات كه امّ الكتابست الر كِتَابٌ
أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ محكوم است از صلوة وعدد ركعات تا
معلوم شود إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَإِنَّا أَنْزَلْنَاهُ
فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ ملائكه در شبی می آيد كه شب قدرست
قدر همه چيزها فرود آيد ملائكه بدو معنی باشد در
يكی شب اندازه كردن كه اندازهٔ همه چيزها دران شب میكنند
ويكی فرود آمدن بدان معنی كه ايشان درصورت شب قدر
در می آيند ووجهی ديگر كلام خدای كه در همه اشيا بود يا
لقوه در شب قدر باسمان دنيا كه مقرّ آدم است فرو فرستاد
بحكم لوح محفوظ وعلم آدم الاسماء كلها إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ
الْقَدْرِ شب قدرست كه از برای قدرست كه صورة وجه است
وكفت رويهای ايشان همچو ماه شب چهارده باشد كه امّ

الكتابست

الكتابست دران شب فرود آيد كه وجه انسان است وَمَنْ
أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ أَيْ لِكَلِمَةِ اللَّهِ يعنی
آن وجه كه بمثال كلمه فرود آمد بهتر است از هزار بدر
كنايتست از هزار ماه كه در هزار ماه شب چهارده باشد
از آنكه هر دو ماه يكبار قمر راست چهارده حاصل است و
قيد هزار برای آنست كه منتهای عدد است چنانكه رسول
الله عم فرمود إِنَّ أَوَّلَ قَوْمٍ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ
الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وشب قدر در ماه
رمضان باشد تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ
رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تَنَزَّلُ
خبر مُسْتَقْبَل است يعنی دران شب كه وجه بشريت بآن
معنی قدرست كه اندازهٔ كلام با ايشان كرد وَمَنْ أَحْسَنُ
دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ يعنی تمام ملائكه وروح دران
شب كه آن مظهر است فرو آيند مِنْ كُلِّ أَمْرٍ يعنی تا روشن
شود كه بهمه امری ايشان میروند وچون رسول عم فرمود
كه رويهای ايشان مثل قمر باشد كه در شب چهارده بود
پس ليله كفت وقمر خواست كه وجه انسان است يعنی
وجه آنكس كه قرآن فرو آيد وَنَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى
قَلْبِكَ اگر قرآن در شبهای ديگر آمده باشد امّا دران

شب بدل و دماغ او فرو آمده باشد نه در شب دیگر کمان می
برم که در حدیث وارد است که در هر ماهی شب قدری هست
قدر بوجهی آن شب باشد که استواء شب و روز بود برای
نت و سهو فِي فَضْلِ الْفَاتِحَةِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهَا بسم الله
الرحمن الرحيم لَا صَلٰوةَ إِلَّا بِقِرَاءَةِ الْفَاتِحَةِ بیک وجه
فاتحة الکتاب ادم است که همه اشیا کتاب الله اند و ادم
فاتحة الکتابیست که از روی بکتابة اشیا برسد و از ان
فاتحه را بعد د اسماء عَلَّمَ اٰدَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا روی بام القری
کرده باید خواندن و بوجهی فاتحه اسم فاعل است و معنی
کشاینده کتاب الله است و همه اشیا کتاب الله است
و آدم کشاینده آن کتاب است مَسْئَلَه سَبْعَ الْمَثَانِي
برای آن ام الکتاب است که مادر همه معانی است
و همه در بطن اوست و از و بیرون می اید بحکم إِذَا قَرَأْتَ
الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ آن شیطان
که تعلیم اسما از صاحب عَلَّمَ اٰدَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا نیافت و
سجده آدم نکرد و گفت أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ در جمیع و غیره که
بار بعد کلمه پناه بخدا باید گرفتن و سوره کنز را باید خواندن
که کلمه الهی است كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا الحدیث لَا تُخْرِجْ
كَنْزَ الْكَعْبَةِ الْأَذْوَسُوَيْقَتَيْنِ مِنَ الْحَبَشَةِ بمناسبت

يَوْمَ يَأْتِي السَّمَآءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ که پنجاه صلوة است مؤذن
بلال حبشی بود ظاهرا صورة دُخَانٍ مُبِينٍ دارد و علامت
خیر و خط استوا الکو کو بند چرا اول سورة الحمد نوشته
شد بعد از ان الم و بعد د عَلَّمَ اٰدَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا رکوع و
سجود واجب گشت جواب بواسطه ملائکه و ادم و شیطان
مبداء منازعت ایشان بود و از أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ ازین
مصحف ظاهر صامت که اول فاتحة الکتاب و سَبْعَ الْمَثَانِي
است که هفت آیت است و قبله و کلمات ابراهیم و ادم است
بر و مصحف جیوه که آن وجه ادم است و خدای تع خلقت بر ان
ترتیب نهاده است مَسْئَلَه وجه ادم ام الکتاب است
و فاتحة الکتاب و سورة الصلوة و اساس و وافیه و کافیه
و شافیه و سورة الکنز و ادم در گرفتن علم محتاج بهیچ
ملک نیست بحکم عَلَّمَ اٰدَمَ الْأَسْمَآءَ كُلَّهَا وَأَنْبِئْهُمْ و بحکم
رَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ أَمْرَدٍ قَطَطٍ الحمد که سورة صلوة است
بیست و یک کلمه است قال عم لَا صَلٰوةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ
الْكِتَابِ ... بِأُمِّ الْكِتَابِ فَصَاعِدًا او را حضرت رسالت
بچند اسماء مختلفه خوانده هر یک مبنی بر جهة تعظیم و مروی است
اول سوره که آمده است الحمد است و چنین است اول
بجهة فاتحة الکتاب خواندن و دوم آنک ام خواندن و ام

اصل شيئ باشد ازانکه ببيست ويک کلمه ومجموع اهل بهشت
بدين صورت باشند که هفت قسمت کتابة ادم است وازان
ام الکتابست واورا بتفصيل باقي نهاد بر سر انبيا سيوم
انکه هفت آيه است باتفاق وصورة وجه است که حواست
چهارم انکه ببيست ويک کلمهٔ وجه ادم سه است اول کتابة
او حق تع بروجه آدمي ميکند وبعد ازان از شکم مادر
بيرون مي آيد ودر بهشت مجموع حور وغلمان جاوداني
بر شکل ام اند وبروجه اين هفت ايه خداي بکتابة خداي
نوشته دارند وحق تع در شب معراج رسول امي را عم
باسمان برد وخودرا در صورت امرد باو نمود فقط اين
هفت کلمه را بر وجه خود نمود که سَبْعَ الْمَثَانِي است وفاتحة
الکتاب الهي وسورة الحمد است وجاي ديگر فرمود که
در شب معراج ديدم اورا فِي اَحْسَنِ صُوْرَةٍ وخود بيان
کرد فِي صُوْرَةِ اَمْرَدٍ قَطَطٍ ورسول عم فرمود اِيَّاکُمْ وَالنَّظَرَ
اِلَي الْمُرْدِ فَاِنَّ لَهُمْ لَوْنًا کَلَوْنِ اللهِ وجميع حور بر صورت
فاتحه که هفت ايه است که حُوْرٌ مَقْصُوْرَاتٌ فِي الْخِيَامِ
لَمْ يَطْمِثْهُنَّ اِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ آوازي دارند که لَمْ
يَسْمَعِ الْخَلَايِقُ مِثْلَهَا نَحْنُ الْخَالِدَاتُ وَقَالَ اللهُ تع قَسَمْتُ
الصَّلٰوةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ وَلِعَبْدِي مَا سَالَ

وَاِذَا قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ قَالَ اللهُ تع حَمِدَنِي
عَبْدِي وَاِذَا قَالَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ قَالَ اللهُ تع اَثْنَي عَلَيَّ عَبْدِي
وَاِذَا قَالَ مَالِکِ يَوْمِ الدِّيْنِ قَالَ اللهُ تع مَجَّدَنِي عَبْدِي وَاِذَا قال
قَالَ اِيَّاکَ نَعْبُدُ وَاِيَّاکَ نَسْتَعِيْنُ قَالَ اللهُ تع هٰذَا بَيْنِي وَ
بَيْنَ عَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَاَلَ فَاِذَا قَالَ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ
الْمُسْتَقِيْمَ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوْبِ
عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّيْنَ قَالَ هٰذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَاَلَ
خودرا بصورةِ اَمْرَدٍ قَطَطٍ نمود که اِنَّ اللهَ جَمِيْلٌ وَيُحِبُّ
الْجَمَالَ وگفت احسن صورةٍ که صورة امرد بادم برسد
فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْاَعْلَي يَا مُحَمَّدُ الحديث فرمود که در پيش کرفتن (کرده)
صلوة در مساجد يعني در سجود روي در ام القري کرده
در صلوة جمعه وغير جمعه در حضر سه بار خواندن فاتحة
الکتاب واجب است پس هفت ايه را سه بار بايد خواندن
پس باء بسم الله را وهر حرفي که درين سوره است سه
بار خواندن فصاعدا هم بقرانست چون صلوة بي فاتحة
الکتاب مقبول نيست اول در سه رکعة صلوة سه بار بسم
الله الرحمن الرحيم وسه بار الحمد لله رب العالمين علي هذا
تا اخر بايد خواندن چون اسماء خداء تع تعليم ادم کرد واورا
مظهر اسم اعظم خود کرد ايد سه بار بايد خواندن که کتاب وجه

ادم را کر هفت ابز است کا هی ست و کاهی بخط استوا سه واین
صلوة واین قراءت الحمد را هفت آیت است [redacted]
بی نشستن وجز خود کم مثال وجه آدمست
خواندن درست نیست فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ
اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا الآية قوله
وَجْهَكَ الآية که موضع راس وجبهه ادم است رَأَيْتُ رَبِّي
لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ فِي صُورَةِ أَمْرَدٍ قَطَطٍ وصلوة در شب
معراج واجب شد وخطّ خدایی در وجه امرد در اید که هفت
خط الحمد که هفت ابز است آن هفت سَبْعَ الْمَثَانِي است وامّ
الکتاب وسورة الحمد وسورة الکنز است ووجهه کتابة
وجه امرد قطط فی صورة امرد کاهی صورت پانزده وکاهی هفده
کتابتر باشد که آن کتابتر است وکاهی بر خط استوا که روز جمعه
است وسیّد الایّام که أَتَانِي جِبْرَئِيلُ وَفِي كَفِّهِ مِرْآةٌ بَيْضَاءُ
که کتابتر است از عود ار وجه الله است با سه باشد که سورة الحمد
سه بار ببیش در صلوة خواندن امر است ست بار الحمد است
در ان سه کلمه هست وکاهی سه بار بخواند یعنی هر معنی که در الحمد
است در سه کلمه هست فصاعدا کفت تا هر سورتی وعشری که
از قراءة خوانی بعد هر حرفی همان معنی باشد امیر المومنین
علی کرّم الله وجهه کفت أَنَا نُقْطَةٌ تَحْتَ الْبَاءِ چون پنجاه

و یک

و یک صلوة میکذارد پنجاه و یک الحمد باید خواند جهت آن
رموده است که هر چه در الحمد است در نقطه باء بسم الله
است الحمد را کر امّ الکتاب است با تمامی قرآن در یک
رکعة بعد دیک کلمه باشد اکر بخواند بلا تعیین که ظهور عالم
همچنین توحید است وباز در رکعت دیکر بعد دکلمه اکر بخواند
ذکر منع نیست بو بی طریقی می رود تا سه که اقْرَءُوا الْقُرْآنَ
عَلَى حَرْفٍ ورسول عم الحمد را از ان سَبْعَ الْمَثَانِي خواند و
فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وامّ الکتاب خواند که ست و سه بار
بیان ومعانی سبع المثانی فَاتِحَةُ الْكِتَابِ وَأُمُّ الْكِتَابِ
اوّل میکند در اوایل سور آمده اند قُلْ كَفَى بِاللهِ شَهِيدًا
بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ لَا صَلَوةَ
إِلَّا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ الر كِتَابٌ پس از الر باید
کرفت که فَاتِحَةُ الْكِتَابِ است واز ادم که فاتحة الکتاب
است لَا صَلَوةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَالْقُرْآنِ
فَصَاعِدًا أُمُّ الْقُرْآنِ داخل خلقة حوّا است که بیست و یک
است وهفت روز حوّا حایض باشد صلوة از و بیفتد
سوره الحمد وامّ القرآن وامّ الْكِتَابِ وَفَاتِحَةُ الْكِتَابِ
همه صورت حوّا است که چون روی در موضع راس وجبهه ادم کنی
بخوانی وسجده کنی قال عم اَلْحَمْدُ سَبْعُ آيَاتٍ أَحَدُهُنَّ بِسْمِ اللهِ
لله ربّ العالمین



الرحمن الرحیم باتفاق هفت آیه است بعد دهفت آیه کتاب وجه
ادم واوراد روی در وجه و راس ادم کرده کاه هفده بار وکاهی
پانزده بار بباید خواندن بعد دست وسه وبعد از هفده رکوع راست
ایستاده هر دو دست براورده اشاره بدان کتاب الهی کند و تکبیر
بگوید وبعد ازان بسجود برود و در صلوة سفر که یازده رکعت
است یازده کره همچنین باید کرد و در روز جمعه که روز خلقت ادم
است پانزده کرة برهمین مثال وآخر دعواهم ان الحمد لله
رب العالمین زیرا که انکس که کتاب ادم را خواند وحمد خدا را نست
که حمد ازان خداست که رب العالمین است ولقد آتیناک
سبعا من المثانی والقرآن العظیم قوله فاتحة الکتاب
وهی سبع المثانی والقرآن العظیم هم سبع المثانی
باشد هفت کلمه وجه ادم است وبوجهی دیگر چون سبع
المثانی ام الکتاب است تمامی قران سه علامة باشد بجهة
انکه هفت آیه است و دو دوا و برخط استوا سه کلمه باشد اگر
سائل سؤال کند که هفت آیه وجه مسلم که سبع المثانی وام الکتاب است
ومحمد عم باین معنی ابی است بچه وجه گوید که سوره حمد و کتاب
است واین معنی از لفظ الحمد که هفت آیه است ان هفت آیت
وجه او چون معلوم کرد وجواب آنست که چون تکلم وکیفیت آن
هفت خط امرد که حق تع خود را بصورة او نمود وهم اهل بهشت

وحور

… بود … نند برین معنی … فقد عرف
… این کتاب موقوفست پس او سورة
الحمد وسورة الکرسی … حاصل آنست که هفت آیه وجه ادم را که
که فاتحة الکتاب حقیقی است وهر آیتی چهار آیه است سه بار باید
خواندن روی در وضع راس وجبهه ادم کرده سجده خدا کردن
واز این حکمة بوده که در قران بحث سجود ادم وشیطان در هفت موضع
کرده است پس این الحمد حقیقت سه سوره واورا در صلوة سفر
یازده بار و در حضر هفده بار و در روز جمعه که مصر جامع است پانزده
بار علم آدم الاسماء کلها میباید خواند ومخالف ان امر کافر است
قال عم من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر ازبرای انکه او را میباید
کشتن که بعد همه اشیا پرستش نمیکند وانکس که پرستش کند
نباید کشتن ازانکه موحد است وان اسرار از وضو ساختن و
مواضع باید دانست و روی بعد ازان در کعبه کردن که مقام خلقت وای
وجهه ادم است که اذ بوانا لابراهیم مکان البیت الایه وان
طواف این خانه چرا هفت است وام القری است واهل بهشت
که بر شکل ادم اند ان شکل هفت خط خدایی دارد واعداد ایام
که بر هفت نهاده است و روز هفتم که جمعه است روز خلقت
است ودران روز پانزده رکعت صلوة و در روزهای دیگر
هفده رکعت تا سه باشد بعد سه کلمه است اصل نهاد تا هر

معنی که از سه الحمد فهم کنی از سه کلمه رالحا فهم کنی فِي تَقْسِيمِ
الْمَعَانِي عَلَى التَّرْتِيبِ وَالتَّشْبِيهِ این هفت آیه را که فاتحة الکتاب
خواند رسول ع‌م فرمود در سفر و حضر بت بار در صلوة بخوانید
بعدد اصل کلام که فاتحة الکتاب حقیقی الست و کاییه سه بار بجهة
آنکه هفت آیه که حضرت عزت در صورت امرد و ادم و حوا نوشته
است هر آیتی چهار کلمه اند چنانکه مجموع بت کلمه باشد و بر خط استوا
فرق موی که سنت ابراهیم است سه کله باشد و در سه رکعت
صلوة بعدد او رکوع واجب است سه بار دست بطرف دو کوش
بر اورد سه بار اشارة باز بوجه کند بعدد بت و سه کلمه محمدی سنتش
خدای میباید کرد هر کس که در دین اوست و هر آیه که خواهد از
محکم و متشابه و حشر و نشر و ناسخ و منسوخ و امثال و وعده و وعید
وصفت بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب بعدد هر کلمه که بخواند
از انکه سه کلمه محل و ظرف و مظهر ان همه هست هر کاه که حقیقت ایشان
ظاهر شود بس ظهور قیامة ایشان باشد و ازین جهة کفت فَارْتَقِبْ
يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ از اشراط الساعة است و علم
ایشان هر کاه که دُخَانٍ مُبِينٍ که علم ایشانست بیاید که و دال آسنت
دخان مبین بر وجود ایشان بالضروره و ایشان بیایند و قیامت
بشود و ظهور کلمة الله که مسیح است بشود بحکم وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى
مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ و ظهور خلق اولین و اخرین بشود بحکم قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ

وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ حاصل کلام آنست که در
سفر و حضر بعدد بت و سه کلمه هر ایتی که از ایات کلام [illegible] که خواهد بلا
تعیین باید خواندن و معنی آن آیه را در ذات یک کلمه بلا [illegible] فهم
کردن تا موحد باشد اکر سایل سوال کند که چرا مقدمهٔ قران فاتحة
الکتاب آمد و او را ام الکتاب خواند و ام بحقیقت مادر است
و چرا ظاهرا هفت آیه است و بیست و یک کلمه است با سینه که بت و یا
سه کلمه بودی جواب آنست که رسول ع‌م او را سورهٔ صلوة خواند
و بخلاف سورهای دیکر و صلوة موقوفست بشستن دو ورو
صلوة ادم و حوا است که دارد اما ام بواسطهٔ آنست که آدمی زاد
که از ام در وجود آید بشکل و صورت حوا است و آدمی در بهشت
مجموع بصورة ام خواهند بود و تقسیم این هفت دیکر بر وجه
ادم [illegible] از وجه ام که حوا است ظاهر میشود تا سه کلمه که خط خدا ایست
بر وجه ادم ظاهر کردد اکرنه خلقة وجه حوا بودی که ام است و قلم
قدرة الهی که ادم و حوا است از هم جدا کردن امکان نه بردن بر سه
کلمهٔ خدایی نبودی و خدای تع خود را در شب معراج ازین جهت
بصورة امرد قطط نمود تا ام الکتاب خداوند سبع المثانی
محمد است [illegible] از لوح محفوظ خدایی بخواند [illegible] ان
الم [illegible] بعد [illegible] الحمد [illegible] در
سورة وجه حوا [illegible] که تا [illegible]

قبول باشد وره بحضرت احدیت برده باشد انسان در اول خلقت
بصورة ام در وجود می آید وچون ببلوغ می رسد واجب باشد
بروزی هفده بار خواندن ام الکتاب روی در قبله کرده
وچون از دنیا بیرون رود همچنان روی در قبله در قبر ش
نهند وهنگام تلقین یابن حوا خطاب کنند یعنی یابن ام و
در قیامت او را باز خوانند که یوم ندعوا کل اناس بامامهم
الحمد را در صلوة سفر وحضر بعد دت کلمه هفده و پانزده بار
میبایدخواند وازین جهت در عقب او سورۀ الم که حروف تهجی
است آمد که در و ذکر علم آدم الاسماء کلها یؤمنون بما انزل
الیک است و در روز جمعه پانزده بار میبایدخواند تا سه
باشد و در صلوة سجود بعدد الحمد برای آن فرمود که واذ قلنا
للملائکة اسجدوا لآدم و درین سوره اول ذکر ادم کرد
چون رسول عم آورنده دین ملت ابراهیم بود که قل انی
هدانی ربی الی صراط مستقیم دینا قیما ملة ابراهیم حنیفا
واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال
انی جاعلک للناس اماما وامام بحکم شرع در امامت
لله اماما ... رسولا بگوید جهت آنکه آورنده قاعده قبله و
کعبه بود او را امام خوانند که آن صلوة بی ابی قبله مقبول نیست
که خلق الله تع ... ادم ... وبعد

خواهد بود نه شرقی ونه غربی باشد هفت کتابه ادم است ادم
دست راست او از مشرق ودست چپ او از مغربست و حجر
او که کعبه است نور را از آن درخت گرفت نه شرقی است ونه غربی
است که ادم خلق ادم علی صورته آن هفده که خدا بادم داد
صورة خدائی بود که رایت ربی فی صورة امرد قطط فی بیوت
اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمه که ادم است یعنی
در ان خانه اسم خدا را که ادم است بخوانند وحجر الاسود که از
بهشت آورده است که آدم است له عینان یبصر بهما ولسان
ینطق بها صورت اوست بدلیل آن حدیث خلق الله راس
ادم وجبهته من تربة الکعبة وصدره وظهره من بیت
المقدس روی خود را در سینه کرد که مظهر علم است بل هو
آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم وصدر هم
خداوندان علم صدر را دست ابراهیم عم روی در سر و
جبهه کرد که صورة الله است وخدا خود را بصورة احسن تقویم
بادم نمود که خلق الله تع ادم علی صورته و رایت ربی
فی صورة امرد قطط وآیات بینات علامة در وجه است
که ... وجهک شطر المسجد الحرام وفرمود ومن
... دینا ممن اسلم وجهه لله وموسی عم روی
در مقام صدر کرد واز آن گفت رب اشرح لی صدری و

بیسّر لي امري والواح را که عشر آيات بر و نوشته بود که مراد
از آن همه وجه است در خيمهٔ مبعاد نهاد تا همچنان دلالت
بر وجه کند سوال مکه را چرا ام القري خوانند جواب اول آنکه
حوا را از و بيا فريد در مرتبهٔ ثانيه وخلقة انسان از و ظاهر
تر است چه از ادم بحکم شکل سبع المثاني ودوم نطفه که از ادم
عم که خروج کرد وکمال شکل انساني در حوا پيدا کرد از آن جهة
ام القري خواند مسئله بهشت مقامي است که هر که در و
رود جاويد بماند ودوزخ همچنين يعني خود را ببيند که ايشان
جاوداني اند بجهة آنکه ايشان دوزخ و بهشت هم کلمهٔ خدا
اند وبغير از خدا چيزي جاوداني نيست و نمي توان بودن چه
کسي بماهيت هيچ شي نمي رسد از آنکه ماهيت هر شي کلام
گفت بر در بهشت است نشان و گفت آن کلمه لا اله الا الله
باشد درخت منتهي که عبارت از ادم است که در شب معراج
ديد که چهار جو از زير آن بيرون مي ايد که علم ادم الاسماء
کلها و منتهي براي آن گفت خلق الله تع ادم علي صورته
که کسي ديگر بران صورت نيست براي آنکه صفت خدا نيست هر
گاه که انسان در بهشت رود که جاودانيست جاويد بماند و
هم بقاي خدا يتع گردد از آنکه بکلمهٔ جاوداني رسيد و خود را
کلمهٔ جاوداني ديد اتجعل فيها من يفسد فيها و يسفك

الدماء الاية يعني تغيير خلقة تو کند که کشتن فساد است ندانستند
که براي آن سفک دما کنند تا بصورت خدايي که وجه دارد ره برند
وقتل هر کسي که ره بادم برد وصورة او دارد حرام است و يسفك
الدماء کشتن حيوان براي آن ميکنند که سر از صورة خدايي
بر آورند اني اعلم ما لا تعلمون يوم جمعه که روز خلقة ادم
است پانزده صلوة فرمود تا معني علم ادم الاسماء کلها
تمام شود بس لام الف که چهار کلمه است براي او باشد خداء تع
بخودي خود گفت يا ابن ادم ارکع لي اربع رکعات اول النهار
يکفيك اخره که ادم عم مبعوث بهمه کلمات بود که کلها ست
چهار ركن جمع شو است بعضي مشايخ کبار بيان اين آية سنريهم
اياتنا في الافاق و في انفسهم افلا تبصرون چنين
کرده اند که يعني هر چه در افاق هست در نفسي موجود است
مثلا قوة محمدي عم و قوة ابو جهلي و قوة موسوي و قوة
عيسوي که روح الله است غلبه کرد بر دجال غالب شد و اهل
باطن چنين توجيه ميکنند که قال عم لا يدخل المدينة
رعب المسيح الدجال لها يومئذ سبعة ابواب علي کل
باب ملکان چهار ده قوة ملکي چون در وجود ظاهر
شد دجال نفس را در وجود ره نباشد و آنچه خارج انه باشد
تابع نفس باشد رسول عم فرمود که از سورهٔ کهف سر ايت

بخواند از شر دجال ایمن باشد چه دجال نفس وچه آخر الزمان
پس بقرآن از دجال صوری و معنوی خلاص می توان یافت لوح
وکتابه مصطلح انبیاست عم از پیش خدا آمده است که مثال
وجه آدم است بطریق اولی که خلقه وجه آدم که خداء تعالی
بخود بشکل آدم وامر خود را نمود ومی نماید اولا از پیش خدا آمده
باشد جنت مقام آدم است که توبه کبرد بازگشت که یا آدم
اسکن انت وزوجک الجنة که وجه بنا رباز کشتند انی
انا الله لا اله الا انا فاتقون انی انا الله رب العالمین
چون از آتش او از آمد در عقب اقم الصلوة لذکری
یعنی صلوة در اصل آتش است انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض الایة امانت سه کلمه است بدلیل الرحم والامانة
یقومان عن جنبی الصراط امانت که عرض کرد سخن
اوست وعلم سخن او که مطلق انسان بر کرفته وتسلیم خدا
نکرد آنکه فرمود لیعذب المنافقین والمنافقات
الا برای آنست عذاب بی کلام بنیست ولکن حقت کلمة
العذاب علی الکافرین وما من دابة الا هو آخذ
بناصیتها الایة یعنی آنکه سخن کوید در مظهر بوجهل عبارت است
از اشارت سخن مثال الانسان والجنة والابل ونحوها
وکذلک البنیان والحدید مسئله ینبتوا فی

وکهفهم ثلث مائة سنین وازدادوا تسعا سیصد
کفت ونه شین را خواست کما قال تع کمثل حبة انبتت سبع
سنابل فی کل سنبلة مائة حبة والله یضاعف لمن
یشاء پس یکی هفت صد می شود ومضاعف می شود
که چهارده صد باشد که چهارده صد بوده باشد وازدادوا بوده
تسعا علم شین است بدین بحث موقوفست وما من دابة
فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الی یحشرون شامل
حیوة دار است درین چهارده حیوة دار وچهارده غیر
حیوة دار قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء که کفت
ما فرطنا فی الکتاب من شیء ام الکتاب است که کفت و
عنده ام الکتاب وعندنا کتاب ینطق بالحق چون
کتاب حیوة را بکشایند همه ناطق شوند واز کتاب حیوة وکشودن
آن کشودن جمیع اشیا که عبارت است از جماد ونبات وحیوان
لازم آید که از روی علمیت کلمه کشاده شوند حبل المتین وعروة
الوثقی عروه ریسمان موبیت است آنست که بر وجه است
لا انفصام لها از روی ظهور واز کلمه علم اوست واز خدا است
که بر وجه آدمی است برای آن کفت که انجه در کشاف است از
روایت رسول عم ان لکل شیء قلبا وان قلب القرآن
یس من قرأه یس یرید بها وجه الله غفر الله له واعطی

من الاجر ... اقراء القرآن اثنين وعشرين مرة والله
يدعوا الى دار السلام اي دار الله يعني سلامت هو
السلام المؤمن ... يعني براي خوبشتن ويهدي من يشاء الى
صراط مستقيم استقامت كه كذشتند صراط است
والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام
عليكم بما صبرتم اكر مراد از سلام پرستش بود يعني
رسول چون كفتي خدا سلام ميكند كه او سلام است ص
والقرآن ذي الذكر بل الذين كفروا في عزة وشقاق
ام عندهم خزائن رحمة ربك العزيز الوهاب ام لهم
ملك السموات والارض وما بينهما فليرتقوا في الاسباب
ام لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسلطان
مبين يا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا
من اقطار السموات والارض الاية ولقد جعلنا في السماء
بروجا وزيناها للناظرين وحفظناها من كل شيطان
رجيم الاية وحفظناها من ... لا يسمعون الى الملاء
الاعلى ... الاية وهر چه مانند اين ... السموات
والارض وامامكم منكم الحديث جنت صلوة مبات
عيسي ومهدي وان من شيء الا عندنا خزائنه فاستفتح
قيل من انت قال جبرئيل قيل ومن معك قال محمد

لمسنا

لمسنا السماء فرض على خمسون صلوة في كل يوم وليلة
ما كان لي من علم الاية قال فيم يختصم الملاء الاعلى
الحديث اي الكفارات كه روي در كعبه كه موضع وراس
وجبهه ادم است زهي عظمت ادم لا يسمعون الى
الملاء الاعلى ويقذفون من كل جانب دحورا ولهم
عذاب واصب الا من خطف الخطفة الاية پس كجا كه به
آسمان عالم توان رسيد هر چند كه قصد آسمان كنند وخواهند
كه خبر از علم سماوي دهند تخصيص فرض على خمسون
صلوة كرده اند كه چه است لا يأتون بمثله چون پس صلوة
نرسيده اند است بي في فضل القرآن على القدسي قرآن
بر حديث قدسي از آن فضيلت دارد كه اصل كلام در وست
و در صورت احسن تقويم كه صورة انسان است جبرئيل
در آمد و قرآن را آورد بخلاف احاديث قدسية بوحي
ديكر خداي تع تكلم بحروف تهجي كرد كه اصل كلام است در
حديث قدسي نكرد و در قرآن كرد تا سبب فضل قرآن باشد
وخواندن قرآن مخصوص شد بصلوة كه اعظم ركن اسلام
است جبرئيل عم در صورت دحيه كه انسان است در آمد
چون اصل كلام وقرآن نازل شد وفضيلت قرآن بر حديث
قدسي از آنست كه بيان سه كلمه را از كسي شنودن كه او را خداي

تعالي در خلقت علم آن چنين كرد اينه باشد بهتر و فاضلتر
باشد تا او از علم كلمه بيان كلمه شنود كه آن وجه اوست
فيؤخذ بالنواصي والأقدام فاعل حقيقي خدا خواهد بود
بحكم وما من دابة الا هو اخذ بناصيتها همچنان كه
خلقت نواصي والاقدام او كرد اخذ نواصي و اقدام هم او
باشد لا يدخل المدينة رعب المسيح الدجال الحديث
گفت در مدينه خوف در نرود كه چهارده كلمه كه در مقابل
چهارده كلمه ام الكتابست بر در است و جاء ديگر گفت كه
دجال در مكه در نرود براي آنكه ام القري است در مدينه
چهارده ام الكتابست و در مكه ام القري است هر دو
بحقيقت يكي اند آن چهارده كه بر وجه نوشته است مدينه
ام القري است كه زمينهاي ديگر از انجا پيدا شده اند
همچنان كه كتاب از ام و بغير مكه و مدينه دجال در همه جا
در شود ان جهنم لموعدهم اجمعين جهنم عبارت
از آتش است بدليل القوه في جهنم يعني ابراهيم يعني و عده
ايشان آتش باشد كه بر وجه است ايشان را تمام لها سبعة
ابواب همان حساب در مدينه وتغشى وجوههم النار
سبب آن در عالم ارواح انبيا مشاهده كرده اند كه رويها
جمعي را از آتش پوشانيده بود كه شيطان مخلوق از آتش است

سر

سر مثال سه كلمه كه در وجه آدم است و قابليت آن علم الهي
خاك داشت در دنيا و رد پس آتش واجب باشد در آن عالم
كه روي او را بپوشاند و در صورت حيوان و جماد و نبات در آن
عالم در آيد كه درين عالم صورت بشريت او را آتش پوشانيده
بود بدليل ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق
انفسهم با وجود آنكه وقتي كه سر از لباس حيوان و نبات
و انسان بر آورند بر قاعده خلقت انسان ظاهر كردند چنانكه
خلقت حيوان و نبات و جماد تا در آن خلقت نشو بر باشد
ايشان را از روي خلقت اني لاجد نفس الرحمن من قبل
اليمن عبارت از يمن دست راست است او را باعتبار
كعبه يمن نام كرده اند يعني آن چهارده كلمه يمين الله است
لو كان هؤلاء آلهة ما وردوها يعني بدوزخ كه عبارت
از آتش است كه قابليت شكل علم كلام ندارد آتش در نمي
رود كه خداي تعالي در بهشت است كه جنة عرضها السموات
والارض و درخت است و مقام كلمه است و هر كسي كه در شكل
بشر نباشد همچنان باشد كه شيطان از آتش بود كه خلقتني
من نار وخلقته من طين وتغشى وجوههم النار
علمه شديد القوى يعني بوحي بواسطه جبرئيل عم اگر
سؤال كند خداي تعالي بموسي بخودي خود سخن گفت و بحكم

وكلم الله موسى تكليما و با آدم بي واسطهٔ جبرئيل و ملك
وعلم آدم الاسماء كلها سخن كفت و با رسول عم در
معراج فيم يختصم الملأ الاعلى سخن كفت بحكم وعلمناه
من لدنا علما سخن كفت در قرآن كجاست يا رسول خدا
سخن كفت جواب درين ايتست كه علمه شديد القوى ذو
مرة فاستوى كه والله ذو القوة المتين ولا حول ولا
قوة الا بالله العلي العظيم واين كلام بواسطهٔ كه در
قرآن است وحديث قدسي كه بي واسطه است مزيت
دارد ازان جهت كه اصل كلام كه حروف هيج است در و
آمده است كه جبرئيل كفت در باب [illegible] علم
ما لم يعلم وتفضيل ادم بر ملائكه هم بي واسطهٔ ملك از خدا
بحكم علم آدم الاسماء كلها بواسطهٔ اصل كلام بود كه ادم
معلم ملائكه در باب اسما كه اصل كلام است همچنانكه در
قران بواسطهٔ اصل كلام تفضيل دارد بر حديث قدسي
بسبب انكه اصل كلام در حديث قدسي نيست و قران تفضيل
دارد بر توريت و انجيل و ساير كتب كه اصل كلام در ايشان
نيست على كل باب ملكان چنان باشد كه چهارده ملك
در مقابل چهارده كلمه از انك هميشه در وجود هر يك ملك
بغير از يك كلمه نيست پس هميشه چهارده كلمه باشد و هميشه

در

در مظهر يك ملك بغير از يك كلمه نمي تواند بود همچنان كه چهارده
معصوم كه در مظهر ايشان هم بيش از يك كلمه نمي تواند بود
يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده ام الكتاب اي علم
الكتاب هركاه كه در يس يا حرف ندا باشد حروف
مفرده كتاب الهي كه چهارده كلمهٔ الهي است بي مكرر راست
هفت نقطه دارد تا مثال هفت باب باشد و چهارده كلمه
اكر كويند چونست كه مكرر راست حروف را حذف كردي و مكرر
نقطه را حذف نمي كني جواب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده
ام الكتاب في وجوب الصلوة بالاحاديث القدسية
[illegible] خمسون صلوة معلوم شد كه از خدا
فرض شده است بدليل تخفيف كردن و پيش خدا رفتن بسر
كلام قدسي واجب شده باشد لاجرم براي چهار كلمهٔ ديكر
كه مثال چهار جوي بهشت از زير درخت منتهي بيرون مي ايد
علم او درخت منتهاست كه وجه آدم است عم چهار ديكر
هم بحديث قدسي واجب كرد كه يا ابن آدم اركع اربع ركعات
اول النهار اكفيك آخره والسلام على من اتبع الهدي
بنص ليس عليكم جناح ان تقصروا من الصلوة وفي
الجمعة ومن الليل فتهجد به نافلة لك عسى ان
يبعثك ربك مقاما محمودا چون صلوة از معراج آمد

همچنانکه چهار جو دید اذكع لي اربع ركعات شنيد
استقرّ مكانه اسم مکان است اصله كان يكون چون
قام يقوم ومقام یعنی اگر کوه قرار بگیرد در مکانی که تکوین
است ما كان لي من علم بالملاء الاعلى الا و كلمة الله
هي العليا برای انکه از علم چیزی ندارد که ملاء اعلى
که عبارت اند از کلمة الله در میان مخاصمه دارند یعنی هر
یک گویند مرا صفتی هست که ترا آن صفت نیست پس
وحدت لازم نیاید با نکه صفتی دارد که دیگری آن ندارد
همچنان حدت ثابت نباشد اليه يصعد الكلم الطيب
والعمل الصالح يرفعه صلوة عمل صالح است بلکه الصلوة
عماد الدين صلوة از آسمان آمد انکس که مؤمن است
صلوة او مقبول است که ملائکه صلوة او را باسمان برند
ادراکاتی که رافع صلوة اوست باسمان ملائکه است وصلوة
که باسمان نرسد لایق حضرت عزت نیست محمد عم بامر
خدا صلوة را از اسمان آورد وانکس که بامر خدا باسمان
رساند هرگاه که خدا گفته باشد که تو پنجاه صلوة بگزار
و پنج ختم کرده باشد وجبرئیل عم امده باشد وکیفیت
نماز را ختم کرده باشد وجبرئیل امده باشد وکیفیت
نماز تعلیم کرده ومحمد عم بیان نکرده باشد که پنجاه صلوة

چرا

چرا این پنج آمد انکس که بر حکمت مطلع شود بی شک که مؤید
من عند الله باشد واو معلم او باشد وبر آسمانها که از
شیطان موید نگاه می دارند واز ملائکه مقرب در گذشته
باشد بغرض وحکمت وعلت ان رسیده ودانسته باشد
لاجرم گوید اعددت لعبادي الصالحين ما لا عين
رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر شامل
جبرئیل است الذي فرض عليك القرآن لرادك الى
معاد مبداء آدمی ادم بود ومعاد هم اوست که هر که
در بهشت رود بصورة او باشد پس مبداء ومعاد تو
ادم است برای آن گفت که پنجاه صلوة بعدد علم کلمه که باد
تعلیم بر تو واجب شد در شب معراج بی تکرار صلوة الا في
تكرار الصلوة چون مثال سه کلمه امد چرا بتکرار می اید برای
انکه ان عضوهاء انسانی که در مقابل سه بدر امده اند پاك
عضو دیگر خلقت میکند تا چار باز مثال او باسر می گیرد
برای انکه مکرر می آید از انکه بر وجه پنجاه مثال داری و سه
۷سر داری زیاده پنجاه داری که سه علم اصل است چون سه اصل
تمام شود باز مثال را از باید گرفتن والسلام الله نزل احسن
الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر فكيف اذا جئنا
الاية لا يكتمون الله حديثا پس کتاب متشابه

بحديث باشد وآن دور از خداء تع حديث پنهان نباشد وَمَا
يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ شهيد حقيقي
خواهد بود كه يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ
فِي مَسَائِلِ الْمُتَفَرِّقَةِ بدانكه عالم سه است يكي عالم ظاهر
و دوم عالم خيال و سيوم عالم خواب چنانكه در عالم ظاهر اسم
اعظم و احسن تقويم و مسجود ملايكه و عرش خدا رامي بايد
دانست كه لوح محفوظ اند و كتابة خدايي اند و از ايشان بخط
استوا و خلقة همه اشيا ميبايد رفت در عالم خواب و خيال
همچنين ميبايد رفت و فهم كردن بعرش و لوح محفوظ و خط
و كتابة و علم انسان نظر كن كه همه اشيا بزبان حال و قال ظاهر
چون روي بعرش خدا و كعبه دانند در خواب و خيال همچنين
فِي الْعِشْقِ وَمَيَلَانِ الطَّبِيعَةِ إِيَّاكُمْ وَالنَّظَرَ إِلَى
الْمُرْدِ فَإِنَّ لَهُمْ لَوْنًا كَلَوْنِ اللَّهِ حق تعالى خود را بصورة
امرد نمود در شب معراج كه رَأَيْتُ رَبِّي لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ الحديث
از براي انكه حور و غلمان و اهل بهشت جاويد امرد خواهند
بود كه مجموع بر خلقة آدم اند و حسن كمال ايشان از براي آنست
و بالقوة بر جميع امرجه ميل امرد ازين جهة است كه بر صورة
آدم اند اكرچه سبب ميل را نمي دانند جميع طبعهاي سليم

و

و غير سليم و ام كتابة خدايي بر وجه خود ظاهر كرده است
كه هر كس كه در بهشت رود بصورة آدم باشد همچنانكه حور
و غلمان بر صورت خلقة آدم اند و بر وجه كتابة سبع المثاني
خدايي نوشته دارند و مادام كه امرد سَبْعَ الْمَثَانِي در
وجه پيدا ميكند و آن كتابة خدا بر وجه او ظاهر كردنست
و آثار آن ظاهر ميشود و وي نو بيد چهره اش حسن و جمال
ديكر دارد تا كتابة خدايي تمام ميشود چون آن كتابة تمام
شد و كتابة تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ظاهر
كشت بحكم يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ
الْكِتَابِ در حكم نسخ است بحكم انك أَهْلُ الْجَنَّةِ جُرْدٌ
اند و حوري و صورة الهي بر آنست ميل و فرار اشيا
از هم چرا است ميل بواسطة آنكه عين هم اند و فرار از آنكه ان
هم فراغت مي طلبند قال عم إِذَا كَانَ الْغَالِبُ عَلَى عَبْدِي
الْاشْتِغَالُ بِي جَعَلْتُ نَعِيمَهُ فِي مُنَاآتِي وَمُنَاجَاتِي
فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ عَشِقَنِي وَعَشِقْتُهُ وَكُنْتُ لَهُ مِثْلًا
بَيْنَ عَيْنَيْهِ أُولَئِكَ الْأَبْدَالُ حَقًّا شعبة عشق و عاشقي
از انجا برخاسته است كه يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ميل يوسف عم و زليخا
و يازده ستاره و ماه و آفتاب و كفتن أُخْرُجْ عَلَيْهِنَّ
تا خواب ديدن و چهره ايشان باشد وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ

بها بحث صورة خدايي و ديكري انكه كتابة خدايي را خلقة انساني
مرآت است بي اختيار ميل طبيعت پيدا ميشود و بحيثيتي
كه نطفه را كه جزو بدن اوست ميخواهد كه از ان زندان خلاص
دهد اما اكر در موضعي كه صورة ام ندارند قرار كيرد ضايع شود و از
صورت كه نزديك شده است باز ماند و چندين هزار حجاب
ظلمت پيدا كند تا باز در كسوة ادم ايد از ان فرمود انكم لتاتون
الرجال شهوة من دون النساء الاية انكه علما و حكما كفتند
از مصنوع بصانع روند راست است كه هر مصنوع را صانعي
بايد و صانع را بدان مصنوع توان دانست اما اين دقيقه را
ميبايد دانست كه صانع صنعتي كه كرد بر خط استوا رفت چرا
چنين كرده برو بر تخلقوا باخلاق الله و بصانع از اين راه برسي
بي في كمال التوجه اي نفس انساني هر كاه كه خواهي كه توجه
تام بذات خدايي كني كه وراي آن توجهي نباشد از در خلقة
اشيا كه در ظاهر و باطن و تصور در ايد در اي و بنظر علمي ببين
كه چكونه خلقة اشيا كرده است و چكونه علم كلمهء خدايي اند چنانك
انسان و شكل و صورة انسان و از ايشان بر سه كلمه در اي و از سه
كلمه بدان ذات برس كه صفت او سه كلمه است كه شكل همه اشيا ظاهر
و باطن و تصور و تخيل علم ايشانست اما اول از در مجموعهء
اشيا كه انسان و حجر اوست كه احسن تقويم است در اي

ومن

ومن احسن [illegible] ممن اسلم وجهه لله الاية [illegible] اي نفس
بدان كه حضرت احديت فرموده است كه ان اكرمكم
عند الله اتقيكم و تقوي اقرا عام است بايد كه همه اعضاي
تو متقي باشد بلك اتقي نسبت بمتقي تواند بود سالك مي
بايد كه در هفتهء البته قصهء معراج رسول عم را بخواند
و مطالعه كند و در صلوة سعي بسيار نمايد كه الصلوة معراج
المؤمن تا از شر شياطين بسيار ايمن باشد و بحق نزديك كردد
انك رسول عم فرمود كه اطلبوا العلم ولو بالصين صاد را
بجاي جيم نهاد يعني طلب كنيد اكر علم بچين باشد في سليمان
انك ديد سليمان باد بفرمان او بر كوش و چشم احطت بما لم
تحط به كه هدهد كفت يعني علامت سر اوست كه تاج دوباره
دارد براي كتابة الهي كه سليمان را آن خلقة نيست ظاهرا بس
او كويد كه احطت بما لم تحط به وجئتك من سبإ بنبإ
يقين و سبا شهر است و شهر عبارة است از مصر و مدينه و مصر
و مدينه عبارتست از انسان و براي آنست كه نامه با و داد
كه انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم اسم
الله و اسم خود را همراه او كردانيد لا تعلوا واتوني مسلمين
آن نامه را كه تو همراه داري بر ايشان انداز و تو بيار معني
اسم الله را كه انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم

است سلیمان که مرغان را نام میدانست که همراه هدهد کرد تا
روشن شود که سلیمان میداند که ایشان باسم الله خلقه یافته
اند ولا تقربا هذه الشجرة یعنی شیطان لباس شما را از شما در
کشید از ان که او از نار است و ان لباس که علم و مظهر سه کلمه
ندارد هرگاه کشجرة خبیثة نزدیک شود که از نار است
ان لباس که علم و مظهر سه کلمه است ازو بکشند درخت خیر
و شر که در توریه مذکور است آنست که میگوید که در وسط جنت
فردوس است آنست که بزیر لب است که اگر بقسمت استوا خلقه
برو بگذشت و بخیر و شر سه کلمه و علم برسید و اگر نگذشت
نرسید پس او درخت خیر و شر باشد بان معنی که واسطه خیر
و شر است فی سلیمان سلیمان عم انک دید که باد در فرمان
بود آنست که می بیند که سه کلمه است که همه اشیا محکوم اوبند
خصوصًا باد و بر تخت میگوید که بروجی رود و سلیمان هدهد را
گفت که نامه مرا ببر و بر تخت بلقیس انداز معنی آن خواهد
بود که مرا از هدهد و سر خلقه او درگیرید و بخوانید که
خداوند نامه سلیمان هدهد است و از انجا به بلقیس رو ببر
کتابه حقیقی است و آن مجازی ازین اصل در وجود آمده است
بس انسان ام الکتاب فی الشجرة اگر گویند که شجره که در وسط
جنت بیان جنت آن هم کلمه است و قایم مقام کلمه تتمه او قایم

مقام

مقام یک کلمه چون تواند شد جواب آنست که ایشان مجموع
قایم مقام یک کلمه اند بر سبیل حقیقت اما بر سبیل مجاز
متعدد دانند همچنان که شخصی صورة خود را بسازد در حقیقة
ان صورت سازنده صورت نخواهد بود بلکه قایم مقام او
خواهد بود فی القواعد الشرعیة انها معقولات
هیچ قاعده که میان انسان بی قاعده معقولات نیست و هیچ
قاعده نیست که مبداء او بر معقول نباشد مثلا شریعت بعضی
معقول و بعضی منقول است اما منقول او اگر از صاحب شریعتی
که حقیقت او برهان عقلی ثابت نشده باشد مروی باشد
هیچ کس آنرا قبول نکند هر که او عاقل باشد پس قاعده خدا
شناسی و خلقه اشیا میباید که از قاعده معقول خارج نباشد
فی ترکیب الکلام چند کلام مرکب است که ترکیب ایشان
از همه است و بخلاف آن ترکیب کردن موجب کفر مطلق
است و فساد کاینات است یکی کلام الهی که عبارة است
از قرآن که بیان وعده علم از وا باید کرد و یکی دیگر آن سه
کلمه که چنان مرکب شود که احاطه خود و تسلط خود در همه
اشیا مشاهده کند و یکی دیگر ان ترکیبیه که ضبط معاش و عدل
و انصاف بنوعی منجر شود مسایل گذشته فی الموسیقی همه
ذرات کاینات در اصول و نغمه و پرده ذاکر اند و هر یک در مقام

خویشتن ذاکرند هرگاه که باتفاق ذاکراند خارج نیستند و در
مقام خود خارج نیست دست زدن در اد وان و حرکت کردن
هم در معرض نغمه و صوت است پس همه اشیا از روی خلقة
باصول در وجود آمده اند و شکل و حرکت ایشان از اصول
صوت انس هم باصول است و برنهجی که صورة خارج میکرد
یعنی بظهور می آید اصول از و بیرون نیست فی حرمة دم
المذبوح خون حیوان چرا حرام است با آنک روی بکعبه
کرده و بنام خدای تع کشته شده است برای آنکه چون اسم
خدا که کلمه است بر حیوان بردی و او را کشتنی و او وقتی کشته
میشود که آن خون او از وجدا میشود چون آن خون واسطهٔ
حیوة اوست و مراد آنست او را حیوة نباشد پس آن خون
حرام باشد و آنچه مردار است آنست که حیوة او را بنام خدا
از وجدا نکردی و کلمه بر و نخواندی فی اخراج ذریتی آدم
عن ظهره در حدیث است که خداء تع چون دست بر پشت
ادم بمالید جمعی را از پشت او بر صورة مورچه بدر آورد پس
مبداء پشت ادم باشد و معاد هم او باشد که هر که در بهشت
رود بر صورت ادم باشد پس ایشان را وقتی که خداء تعالی
از پشت ادم بدر آورد بر شکل مور بوده باشند پس لازم آید
که اول بغیر از ادم مجموع بشکل مورچه بوده باشد خواه

بنی

بنی و خواه ولی تا دلیل دیگر پیدا شدن فی الم نشرح لک
صدرک رسول عم دید در شب معراج که فرشتهٔ امد و سینهٔ
مبارک او را بشکافت از مقام معین تا مقام معین ملک بود
دران عالم و آن شکافتن یعنی عبور بر خط استواء خلقة خواهد
بود هرگاه که آنرا در عالم ظاهر ببرهان کسی بشکافد آن ملک
که او در کشف دیده باشد آن کس باشد فی کلام الکامل کلام
صاحب کمال که بیان سه کلمه و همه اشیا میکند و سر توحید
میکند [illegible] در وقتی که سر از مظهر مخاطب بر اورد
باخود نتیجهٔ همراه دارد مخاطب تصور نکند من آن درکم او
آن درک نیست که تسلیم آن درک میشود آن تجلی خدا بیست
که در رو تجلی کرده است فی سواد الاعظم قال عم انا مدینة
العلم و علی بابها لا یدخل المدینة رعب المسیح الدجال
لها یومئذ سبعة ابواب علی کل باب ملکان علیکم
بالسواد الاعظم همان خواهد که سواد الاعظم همان مدینه
است بخلاف انکه بوجهی روشن تر است سواد اعظم برای
انک بر وجه است اگرچه چهارده ملک هم دلالت بر انچه بر وجه
است میکند مصر جامع مصری است که صفت او آنست که جامع
علم قرآن سواد اعظم است و قایم مقام علم وجه انسان است
ازان فرمود که علیکم بالسواد الاعظم و نماز جمعه در سواد

اعظم است و در مصر جامع باید که واقع شود وصلوة بواسطهٔ قرآن
است **فی عین الحیوة** چشمهٔ حیوة که در تاریکی است آن
تاریکی شعر است که بر وجه است هر که بخورد تشنه نشود مثال
حوض کوثر است که هر که بخورد تشنه نشود آن سه کلمه است
که کان عرشه علی الماء **فی سدرة المنتهی** سدرة المنتهی
برای آن فرمود که بوجهی **کلمة طیبة کشجرة طیبة** است
و بوجهی مثال صورة انسان است و بان معنی سدرة المنتهی
است که مثال علم سه کلمه درو ظاهر شده است و علم صورت
بشریت دارد پس او منتها باشد **فی سبب معرفة الله و معرفة
النفس** همچنانکه حکمت اقتضا کرد که تا شخصی خط نخواند ره بهیچ
معنی خط و مدلول خط نبرد تا کسی شناسای وجود خود نشود
بحکم **ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم**
که **احسن تقویم** است و کتابة الهی اوست تا کتابة خویشتن
نتواند خواندن و ره بکتابة همه اشیا نتواند بردن و بمعنی **الطرق
الی الله بعدد انفاس الخلایق** نتواند رسید و حقیقت کلام
الهی و علم او نداند آن کلام که ایشان از ملائکه شنیدند که علم آن
کلام و کلمه همه اشیاست و هست و خواهد بود **فی هذا المعنی**
همچنان که لوح محفوظ آدم است و کتاب است و خانه است و
اسم اعظم که مشهور است هم اوست بر نسبت مخلوقات که بوجهی

هر شیء اسمیت برای انک علم اسماء خدایی اند و بآن معنی او اسم
اعظم است که قابلیت علم سه کلمه دارد خانه بدان دلیل که
مثال آدم است که همچنین واجب است که روی در خانه کنند
بوقت ذبح و نماز و طواف **من کل فج عمیق** **وام القری** است
و اصل ابو البشر است و آدم آن کس است که همچو پدر اگر گناهی کند
توبه کند و بخدا باز گردد همچنان که شیطان که نادی و انابت
نکرد تا اهل نار شد **فی فضیلة الدری والعربی علی سایر
اللغات** زبان پارسی و عربی بهترین همه زبانهاست از
روی وضع از انک معانی موقوفست بر وضع لفظ و تلفظ و آن
لفظ هر گاه که در مظهری سبب درک معلومات گردد که غرض
از آفرینش موجودات آن معلوم بوده باشد یعنی در آن مظهر
ظاهر شود که بهترین معانی باشد پس آن لغات بهترین لغات
باشد و آن فارسی و عربی است **فی رفع الکعبة آخر الزمان**
چون صورة خط همه آدمیان از آدم پیدا شود همه را روی در خانه
باید کرد که مثال اوست انکه رسول عم گفت که او را در آخر الزمان
باسمان برند آنست که آدم را در آسمان اول دید چون ظاهر شود که
مثال او بوده است باسمان رفته باشد و صلوة که از آسمان آمد
که روی بخانهٔ کعبه کرده بعد دخلقة و جه او و میبایدگزاردن نبی علم
باسمان رود **فی حکم التکلیف** نماز و حج بر بالغ واجب است

براي انكه آن زمان از نطفهٔ نفسي ديكر پيدا شود وآن شكل ميكيرد
كه علم سه كلمه است في خاصة الولادة غرض از عبادت و پرستش
خداي تع مشاهدهٔ لقاي حضرت احديت است و رسيدن بجود و
غلمان وادراك حقايق اشيا وحيوة جاويد و پرستش بحق
آنست كه رسول عم فرمود رأيت ربي في احسن صورة وفي
[illegible] امرد قطط و بكنه آن رسيدن و دانستن كه چو احور و
غلمان امرد اند في التحقيق والتقليد اكر كويند كه كسي نماز
كرد و كذشت و نماز را ندانست كه غرض روي در قبله كردن چيست
تا انكس كه دانست ميان ايشان تفاوت چيست جواب آن
تحقيق تا بتقليد و ديكر معلوم كردن جلالت و عظمت آن چنين
از شريعت صورت آدمي زاد كه مخلوقست بعد ده سه كلمهٔ آلهي در
رحم مادر سخن نميكند وهمه اشيا كه بر صفت بعضي از صفات
او مخلوقند متكلم نيست اند مادر زاد كه علم داد كه از وظاهر
ميشود عن علي كرم الله وجهه قال لكل عالم
لا يعرف تفسير ابجاد الالف من الله والباء من
الباري والجيم من الجليل كه ظاهر الف از الله و بي از
باري جدا نمي توان كرد كه اكر جدا كني معني نباشد يعني الف را از
الله جدا نتوان كرد ٥٥ في العرش والروح قال عم ان
الروح خلق عظيم لم يخلق الله شيئا اعظم منه لا سماء

وكنك ٧

ولا

ولا ارضا ولا جبالا ولا بحرا وليس شيء اعظم منه خلقا الا
العرش على صورة الانسان له اثنان وسبعون وجها
في كل وجه اثنان وسبعون فما وفي كل فم اثنان
وسبعون لسانا ينطق [illegible] وسبعون لغة يسبح
الملائكة دونه بالاجنحة مخافة ان يحترقوا
من نوره خلق الانسان من صلصال كالفخار بس عرش را
خداء تع بصورة انسان آفريده باشد كاف و نون في ستة
ايام مقدمهٔ آن نوشتن در وجود آن خواب در
آسمان كشودن و خدا و ملك و حور از مركبات ب بسم الله
و از مفردات الم كه الف بي باشد و اب باشد ابجد علم اب است
الم الم المص الر الر الر المر الر الر كهيعص طه طسم طس
طسم الم الم الم يس ص حم حم حم عسق حم حم حم ق ن
اول حروف مقطعه الف آمد و اخر نون بحساب جمل پنجاه
و يك باشد و در بيست و نه موضع آمد بحساب بيست و نه
حرف و ياء يس يد و قراءت آمده است و قتي كه يا سين
خوانند يا حرف نداست و سين منادي در ين و مجموع حروف
مقطعه هفتاد و هفت كلمهٔ خدايي باشد بحكم وكل شيء
احصيناه مبين هفتاد و هفت كلمه بانك نماز بعد از ايشان
باشد و قامت بعد آن يازده كه نيامده است از هر شهر

وده کرد رشبانر دوزي هفتاد وهفت باد کلمہ یانک اذان بي
نبايد اهل آن جاي ومقام واجب القتل اند وكافر اند ظاهرا
بعدد هفتاد وهفت حروف مقطعه وازهر مظهري كه هفتاد
وهفت بار او از كلمه هفتاد وهفت برنيايد كافر حقيقي باشد
وحضرت رسالت عم فرمود لِكُلِّ شَيْءٍ قَلْبٌ وَقَلْبُ الْقُرْآنِ
يس وكفت اِقْرَءُوا عَلَى مَوْتَاكُمْ يس براي انكه يس محمد
است ومخاطب اوست كفت نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى
قَلْبِكَ بحكم أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ بِأَيِّهِمُ اقْتَدَيْتُمُ اهْتَدَيْتُمْ
از ابو تراب مروي است كه يَا كهيعص اَعُوذُ بِكَ يا يس
حروف مقطعه مي رود واو منادي مي شود كما قال الله تعالى
يس وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وقرآن منادي مي تواند بود عند الله
چنانكه فرمود مَالَكَ يَا قُرْآنُ وچنانكه آية الكرسي در معالم
التنزيل آمده كه با حضرت عزت سخن كويد وخدا با او سخن
كويد ودر صورة رجل در آيد وسخن كويد على هذا القياس
الف لام ميم الف لام ميم الف لام ميم صاد الف لام ري
الف لام ري الف لام ري الف لام ميم ري الف لام ري
الف لام ري كاف ها يا عين صاد طا ها طا سين ميم طا
سين طا سين ميم الف لام ميم الف لام ميم الف لام ميم الف
لام ميم يا سين صاد حا ميم حا ميم حا ميم عين سين قاف

حاميم

حاميم حاميم حاميم قاف نون ؏ ا ا ب ت ث ج ح خ
د ذ ر ز س ش ص ض ط ظ ع غ ف ق ك ل م ن و ه لا ي الف
بي تي ثي جيم حي خي دال ذال ري زي سين شين صاد
ضاد طي ظي عين غين في قاف كاف لام ميم نون واو هي
يي لام الف يا بيت الكعبة والحجر الاسود وما يضاف اليها
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ وَاِذِ ابْتَلَى اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ
فَاَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ وَاِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً
لِلنَّاسِ الآية اَلَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللّٰهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ
وَلَقَدْ عَهِدْنَا اِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ اَلَمْ اَعْهَدْ اِلَيْكُمْ يَا بَنِي
آدَمَ اين كه كفت لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ امامت
وتمام كردن كلمات وعهد نامهٔ حجر الاسود وسپردن با هم
باشد اَوْفُوا بِعَهْدِي اُوفِ بِعَهْدِكُمْ وَاِذْ اَخَذَ رَبُّكَ
مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ الآية وَقَالَ عم
مَسَحَ يَدَهُ عَلَى ظَهْرِ آدَمَ وَاَخْرَجَ مِنْهُ ذُرِّيَّتَهُ يَقُولُ عَلِيُّ ابْنُ
اَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ آن عهد نامه را بامانت
بحجر الاسود سپرده است كه روز قيامت شكافته شود وآن
عهد نامه ظاهر كردد كه لَهُ عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَلِسَانٌ يَنْطِقُ
بها وآغاز هفت طواف حج وعمره از انجا كه حجر الاسود است

میا [illegible] کرده و عهد خدا را [illegible] یادی [illegible]
طوای طواف سر و جبهه و خلق [illegible] بر [illegible] است
[illegible] شیدن [illegible] است که آن خانه [illegible] سر و جبهه
و جبهه [illegible] مقام و موضع [illegible] باشد در وقت
و پرستش بد [illegible] بایک [illegible] مقام آدم است
کوه عرفات مقام [illegible] دم و حوا است

کنز الکعبة الاد و سویقیه
کنتُ کنزاً مخفیاً فاحببتُ ان اُعرَف فخلقت
لِاُعرَفَ بجای ذبح [illegible] کشتن اسمعیل علیه السلام حیوانی بکشند و سر
تراشیدن و زینت خود ناقص کرداییدن بجهة آنکه تا معلوم
شود که از حد سر که فامسحوا برؤسکم در طرف و
خط خدایی است داخل سر نیست و از خلقة سر
است ورأیتُ ربی فی صورة امرد قطط مکان بیت
ملائکه سجده میکردند و طواف جمیع اشیا و اجرام سما
برین نهج بجهة آنکه موضع جبهه و راس آدمست تا و
ظهور آدم از و جز لوح محفوظ بنیان اعظم از آن است که محصر
بخلقة آدم باشد یا غیر خلقة آدم قالوا ابنوا له بنیاناً دید
که سنگ است و محمد و ابراهیم علیه السلام روی بخانهٔ سنگ کردند
و بحجر الاسود و هر دو یکی اند قال [illegible] الحجر الاسود یمین الله فی

الارض

الارض و السموات [illegible] چنانچه باشد اسما آنها
سوده شود و حجر الا[illegible] دکر مثال آن [illegible] راست که [illegible]
یبصر بهما و [illegible] است بر پشت آدم
سوده اهل بهشت بیرون آمدند [illegible] چپ سوده
اهل دوزخ بیرون آمدند پشت آدم از [illegible] آنکه
اول خلقة است و علت غایی از خلقت او سنگ حجر الاسود است
میباید که مثال آن چیز باشد که او را بصورة خود آفریده است
و حجر الاسود را که در و پنهان کرده است دست راست خود خوانده
و او وقتی دست راست باشد که خداوند چشم و زبان باشد و
آن چشم چشم خدا و آن زبان زبان خدا باشد اگر سایل سوال
کند که چون عدد نماز را بر سه وقت کلمه نهاد که صفات قدیم
خدا است سبب چه بود که در وقت ادا کردن نماز روی بقبله
میباید کرد جواب آنست که همچنان که سه کلمه که ام الکتاب
است کعبه ام القری است و چون آن سه کلمه بحکم علّم آدم
الاسماء کلها با آدم آمد بحکم رأسه و جبهته من تربة
الکعبة و صدره و ظهره من ارض بیت المقدس آن
پرستش سه کلمهٔ خدایی در شش روز هفته است و در
روز جمعه یا نزده که روز خلقة آدم است که لا تقوم الساعة الا
فی یوم الجمعة و سید الایام است و در صورة مرآتست

بس عبادت ادم و محمد عم باتفاق در شش روز و هفتم جمعه
تمام شد و باز روز شنبه پرستش از سر برقت تا شش روز
هستم از بيم تمام شد علي هذا زمان طاعت و عبادت هفت
شبانروز باشد كه شش باديت ساعت است بحكم كُلَّ يَوْمٍ
هُوَ فِي شَأْنٍ باشد فِي تَوَجُّهِ الْكَعْبَةِ مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ
وُجُوبًا مَسْئَلَه رسول عم از بيت المقدس كه برازاء
خيمهٔ ميعاد است كه آن خيمه در مقابل است كلمه معلوم است
ازان كردانيد و متوجه كعبه شد كه كعبه مثالست است
براي آن بود كه واضع كعبه ابراهيم و اسمعيل اند بمثال آن
كس ساخته اند كه او از نسل ايشان خواهد بود نه از نسل آن
كس كه خيمهٔ ميعاد ساخت بس واجب باشد روي بان
كس كردن در زمين كعبه رابيع نمي توان كردن كه ام القري
و خانهٔ خدا است فِي تَنَاسُبِ الْكَعْبَةِ وَالصَّلٰوةِ ٥٥
مَسْئَلَه چه نسبت است ميان كعبه و صلوة كه بي او درست
نيست براي انكه كزارندهٔ نماز و دانندهٔ او را مثال است
كه خانهٔ خدا است هر كاه كه خواهد بعد كلمه پرستش او كند بعد
خلقة انكس كه ابو البشر است خلق صورة او را بواسطهٔ ادم
كرد كه تا رو باو كند و چون نماز خواهد كرد روي خود را
بشوید یعنی بمثال او كه شريفترين مواضع است پرستش
ميكند

[illegible] وي ابو البشر [illegible] كرا و نبودي براي
[illegible] نبودي [illegible]
[illegible] بعد كلمه است فرمود
[illegible] حَتّٰى تَعْلَمُوا [illegible]
همه [illegible] واجب باشد رو باو كردن كه خليفه و ابو البشر
است و واجب باشد سجدهٔ خدا كردن تا صفت ملائكه
داشته باشد و اگر نه ابليس باشد از اينجا بيشتر بر و محمد
رَسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِيْنَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلَي الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ
تَرٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ وَرِضْوَانًا
چون كسانيكه با محمد بودند يَبْتَغُوْنَ بودند بس او نيز
همچنان باشد و نماز درست نيست تا روي بقبله نكنند
براي يبتغون كفت قبله عبادت از وست فِي فَضْلِ
التُّرَابِ عَلٰي بَاقِي الْعَنَاصِرِ وَشَرَفِ الْكَعْبَةِ اَنَا خَيْرٌ
مِنْهُ خَلَقْتَنِيْ مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِيْنٍ از عناصر
اربعه بحسب پذيرفتن شكل و صورت كه ان شكل و صورت
اعلام كلمة الله است خاك اقرب است و نار ابعد است اما
از روي لطافت نار الطف است ازان كفت اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ
و حضرت احديت قابليت اين شكل و صورة خاك را داد
و مظهر اعلام كلمهٔ خود او را كردانيده است و به تبعيت

خاک باقی عناصر را در مثال اعلام کلمة الله در آورد تا واسطهٔ
آن احاطت اعلام کلمة را بر ساير موجودات مشاهدهٔ ارباب
کرد اند پس عند الله جوهر خاک اشرف و الطف باشد و اصحاب
اعراف باشند بجهة اعلام خاک و اصحاب النار که کویند
أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ آنها باشند که ايشان را
قابليّت شکل و صورت نبوده باشد و نبود چنانکه شيطان
ميکويد خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ پس کسانی که درين عالم محسوس
شکل بشريّت دارند امّا ره باعلام کلمة نمي برند که ايشان
ميکويند ازانجا که انسان است از شيطان باشد که اصل
شيطان از نار است و اهل نار باشد لاجرم دران عالم
عذاب ايشان بنار باشد يا باب حميم از نار و حضرت
عزّت وعدهٔ ايشان بنار داد و چون عالم خاک بدين
معنی اشرف طبايع باشد و مقصد و معبد و قبلهٔ بعضی
از انبياء علم خاک باشد بجهة تغليب اجزاء خاکی
در ترکيب وجود انسانی و قابليّت اعلام که مثال کلمة
الله است او دارد لِي أُمّ ... مِيرَاثُ الْأَرْضِ
لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا بحکم خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى رَأْسَ
آدَمَ وَجَبْهَتَهُ مِنْ تُرْبَةِ الْكَعْبَةِ هر زمين وجود از ان
اصل يافت حق آدم و حق انکس است که روی در روی کرده

نماز

نماز بعد از عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا بکذارد و مسجود خويشتن
را بحقيقت بشناسد و هرچه مرتبی خاک ادم باشد همچنان
حق ادم بود و جزو ادم تا شامل هم فيض اسمانی و اشیا کرد
و کفت هم زمين امتی مرا مسجد باشد يعنی جای سجود
باشد إِنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ اکر زمين را
مصلّی از ان بندکان نکيرد و نماز در و کذارد در ملک غصب
نماز کزارده باشد درست نباشد لِي أُمّ الْقُرَى وَنَعُودُ إِلَيْهَا
لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ الآية
چون او کلمه باشد اصل زمين باشد و کعبه اصل مکه و مقام
کعبه جای خلقة راس و جبههٔ ادم و بيت المقدّس موضع
صدر و ظهر ادم همچنانکه هم روی زمين دوی بنقطهٔ ام
القری دارند و همه ملايکه و انبيا بحکم خدای تع روی در ام
القری کرده سجود خدا ميکنند همچنانکه مجموع فرزندان
ادم صورة ادم دارند و روی در موضع جبهه و صدر کرده
سجود خدا ميبايد کرد تا از شيطان که کويندهٔ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ
است نباشد و در وقت تعبّد و پرستش ام الکتاب را
ميبايد خواند روی در مظهر آب و ام کرده و اکر تمامی کلام
خدا را خوانند جايز است و در قيام و قعود و رکوع و سجود
باشند و باطن ايشان نيز بايد کرده که دران جهت موافق

باشد كه لا صلوة الا بحضور القلب ان اول بيت وضع
للناس للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين
خط ... الا اولوا العلم وصدره وظهره من
بيت المقدس عيسى كلمة الله است بحكم وكلمته القاها
الى مريم ونفخنا فيه من روحنا ... اگر گويند
كه وجه ادم از مكه مخلوقست چرا او را ام القرى خوانند جواب
بجهت انكه كل شيء هالك الا وجهه كه خط وكتابت خدا ادم
داشت في تسمية الكعبة ووجه ادم جعل الله
الكعبة البيت الحرام الاية ان اول بيت وضع للناس
للذي ببكة مباركا وهدى للعالمين خلق الله راس
ادم وجبهته من تربة الكعبة الحديث بدليل
حديث ديگر كه خاك ادم را كه از همه روي زمين است
يک قبضه خاك بر گرفت چهل ارش بر زمين فرو رفت
و از چهل ارش بر اورد چهل صباح تخمير كرد وواعدنا
موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر پس خاك وجود
آدم را كه از همه روي زمين جمع كرده است اين دو موضع را
كه موضع جبهه وصدر است قبله انبيا كردانيد وقبله ومطاف
انبيا ساخت ونام كعبه ادم برو نهاد وگفت كعب يعني آن
چيزي كه اسم كعب ادم دارد ومستحق توجه وعبادة وسجود است

يوم

يوم يكشف عن ساق ويدعون الى السجود تا از جميع اطراف
زمين روي را شسته متوجه آن موضع كردند وسجود كنند
وفرمود فضلت على الانبياء بست چرا روي زمين را مسجد
او كردانيد از انكه خاك ادم از همه روي زمين آورده شده است
پس همه مقام سجده كردن باشد چون فضيلت وجه ارض
داشت تا از وجه ارض بهمه روي زمين برسيد وجه ادم
فضيلت آن خط وكتابت را ظاهر كردانيد وچون چهل طبايع
وجود ادم را تخمير ميكرد بچهل صباح كرد براي آن چهل
گفت كه عدد تام چهل شبانروز است از انكه سه بار بيست
و سه ساعت است وقابليت كتابت خداي خاك داشت تا
علم كلمه ازلي ابدي كردد وبعد ازان آب وباد واتش بر تبعيت
ايشان حاصل كه همچنانكه تمامي روي زمين مسجد است
تمامي وجود ادم سيصد وشصت پاره مفصل است كه شش
بار شصت باشد والباقي معلوم في اعداد الانبياء وتقسيمهم
ادم با فرزندان بني عم صد وبيست وچهار هزار ظاهر شدند
چون مركب بود وجود ادم از چهار طبايع خداي تع چهار بار
جمع تام كرد اورا وفرزندان اورا سر بار سه ويكبار بيست و
رسول عم فرمود مثلي ومثل الانبياء كمثل قصر احسن
بنيانه ترك منه موضع لبنة فطاف به النظار يتعجبون

لو يقضي ببنيانه الا سوم تلك الجنة التي فانا متمم ذلك
موضع تلك اللبنة بي وختم بي الرسل تا شمار
عدد ايشان حجت خدايي باشد چنانکه کلمه حجة خدا است
اقل جمع در کلام عرب سه است سه بار سه هزار جمع کرد
وچون لغت خاتم بر نه خواسته بود نه ختم کرد پيش
از آمدن محمد صد وبيست وسه هزار وچهار صد و نود
و نه هزار آمدند موضع لبنه خالي بود باو ختم شد و نبوت
را بر سه بار سه ويکبار نه تمام کرد تا شرف وجلالت وعظمت
سه و نه کلمه ظاهر کرد چنانکه طينت انبيا از چهار عنصر
بود و چهار بار ايشان را جمع کرد بس معلوم شد که ايشان
همه کلمهٔ الهي بودند وهمه متفق بر کلمهٔ وحدانيت و
معاد وعالم جزا بودند وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ
وَمُنْذِرِينَ مُبَشِّرِينَ بوحدانيت وظهور ان ومنذرين
از روز جزا وهر عملي که در جهان آورده است خلقت
از توحيد ونبوة وولايت وهباة ونجوم مجموع از ايشان نسبت
وکواهات حضرت الهي ايشانند هر کاه که عقيده وتاويل
سخن ايشان معلوم شود همه مشکلات واختلاف جهان
مرتفع کردد في ميراث الارض وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ
مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ

وما

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ إِنَّ الْأَرْضَ يُورِثُهَا
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ الاية تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ
مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ
وَمَنْ عَلَيْهَا إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ وَ
جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ
اگر سايل سوال کند که ان متقيان که زمين بارث وبميراث
بايشان مي رسد کدامند جواب الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ
فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ آن کساني که الم هادي ايشان باشد
بدان دليل که الم وساير اصل کلام بحکم عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
بادم امد إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ ميراث عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
که أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ بهر که برسد زمين که جسم وبدن
آدم است خود او باشد حق انکس بود که ميراث پدر بفرزند
وقتي رسد که مسلمان باشد وبر دين وقانون پدر باشد که
ادم است وبسر کافر پدر ميراث باجماع انبيا وادم نمي رسد ارض را
حق تع قرص کرد الْجَبَّارُ نُزُلٌ لِأَهْلِ الْجَنَّةِ در توريت آمده
است که نُرِيدُ أَنْ نَخْلُقَ الْإِنْسَانَ بِشَكْلِنَا وَهَيْأَتِنَا وَ
صُورَتِنَا زمين حق ادم بود وجزو بدن او بود ميراث پدر
بر پسري رسد که در دين وملت وعلم پدر باشد لاجرم فرمايد
الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ وَنُورِثُ مِنْ

عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا في التراب ووجه ادم باللاي فلك بر
تقدير آنك اشيا باشد يا نباشد تصور چنين كن فلك نهم
صندوقي است كه در درون او صندوقي ديكر است همچنان
تا آخر وخاك در ميان همه صندوقهاست كه غرض پادشاه
صندوقست كه در ميان است و امانت انا عرضنا الامانة
دران ميان است چندانكه مخلوقات تيره تر و بسته تر قابليت
نزديكتر پس بدان كه از همه اشيا ناطق جز وخاك باشد بايد
دانست كه چرا مشكل باين خاك بدين شكل بر آمده است
خلاصه خاك وجود ادم است وخلاصه ادم وجه او وخلاصه
وجه آن پوستي كه وَالطُّورِ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ
و آن حديث كه اگر قران در اهابي باشد مَا مَسَّتِ النَّارُ
كه آن پوست بشراست موسي عم آتش كه ديد بر تبعيت خاك
منقسم شد كه از و آواز شنيد و هوا تيز همچنين و آب كه
در روي انسان است همچنين و تبعيت خاك بر سه منقسم
ميشود پس روي بخاك كردن اولي و اتم باشد كه اگر خاك
را قابليت قسمت نبودي سه كلمه را ظهور ممكن نبودي
چنانكه في التقسيم وتبديل الارض ووجه الله كه اِنَّ
اللهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى چنانكه وجود ادم بر خط استوا
منقسم بر خط وكتابه خدايي است ولوح محفوظ است هم

اشيارا بر ايشان قياس كن بتخصيص جزوي كه از چهار طبايع
كه بقيه خاك ادم است چنانكه كفت اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِاَصْحَابِ الْفِيلِ
بعد از ان كه بحكم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ
مَنَازِلَ بكشف ادريس عم بتقسيمات افلاك و بروج كذر
كن و ليالي و ايام و ساعات تا سر وحدت و رويت اربعين
ليلة روشن شود كه مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ
وَلَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ و هر نمايش كه تصور و خيال و تعقل وخو
در آيد مثال اين محسوسات خواهد بود كه همچنين بر خط استوا
منقسم خواهد شد بجهة يَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ غَيْرَ الْاَرْضِ
وَالسَّمٰوَاتُ چنانكه سال دوازده ماه است و هر ماه قمر
در بيست منزل سير ميكند چون سير بانجام رسد باز آغاز
ميكند تا انقراض جهان و سال و ماه مركب اند از هفته و
هفته از يك روز هفته عبارتست از شش بار بيست ساعة
كه مخلوقات خداوند شش جهة اند و هر جهتي را روي
در بيست ساعة باشد فَاَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ وجه ادم
كتابة قلم خدايي است اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللهِ اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ اُمُّ
الْكِتَابِ في عدد السنين و فضل ذي الفضل

وَتَسْمِيَةِ الْقِيٰمَةِ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا
آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِتَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ
رَبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ يعني بدانيد
كه كيفيت سنين از وست وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا
وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ
الْقِيٰمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا در سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ
است اسرا عروج بمعراج وآوردن صلوة وذكر يوم الجمعة
واوقات وساعات صلوة عجيبتر وبزركترين ازين چه باشد
كه همه مخلوقات ومحسوسات وانجم وافلاك وبروج وليالي
وايام وساعات بر ظهور حقيقت ووحدانيت وصاحب
تنزيل وتاويل كواهي دهد كه أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ
شَيْءٍ قيامت را حق تع بفرزندان ادم وعده كرده است ازان
قيامت وساعت خواند كه ادم را عمر در سه بار سه وقت تخمير
كرده است كه وقتي كه ظهور ان ساعت باشد ظهور ادم نيز باشد
اكر سوال كند اين صلوة كه يازده و يا نزده وهفده ركعت است
تضرع وخشوع وپرستش خدا است چه مناسبت دارد بآن
كه تا روي بكعبه نكنند درست نيست جواب آنست كه
عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا پس ناچار روي وجبهه درانجا بايد
كرد كه راس وجبهه آدم را خداي تع ازانجا آفريده است تا

مخالفة شيطان كرده باشد واين صلوة مقبول نيست تا
روي در كعبه [illegible] جبهه انكه عدد صلوة بر عدد عَلَّمَ
آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ست وكعبه موضع جبهه وروي آدمست
وبيت المقدس موضع صدر وظهر كشد وام القرى مخلوق
شدند واجب است كه هر مسجدي كه موضع سجود وصلوة
است رو درانجا كنند وبعدد عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا
پرستش وسجود خدا كنند ودر وضوء روي وجبهه ودست
تا مرفقين وپا تا كعبين شويند مَسْأَلَةٌ مِنْهُ روي
وجبههٔ ادم وحوا از كعبه آفريده است وصدر وظهر او
از بيت المقدس ازبراي آن بيت المقدس زمين حشر
است كه ادم محشر است كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ إِلَىٰ أَصْلِهِ
همه بحكم كن فيكون كلمه است كه هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ
وَالْبَاطِنُ مَسَحَ ظَهْرَ آدَمَ وَأَخْرَجَ ذُرِّيَّتَهُ پس بحقيقت
فرزند ادم همه از ظهر ادم بدر امدند وظهر ادم مخلوق از
ارض بيت المقدس بود لاجرم زمين حشر او باشد وعيسى
عم كه از آسمان آنجا فرو آيد ومعاد هم او باشد كه هر كه در بهشت
رود بصورة ادم باشد ادم كه ابو البشر وجبههٔ او وجباه همه
بشر است از ام القرى آفريده شده است ازبراي انكه درج
وطواف بعد دام الكتاب كه مظهر حقايق ومرشد خلايق

در وقت ظهور رسول نبي امي اي طالب حقايق وسرايركلمه وكلام
آلهي ومتابعت كنندهٔ بُعِثْتُ بِجَوَامِعِ الْكَلِمِ اَرِنَا الْاَشْيَاءَ
كَمَا هِيَ باآنك معلوم حضرت عزت بود واضع خط
مصحف كه بحكم عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ مُلْهَمْ
بود هر حرفي را با نقطهٔ او چون يك حرف با نقطه علم يك كلمهٔ
معين كردانيد چنانكه پنجاه حرف ونقطه علمت كلمهٔ معيني
ملفوظ باشد هر حرفي بجهة محمد مصطفى عم بوده باشد
بشناس ونقطه را از براي تعظيم كلمه وعلم كلمه باستقلال چون
حروف بي نقطه نازل منزل علم كلمه كرفت پنجاه صلوة در شبانه
روزي بعد از ايشان كه عَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا اصل كلام
آلهي اند بر محمد عم وساير بندكان خود واجب كردانيد با وجود
تاكيد لَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ اِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ وازبراي
رد قول مشركان ومعاندان كه قايل كلمه يَا اَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ
الذِّكْرُ اِنَّكَ لَمَجْنُونٌ بودند باري سبحانه وتعالى قسم ياد كرد
باصل كلام خود وبقلم كه آلت نوشتن اصل كلام است وبسطر
كلام كه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ مَا اَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ
وَاِنَّ لَكَ لَاَجْرًا غَيْرَ مَمْنُونٍ في المسجد والمحراب والمنبر
والامام مَسْجِدْ مثال صورة انسانست ومحراب وجه وجاي
امام است هيچ كس در مقابل امام يا در برابر دست راست

وچپ او حكم شريعت نيست كه باشند امام حقيقي كه اين
امام ظاهري قايم مقام اوست وجه در مثال خويشتن كند
كه كعبه است وهيچ كس در پهلوي او نباشد وديكران در پس
او هم سجده كنند تا بوجهي اورا سجده باشند واو مثال خود
را بلك اين حقيقت خدايي كه در و تجلي كرده صورت محراب را
چنان وضع كرد كه جاي يك وجود امام باشد وبس او كه در
محراب ايستاده است عقيده آنست كه در برابر كعبه بحكم فَوَلِّ
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وكسي كه بنهايت دست راست
ودست چپ اوست روي در برابر كعبه ندارند جواز صلوة
او از انست كه او اقتدا بامام كرده است وامام روي در كعبه
دارد وديكران تابع او اند نَزَلَ الْحَجَرُ الْاَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ لَهُ
عَيْنَانِ يُبْصِرُ بِهِمَا وَلِسَانٌ يَنْطِقُ بِهَا چون از بهشت آمده است
صورة آدم خواهد داشت اكر كويند محراب را چرا محراب
ميكويند كه محراب است حرب است جواب آنست كه چون
شيطان مخالفت كرد در سجده كردن همچنان است كه حرب
ميكند از مخالفت وهر كس كه روي بقبله وكعبه ميكند همچنان
است كه با شيطان در محاربه وظهور حرب است در روز
جمعه كه خطيب شمشير بر منبر ميبرد همين دارد سنت است
كه چون در مسجد آيي سلام كني كه سلام نيست الا بر انسان

وملائکه وتابعان او برای آنکه علم انسانست آن محراب را بر هیأت
انسان واضع وضع کرده است و در محراب چون امام وتابعان
باز میان مسجد مسجدی دیگر خواهد بود قال عم أمّني جبرئيل
عِنْدَ بَابِ الْكَعْبَةِ يَوْمَيْنِ وَصَلَّى بِيَ الظُّهْرَ حِينَ زَالَتِ
الشَّمْسُ وَصَلَّى بِيَ الْعَصْرَ حَتَّى صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ
وَصَلَّى بِيَ الْمَغْرِبَ حِينَ أَفْطَرَ الصَّائِمُ وَصَلَّى بِيَ الْعِشَاءَ حَتَّى
حِينَ غَابَ الشَّفَقُ وَصَلَّى بِيَ الصُّبْحَ حِينَ حَرُمَ الطَّعَامُ وَ
الشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ ثُمَّ عَادَ فَصَلَّى بِيَ الظُّهْرَ حِينَ صَارَ
ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ وَصَلَّى بِيَ الْعَصْرَ حِينَ صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ
مِثْلَهُ وَصَلَّى بِيَ الْمَغْرِبَ كَصَلَوٰةٍ بِالْأَمْسِ وَصَلَّى بِيَ الْعِشَاءَ
حِينَ ذَهَبَ ثُلُثُ اللَّيْلِ وَصَلَّى بِيَ الصُّبْحَ حِينَ كَادَ حَاجِبُ
الشَّمْسِ تَطْلُعُ چون جبرئیل امد و پنج وقت نماز امامت
کرد روی در کعبه کرده بر هفده رکعت باید که خدای تع تعلیم جبرئیل
کرده باشد که چنین بگزارید وقال عم رَأَيْتُ رَبِّي تَبَارَكَ
وَتَعَالَى فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ فَقَالَ فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى
يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ أَنْتَ أَعْلَمُ إِلَى رَبِّي مَرَّتَيْنِ فَوَضَعَ كَفَّهُ
بَيْنَ كَتِفَيَّ فَوَجَدْتُ بَرْدَ أَنَامِلِهِ بَيْنَ ثَدْيَيَّ فَعَلِمْتُ عِلْمَ
الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ثُمَّ تَلَى هٰذِهِ الْآيَةَ وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ
مَلَكُوتَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ثُمَّ قَالَ

فيم

فِيمَ يَخْتَصِمُ الْمَلَأُ الْأَعْلَى يَا مُحَمَّدُ قُلْتُ فِي الْكَفَّارَاتِ وَالدَّرَجَاتِ
قَالَ وَمَا هِيَ قُلْتُ الْمَشْيُ عَلَى الْأَقْدَامِ إِلَى الْجَمَاعَاتِ وَالْجُلُوسُ
فِي الْمَسَاجِدِ خَلْفَ الصَّلَوٰةِ وَإِبْلَاغُ الْوُضُوءِ أَمَاكِنَهُ فِي الْمَكَارِهِ
مَنْ يَفْعَلْ ذٰلِكَ يَعِيشُ بِخَيْرٍ وَيَمُوتُ بِخَيْرٍ وَيَكُونُ مِنْ
مِنْ خَطِيئَتِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وقتی که حق در احسن
صورت بود پنجاه صلوة بر محمد واجب کرد به پنج قرار گرفت
وجبرئیل امد در ام القری که موضع راس وجبهه ادم است
بایستاد وبعد یا ادم انبئهم باسمائهم سجده کرد ومحمد باو بمخالفت شیطان
سجده کرد



هر علمي وخبري كه در باب قيامة ومبدا ومعاد وازل وابد است
اي طالب از سرّ صلوة وكعبه طلب كن و عدد صلوة و فاتحه و
قراءت در صلوة بعدد سه وقت نهاده است يعني بود ايشان
بخوان كه هرچه قراءت مركب است در عدد ايشان است و
آنست كه هيچ آيتي از آيات قرآن پيش صاحب شرع
نيست كه در نماز نخوانند از توحيد وناسخ ومنسوخ
شياطين وكفّار وسحره وانكه خوانند بايد كه وضو كرده
روي در كعبه كنند وخوانند وان معني در ادا كردن زكوة
وجهاد وروزه شرط نيست پس اي طالب حقيقي هر كه حقيقة
خود را دانست حقيقت هر آيتي كه خواند در صلوة منهي
نيست بداند وبداند كه چرا جميع آيات قرآن را در نماز
مي توان خواندن ودر صلوة حضر هفده بار ودر صلوة سفر
يازده بار روي در ام القري ام الكتاب ميبايد خواندن و
هفده بار ويازده بار كه سه باشد همچنين روي در بيت
المقدّس كرده كه مقام صدر وظهر است رسول عم خواند
فضلت علي الانبياء بست تمامي زمين را از براء امّت
من مسجد كردانيد بجهة انكه روي در ام القري كنند كه
اصل زمين است پس زمين حق ايشان باشد چند انكه
شياطين خواستند كه كلام ملاء اعلي وخصومت ايشان را
با هل

باهل زمين برسانند بحكم انّا لا ندري اشرّ اريد بمن في
الارض ميسّر نشد وبسوختند وباختصام ملاء اعلي
كه در باب صلوة وكفّارات است ره نبردند حفظناها
من كل شيطان رجيم ... بالملاء الاعلي يا محمّد
الحديث اذ يختصمون الي فيم يختصم الاعلي
يا محمّد الحديث في الصّلوة كه بعدد علّم آدم
الاسماء كلّها وتوجّه بيت الحرام خواهد بود انّا
كنّا نقعد منها مقاعد للسّمع فمن يستمع الان
يجد له شهابا رصدا انّا لا ندري اشرّ اريد بمن
في الارض ام اراد بهم ربّهم رشدا باب

صلوة الجمعة بسم الله الرّحمن الرّحيم خداء
تع در قران خبر از دو روز ميدهد يكي از جمعه كه اذا نودي
للصّلوة من يوم الجمعة الي قومكما بمصر بيوتا
واجعلوا بيوتكم قبلة واقيموا الصّلوة كه وبشّر المؤمنين
كنايتست از مصر جامع مصر ومدينه هر دو يكي اند ويكي از
روز شنبه كما لعنّا اصحاب السّبت وجاي ديكر
فرمود اذ يعدون في السّبت معني انست كه ايشان در روز
شنبه صيد نكيرند كه امر خداي تع باموسي عم چنين بود
همچنان كه وذروا البيع وذروا در روز جمعه بني اسرائيل

خلاف کردند واهل لعنت شدند و دیگر گفتند که خدای تع در این
روز از کار فراغت یافت اهل لعنت شدند که خدای تعالی
میفرماید کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ از برای آن در صلوة جمعه
وغیر جمعه هر دو در حضر واقع می شود وان سه رکعت
نماز است الحمد وجمیع قرآن را می تواند خواند بعدد سه
کلمه که همه اسرار قرآن واحکام وسر قیامت ومبداء ومعاد وهر چه
از ازل تا ابد بود وباشد که همه در قرآن درج است در ذات
سه کلمهٔ خدایی که صلوة بر عدد ایشانست موجود است پس
امری از آن معتبر نیست قال عم اَوَّلُ مَا یُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ
الصَّلوٰةُ پس این جمیع آیات قرآن را در صلوة که بعدد ایشان است
باید خواندن برای آنست لَا تَقُومُ السَّاعَةُ اِلَّا فِی یَوْمِ الْجُمُعَةِ
که روز خلقت آدم است وَعَلَّمَ آدَمَ الْاَسْمَاءَ کُلَّهَا اِذَا نُودِیَ
لِلصَّلوٰةِ مِنْ یَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا اِلَی ذِکْرِ اللّٰهِ وَذَرُوا الْبَیْعَ
ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ الی مفلحون
اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَکُنَّا نَحْنُ الْوَارِثُونَ وَلَقَدْ
کَتَبْنَا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الْاَرْضَ یَرِثُهَا عِبَادِیَ
الصَّالِحُونَ اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ یُورِثُهَا مَنْ یَشَاءُ الآیه ودو خطبه
انست که گفت لِسَانُ اَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِیٌّ وَفَارْسِیٌّ
یعنی اهل بهشت انکس باشد که متکلم باشد بر سه کا

عربی وفارسی [illegible]
در بهشت روند [illegible]
باب فی [illegible]
خطبه والتشهد در روز جمعه [illegible]
یک تشهد از نماز کم شود [illegible]
رکعت صلوة نشست وذکر [illegible] تشهد [illegible]
کرآنچه [illegible] مقام تشهد است [illegible] است [illegible]
[illegible] سفر کم شده [illegible] سفر [illegible]
[illegible] دلیل که [illegible] صلوة [illegible] است تا روشن شود که
ظرف صلوة که یازده [illegible] است
[illegible]
[illegible] در شب جمعه
ششصد هزار عاصی [illegible] است
خلاص میدهد از برای آن ششصد هزار [illegible] که شش
صد هزار [illegible] بود که
[illegible] که [illegible]
میگوید که مدت اشیا هفت هزار
[illegible] آدم [illegible] سال بود
[illegible] روز است آن [illegible]
[illegible] است [illegible]
ماه [illegible] هفته وهفته چون جمعه [illegible]

ساعت و ساعت چون لهب النار یعنی همچنانکه از ساعات
هفته بر شش بار بیت کلمه رفتی بساعت سال و ماه و جمعه
بر و که منقسم میشود بعد د کلمه خدایی مسئله در حدیث
است که حق تعالی با جبرئیل گفت شش هزار سال عبادة کردی
هر یک روز کالف سنة بود مقابل دو رکعت صلوة
جمعه نبود که روز خلقت آدم است الصلوة الوسطی
و چرا مبالغه در صلوة وسطی کرد والصلوة الوسطی
جواب برای انکه پانزده رکعت است و وسطی هفده و پانزده
است و ظهور انکه مردم دست از بیع بدارند در وقت که نماز
های دیگر دست از بیع نباید داشتن برای انکه قیمت در و
واقع شود که در و بیع نیست که مبیع همه حق خدای ابد صلوة
خواهد بود و هر که صلوة جمعه را ترک کند جزای او معین
است چون در روز جمعه خواهد بود که در بهشت روند
خدای تعالی رسول را علم ازین حال خبر کرد که ظهور علم ازل و ابد
در روز جمعه خواهد بود و گفت لسان اهل الجنة عربی
وفارسی دری و خطبه از آن جهت دو است اما چرا نگفت
عربی و یونانی و ترکی اگرچه در ان کلام آن را آمده است
[illegible] ظهور در فارسی خواست بودن [illegible] در
جمعه فرمود و مدار صلوة در روز جمعه خواهد بود هر گاه که

رحمن

رحمن بر عرش باشد که مراد کلمهٔ الهی است بطریق اولی که چون
کلمه صفت متکلم بر عرش باشد و عرش الله و بیت الله هر دو
یکی اند و انکه گفت که خدا بر عرش راست ایستاده است یعنی
آن کلمه نزدیکتر از همه کلماتها باشد که بر عرش مساوی و
راست نیستند تا بعبیر از سه کلمه همه خارج کردند فی وقوع
عدد الجمعة فی سواد الاعظم و واجب است که امام در
روز جمعه بر منبر که هیئة صورة انسان دارد بر اید شمشیر
و پیش از خطبه اذان بگویند پانزده کلمه برای پانزده کلمهٔ
عربی و چهار برای عجم و دو خطبه بخواند که آن دو خطبه
بوجهی مثال دو کلمهٔ عرب و عجم است و در مصر جامع باشد
که مصر عبارتست از سواد اعظم علیکم بالسواد الاعظم
که سیاهی و چرا است و اعظم است که بحث خلقت میکند و
خبر میدهد از اعداد کلمهٔ الهی باشارة و مراد از خطبه ذکر
خدا و رسول و قیمة باشد و دو خطبه قایم مقام دو رکعت
است بجهة انکه روا نیست که در هیچ صلوة کسی پشت بر کعبه
کند بلکه قایم مقام سه عرب و عجم [illegible] و کلمات انبیا و بنی
اسرائیل و رسول علیه السلام یا محراب صلوة هیئة انسان دارد و
که امام در محراب بنشیند پس امام با قتدا کنند که ان هیئة
مسجد داشته باشند بوجهی منبر قایم مقام عرش خواهد



بود راست باشد و دو خطبه بخوانند خدا بر عرش است ظهور
کلمه خواهد بود و شمشیر دلالت بر آن که آن پانزده ظهور بر شمشیر
خواهد کرد بر خلاف دیگران که هفده اند یسفک الدماء در جمعه
بیع درست نیست و نکاح هم بیع است تا دانی که قیامت در دوست
و در قیامت بیع و نکاح نباشد لا بیع فیه ولا خلة ولا شفاعة
عن جابر بن عبد الله رض قال عم مضت السنة بان في
كل اربعين فما فوقها جمعة من كان يؤمن بالله واليوم الآخر وقال عم
فعليه الجمعة قال الله تع احل الله البيع وذروا البيع
برای آنکه مثال روز قیامت که نفخ و صور در دوست که هیچ کس مالک
چیزی نباشد اذا قضيت الصلوة یعنی صلوة جمعه که پانزده
و هفده بگزارد بعد از آن منتشر شود در زمین یعنی مالک زمین
شود و فضل او را طلب کنند و بوجهی دیگر در زمین وجود که
تعلیم و مثال خلقت برسند در آنجا فضل خدا را طلب دارند یعنی
الصلوة اگر سایل سوال کند که چون است که در شش روز صلوة را
هفده هفده رکعت میباید گزارد و در جمعه پانزده رکعت جواب
آنست که خدای تع خلقت بر شش روز کرد و هفده رکعت بحکم تعلیب
کلمه دارد و روز جمعه که هفتم است استواء خدا است بر عرش و روز
ظهور خدا و ظهور پانزده کلمه خدایی است صلوة جمعه چون آفتاب
بمقام استوا رسد بگزارد از آنکه روز هفتم روز استوای حضرت

عزت است بر عرش خود در مصر جامع یعنی مصری که جامع جمیع
کلمهٔ الهی باشد چنانکه رسول عم فرمود انا مدينة العلم وعلي
بابها یعنی اعداد عشر واحدي عشر فاتوا بعشر سور مفتريات
وادعوا من استطعتم من دون الله و در مقام فرمود
فاتوا بسورة مثله اي بحديث یعنی بچهار کلمهٔ دیگر ده سوره
طلب کرد یکبار و یک از برای آن جدا کرد و یکی از آن جدا ساخت
تا یکی برای وتر باشد و معلوم شود که صلوة یک یکی است و ده
برای ده دیگر حم والكتاب المبين ائتوني بكتاب من
قبل هذا او اثارة الي الحروف المقطعة او اثارة من
علم دلالت میکند بر پانزده بجدی بسورتی کرد که جمعه در
آمده است و گفت حم لا ينصرون حق تع در باب آوردن مثل
قرآن بحث میکند علي ان يأتوا بمثل هذا القرآن لا يأتون
بمثله کلام صامت علم کلمهٔ این کلام ناطق است و علم کلام صامت
علم علم کلام ناطق است بعد علم خود عمل کرده باشد و چون
از وجه در آید و بصراط مستقیم بگذرد بعد هم عمل کرده باشد
هم سر تا پا عدد علم که کلمات پس بعدد حقیقت خود و شکل
و [illegible] عمل کرده باشد برای آن گفت لا يكلف الله نفسا
الا وسعها واجب است که صلوة بی قرآن که کلام ناطق است درست
نباشد از آنکه انسان مبینت کلام حق و ذات و صفات و توحید

ومبداء ومعاد وغیره است برای آن بی خواندن او عبادت درست
نیست از آنک رسول عم گفت که جبرئیل قرآنرا از لوح محفوظ بمن
آورد ولوح آنست که ماکان ومایکون در و مثبت باشد ولا
رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین بل هو قرآن مجید
فی لوح محفوظ در الا فی کتاب مبین آن چهار
کلمه داخل است پس لوح آنکس باشد فی اعداد رکعات
الصلوة علی اعداد الکلمة اگر گویند چرا اعداد رکعات
صلوة بر عدد کلمه نهاد جواب آنست که هرگاه که عبادت کننده
بعدد کلمهٔ الهی عبادة خدا کنند همچنان باشد که هر علمی که از آن
کلمها مرکب خواهد شد وشده باشد برای رحمة و فیض رحمت
داشته باشند از ازل تا ابد و هم شریک باشند و در همه ذرایب
ابد و ازل که ایشان باشند ومظهر ایشان باشد همه مظهر رحمة او
بیند و عمل بعدد کلمهٔ الهی برای آنست که سبب عذاب و رحمة
از حضرت عزت ایشانند چون بعدد ایشان حضرت عزت پرستش
کرده باشد بهمه رحمة که سه مرکب شده باشد واو شریک باشد
بعدد ایشان و از عذاب خلاص یافته باشد مسئله واگر گویند
که نماز چرا بر هفده قرار گرفت جواب از برای عظمت وجلالت
که اگر هیجده بودی عظمت یک کلمه وتغلیب بیک کلمه ظاهر نمی شد
واگر شانزده بودی مناصفه بودی و عظمت یک برای تغلیب

همه ظاهر شد و آن یک برای وحدت بودی تعیین فی فضیلت
الاذان وصلوة الفجر اقم الصلوة لدلوک الشمس الی
غسق اللیل وقرآن الفجر ان قرآن الفجر کان مشهودا
از لوازم صلوة فجر خواهد بود که هفده کلمهٔ اذان است که در هیچ
صلوة دیگر الصلوة خیر من النوم نیست و پانزده دیگر در ظهر
است چون با ایشان جمع شود مشهود کردند تا سه باشد و
پانزده عصر و پانزده شام و پانزده عشاء اخر وهفده کلمه صبح
که الصلوة خیر من النوم دو است چون پانزده که بوجهی
در حروف مقطعه که اوایل سوره است نیامده است با نزده
کلمهٔ قد قامت الصلوة با ایشان جمع شود سی کلمه باشد اگر
سوال کنند که تفضیل صلوة صبح بر سایر صلوة چرا باید که باشد
جواب آنست که آفتاب که طواف میکند بر گرد خاک که وجود آدم
را از همه روی زمین خدای تعالی جمع کرد و در اول صبح مقدمهٔ
فیض ومحو ظلمت در آن وقت میکند از وجه و تربیت وجه ارض
میکند و وجه آدم را مشاهده میکند پس او یوم مشهود وقت
مشهود باشد اول صلوة صبح است که اقل عدد است در صلوة
واجب و در سفر که قصر است مجموع صلوة بعدد او آمد الا صلوة
مغرب و اول وقت زدودن ظلمت از وجه که وجه آدم مخلوقست
از اینجا اگر سایل سوال کند که چرا اعداد نماز بر اعداد حروف مقطعه

ارض

نهاد جواب آنست که قیام آدمی و قعود و رکوع و سجود او
بواسطهٔ حروفست اگر کلمه نباشد خدا چون خبر دهد که من
الله یا تو فرمان بیر و آن بکن بس ناچار عبادهٔ کلّی را بر مثال
ایشان میباید نهاد عدد پرستش خود را براعداد کلام
خود نهاد که کلام او مظهر لطف ازل و ابد است تا انکس بعدد
علم ازل و ابد او پرستش او کند و بسرّ ازل و ابد برسد و چون
مجموع اجسام و پیکر و ارواح چه تصوّری وجه واقعی بالقوّه
و بالفعل مظهر ایشانست و مامور امر ایشان و مخلوق
بعدد ایشان چون بعدد پرستش خدا کنند همچنان باشد که بعدد
همه پرستش خدا کرده باشند و هیچ شکل او ندارد ازان که او بعدد
آن شکل پرستش خدا کرده باشد و همه مطیع و منقاد او باشند
بواسطهٔ انك بعدد همه پرستش خدا کرده است فی اختلاف
رکعات الصلوة چون باری تعالی هر نقطه را نازل منزل علمی
کرفت همچنانکه پنجاه علم باشد باید که ایشان را در علمیت با یک
دیکر بهیچ وجه از وجوه مزیتی نباشد باید که چون صلوة بعدد
ایشان واجب کرده باشد ایشان را بر یکدیکر مزیت نباشد
در افعال و اقوال مثلا هر چه در یک صلوة باشد در مجموع صلوة
همان باشد چنانکه در علمیت فرقی نیست بس سبب چیست
که پنجاه صلوة واجب کرد اند بعضی دو و بعضی سه رکعت و بعضی

چهار جواب آنست که حضرت عزّت تعیین نکرد از برای کدام علم
دو دو باشد و از برای کدام علم سه سه باشد و از برای کدام علم
چهار چهار تا از برای هر کدام که خواهی دو دو سه سه چهار چهار
اطلاق توان کرد فی الرکوع دست بر هم نهادن و بر زانو نهادن
در صلوة عبارتست از اشاره تعلیم کلام سماوی و عدد کلام ناطق
و بوجهی دیکر یعنی آن علم این علم است که دست بر نهاده است فی
الاشراق و رکوع الوتر نماز که یک رکعت میکزارد برای آن دست
بر زانو می نهد که زانو مقام دو استخوان بزرک است و هر طرفی
دست را چهارده استخوان است تا را چهار برساند تا ٩٤
باشد بعدد سفر و حضر و چهار اشراق که فرمود من ادرك ركعة
فقد ادرك الصلوة و برای آن یکبار که دست بهر دو زانو
برساند سه خواهد بود امّا چون سه رکعة بکزارد سه بار ٩٤
رسانیده باشد بس یکی قایم مقام همه باشد فی رفع الیدین
عند الاحرام پنج بار هر دو دست را در وقت تکبیرات الحرام
در مقابل نرمهٔ کوش و سر و روی بدارد همچنان باشد پنجاه
انکشت در مقابل وجه داشتن تا کنایه باشد از پنجاه صلوة که در
شب معراج مقرّر شد بواسطهٔ علم آن که آن پنجاه در وجه
ظاهر است فی التسلیم در صلوة چون روی از قبله کرد اینک
از صلوة بیرون آمدی امّا میباید که در ان حال سلام کنی هم ب

اصحاب یمین هم بر اصحاب شمال کہ عبارت اند از کسانی کہ بر یمین و
یسار تو روی در کعبہ کرده اند وصلوة گزارده هم از برای شرف
کعبہ یعنی کسانی کہ روی در کعبہ کنند وصلوة گذارند ایشان
مستحق اند کہ چون کسی روی از کعبہ کرد اند روی در ایشان کند
و بر ایشان سلام کند کہ ایشان اهل صلوة وقبلہ اند سَلَامٌ لَكَ
مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ از آنکہ ایشان مرشد
این خانہ اند وروی در این خانہ داشتہ اند سلام خارج صلوة
است اگر تنها گذارد اصحاب یمین را واصحاب شمال را کہ روی
قبلہ آورده اند در تخیل او رد و بر ایشان سلام کند وختم نماز
بر ایشان کند وختم نماز بر ایشان کند بی في تغليب سبعة عشر
هرگاه کہ هفده رکعت نماز گذارد بعد دهفده کلمہ تغلیب بماند یازده
و یازده بس عدد کلمہ بیک کلمہ غالب شده باشد بر ترک أَقِمِ
الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ
يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَٰلِكَ ذِكْرَىٰ لِلذَّاكِرِينَ مسئلہ
در حدیث است جبرئیل عم بر خود را بر روی ماه بمالید غرض
آنست کہ او علامت شکل بر جبرئیل دارد صحيفة في حكمة
الأعداد مثل السبعين ونحوه قال عم إن بيني وبينه
سبعين حجابا من النور لو دنوت من بعضها لاحترقت
ولو دنوت أنملة لاحترقت کہ إن من ابتدا ببیست

كتابا

كِتَابًا وَنُورًا ابتداء خلقت بدن انسان زهیکل انسانی از کلام است
وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ رحمت حال است از کتاب وَرَحْمَتِي أي
کتابی وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا سبعون حجابا
برای آن گفت کہ مخلوق از دو کلمہ کن بود چون دو بیرون رود
هفتاد بماند واول کلمہ شهادة أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ بر آوردن
انامل ودر شب معراج ماندن ورسیدن رسول عم بسدرة المنتهى
وخمسون صلوة ودانستن کمال وبزرگی ودانستن جبرئیل
در وقت آوردن كهيعص كيف علمت ما لم أعلم قال عم
يقبض له سبعون تبينا لو أن واحدا منها نفخ في الأرض
ما أنبتت شيئا ما بقيت الدنيا فيهلكه ويجد بحها
حتى يقضي بالحسنات برای آنکہ از آن داخل آن چهارده
کلمہ مثال آنست کہ بر روی انسانست کہ شود همچنان باشد کہ
چهارده کلمہ آن چهارده کلمہ را ظاهر نکرده باشد در خلقت بس
چنان باشد کہ هر گز نبات نروید و نرسته باشد هرگاه کہ
گفت میان من واو هفتاد پرده است از نور آنکہ هفتاد است
کہ حساب هفتاد جمع است نور برای آن گفت کہ کتاب را نور
خواند واز علم کتابست هرجا کہ بحث هفتاد کرد همین خواهد
بود علم نور جهت آن خواند کہ علم کلمہ است وکلمہ نور است قال الله

تعالی ان تستغفر لهم سبعین مرة ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا و بیک حساب سمع و بصر و شامه و ذایقه ان
هفت موضع در می یابند چنان مجموع هفتاد جبرئیل میگوید
که سبعون حجابا من نور آن کلمه است لو دنوت من بعضها
لاحترقت و رسول عم گفت هفتاد هزار فرشته طواف میکنند
بر بیت المعمور که در آسمانست و ابراهیم بهشت را انجا دید
برای انکه مثال کعبه است و دوزخ را بیارند بهفتاد هزار زمام
و حساب هفتاد مجموع ازین حساب است و بیک حساب
هفتاد سنگ جمره که می اندازند مثال هفتاد چین خواهد بود
که بر روی اوست و هفت را جدا می اندازد برای انکه حس
جداست که چشم و گوش و بینی و دهن است حاجی ترک کند
برای کعبه و انکس که کعبه مثال اوست و سنه است که حیوان
بکشند درین مثال باشد که هفتاد دارد اما بر ترتیب ندارد
گمان می برم که در حدیث وارد است که ابراهیم در شب معراج
پشت بر بیت المعمور باز داده بود و هفتاد هزار ملک بود که
طواف او میکردند پنجاه روی و سیزده چشم و گوش و بینی
و دهن و هفت لذت که روی با و هفتاد و بوجهی که بر خط
استوا فرض کنی هفتاد و دو شود بینی و دهن و نیمی لذت دو
کلمه منقسم بهفتاد و دو اگر گویند بر گوش شعر می اید چرا

آنرا
حساب نمی کنی جواب آنست که اعتبار نیست بدلیل انکه رسول عم
گفت که اهل بهشت امرد باشند و امرد را بر گوش شعر نیست
بحکم نص ظاهر و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما
فی ستة ایام و کان عرشه علی الماء و شش روز هفتاد و دو
ساعت باشد و کلمهٔ کن در تلفظ شش کلمه بود و اجزای او از و
جداست هفتاد و دو باشد که در وقت کلمه چون تلفظ می اید هفتاد
و دو می شود و ساعت شش روز چون ازیشان در وجود امد
کلمهٔ خدایی اند گفت شش روز یعنی بهفتاد و دو ساعت
افریدم و جمعه بحکم ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر
شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها اربعة
حرم و بحکم علم ادم الاسماء کلها سال مرکب است از ماه
و ماه مرکبست از جمعه و جمعه از روز و روز از ساعات و
اجزای
ساعات از وجود شب از زمین و زمین ظلمت است خمر
طینة ادم بیدی اربعین صباحا سه بار بت و سه کلمه
باشد شهد الله انه لا اله الا هو الا شب و روز منا صفه
دوازده ساعات روز باشد که ان السموات و الارض کانتا
رتقا ففتقناهما و جعلنا من الماء کل شیء حی
دران وقت که قایم است بقسط میگوید شهد الله انه لا
اله الا هو اگر سائل سؤال کند که چه حاجت بود بذکر ستة

اَيَّامٍ جواب خواست كه تقسيم زمان كند بعدد كلمه كه زمان از كلمه
وجود يافت لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَاِنَّ الدَّهْرَ مَسْئَلَه فُرِضَ
عَلَيَّ خَمْسُونَ صَلوٰةً فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ چنانكه ادم خلقة
بحكم خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَوَاعَدْنَا
مُوسَى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً ميشود صلوة بعدد كلمه وزمان واقع
ميشود وَفِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ميشود بهفتاد ودو ساعت
همچنانكه كلمهٔ كن شش كلمه است بس افلاك و درجات همچنين
منقسم مي شود در وقت ظهر و صبح و عصر و شام و خفتن علي
هذا همه اشيا چون بهمه اشيا بحكم خَلَقَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ
فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ در روز ديگر بند زمان
وهرچه تعلق بزمان كرفته است ناچار منقسم اند بر نهجي كه
آنچه در زمان است ايشان منقسم شده است وادم وتركيب
وجود امام وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً وَاَتْمَمْنَاهَا
بِعَشْرٍ وَخَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا
وهمه اشيا منقسم ميشود بحسب عدد كلمه كه از يك كلمهٔ كن
در وجود آمده اند بس ازان منقسم باجزاء ايشان ميبايد
بود وهمچنين كه سه كلمه متصل اند بيكديگر بلا انفصال بس تا
چار زمان ومكان وآنچه در زمان ومكان وجود يافته است
بيان كلمهٔ اصل خلقة انسانست منقسم شود وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ

بِمِقْدَارٍ كفت تا شامل زمان ومكان وآنچه در مكان وزمان باشد
وغير آن را باشد موسى عم دوازده اسباط داشت با هارون
چهارده بود عيسى عم دوازده حواريون داشت با مريم چهارده
محمد عم دوازده امام داشت با فاطمه چهارده بود كه ان چهارده
معصوم اند انك بفاطمه كفت كه تو خاتون اهل بهشت باشي
الا ازان مريم كه هر دو مقابل هم بودند براي انك ان نيز در مثال
چهارده امده است ورسول عم در عقد فاطمه چهارده
كس را حاضر كردانيد علي كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ كفت اَنَا كَلَامُ اللّٰهِ النَّاطِقُ
فِي حِكْمَةِ الْاَرْبَعِينَ دانستن تقسيم زمان خَمَّرْتُ طِينَةَ
آدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلٰثِينَ لَيْلَةً
وَاَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَ
اَرْبَعِينَ كوشه نشان وچهل سال حضرت رسالت عم كه چند
ساعت باشد كه خلقت ادم عم وغيره واقع شد در باكو بيره ودوم
ربيع الآخر سنه ستة وسبعين وسبع مايه رسول عم چون
چهل ساله شد نبوت رسيد ازانكه روز يكي سالي است وَخَمَّرْتُ
طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا مثالي است وَوَاعَدْنَا مُوسَى
اَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَمَنْ اَخْلَصَ لِلّٰهِ اَرْبَعِينَ صَبَاحًا ظَهَرَتْ يَنَابِيعُ
الْحِكْمَةِ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ نبود و همچنين بود فِي
الصَّوْمِ الْاَرْبَعِينَ شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي اُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْاٰنُ

إلى فَلْيَصُمْهُ عبارت از سي روز وسي شب كه درين روز هيچ
چيز نخورد وصامت باشد كه إلَّا رَمْزًا همان وعلّه وَوَاعَدْنَا مُوسَى
ثَلَاثِينَ لَيْلَةً است وچون سي روز رمضان تمام شود روز عيد
باشد ودر دهه ذي الحجّه عيد قربان شد وعشر ذي الحجّه تا اربعين
تمام شود وَخَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا باشد
وعشر ذي الحجه صد وبيست ساعت يعني دو صد وشصت باشد صد
وبيست ساعت شب آن روز كه طواف خانه بايد كردن وما روز
همچنان لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ فَرْحَةٌ عِنْدَ الْفِطْرِ وَفَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ
رَبِّهِ وآن وقت كه موسي را عم وعده كلام ولقا ورؤيت بود دوازده
ساعت روز ودوازده ساعت شب ودوازده ماه ودوازده سبط
وَاثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا فِي الْخِطَابِ مَعَ أَهْلِ الْأَرْبَعِينَ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اي اربعين نشين بحكم خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ
بِيَدَيَّ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا وَوَاعَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيْلَةً آنكه
فرمود خَمَّرْتُ طِينَةَ آدَمَ بِيَدَيَّ وَخَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ
بر صورت خدا مخلوقست وَرَأَيْتُ رَبِّي فِي صُورَةِ ... موسي
عم كه رؤيت خداء تع در آن أَرْبَعِينَ لَيْلَةً طلب كرد كه رَبِّ أَرِنِي
أَنْظُرْ إِلَيْكَ بس بايد كه اي اربعين نشين كه لقاي الهي را
در اربعين ليله طلب ميكني بدانكه وعده لقاي الهي وطينة
آدم كه بيد ... انبيا واوليا بود چرا در چهل است و بكنه حكمت
آن

آن بر سي وابن حال موقوفست بر دانستن خطاب خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ إِنَّنِي أَنَا اللَّهُ لَا
إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي فَأَقِمِ الصَّلَوٰةَ لِذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ
آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا در ضمن كاف ونون است موسي عم خداوند
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وطلب كننده لقا بود از آتش خدا اي يعني
شنيدي كه إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّا الآية بجهت اين معني
فرمود لَا تَقُومُ السَّاعَةُ إِلَّا فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ ولقاء خدا در
ساعت مي بيند وساعت قيامتست وقيامت در ساعت باشد
بالعكس قيامت در ساعت ظاهر شود براي آنكه قيامت بعث
است از قبور وبرداشتن اختلافات در ساعت باشد و
بديد آمدن ايشان از عدم بوجود در ساعت شش روز و
هفت روز باشد معني إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا
أَيْ مِنْ نَفْسِكَ از ابتداء سوره طه باشد وطه در ضمن
شش حروف كاف ونون طلب بايد كرد ومعني خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا ... آن ده كه بر وجه وسر ...
كه ... وجه و ... است ... وپهلوست وزنخ ويكي سبلت است
كه ... نوشته است ويكي ... است براي آن چهار را حرام خواند
واظهار شرف وبزرگي ايشان كرده هر كاه كه بر خط استوا بگذري

خلق

بواسطهٔ ایشان در وجر انسان علم سه کلمهٔ خدایی ظاهر شود تا
کوید کُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ وَمَنْ اَحْسَنُ دِيْنًا مِمَّنْ
اَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ منه اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُوْرِ عِنْدَ
اللّٰهِ الایة سر ماه سر ماه سر ماه سر ماه چهار بار سر ماه است
چهار حروف است که هر یک دو نقطه دارد از حروف مقطعه
که عبارت از دوازده باشد که آن دوازده ماه است که کفت اِثْنَا
عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّٰهِ وَاَرْبَعَةٌ حُرُمٌ آن چهار حروف است
و غیر حرم آن چهار و چهار نقطه که هشت است که غیر حرم
است و آن چهار حرف حرم است برای آنکه مثال که بر وجه
است مرد را که زن آزاد دارد اَلرِّجَالُ قَوَّامُوْنَ عَلَى النِّسَاءِ
بِمَا فَضَّلَ [illegible] بَعْضَهُمْ عَلٰى بَعْضٍ و آنکه نقطه دارد و آن
دوازده جدا است برای آنست که در نماز اشراق آن دو را از
چهارده کم کرد یعنی دو انف را و صلوة اشراق از دو رکعت
تا دوازده مسئله نهایت شمار [illegible] تا هزار است که غنی
است بحساب جمل و حساب عرب [illegible] است تا
ده و صد هزار مرکب است از نوازده بار سه و چهارده
نت بلا زیاده و نقصان اغلب سه باشد و واعلم [illegible]

الحدیث نبوت حضرت رسالت در چهل سال بود و چلهٔ مشایخ چهل
شبانه روز است نهصد و شصت ساعت باشد سه بار سه و
نت ساعت باشد که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة چون
خدای تع با موسی عم سخن کفت اِنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ اَكَادُ
اُخْفِيْهَا يَسْاَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ مُرْسٰهَا ساعت از
برای ادم و ادمی زاد است و ادم بحکم عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَاءَ كُلَّهَا
و بحکم خَمَّرْتُ طِيْنَةَ اٰدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا نهصد
و شصت ساعت باشد همچنانکه کلام و خلقت ادم و وجه و عضو
و استخوان او مفسوم بر سه يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اَيَّانَ
مُرْسٰهَا [illegible] عِنْدَ رَبِّي چنانکه خدای تع سمع و بصر
و دندان و اعضا و جوارح و سیصد و شصت استخوان ادم
را و وجه او را بعدد کلمهٔ خویشتن بشکافت و مظهر کلمهٔ خود
کردانید چهل روز که خَمَّرْتُ طِيْنَةَ اٰدَمَ بِيَدَيَّ اَرْبَعِيْنَ صَبَاحًا
کفت بشکافت بر نهصد و شصت که سه بار سه و نت ساعة باشد
از برای ظهور وحدت لَا تَسُبُّوا [illegible] فَاِنَّهَا الدَّهْرُ [illegible]
وَالنَّهَارَ از هزار که نهصد و شصت برود چهل باقی بماند [illegible]
بار سه و نت باشد چهل را که قسمت کنی بحساب ساعة انه خالق
كُلِّ شَيْءٍ اندازه کنندهٔ زمان و غیر زمان است [illegible]
[illegible]
سیصد و شصت ساعت است

وَاَتْمَمْنَاهَا بِعَشْرٍ یا نهصد وشصت شود که سه بار سه وست باشد قَالَ
رَبِّ اَرِنِي وَجْهَكَ اَنْظُرْ چیانکه در توریت آمده است که میخواستم
روی ترا ببینم اگر سوال کند که خلقت ادم و وعده موسی بچهل فقط
بود بلا زیاده و نقصان جواب آنست که سه بار سه وست باشد
معرفت خدا و خلقت نفس ادم در بن است فِي اَلْفِ شَهْرٍ عدد
هزار مطلق همچو عدد سیصد وشصت درجه سه وست
وست برین قیاس تا پنجاه هزار وَخَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ می دو
بر شش صد هزار و نیز هفت هزار ملائکه و جبرئیل ومیکائیل
می رود فِي الْحِسَابِ الْكُلِّيَّةِ بدانکه حضرت عزت بحکم یوم
الحساب حکم کلی بر حساب وعدد [illegible] در عدد [illegible]
واقع شود عبادت درست نباشد مثلا خدا یکی است اگر دو
داند کفر است وصلوة بامداد دو رکعت است اگر زیاده و کم
کند کافر باشد وطواف حج هفت است همچنین وقسمت میراث
همچنین پس اعتبار بعدد [illegible] دکه چرا چندین است بیش
او نیست [illegible] الْحِسَابِ انکه گفت هر
کس که نامه عمل خود را نخوانند ایشان نامه خدایی اند وخدای
تعالی پرستش ایشان از صلوة وحج وغیره بر عدد ایشان که نامه خدای
اند نهاده است [illegible] وَشُهُورٌ مُتَتَابِعَةٌ عباد شصت
شصت دو ر قامت ادم که شد

تنزیل است کلمه نازل شد و بر [illegible] صاحب تاویل سه هم شصت
باشد هرکس که قامت او چنین باشد بعد ادم باشد و بر بهشت
رود سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنْبُلَةٍ مِائَةُ حَبَّةٍ اول که از مادر بزاید
وَاللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ که مرد باشد تا بوقت که محاسن بر
اورد بر سد پس یضاعف معلوم شود که هر طرف وجه و دو گوش
بینی است و دو شارب و سبلت هفت است والله اعلم

اصل وجه یکیست از روی ماده و یکی ذات باشد	در شب معراج رسول علیه السلام که باسمان میرفت هفت کلید در اسمان و هفت مقالید السموات و الارض	هشت بیغمبر پیغمبر خود دیدن و فرشته پیغمبر خود بر شانزده موضع	ماه چهارده همچنان [illegible] شانزده پاره شود و بر خط استوا که [illegible] کند پس [illegible] چهار افتاب که چنان باشد که ماده از روی [illegible]
درخت منتها و چهار جوی كُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ	روزها پنجاه عید رَبَّنَا اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ	شب ماه چهارده در مقابل سواد الوجه است که چهارده ترتیب کرد تا جرم انرا نیز که ترتیب کرده اجزا دارد	[illegible] هفت [illegible] بر هفت
صاحب تنزیل و صاحب تاویل است			
ان اصحاب الكهف والرقيم کهف سوره حیست در کوه همان است که لها سبعة ابواب	هشت ملک و هشت نبی هر یک خداوند چهار مژه	در بهشت هشت است ثمانیة ابواب و هشت ملک مقالید السموات فتحت ابوابها وقال لهم خزنتها والملائکة یدخلون علیهم من کل باب جهنم لها سبعة ابواب و مفاتیح غیب است	هشت فرشته پیغمبر تا هفت دیو باشد که ایشان هر یکی کلمه اند

خاک آدم یکقبضه از همه وجه ارض اورد وحوا از پهلوی آدم آفرید خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا همه اسما درو موجود بود خلق الله تع آدم علی صورته وعلی صورة الرحمن	الصور قرن شاخ یوسف چهارده کاو وت شاخ وچهارده خوشه وچهارده چشم علی هذا ت	چهارده کس را عقد اوزده بر او شین است او ما ملکت ایمانهم پنج انگشت دو چیزی بند او و هفتاد ودو حوری است	دو شانزده است و دو شانزده پا و دو شانزده گوش و دو شانزده دماغ
هشت فرشته وهشت پیغمبر ویکی او هفده باشد وبا نهای ایشان بر سبی و چهار موضع بود که دو هفده باشد	قایم یوسف وبرادران وپدر ومادر ت چشم علی هذا یسئلونک عن ذی القرنین	گواهی دو مرد باید ودو زن بجای یک مرد است	در عالم سفلی وعلوی ت کلمه در چهارده ماه وافتاب ویازده ستاره یوسف
	قال الحواریون دوازده حواریون با عیسی [illegible] مریم چهارده خابث چشم علی هذا	میراث پسر دو [illegible] ودختر یکی بر نهج گواهی	دو شانزده سفیدی چشم ودو شانزده مواضع این دو شانزده سیاهی چشم ودو شانزده مردمک چشم
ماه گاه باشد که از چهارده شب بگذرد و آفتاب برابر شود [illegible] که بجهت مثال اصل سه زن هشت ویک میراث از آن [illegible] هفت رامی باید شکافت تا از بیرون رود چون چنین کنی هفت شود	از برای زنان چهار گواهی باید از زن که هر گواهی [illegible] اوند هفت سوراخ است تا ت باشد	چهار زن چهار و دوازده که مثال ت کلمه کتابت است	هم با هم چهارده وچهار باشد موی بر آمدن

انسان

انسان هرگاه که بر خط استوا منقسم شود شانزده سوراخ دارد آن شانزده بر شانزده موضع است تا علم سه کلمه باشد وان شانزده همچنانکه بر شانزده موضع متصل بود الی اخره تا تمامی وجود علم مثال شانزده شانزده باشد و وجه که مثال سه است وان سه بر سه موضع است و همچنان سه بر سه دیگر باشد تا بنهایت خواهی بر استخوان کبر وخواه غیره اذا دکت الارض دکا دکا وچون بر خط استواء انسان در ایی تا بنهایت که تا پا بیست شانزده کلمه علم یکی ازین طرف ویکی ازان طرف در مقابل هم باشد مثلا ابرو ومژه وچشم و روی وبینی وغیره وچون از مثال سه بکذری همچنانکه از قسمت سر بکذری که یک دست ازین طرف ویک دست ازان طرف ودو انگشتها بر همین مثال در برابر یکدیگر منقسم گردد همچنین زیر تر برو تا اخرین خلقت وجود در مقابل هم اند تا کلمه الهی همه را فرو گرفته باشد وسر تا پای وجود آدمی علم کلمه باشد مقعده في الجنة ومقعده في النار الا عجب الذنب وجمیع حیوانات همچنین اند بخلاف آن نیست که سه تمام را علم ندارند اما بحساب خط استوا دارند وهمه نبات واجرام سماوی همچنین اند وهر چیزی که باصل طبیعت او نگذارند همچنین باشد انچه در خیال وخواب اید وبیند همین مثالست ومن في كمال الانسان آدمی با سیاهی وسفیدی چشم نگاه است وعلامة این

بنجاه است كه حروف هجي است علامة صورة انساست حق تع فرمود
عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ آنجه او را تعليم صورة انسان
كامل است وهمه قاعدهاي آفرينش و اركان حج و نماز و غيره
بر مثال او نهاد و از همه كس او را پنهان داشت تا وقتي كه او
ظاهر شود شكل خويشتن را بداند بحقيقة مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ
عَرَفَ رَبَّهُ او را حاصل است مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَلَا
خَلْقَ أَنْفُسِهِمْ في أَشْرَاطِ السَّاعَةِ وَنَحْوِهَا بسم الله
الرحمن الرحيم اگر سايل سوال كند كه أَقِمِ الصَّلَوةَ لِذِكْرِي إِنَّ السَّاعَةَ
آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَيهَا
ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَإِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ مراد
از ساعة قيامة است چه مناسبت دارد صلوة با ساعات صلوة
در ساعة شب و روز است الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلْهَا طَاعَةً
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ
عَظِيمٌ مراد از ساعة قيامة است اما چرا قيامة را ساعت
خواند جواب آنست كه سال و ماه و هفته و روز و شب مركب
اند از ساعة و ساعة مقسوم ميشود و هرچه در ساعة بوده
باشد بعدد كلمه خدايي كه سه و بيست است كه لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ
فَإِنَّ الدَّهْرَ أَقْرَبُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و ساعة ظرف جميع مخلوقات است
بدليل خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و شش روز

از

از ساعت مركب است چون منقسم شوند بعدد كلمهٔ خدايي مخلوقات
كه مظروف يوم و زمان و ساعة اند بتبعيت ظرف منقسم خواهند
شد پس همه اشيا منقسم شده باشد بكلمهٔ خدايي فِي يَوْمٍ كَانَ
مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ساعة عبارتست از زمان أَنْطَقَنَا
اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ حق تع زمان را قسمت بر پنجاه هزار
سال و سال را بساعة و هرگاه كه ظاهر حقيقت ساعة در ساعتي
معين باشد و حشر ادم و همه انبيا و تغيير و تبديل سموات و
آمدن ساعة باشد حقيقة ساعة چهل روز خلقة ادم [illegible]
در زخلقة [illegible] و چهل روز وعدهٔ موسي عم و روز جمعه كه خدا را
ببيند اين همه مركب اند از ساعات ساعة باشد چون معاني
ظاهر گردد ساعة آمده باشد إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ
اللهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ اگر سايل سوال
كند كه در ميان انبيا عم سبب چه باشد كه عيسي را بايد امد و او علم
قيامة است كه وَلَا يَكْتُمُونَ اللهَ حَدِيثًا و ديگر انكه امي بود
و برسول نبي امي او نزديكتر بود بحسب ظهور ديگر خداي تع او را
بام باز خواند براي سر خلقة ام كه باز ظاهر خواهد بود و اتمام
خلقة ام برآب كه ادم بود رسيد و ديگر انكه او مسيح است كه آن
مسيح از صلوة خبر دهد و با مهدي نماز گزارد كه إِمَامُكُمْ مِنْكُمْ
و ديگر انكه خدا در باب او گفت إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ

فانفخ فیها فیکون طیرا باذن الله آن ارسال کلمه بود ودیکر انکه
خداء تع اورا کفت انسان را زنده خواهد کرد بخلاف انبیاء دیکر
ودیکر کفت که تبرئ الاکمه والابرص بکلمه وکلام الهی
مردم را بخوبشتن بینا کرد اند که علم قیامتست که انه لعلم
للساعة وعلم ساعة بود ودیکر انک احیاء موتی وبرص بردن
او تواند که کوشت بی حیوة که برص است زنده میکرداند وخبر از
عید که ربنا انزل علینا مائدة من السماء تکون لنا عیدا او
داد ودیکر انکه از اشراط الساعة یکی امدن اوست وبیان ساعت
او کند انه لعلم الساعة اکر سایل کوید که میان دجال واوچه
مناسبت است که هردو از اشراط ساعة قیامة باشد جواب آنست
که هردو کلمه اند دابة الارض را اکر کویند ازچه مناسبت انسانست
آن نیز همین معنی کلمه باشد اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم
دابة من الارض تکلمهم وکر بخنتن مردمان در صلوة و
اکر کسی کوید که برآمدن افتاب از مغرب چه مناسبت دارد با شراط
ساعة وامدن عیسی از بیت المقدس واز اسمان چهادم وآن
دخان چهل شبانروز در دنیا مکث کند اینها کر ذکر رفت
اشراط ساعتست که لقد جاءت اشراطها چون اینها واقع شود
ساعة ظاهر کردد وساعة ظاهر نشود الا در روز جمعه که روز
خلقة ادم است ونفخ وخروج ادم از بهشت ونفخ صور

ولقاي خداء تع بیرون آمدن عرش هر در روز جمعه باشد که
سید الایام است وصورت مرآت دارد ومعارض عیسی که
مسیح است که مسیح الدجال خواهد بود که مکتوب بین عینیه
ک ف ر بیک حساب چون در مقابلهٔ چهارده کلمه امده است
ومنکر ایشانست وایشان مفرد ند واو را نیز مفرد نوشته
بر بین عینیه تا ببینند وبیک حساب آنست که کاف فی ری
در ازای هفت کلمه است که بروجه وزغدان است او را نمی تواند
خواند وبدان کافر است وبیک حساب ک ف ر سه کلمه است که
یک سبلت است ودو طرف روی از ان کلمه نمی تواند دید بین
عینیه کفر باشد که کاف فی ری خواهد بود ونفخ فی
الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء
الله بدلیل صور جمع صورتست روشن است که مرده کان از نفخه
اسرافیل زنده میکرداند وجای دیکر فرمود الصور قرن ینفخ فیه
الروح اسرافیل بر نهج ام الکتاب سه کلمه است وقرن مصاحب
کاو است وجدی که خداوند دو شاخ است که شصت درجه باشد
کرنت وسه بود که شی از اشیا نیست که بی ایشان سیصد وشصت
درجهٔ افلاک نیست فهذا بة الارض فارتقب یوم تاتی
السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم ربنا
اکشف عنا العذاب انا مومنون انا لهم الذکری و

جاءهم رسول مبين ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون انا كاشف
العذاب قليلا انكم عايدون يوم نبطش البطشة الكبرى
انا منتقمون لا تقوم الساعة حتى يتقارب الزمان فيكون
السنة كالشهر والشهر كالجمعة والجمعة كاليوم واليوم
كالساعة والساعة كضرمة النار اذا وقع القول عليهم
اخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم درحديث
است كه دابة الارض از ام القرى بيرون ايد كه اصل زمين
است وبلادا ست دابة الارض معه عصا موسى وخاتم
سليمان كه بر پيشاني نهد ومومن وكافر را ازهم جدا كند
يوم تاتي السماء بدخان مبين چون جبرئيل امد ورسول
عم را به معراج برد وبسدرة المنتهى رسيد وگفت فرض علي
خمسين صلوة كه ان پنجاه صلوة باشد بعدد دو دا مد
و در ان روز ملايكه عروج كنند بسوي خداي تع كه مقداره
خمسين الف سنة يكي بجاي هزار چنانكه گفت كالف سنة
مما تعدون پس يكي قايم مقام هزار باشد چون ملايكه
تعليم اسما از ادم حاصل كرده بعلم اسما رسيدند وبدان دانا
شدند ايشانرا عروج حاصل شد في يوم كان مقداره
الف سنة مسئله اذا وقع القول عليهم اخرجنا
لهم دابة من الارض تكلمهم وما من دابة الا هو اخذ

بناصيتها فيوخذ بالنواصي والاقدام وما من دابة في
الارض الا على الله رزقها ولو يواخذ الله الناس بما
كسبوا ما ترك عليها من دابة غرض ازين انسان
را خداء تع دابه ميخواند قال عم لا تذهب الايام والليالي
حتى يذهب القران من صدور الرجال ويمحو من
المصاحف باب طلوع الشمس من مغربها فارتقب
يوم تاتي السماء بدخان مبين يوم ياتي بعض
ايات ربك لا ينفع نفسا ايمانها وخروج دابة الارض
ونزول عيسى عم وطلوع الشمس من المغرب اگر
سوال كند كه اي شهيد من عنده علم الكتاب بر امدن
افتاب از مغرب چه خواهد بود جواب انست كه رسول عم
فرمود كه هرگاه حديثي از من روايت كنند انرا مقابله با قران
كنند اگر موافق ايد قبول كنيد در سورة قران يوسف عم مي
گويد اني رايت احد عشر كوكبا والشمس والقمر رايتهم
لي ساجدين يعقوب تاويل كرد كه كذلك يجتبيك ربك
الاية از براي انكه هرگاه كه اجرام سماوي در عالم كشف بيند كه
اورا سجده ميكنند نتيجه ان دهد كه مسخر او گردند ويوسف
عم ايشانرا دركرفت وچون برادران ومادر وپدر اورا

سجده کردند کفت هٰذَا تَاوِيلُ رُؤيَايَ مِنْ قَبْلُ یکخواب
دو تاویل داشت بس حدیث بر امدن افتاب از مغرب
و سجده کردن وظهور وجود صاحب کمال وخدا شناس
کامل است خداء تع در عالم کشف بیوسف عم درصورت
افتاب نمود وقبلهٔ فرزند او موسي که خیمهٔ میعاد است
و بیت المقدّس نمود از وست در طرف مغرب است که
صد و بیست وچهار هزار پیغامبر در وقت شروق وغروب
افتاب روي در و کرده سجدهٔ خداء تع کرده اند و بقول
رسول عم زمین حشر خواهد بود از براي انک مقام صدر
وظهر است و در شب معراج حضرت رسالت عم از مقام
راس و وجه بمقام صدر وظهر امد و باسمان رفت وملکوت
سموات را مشاهده کرد و پنجاه صلوة بعد از ان برو واجب
شد و بعد از تخفیف بر پنج وقت قرار کرفت و روي در و
کرده سجدهٔ خداء تع کرد بس او زمین حشر باشد و قیامت
باشد بجهت انک مقام صدر وظهر است او اعاده کرد عهد
نامه بحجر الاسود که مقام وجه سپرد که لَهُ عَيْنَانِ يُبْصِرُ
بِهِمَا وَلِسَانٌ يَنْطِقُ بِهِ چون موضع صدر وظهر ادم
بیت المقدّس است وطلوع همه انبیا بتخصیص یعقوب عم که خداء
تع او را درصورة افتاب نمود و موسي عم و رسول عم وساير

انبیا در عالم کشف درصورة نیّر اعظم اند از انجا طلوع کرده اند
وهمه را در انجا حشر باشد انسان کامل در مرتبهٔ ستاره وماه
و آفتاب رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ هرکاه که شمس وقمر انسان
کامل باشند قطع سیصد وشصت درجهٔ فلک کرد بیست
منزل قمر یافت از انکه یافت درین شش روز یک روز است
که در شب او قدر است و یک روز روز حج است و یک روز
روز زکوة است که اوّل سال است وهمه شب و روز روز
صلوة است اکر سایل سوال کند تو میکویي که هرچه از مادر
وپدر شنیدهٔ در نماز و اذان و قامت و در تشهد برآورده
همچنانکه ادم کفت عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ
لَدُنَّا عِلْمًا وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ میکویید وانکس که
خدا کفت وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ جواب آنست که تا وقتي
که شهید بیاید و بیان کند هیچ کس از ابیان نکرده باشد و
ندانسته باشد و بدانند که او انکس است که آمده است
تا علم دنیا وقیامت وساعت ومحکم ومتشابه بیان کند
و بدانند که از پیش حق آمده است که تا از آسمانها و ملائکه
بکذري که شیاطین در انجا ره ندارند بس حکمت فَأَوْحَى
إِلَى عَبْدِهِ مَا أَوْحَى نتوان رسید وچون در شب معراج در
آسمان اوّل که آسمان دنیا ست ادم را دید وچون بوم

تأتي السماء بدخان مبين وچرا خدا را در صورة امرد
دید في صورة امرد قطط وچرا مبعوث بهمه خلایق
شد وچرا باید که در ظهور عیسی عم همه بني ادم بریک دین
ویک مذهب باشند از براي صورة همه خلایق صورت
آدم وحوا است همچنین باید اعتقاد همه اعتقاد ایشان
وان وقتي باشد که بسر خلقة آدم وخمرت طينة ادم
بيدي اربعين صباحا رسيده باشند واسمایي که آدم
بملائکه را تعلیم کرده است دانسته باشند واهل بهشت
مجموع بصورت ادم در بهشت خواهند بود معلوم کرده
واسما ومسمیات یکي دانسته ومجموع کتابه خدایي را
خوانده وشناسنده حقیقت نفس خود شده که نفس انسان
صورة نفس ادم دارد همچنانکه برک درختان وریک بیابان
وبحکم وان من شيء الا يسبح بحمده دلالت میکند که
مصنوعات ... بر صانع وجمیع موجودات ودوازده ماه
ودوازده برج وبست منزل قمر وخلقت ادم وخلقة اشیا
ومسجد اقصی وعالم خواب وانچه درو بینند وامة وسط و
خط استوا وعرش وخلقة ستة ايام وهرچه تصور و
تعقل توان کرد دلالت میکند برانکه اوست که من عنده علم
الکتاب کذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علي

الناس الایة سوال تقدیری ذوقي اگر کویند چه کسي مهدي
که بیان این علم یعني سدرة المنتهی وسبع المثاني وکعبه و
عرش ولوح محفوظ وحقیقة ادم وحوا میکیني جواب من
عنده علم الکتاب وامة وسط وروزي چند کرت کویند
کلمهٔ اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله
بس من شهید باشم وهمه مسلمانان شهید باشند ازان
دو که میباید کفتن ایشانرا بحکم امرت ان اقاتل الناس
حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله و
اقامة الصلوة الحدیث بس مسلمانان شهید باشند بعضي
بتقلید وانکس که مخصوص است بخطاب من عنده علم
الکتاب وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا
شهداء علی الناس شهید حقیقي است بدلیل ویکون
الرسول علیکم شهیدا قال اني جاعلك للناس اماما
قال ومن ذریتي مهدي چرا باید که از کعبه بیرون اید وان
انجا ظاهر شود وعیسی به بیت المقدس عند منارة البیضا
شرقي دمشق فرو اید براي انکه مهدي اول باید که ره بحقیقة
کعبه برد ونسل او از نسل خداوند کعبه وبیت المقدس باشد
که آن موضع بهشت وسینه است تا دوي بحقیقة درو بکند
چون امام بحقیقت خواهد بود همچنانکه امام مجازي میکنند

ونیّت کنند که لله تعالی اما ماهر گاه که عیسی ظاهر شود مردم گویند که
خبر عیسی همچنین بود که از آسمان بیاید این کس از آسمان چون
امد هر گاه که ان علم که محمد عم در شب معراج از آسمان آورد
که شیاطین ره در وندارند کس بیارد معلوم شود که ان
آسمان آمده است وانکه فرمود که هر دو دست خود را بر بالها
فرشته انداخته باشد چون فرشته بشکل آدمی می آید ودو
دست او که مثال دو کلمه است مقابل خواهد بود بران
شعرها که بر وجه فرشتگانست بیک حساب ایشانرا بجای
بال گرفته است وانانکه بال شعر دارد ظاهرا از کعبه که مقام
سر بود رسول عم بمسجد اقصی که مقام صدر وظهر است رفته
که سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
ودر آسمان اوّل که مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ادم را دید و
ارواح انبیا واهل بهشت ودوزخ را مشاهده کرد ودید
که ادم چون نظر براست خود که مشرق بانند خنده کرد که اهل
بهشت اند وبنا مریدست راست می ستانند وانکه فرمود
که قرآن از عرش بیک بار بآسمان دنیا نزول کرد کنایه از ادم
است ودر عقب سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
بدان سبب گفت که بانی مسجد الاقصی اوّل او بود که خیمهٔ میعاد
ساخته وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّتَانِ که مقام ادم بیت

المقدّس وکعبه بود برای هر یک اجر بیست مصلّی را مَقَامَ رَبِّهِ
مخصوص است بادم جنتی برای مقام کعبه وجنتی برای بیت
المقدّس اگر گویند که چون ابراهیم اوّل روی بمقام وجه کرد
وموسی را چرا گفت تو روی بمقام صدر وظهر کن جواب
آنست که تا کمال کتابت خداء تعالی شود که انگه ابراهیم روی بر
روی کرد مقام مقام وجه است ودر صدر وظهر لوح عشر
آیات را بجای وجه نهاد تا پرستش تام باشد ذات قیوم
که همه سموات واهل سموات باو قایمند واو دانست که مجموع
بی اختیار گرد نقطهٔ خاک سیر میکنند برای انکس که مظهر
خدا خواهد بود وآن حقیقت که در آسمانها وزمین است ظهور
از عالم خاک خواهد یافت وآن مقام کعبه وبیت المقدس است
که پیش از ظهور ادم وخطاب إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً که ان
زمان را حد وعد ونهایت نیست حضرت احدیت میدانست
که سموات واهل سموات از چه جهت طواف نقطهٔ خاک میکنند
وایشان ازان سیر وسفر بی خبرند ونه خبری ابلیس را
که از چه سبب مردود خواهد شد ونه علمی ملائکهٔ مقربان را
که بواسطهٔ سجده که قبول حضرت عزّت خواهد شد چنانکه خبر
است که خدا را چندین هزار خلق بودند که خبر از ادم و ابلیس
نداشتند وبعالم ارواح نزول کرده آمد بدین تقدیر اگر

چون ملایکه دیکر در کسوة انسانی ره بعلت غایی وبشکل انسا
برده باشند وعلت غایی ادم بود وهست اکر مدعی
سوال کند که این کس که امده است وبیان علم میکند او
حقیقت محمد وعلی است یا ازیشان غالبتر یا فروتر است
جواب انست که کدام شق را اختیار میکنی اکر شق فروتر
اختیار کند جواب انست که فروتر ازیشان چون بسر
وحقیقت ایشان رسد باوجود عروج آسمانها در شب
معراج نماند وجه دیکر غالبتر ازیشان باشد یا همچون ایشا
باشد بهر دو متابعت لازم و واجب باشد کردن اکر متا
ایشان نکند کشتن لازم اید ای مدعی که میکویی که محمد
این را دانسته که سر صلوة است حال از دو وجه خالی نیست
یا دانسته یا نه دانسته اکر دانسته وعمل بعد ایشان کرد
بدانکه بزرکی ایشان ومدلول ایشان پیش او درجه پایه
بوده باشد واکر ندانسته وملک از خدای تع او را فرمود
بعد ایشان عبادت کن بدانکه پیش خدا بزرکی ایشان
تا بجه غایت بوده باشد لا مهدي الا عيسى بن مريم
جمعی کفته اند که بدین تقدیر باید که مهدی سی وسه
ساله باشد بجهت انکه حضرت عزت در باب عیسی ع
فرمود ویکلم الناس في المهد وكهلا کهل کفته اند که سی

وسه

وسه ساله باشد عمر او هیچ شکی نیست که در وقت ظهور
سی وسه ساله خواهد بود پس مراد از انجا کفته اند باید که
جوان وتازه باشد وسیاه محاسن باشد چنانک یک موی
سفید نباشد قال عم يدخل اهل الجنة الجنة جردا مردا
بيضاء جعدا مكحلين ابناء از پنجاه که هفده بیرون رود
ثلث وثلثين بماند عیسی که کهل بود عبارتست از سی
وسه ساله بسم الله الرحمن الرحيم بدلیل یا کهیعص
اسم است اقرأ باسم ربك یعنی کهیعص ون والقلم وما
يسطرون وازین امثالها اول اسم خدا را بخوان برای
آنک از اسم ره بمسما برند یا کهیعص یا حمعسق بسبب
معلوم شد که اسم انکس اند که اسم بیان میکند که اسم ان خدا
را بخوان که انسان را ازخونهای بسته بیافرید از انکه مظهر
اسم خدای تع ایشانند بعد از ان کفت وربك الاكرم الذي
علم بالقلم صفت خود میکند بتعلیم کردن خط بسبب قلم
لاجرم بدان سوکند میخورد که ن والقلم وما يسطرون
ما انت بنعمة ربك بمجنون که آن شان مجنون نیست که
بکلمه وقلم وسطر مصحف حیوة برسد از انکه قلم علم را می نویسد
چون بحقیقت صورة انسان علم اسم وکلمه است برای ان علم
اسم وکلمه را که خطی است بر عدد علامتهاء وجادی نهاد

در همین سوره بعد ازین بیان صلوة اغاز کرد چرا تا روی در وقت نماز بکعبه بکنی نماز که سجود صورت انسان است از ان که بمثال سه کلمه نماز میباید روی بان خانه که مثال وجه انکس است که علت غایی خلایق او بود و هست ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عَلَّمَ بِالْقَلَمِ این خط محققست که کافی بوده است که پنجاه علامت دارد برای انکه مثال شکل انسان احسن تقویم است عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ یعنی صورت خویشتن را که منحصر است در سه بس بحقیقت مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ او را حاصل باشد حق تع وقتی که وضع خط به تعلیم خود میکرد انکس را گفت علّم بالقلم صورت خط بر مثال صورت او نهاد و قرینه خَلَقَ الْاِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ دلالت برین میکند و هر خطی نه برین میکند و هر خطی که نه برین مثالست بحقیقه معلم او خدا نیست انبیاء عم همه را دیدند در عالم مثال که همه علم الهی را در لوح محفوظ میخوانند اما کسی که پیدا شود که ظاهر انرا که در لوح محفوظ است بخواند او خواننده باشد بحقیقت مجموع آن خط را و تمام خواندن آن نیست که سه کلمه را مجموع در لوح بخواند قال عم حم لا ينصرون قسم باشد نه بفعل و قال عم مَنْ قَرَاَ حَرْفًا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ فَلَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ اَمَا لَا اَقُولُ الم حَرْفٌ اَلْاَلِفُ حَرْفٌ [illegible]

اَلِفْ اسم است بی تصور لفظ تصور معنی ممکن نیست حضرت عزت عین محسوس است اگر تصور لفظ کامل نکنند ره بخدا نبرند بی استماع لفظ در مکاشفه از حضرت عزت و از ملائکه ممکن ذات و صفات حضرت احدیت نیست اِنَّا اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ كَمَا اَوْحَيْنَا اِلَى نُوحٍ وَرُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا اِلَى اللّٰهِ بِاِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِاَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلًا كَبِيرًا وَبَشِّرِ الَّذِينَ اٰمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ بجهة انکه حروف مفرده را اسم خود کرد اند که الف لام میم است که اسماء الله ایشانند تا چون بان اسم خدا را بخوانی بهمه اسم خوانده باشی که اسماء دیگر ازیشان مرکب اند از مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ اگر پرسند مسلم که شیاطین بحکم حَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ لَا يَسَّمَّعُونَ اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلَى بر اسمان ره ندارند و رسول عم سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَاْوَى و اربعة انهار رسید وَقَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى واقع شد و جبرئیل باز ماند انکه خدا تع فرمود فَاَوْحَى اِلَى عَبْدِهِ مَا اَوْحَى چرا تصریح نکرد [illegible] چیست اول آن [illegible] صلوة است که قران بران دالست که همه [illegible]

یعنی در فجر وظهر وشام وعدد رکعات در سفر وعدد رکعات در جمعه
وتشهّد وعقد انکشت شهادة کرفتن که جبرئیل عم کفت لو
دنوت انملة لاحترقت دوم آنکه فاوحی الی عبده ما
اوحی کفت تا آنکس که علم کتابش پیش اوست وشهید است
بر رسالة محمّد عم چون بیاید وبیان کند طالبان خدا بدانند
ازجایی که لو دنوت انملة لاحترقت واین معانی اینست
که جبرئیل آمد وامامت کرد وعدد رکعات از او معلوم کرد چرا
پنجاه بود وآن پنجاه را اگر بحقیقت میکرد شبانروز منقسم
خواست شد بر پنجاه وقت ویقول الذین کفروا لست مرسلا
قل کفی بالله شهیدا بینی وبینکم ومن عنده علم
الکتاب الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت
من لدن حکیم خبیر ومن اظلم ممن کتم
شهادة عنده من الله وکذلک جعلناکم امة
وسطا الآیة اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله پس هرکس که کتمان شهادت کند از وظالمتر
کسی نیست تخصیص در شهادت رسول وانبیا وتبلیغ
رسالت ایشان پس ای شهید که علم کتاب داری احاطه
بر اشیا چه نهج است چون خدا ... همه را بکلمه کن آفرید
که کلام قدیم اوست وآن شیء را که مخلوقست مظهر آن کلمه

کردانید

کردانید تا احاطه بر همه اشیا ظاهر باشد لتکونوا شهداء علی
الناس چه خواهد بود چنانکه در اخبار آمده است که سایر امم در
قیامة حاضر شوند وکواهی دهند که وجئنا بک علی هؤلاء
شهیدا امة انبیا کویند با امة رسول عم شما بعد از ما آمدید شهادت
بر تبلیغ انبیا ازکجا میدهید جواب کویند که از کتاب آسمانی
مخبر صادق محمّد عم پس از این شهیدان امة آنکس باشد که
علم کتاب با او عاید باشد اگر کویند که امة کفت جواب آنست که
ان ابراهیم کان امة قانتا لله ای شهیدا اگر کسی سوال
کند تزکیهٔ شهید بجهة مهدی ازکجا معلومست جواب
ما کان لی من علم بالملاء الاعلی اذ یختصمون ولقد زینا
السماء الدنیا بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین
وفرض علی خمسون صلوة فی کل یوم ولیلة وقال عم
امرت ان اقاتل الناس حتی یشهدوا والحدیث بجهة شهد الله
انه لا اله الا هو ویقول الذین کفروا لست مرسلا قل کفی
بالله شهیدا الآیة مقلدان وکافران را اگر در مقام الوهیت و
ذوی العلم والملائکه نمی توانند بود بتکلم بکلمه شهد الله انه لا
اله الا هو امر کرد بتقلید آن را فرا کیرند ومعتقد خود
کردانند سبب نجات ایشان کردد کذلک جعلناکم امة
وسطا بسم الله الرحمن الرحیم الم الله لا اله الا هو الحی

الْقَوْمُ الي الله وَلَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ هَلْ يَنْظُرُونَ الَّا تَأْوِيلَهُ
الآيه بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا الآيه وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِنْ عِلْمِهِ الَّا بِمَا شَاءَ بسم الله الرحمن الرحيم لَا أُقْسِمُ
بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ أَيَحْسَبُ
الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ بَلٰى قَادِرِينَ عَلٰى أَنْ
نُسَوِّيَ بَنَانَهُ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْئَلُ
أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَجُمِعَ
الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُّ
كَلَّا لَا وَزَرَ إِلٰى رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ يُنَبَّؤُا الْإِ
نْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلٰى نَفْسِهِ
بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقٰى مَعَاذِيرَهُ لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ
بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ
قُرْآنَهُ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ
لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ
مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ
وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

آخر تعقل و ادراك من بايد كردن كه خلقت برين نظم و برين
نهج و خطا استوا و مركز و كتابت اشيا و وجه آدم و ساير
مخلوقات مثلا كه چشم دو باشد و هر يك بر طرفي و دهن و
پيشاني كه واحدند بر وسط مخلوقند چرا چنين واقع شد
باختيار صانع اين وجود يا بي اختيار صانع بر وجه احسن
و آنرا فاعل باختيار بجهت نظم ساير اشيا برين نهج مخلوق
كردانيد چه اشيا از جهت استوائيه در خلقت با يكديگر تباين
ندارد و تعقل بايد كرد كه از براي شناخت اين چنين حكمت
بحكم وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ مظهري روزي
ظاهر كردد تا از فيض الهي بكنه سر نظم مخلوقات و موجودات
برسد و ان افضل مبدعات و مخلوقات كه آدم است باشد
كه وعلم آدم الاسماء كلها و بلا شك در جميع كتب سماوي
ظهور اين چنين مظهر وارد شده است بتصريح كتابت
بر نفوس انبيا صاحب كشف مخفي نمانده باشد اگر سؤال
كند از من عنده علم الكتاب كه محمد صادق عم گفت چون
عيسى عم بيايد همه دين يك دين كردد و همه كتاب با و ايمان
آورند و عبارت از اهل كتاب كسي خواهد بود كه بكتب آسماني
اعتقاد دارد كما قال الله تع وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا
لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ الآ



توان بود واین اختلافات در توحید ومعرفة الله وخلقة اشیا
چگونه مرتفع شود وازچه د توان امدن تا شبهه نماند جواب
آنست که از خلقة ادم که **خلق الله ادم على صورته** که همه فرزندان
آدم بر خلقة ادم وبر بزرگی ودین وملة ادم وبر مسجودیة
وتعلیم اسما وخلقة حوا که ام اسماست همه قایلند وخوی
وعادت وصورت وملبوس وماکول همه وضع آدم است و
اصل لغات باتفاق لغة ادم است وهر که در بهشت درآید
برصورت او باشد که **طوله ستون ذراعا في السماء** وچرا
ستون ذراعا في السماء گفت از آن سیصد وشصت
درجه که شش بار شصت باشد وهر درجه شصت دقیقه
تا عاشره شصت بود باتفاق در کتب سماوی سال دوازده
ماه است که **ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا**
في كتاب الله آن کتاب لوح محفوظ است که آدم است
وباتفاق سال دوازده ماه است ودرجات فلک البروج
سیصد شصت درجه بعدد سیصد وشصت روز و
ماه وقتی که ت روز نباشد بیست ونه روز باشد وهفته
عبارتست از هفت روز که هر شبانه روزی بیست وچهار
ساعت باشد بحکم **علم ادم الاسماء كلها** واین حساب از
ادم بفرزندان او رسیده است سالی که دوازده ماه باشد

وماه

وماهی سی شبانه روز سیصد وشصت روز بود وسیصد وشصت
شب بود وپیش خدا چرا بادم که في كتاب الله سال بدوازده
ماه قسمت کرد وقتی که کتاب لوح محفوظ را بخوانی این
دوازده سطر بدانی همچو دوازده برج هر برجی سی درجه
چنانکه سیصد وشصت درجه باشد دوازده ماه هر
ماهی سی روز سیصد وشصت روز بود استوای شب
وروز بود واستوای شب وروز دوازده ساعة سی
دوازده ساعة باشد وشب وروز بیست وچهار ساعة
باشد خلقة اسمان وزمین در شش روز وسیصد شصت
شب واز آن عرش وآب یک روز که هفت روز باشد که
هفت شبانه روز باشد صد وشصت وهشت ساعة
بود چنانکه شش بار بیست ساعة بود وخلقة ادم بحکم
خمرت طينة ادم بيدي اربعين صباحا چهل شبانه
روز باشد شانزده بار بیست وشانزده بار سه ساعة باشد
همچنان منقسم شده است که خلقة ادم واسماء او وکنایه
وجه او از برای توحید **لا تسبوا الدهر فان الدهر**
بوجهی دیگر یوم تبدل الارض غير الارض الاية بس
مجموع بنی ادم را روی بشناخت خود ووضع وبیکر
وظرف زمان ومکان خود میباید کرد واصل خلقت خود را

بر شکل ام دانستن سعي ميبايد کرد والا متابعت شيطان
که ضد ادم است که سجده او نکرد چون اين معاني مقرر شود
صلوة وقبله وذبح وسفک دما بدانند که چرا ميکنند واگر
اختلاف از ميان اهل زمان برخيزد وتقسيم همه اشيا واجرام
سموات برخلقت وجه ادم مقرر است تقسيم زمان وساعات
برنهج تقسيم زمان وساعات ادم است بجهت توحيد چون
مسيح خواهد که اختلاف از ميان اهل زمان بردارد اورا
درخلقت وصورت ادم ومعني ادم علم ادم الاسماء كلها
وخلافت وسجود ملايکه وام القري وبيت المقدس
وصلوة ووضو وهفته وسال وماه واشيا دريابد امدن
اگر سايل سوال کند سيصد وشصت روز باشد دوازده
ماه وقتي که ماهي سي روز باشد اما بحساب عرب که ماه
کاهي سي وکاهي بيست ونه روز است چون باشد جواب
آنست که اين طايفه شش ماه متابعت سي سي بکنند ودر
شش ماه نکنند همچنانکه غلبت الروم في ادنى الارض
وهم من بعد غلبهم سيغلبون في بضع سنين لله
الامر من قبل ومن بعد از عيد رمضان که مخبر صادق
عم فرموده است که شش روز روزه بدارند بيک وجه انست
وبيک وجه خلق السموات والارض في ستة ايام هرکه

که

که در ماه رمضان که قمر بيست منزل را قطع کرده باشد واين کس
صامت بوده الا بر من الا تكلم الناس ثلثة ايام
الا رمزا که چشم وابرو واشارة بکتابت خدا بي سخن گويد در
شش روز که خلقت اشياست که ستة ايام همچنين
خاموش باشد وبلب وچشم وابرو واشارت سخن گويد
لله الامر من قبل ومن بعد افتاب دوازده برج را سيصد
وشصت روز قطع مي کند وماه اين دوازده برج را که منقسم
مي شود به بيست منزل کاهي بسي روز وکاهي ببيست ونه روز قطع
ميکنند في الجمله شرف ايشان بدان است که قطع سيصد شصت
منزل که دوازده بار سه وبيست است وازان افتاب همچنين
است وبيست کرده اند چنانکه هفته وسال وماه وساعت همه
يکي است وشکل وصورت همه يکي است يکي باشند ويکي شوند
لا تقوم الساعة حتى يتقارب الزمان فيكون السنة
كالشهر والشهر كالجمعة والجمعة كاليوم واليوم كـ
الساعة والساعة كضرمة النار الحديث وعنده مفاتح
الغيب لا يعلمها الا هو هيچ شکي وشبهه داري که دانستن
آن سر وآن خبر که چرا صلوة را از پنجاه بر پنج معين تخفيف
کردي ازان که خدا انرا بکسي کشف کرداند امکان منکشف
شدن ان نيست ابو محقق منصف از بي تعصب در پنجا

نظر کن بسرّ چنین علمی که مشتمل بر حقایق ازل و ابد است بی
امر الهی کسی چگونه رسد و منکر او چگونه کسی باشد خطاب
ای آدمی که صورت ادم و حوا داری که خلق الله تع ادم علی
صورته و علی صورة الرحمن و در بهشت بصورة ادم
خواهی در امدن بدان که بنو بحکم علم ادم الاسماء کلها که بسجود
همه ملایکه بود من اوردم ان چیز را قدر و بزرگی من
دادم انرا محمّد عم دانست و بحکم فطرة الله التی فطر
الناس علیها علم ادم آوردم و بعدد ان اسما که خدای
تع تعلیم ادم کرد روی در موضع خلقه جبهه میباید کرد
و پرستش خدای باید کرد و محمّد عم انکس بود که قدر
و بزرگی مادر و پدر خود که ادم و حوا است همچنین دانست
و فاتحة الکتاب را در صلوة نت یا بر برای ان بعدد هر
یک کلمه میباید خواندن که هر معنی که در الحمد است در ان یک
کلمه موجود است و بحکم فاقرؤا ما تیسر من القران
هر ایتی که باشد از جمیع قران از ناسخ و منسوخ و وعد
و وعید و امثال ان و غیر ان بعدد هر یک کلمه موجود است
حال اینست که در وقتی که کافر کلمهٔ توحید گفت و انکشت
شهادت بر اورد بعد از ان او را در وقت ادا کردن ارکان
بخ احتیاج بگفتن کلمهٔ اشهد ان لا اله الا الله و اشهد

ان محمدا رسول الله نیست و در صوم و زکوة و خمس و عقد
نکاح همچنین الا در وقت ادا کردن صلوة پنج بار در شبانه
روزی بانک نماز گفتن سنّت است و پنج بار قامت و گفتن
این شهادت عقد انکشت نگاه داشتن میباید دانست
که چرا در ادا کردن صلوة کلمهٔ شهادت میباید گفتن و
انکشت میباید بر اوردن آن گواهی در انکشت بر اوردن
و کلمه گفتن تا از ین شهادت تقلیدی در صلوة و اذان
برهند تا شهید حقیقی که علم پیش اوست بیاید با من
خدای تع و در ان اذان و صلوة و تشهّد گواهی حقیقی
بی تقلید در وحدانیت حق و رسالت بدهند از برای
انکه محمّد عم وقتی با نشراح صدر پاک شد و جبرئیل عم
او را باسمان برد و طلب در کشودن کرد از انبیا در گذشت
و از سدرة المنتهی و جبرئیل و بقاب قوسین او ادنی
رسید و خطاب فاوحی الی عبده ما اوحی شنید و
پنجاه صلوة اول بر و واجب شد تخفیف طلب کرد هفده
و پانزده شد و بسبب این اسما ادم مسجود ملایکه
شد که ایشانند که همه در ذات خود یکی اند بسبب
انکه پرستش و عبادت بر عدد ایشان نهاده است صفات
قدیم خدا اند تا بسرّ ایشان و حقیقت ایشان طالب سالک

نمی رسد کلمهٔ اشهد ان لا اله الا الله نمی تواند گفتن و خدا را
در همه اشیا نمی تواند دیدن چون بسرّ و حقیقت این
صلوة که از آسمان آمده است و شیاطین را در آسمان
ره نیست که استماع کلام ملاء اعلی کنند بحکم لا یسّمّعون
الی الملاء الاعلی فکیف آن چیز که ملائکه را معلوم
نباشد که فاوحی الی عبده ما اوحی کی توانند شنید
پس چون سالک بعد این صلوة پرستش کرد و بحقیقة
همه اشیا رسید در این صلوة آن زمان می تواند گفتن
که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله می بیند که محمد عم چگونه فرستادهٔ خداست
قل کفی بالله شهیدا بینی و بینکم و من عنده
علم الکتاب و می بیند که جمیع قرآن چون در کلمه
موجود است چون چنین باشد کلمهٔ شهادت در صلوة
باید گفتن و کذلک جعلناکم امة وسطا
لتکونوا شهداء علی الناس و جئنا بک علی
هؤلاء شهیدا و من اظلم ممن کتم شهادة
شهد الله انه لا اله الا هو والملائکة و اولوا
العلم قائما بالقسط چون حکم صلوة از آسمان آمد

وحکم

وحکم تشهد شهید که صاحب ام الکتاب است باید که خبر
از آسمان بیارد که چگونه است اگر گویند که چون رسول عم بکلمهٔ
چند متکلم نشد چرا بعد آن کلمه پرستش حضرت عزّت میکند
جواب از چند وجه است اوّل کلّ آمن بالله و ملائکته
و کتبه و رسله و ثانی بتمامی صفات قدیم پرستش
کرده باشد که تمّت کلمة ربک صدقا و عدلا و ثالث
جهت آنکه مبعوث است بجمیع بنی آدم و لغات همه کس
و نت است رابع جهت تاکید و مبالغه است که کلمهٔ باو
نیامده است و چیزی از آن بزبان او نمی رود حضرت
احدیت او را از آن خبر داد و او چو پرستش بر عدد آن
حاصل کرد همه انبیا و خداشناسان همچنانکه چیزی واقع
خواهد شد از امور دینی و دنیاوی در کشف دیده اند و
مردم چیزهایی که واقع شده نیست می بینند مجموع انبیا
مفتح کتاب حیوة را دیده اند که کیست و چگونه است و خبر
نشان دارد قائما بالقسط ای فی خلقة الاشیاء و اعتدا
لها و تقویمها لانه احسن تقویم و فی قول المسیح
مع الحواریین و ما ورد فی الانجیل بسم الله الرحمن الرحیم
در انجیل آمده است که ای حواریون هر سخن که من بشما گفته ام
برمز و اشارت گفته ام این بار که بیایم معنی آن را آشکار کنم

وانک کفت من پیش پدر آسمانی می روم این معنی باشد که وانک کفت هر که
بمن نظر کند بر پدر من نظر کند ومن و پدر هردو یکسانیم وانک کفت
اول چیزی که از اسمان امد سخن بود وخدا بدان سخن بود ومن
آن سخن بودم وانک مرید او یاو کفت که بحق انجیل خدا یعنی
بحق تعالی انجیل سخن خداست که پیش از انک اسمان وزمین
نبود کجا بودی کفت من در پدر و پدر در من بذر قوة ازلیت
ومن نطق اویم وروح القدس صوت اوست اکنون بدان
ای ترسا کر انبیا امدند پیش از ظهور مسیح کفتند که دختری
بپسری بر آید که نام او خدا با ما باشد وقتی که بیاید
شرك از دنیا مرتفع شود ودین وملت ومذهب همه یکی
کردد مجموع آدمی زاد خداشناس کردند یهود میکوید که
آن مسیح که ترسایان تصور کردند از بیست انبیا وعده
کرده اند برای انکه دین وملت ومذهب همه یکی نشد وهمه
خلق خداشناس نکشتند جواب انست که مسیح کفت ای
حواریون من بشما سخن برمز واشارت وکنایت کفته
ام این بار که بروم وبیایم معنی انرا بیان کنم وکفت که من
نیامده ام که دین انبیا را ناقص کنم بلک امده ام که تا تمام کنم
پیغامبر ما عم کواهی داد که او بود انک انبیا ازو خبر داده
بودند امد برفت ودیکر بار خواهد امد ونشان قیمة

یکی

یکی آمدن اوست واو کلمهٔ خدا بود وروح خدا بود اکنون
مسیح ای ترسا ان سخن که او کفت که من هر چه با شما کفته ام
برمز واشارت کفته باز خواهم امدن تا اشکارا کنم پس بقول
مسیح شما سخنهای او را تا او بیان نکند فهم نخواهید
کردن اکنون انک مسیح در اول انجیل اورده است اول
چیزی که از آسمان امد سخن بود وخدا بدان سخن بود ومن
ان سخن بودم معنی انست که هر سخن که خدا بوحی و با کسی
کفت همچنانکه با موسی عم دران وقت ودران زمان
درمیان ایشان سخن من بودم پس بهر کسی که خدا سخن
کفته باشد از انبیا وملائکه من آن سخن بوده باشم وآن
سخن از ذات خدا جدا نیست وخدای تع موجودات را که آفرید
بسخن آفرید که کفت کن یعنی بباش بهر زبان که امر کند که
فلان چیز بباش بشود پس همه اشیا بنطق موجود شده
باشد عیسی عم میکوید که من سخن خدا ام لاجرم چون
سخن خدا و روح الله باشد از خدا جدا نباشد انک میکوید
که پیش پدر میروم بوجهی است که همچنانکه وجود پسر
قایم بر پدر است وجود نطق قایم بذات خداست وذات
وصفات هر دو عین هم اند دو نمی باید دانست چون
خدای تع بر همه اشیا محیط است وعیسی عم کلام خدا

وسخن خداست میباید که آن خدا جدا نباشد و بر همه اشیا محیط
باشد هر شیئ از اشیا که نام می بری از سخن خدا جدا نیست
و بیرون نیست و هر دو شیی را از اشیا که بهم می زنی آوازی
بدر آید و آن سخن بیرون نیست پس مسیح سخن باشد و
سخن از همه اشیا ظاهر میشود پس مسیح با حق در همه اشیا
باشد چه در خواب و چه در بیداری ای ترسا بدان که اول
مسیح آمد چرا اشیا و موجودات را بیان نکرد چه چیز مانع
آن حال بود که گفت بیایم و بیان کنم ان شاء الله گفته
شود اکنون ای ترسا باتفاق جمیع ترسایان روح الله
و سخن خدا که مسیح بود در صورة مریم گوشتمند شد یعنی بصورة
بشر و آدم برآمد درین هیچ شک و تردد شما را نیست پس
چون روح پاک در رحم مریم گوشتمند شد صورة آدم
حاصل کرد و بیرون آمد و در سخن آمد بان مردم بلغت
و سخن ایشان فهم سخن او توانند کردن اکنون ای
ترسا پیش تو هست که آن صورة که مریم داشت صورة آدم
و حوا بود یا نه بضروره می باید گفتن که بلی پس صورتی که
روح گوشتمند شد و صورت حاصل کرد صورت آدمست
عم البته در توریت کتاب انبیا آمده است که آدم را خدای تع نام
مجموع موجودات آموخته بود و لغة مختلف که فرزندان آدم داشتند

و دارند
داشتند

و دارند همچنین و صورة آدم از آدم یافته اند و در توریت آمده است
که من خدا ام میخواستم که شخصی بیافرینم که پادشاه مرغان هوا و ما
هیان دریا باشد آدم را آفریدیم اکنون ای مسیح را صورة آدم است
بخلاف بباید دانست که آدم چون بصورة خدا و شکل خدا برآمده
است اکنون بدانکه شکل و هیأت از آن صورة آدم است هر که که
صورت را دانسته باشی ره بخدا برده باشی و جمیع انبیا را دانسته
باشی بدانکه ره بسخن خدا و نطق خدا که مسیح گفت که من نطق خدایم
و سخن خدایم اکنون ای ترسا چون بحکم توریت صورة خدا باشد
پس صورتی که مسیح در شکم مریم گوشتمند شده بود و صورة حاصل
کرده بود هم صورت الله باشد اول بدانکه چرا مسیح گوشتمند شد
و بصورة آدم برآمد تا او مسیح و کلام خداست ظاهر گردد که
من کلمهٔ خدا ام که آمده ام بدان ای ترسا که وجه آدم که مسیح از آن
وجه و صورة از او یافت چون از مریم بزاید همچو مریم هفت خط
خدایی بر وجه داشت یک شعر سر و دو ابرو و چهار مژه و هفت
دیگر از آن آدم که بر وجه داشت دو موی عارض و دو موی بینی
و دو بر لب بالا و یک بر لب زیرین چهارده خط خداییست این
چهارده وجه مسیح بر چهارده موضع است که کح باشد منازل
قمر بر فلک بروج کح است و هر فلکی زیر و بالای فلک البروج
است خاک و آب و باد و آتش از کح منزل قمر به کح قسمت میشود

ودر مقابل قسمت وجه مسیح ازبرای انکه عیسی عم کلمهٔ خدا است و همه
اشیا از کلمه بیرون نبست تا بغایتی که اگر دو چیز را بر هم زنی از و
اوازی بیرون اید که از سه کلمه بیرون نباشد وچون مسیح گفت که
من آن کلمه ام او کلمه باشد واواز باشد ازان میگویند که پدر قوة
ازلی ست ومن نطق ابم وروح القدس صوت اوست اکنون ای
مسیحی بدان که مسیح گفت که من نطق خدایم واین سخن که از زبان
مسیح بیرون می امد ان نطق خدا بود ودران وقت که آمده بود
بزبان او سه نطق خدا که خدا با دم اموخته بود ودر مقابله
سه خط بروجه او نوشته که آن سه خط بروجه مسیح بود در مقابل
سه نطق ادم که در دو جهات بظاهر وباطن هرچه هست از بیشان
بیرون نبست آن سه نطق بزبان مسیح کذر نمی کرد ازان می
گفت که بروم وبیایم تا دین انبیا را تمام کنم که برای تمام کردن
آمده ام نه برای نقصان انکه گفت مصحف جوة که بر کرسی بزرگوار
نهاده است وبهفت انکشتری مهر کرده که هیچ ملک ونبی ادم انرا
باز نمیتوانند کردن من باز کنم ان هفت خط مریم است کما سبق
که هر یک چهار خط خدایی ست خاک آب باد انش در مقابله ست
سخن خدا که از زبان رسول عم وعرب ظاهر شد وچون موی سر
برای خط استوا شکافته شود هفت خط هشت گردد هر خطی چهار
باشد از عناصر تا سه خط باشد لغة ادم وکلام خدایی سه است

ومسیح

ومسیح بروجه دارد واین بره هفت شاخ که انرا فرو برد یعنی مصحف جوة
را آنست که بسر آن رسید ازبرای ان ملائکه وانبیا او را سجده کردند
وگفتند که ما را از زبانهای مختلف برها بندی وانکه گفته اند که در بیت
المقدس بلغتهای غریب وعجیب دو دو سخن گویند همین حالست
چون بسر لغة ادم رسیدند از همه لغات مختلف رسنند ست عرب و چهار
دیگر با چهار ثا کا والسلام فی عیسی ابن مریم عم بسم الله الرحمن الرحیم
انّ مَثَلَ عیسی عندَ اللهِ کمثلِ آدمَ الایه وادم وعیسی عم یک خلقت
دارند درین آیه وان بمثل اضافت نفخ وروح بخود است در هر دو که
فنفخنا فیها من روحنا ودر حق ادم ونفختُ فیه من روحی
فقعوا له ساجدین قال الله تع انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و
کلمته القاها الی مریم وروح منه خدای تع عیسی را کلمهٔ خود
خواند واز برای ان ست پیغامبر را در قرآن ذکر کرد ویکی از بیشان
در مقابل کلمه اند وایشان صاحب کلمه بودند وهر یکی مقدار کلمه
در بیشان ظهور کرد مظهر گشتند ومجموع حکم یک کلمه دارد جهت
ظهور وحدانیت واز ست کلمه که انبیا مذکورند برو بر صد وبیست
وچهار هزار پیغامبر تا ترک منه موضع لبنة وچون کلمهٔ چند
دیگر مانده بود که یاد نکرده بود فرمود ورسلا لم نقصص هم علیک
ازان رو که بسر جمع او رسیده بود نماز جمعه را بر یازده رکعت نهاد
تا عدد سه تمام شود وکلمته القاها الی مریم چون مسیح کلمه بود بحسب

معنی ازان حقیقت او کلمه بود بظاهر هم بوجهی کلمه باشد و تمامی او کلمه
باشد و او مسیح باشد یعنی مسح کننده پس چون ظاهر او کلمه باشد و بجای
کلمه باشد همه اشیا و چهار عنصر را قابلیت آن باشد که وجود انسان
شود و علم سه کلمه بر وجه پیدا کند پس مجموع اشیا کلمه باشد فاینما
تولوا فثم وجه الله بالقوة باشد خاک قابلیت سه علامه بر وجه
دارد والباقی مسئله عیسی عم در وقت صلوة ظهر چرا آید
از انکه ظهر وقت چهارم صلوة است ای فی قدرة الکلمة قوة و فتی
که همه کسی کلمه باشد ان کسی کلمهٔ مفرده باشد بالای همه در آمده باشد
بحکم و فرمان کلمه در وجود انسان از روی تاثیر بغایت است که رنگ
سرخ و زرد او را بیک زمان بر چهرهٔ او پیدا کند باندک خطابی
که از فرح و حزن استماع میکند و اگر دران حزن و فرح افراط واقع
شود ملال گردد و اگر کلمهٔ حیوة بخش دران حالت باو رسد او را
حیوة مید هد پس آن زردی و سرخی که بر چهرهٔ او پیدا میشود
از کلمه باشد و هیچ چیز بر کلمه حکم ندارد برای انکه بدان اصل که این
کلمه قایم است بدان کلمه که در وجود امده است و در تحت قدرت
ست ذات قدیم حضرت متعال بجبر و قهر و قدرة همه اشیا را
[illegible] کلمهٔ خویشتن داشته است بر صورت عدل و راستی همچنا
[illegible] صنعتی صورة هر چیز را بجبر و قهر و قدرة و قوة خود در
وبذات همه اشیاست و این سه عکس و سایهٔ اوست

که بذات او قایمند و از و منفک نیستند فتبارک الله احسن الخالقین
مصحف حیات که در مکاشفهٔ شمعون [illegible] است بچه معنی انرا مصحف حیوة
میخوانند و بهفت انگشتری مهر کرده اند و برای انکه مراد ازان مصحف
خلقة وجود وجه ادم است که قایم مقام کلمه است و ان مصحف خداوند
حیوة است ان وجهی دیگر ست که هر که او را بخواند حیوة پیدا کند
[illegible] مصحف عیسی باشد که کلمه است کلمته القاها الی مریم وروح
[illegible] است عندنا کتاب حفیظ و عندنا کتاب
[illegible] نطق فعل مضارع است و حقیقت مسیح است ان
[illegible] کلمته القاها الی مریم ان کلمه پنجاه و دو داستان
که [illegible] کلمه اصل [illegible] از پیش او امده است و از و منفک نیست
[illegible] کلمته القاها الی مریم مسیح که از دختر بکر عذرا بزاد
[illegible] انکه ام است و [illegible] معنی است که کس باو و خلقت
[illegible] یعنی کلمه که مسیح است ازانجا ظاهر شود و برای
آن عیسی [illegible] است و کلمهٔ الهی ست که راه بچهار ده سبع المثانی
[illegible] است [illegible] خدا او را بمادر بار خواند که خلقة مادر که ام
است خلقة او دارد و خاتم [illegible] امر دقطبی
در [illegible] واکل الناس [illegible]
[illegible] که عیسی عم [illegible] احب الی من دنیا کم ثلث طیبها
[illegible] عیسی فی [illegible] عیسی بن مریم در طفلی تا [illegible]

بمریم نکرد سخن نکفت ونحو است کفتن من لم یولد مرتبت یکی از ام
ظاهر دوم از خلقة ام ظاهر کلمته القاها الی مریم که ام است یعنی
بخلقة ام رسید وام ظاهر شد وعیسی ع از ان ظاهر شد واز ام موجود
کشت عیسی عم در انجیل کفت که اول چیزی که از اسمان امد سخن بود و
من آن سخن بودم همچنانکه جای دیکر کفت انا نطقة وانا کلام الله
بیان معنی میکند که کلمته القاها الی مریم وروح منه این که میکوید
از خدا تع اول چیزی که امد سخن بود من آن سخن بودم یعنی ان سخن
که بادم امده بود وبهمه انبیا من ان سخن بودم راست است فتلقی
ادم من ربه کلمات عیسی عم کفت که تا من خود را فدا نکردم ادم
بر بهشت در نرفت واز اشراط الساعة یکی امدن اوست چنانکه
فرمود وانه لعلم الساعة تا او نیاید قیامة نباشد واو کفت انا نطقة
وخدا کفت انطقنا الله الذی انطق کل شیء وامدن عیسی از اشراط
الساعة است همچو دخان ودابة الارض که اخرجنا لهم دابة من
الارض تکلمهم ودخان که مکتوب بین عینیه ک ف ر وطلوع
الشمس من مغربها وخسوف اکر سوال کنند که چون است که از میان
انبیا عیسی می باید امدن جواب انست که خدا تع او را کلمة الله خواند
وروح خود کفت اکر کویند بر ادم نیز همین معنی صادق است بحکم و
نفخت فیه من روحی جواب آنست که عیسی را اول کلمه بعد از ان روح
منه کفت اکر عیسی را کلمه نمی خواند معلوم نمی شد که روح کلمه است دو

آنست

انست که خدا تع از کلمة الله که عیسی بود نفی ید ر کرد که کل شیء هالک الا
وجهه وکتابة خدایی از وجه ام معلوم توان کرد وتوان خواند نه از روی
ایه که اکر خلقة وجه ام نبودی از وجهی کتابة خدایی وخواندن مصحف که
فطروس در کشف دیده بود که بهفت انکشتری مهر دار دامکان خواندن
نبودی واین خلقة وافرینش معلوم کردد که این مریم را باید امدن
فی الوجه ونحوه بسم الله الرحمن الرحیم کل شیء هالک الا وجهه خط خدایی بر
وجه بخوان واز چهره او رایت ربی فی احسن صورة واحسن تقویم بخوان
که هفت که با ستو اهشت میشود هر خطی چهار خط که ست وسه باشد انا
اعطیناک الکوثر رسول ع م فرمود که هر که از حوض من اب خورد هرکز تشنه نشود
سه اتش وسه باد وسه اب وسه خاکست ابحیوة که در ظلمات خبر داده اند
عبارة از ظلمات ظلمات خط خدایی است که هر که بدانجا رسید زنده جاوید
شد وبسر جاوید رسید کل شیء هالک الا وجهه ومن احسن دینا
ممن اسلم وجهه لله شرف انسان از روی خلقة در وجه است ترا کی
انکه علم تام اوست وبزبان بی زبان خدا ای وحی اشارة باوست وعاشقی
وعشق بازی باو میکند که کلمه حقیقی بر مظهر خود عاشق است و
صاحب حسن وبلاغت وشکل وشمایل واشارة وکفت وشنید و
دید وخنده وکریه وشادی وحزن که در باطن انسان پیدا می شود
مجموع از و بواسطه اوست وشناخت کم کرده از وجه حاصل میشود
پس انسان که حقیقت خود را کم کرده است باید که از وجه طلب دارد تا

بمطلوب خود بینا شود فالقوه علی وجرابی بات بصیر الطاف وما حت
وحیا و شرم وهرچه ازین قبیل است ازو وجه طلب باید کرد کل شیء
هالك الا وجهه یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه
ومن احسن دینا ممن اسلم وجهه الی الله انی وجهت وجهی
للذی فطر السموات والارض اگر وجه است اگر ید واگر جنب واگر رجل
مجموع استعاره است از ادم سبحان الله چه دلیل واضح است وروشن
از انك مجموع قران وحرف ونقطهء قرآن وجمیع معانی قرآن بر حقیقة
علم شخصی گواهی دهد لا مهدی الا عیسی بن مریم والمهدی من عترتی
من اولاد فاطمة یعنی مهدی نیست الا کلمة الله که روح الله است
اگر سایل سوال کند چرا گفت لا یقبل الله الصلوة الا بالوضوء جواب آنست
که کل شیء هالك الا وجهه ورایت ربی لیلة المعراج فی صورة امرد قطط
وبعد از ان صلوة فریضه شد اول آن موضع برای تعظیم بشویند تا
اشارة باشد بوجه خدایی در شب معراج فارتقب یوم تاتی السماء
بدخان مبین کنایة بمدخل فی استماع الکفرة دالست بکلام که در ضمن
اوست یا یعنی دخان در چشم ولطیفه ودقیقه است در انکه خداء
تع محمد را ازهمه اسمانها بگذرانید وبسدرة المنتهی رسانید در
لا یسعنی فیه ملك مقرب ولا نبی مرسل ومشاهده رایت ربی فی
احسن صورة دست داد وجبرئیل گفت ان بینی وبینه سبعون
حجابا من نور لو دنوت انملة لاحترقت ودست بر کتف رسول الله نهاد وگفت

فیم یختصم الملاء الاعلی ودر مقام دیگر گفت نحن اقرب الیه من حبل
الورید گفتن قاب قوسین چه فایده دهد وچه شرف باشد با وجود
نحن اقرب الیه من حبل الورید این معنی در دانستن سر صلوة وبر
آوردن انگشت شهادة معلوم شود فی عقد الاصابع بحکم این حدیث
که ادم را سیصد وشصت مفصل است که چون سه وشصت حساب کنی
در اخر سه بانت بماند از ان جمله سه بند اصابع است که در تشهد
صلوة عقد بگیرد وبعد از ان کلمهء شهادة بگوید لو دنوت انملة لاحترقت
بحکم کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون
الی لم نك من المصلین فمن اوتی کتابه بیمینه فاولئك یقرءون کتابهم
ولا یظلمون فتیلا واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین واصحاب الشمال
وکلتا یدیه یمین والسموات مطویات بیمینه والارض جمیعا قبضته
یوم القیمة هرگاه که در قرآن ذکر ید امده است واضربوا منهم کل بنان
ازین قبیل است باب فی المفاصل والاصابع والخاتم الانسان
رسول الله عم فرمود که انسان را سیصد وشصت پاره استخوانست
از فرق سر تا سر انگشتان پا واخر خلقة چهارده بند انگشتان دست
است که اخر خلقة ادم است واخر بند انگشتان پای است که اخر خلقة
ونهایة خلقة وکتابة خدایی است وانگشتری سلیمان عم سر است
که این چهارده را از استخوان دیگر جدا گفت وانگشتری رسول عم بر و
سر سطر نوشته بود همین معنی دارد وخط وکتابة ان سه بند

انکشت است که اخر خلقة است که در مقابل ام الکتاب مخلوقست
و رسول علیه السلام که اخر است و ختم انبیاست همچنانکه انکشتهاست است
و بر وی تمام شد اخر علم خدایی بر وی کلمه خدایی که اخر خلقة است
تمام شد جبرئیل علیه السلام گفت لو دنوت انملة لاحترقت و رسول علیه السلام فرمود
که خدای تعالی آسمانها بر یکی انکشت بدارد و زمین بر یکی انکشت علی
هذا و گوید انا الملک این الملوک و بجهة ان فرمود فمن اوتی کتابه
بیمینه و کل نفس بما کسبت رهینة الا اصحاب الیمین و امثال
اینها و اضربوا منهم کل بنان و گفت کل شیء هالک الا وجهه
بر وجه بوجهی وی کتابة کرد و بوجهی اول خلقة است برای ادم
و اخر خلقة که انکشتهای دست وی کرد اینند و سه بار سه هزار
نبی که اقل جمع است فرستاد و یکبار وی هزار بعد اخر خلقة
انسانی بر وی کلمه نبی فرستاد و بر وی بند انکشتان که اخر خلقة است
استخوانها را تمام کرد اول خلقة سه استخوانهای دندان که محل
و مخرج سه کلمه است تمام کرد و خلقة اطراف بر وی تمام ساخت
ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه الایة سیصد و شصت پاره استخوان
را که شش بار شصت باشد در وجود ادم بیافرید و انکشتهای
ادم را که اخر خلقة است بر وی بند افرید **فی حقیقة الوضوء**
و رسول علیه السلام فرمود تا در وضو وجه را بشست که محل کتابة سه
کلمه و اطراف و جوانب را که اخر خلقة بود و مقام و محل خط و کتابة

و

و انکشتهای پای را بشست و دهن را بشست که محل سه بود
و مسواک فرمود و در نماز بغیر وجه و انکشتان دست و پا هم
را بپوشانید تا ظهور ایشان باشد و وی استخوان انکشت
دست و پای وی پاره گوشت دارد و وی پاره پی دارد و وی
پاره رگ دارد و وی پاره خون و وی پاره جلد دارد و قال
لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل
شیء و سیصد و شصت پاره استخوان او را همین طریقه
نصوق رکن چنانکه سیصد و شصت درجه دوازده برج آسمان
و من احسن دینا ممن اسلم وجهه لله چرا وجه خود را تسلیم
وجه الله می باید کرد از انکه خدا بصورة ادم بر می آید برای
انست که تا تو بدانی که وجه تو وجه اوست بحقیقة آدمی و آدمی
زاد را وجه خود تسلیم وجه حقیقی خدایی می باید کرد که علم
سه کلمه است وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة و وجوه
یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة و هر ایتی که در قران
در باب وجه امده است هر کس که بکرات بخواند خدای تعالی او را ان
نار نکاه دارد قاب قوسین وی قبضه و لقد راه نزلة در امدن
در کسوة بشریة عند سدرة المنتهی منتهی صورة ادم است
که اول علم از حق او گرفت حاجبین قوسین بوجهی آن او ادنی
فروتر خواهد بود از قوسین او ادنی و بالاتر آنها امثال چهار

كلمه كه ظاهر ايا و نيامد است ادمي برخط استوا خدا وند شانزده
سوراخ است بر شانزده موضع حق خلقت وجود بمناصفه كرد
يك دست و يك پا از طرفي و يك دست و يك پا از طرفي و پهلو
وغيره برين قياس وحكم كرد كه واجب است كه مجموع خلق
بر صراط بكذرند ان ربي على صراط مستقيم يعني دندان
انسان ... است و بعضي را ... بس خلقت انسان تمام شده
باشد ... بس غرض خلقت آن دو كس باشد كه خلقت
بايشان تمام شده است و همچنين علم وجه ... است و برخط
... [illegible] ... وكس ... از هم جدا نمي توان كرد از انكه
كفت المهدي [illegible] والله [illegible] ... اي
انكه ... است بعد از [illegible]
... بودي كه [illegible] مده كه [illegible]
هر دو يكي اند انبيا ... [illegible] كفت ...
امرد باشد ان ميني است ازين حال و بوجهي ...
خط وجه برخيزد از كوش و بيني و دو نقطه چشم ا ...
ظاهر شود و ماه همين صورت دارد الواح وعشر ايات كه ...
قدرت خود براي موسي بر لوح نوشته بود آنست كه برو ...
بغير آن چه در درون انف است و ... و محاسن بكنند است
از ان وجه بهم بيوسته است الا ... [illegible] كه چون

برخط استوا بكذري آن بشكند موسى عم براي آن لوح را بشكست
و او خيمه ميعاد راست كرد چنانكه معلوم است قل فاتوا بعشر سور
مثله ان لبثتم الا عشرا وما بلغوا معشار ما اتيناهم والفجر وليال عشر
وعشر ذي الحجه الصلوة معراج المؤمن المؤمن المهيمن بمعني اندازه
كردن است يعني انكه ادمي را از عذاب ايمن كردند صلوة التي عروج
كه آن نماز است انكه موسى را عم آن لوح سبز كه عشر ايات برو نوشته
بود بشكست مثال تمام ظاهر شد بس ان شكستن عين كمال بوده
باشد كه اكر بر خلاف آن بودي نقصان بودي و سبز براي آنست
روقت سبزي عذار حسن وجمال بغايت است او در وقت
سبزي بر و ظاهر تر است و در وقت سبزي كه وقت دميدن
است مي بينند كه خداي شكند كه از هم جداي كند رايت زني في
صورت امرد قطط اي شاب قطط وحكمت همين اقتضا كرد كه
زن بمقام نرسد و نبي نشود و علم تمام ندارد و بسر اين معني
مرد خواهد رسيدن حوا را خلقت از ادم بود همين معني الواح
وعشر ايات است وقالت نملة يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم
لا يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون يحطمنكم براي
كسر الواح القى الالواح واخذ براس اخيه دليل قطعي است الواح
كه برو عشر ايات نوشته بود بيست و دو حرف نوشته امده توريه
از انست و علم الفاظ نور بريز بود و در وقتي ديكر نيامد كه آن

لوح آنکس است که خواهد رسید مثال او را دیده است عشر آیات
عبارت از کتابت خدایی و کلام صامت علم اوست که عشر آیات
است که سه است بحقیقت آن عشر آیات که سه است علم سه کلمهٔ
خدایی است پس وجود همین علم سه کلمهٔ خدایی باشد و از آن
وجه که علم قایم مقام کلمه است کلمه باشد پس کلام بدلیل واشرقت
الارض بنور ربها و خلقت انسان که بر خط استواء صراط بگذری
بوجهی أن بورك من في النار آن سه آتش وجه ومن حولها
آنکه حول آن آتش است سه خاک و آب و باد و آتش إني انا الله
که سرتاپای آدم آتش است که علم کلمه است و خاک و آب و باد همچنین
از آنکه مرکب از چهار طبایع است چهار طبایع که در وجه آدم
علم سه شانزده است یکی آتش موسی دوم خاک کعبه سیوم باد
که از تخت عرش رحمن آید و آنکه تخت سلیمان را می برد چهارم
آب است والبحر المسجور أي اذا البحار سجرت در حدیث است
که بالای هفت آسمان دریاهاست آن آب سه کلمه است سبعة
ابحر والبحر عبرة همین تخت است وكان عرشه على الماء آن
آبست که بر سه کلمه قسمت شده است ومن الماء كل شيء حي
یعنی از آن سه آب هم ذاکرند که لوحی زمرد برای موسی عم بنوشت
تا موسی عم آنرا بشکند و شق کند تا ظاهر شود و بان دو دیگر
برسد فانفجرت منه اثنتا عشرة عينا آن دو دیگر پنهان

است

است لوح را واضع وضع کرد خاص بجهة کتابة کرد وكتبنا له
في الالواح صورة وشکل انسان را بر وضع لوح خدایی وضع کرد
خاص بجهة کتابة سه شکل مثال سه کلمه بر و نوشت و او را مظهر
سه کلمه کردانید همچنانکه مظهر خط صوری ای في علي ابن ابي طالب
كرم الله وجهه بسم الله الرحمن الرحيم قال عم علي ممسوس في
ذات الله همان معنی است که انا كلام الله الناطق کلام صفت
ذاتی است آن ذات منفک نمی شود و کلام حق تع نیز صفتی
است که از و منفک نیست علی رضه از آن میگوید انا كلام الله
الناطق پس رسول عم میفرماید علي ممسوس في ذات الله
و علی گفت من عرف نفسه فقد عرف ربه و جایی دیگر
گفت انا كلام الله الناطق پس شناخت آنست که این کس
خود را کلام ناطق خدا داند انک صامت است علم کلمه است رسول
عم فرمود من بر تنزیل جنگ کردم و علی بتاویل خواهد کرد تاویل
حقیقت تنزیل است و حال آنکس است که میگوید يوم يأتي
تاويله وقت میکند در و وما يعلم تاويله الا الله پس آنکس
که بتاویل جنگ کند باید که از خدای تع معنی تاویل باو فرو
آمده باشد تا جنگ بتاویل کند باقی ظاهر ا رسول عم گفت
بحکم تنزیل که هر حاکم بانک نماز نیاید ایشانرا بکشند و اسیر
کنند و هر که تسلیم آن امر کرد مسلمان باشد بحسب ظاهر

تنزیل و میباید دانستن چه معنی دارد که این حکم را بر یک بانک نماز نهاد و آن ندا و عدد او و علم تاویل هرکس که انرا نداند تکمیل تاویلی مسلمان نباشد از روی باطن مرویست از رسول ع م چهارده هزار سال پیش از ظهور ادم و خلقت او من و علی یک نور بودیم چهارده کلمه چرا حکم چهارده هزار سال دارد از انکه خدا فرمود وَاِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّکَ کَاَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّوْنَ و چرا یکی بمقدار هزار باشد برای انکه نهایت عدد هزار است در کلام عرب و خدای تع قرآنرا نور خواند فَاتَّبِعُوا النُّوْرَ الَّذِیْ اُنْزِلَ مَعَهُ وَاَنْزَلْنَا اِلَیْکَ نُوْرًا مُبِیْنًا پس نور باشد و آن کلمه در ذات خود یکی است حق تع ادم را چون آفرید آن نور را دو قسمت ساخت بحسب مظهر والا قسمت پذیر نیست انکه گفت چون آدم را آفرید دو قسمت کرد از انک ادم معلم اسماست و بحکم خلق الله تع ادم علی صورة الرحمن خلیفهٔ خداست در دو مظهر ایشان آن نور را ظاهر کرد یک نور در دو مظهر بوده باشد آنچنان باشد که آن نور را بدو قسمت کرده باشد خدای تع در دو مظهر در وقت خلقت آدم بحکم انا کلام الله الناطق و انا النقطة تحت الباء انش انی انا الله رایت ربی فی صورة امرد قطط و فی احسن صورة بود عبارتست از سبع المثانی محمد و علی کرم الله وجهه از اهل بهشت بودند هر یک خداوند سبع المثانی باشد و کلام ناطق باشد قال ع م یا علی

كتاب

کُنْتَ مَعَ الْاَنْبِیَاءِ سِرًّا وَصِرْتَ مَعِیْ جَهْرًا مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ اَنَا کَلَامُ اللهِ النَّاطِقُ ازان گفت یا کهیعص و ازان گفت که هر که نفس خود را شناسد خدا را بشناسد بدان منا سبت که حقیقت ادمی کلام ناطق خداست و کلام از متکلم جدا نیست و میان خدا و نفس که کلام الله است انفکاک نیست همچنانکه اِنَّ الَّذِیْنَ یَکْفُرُوْنَ بِاللهِ وَرُسُلِهِ وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یُفَرِّقُوْا بَیْنَ اللهِ و رسله و یقولون نؤمن ببعض و نکفر ببعض و یریدون ان یَتَّخِذُوْا بَیْنَ ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا و اعتدنا للکافرین عذابا مهینا و ایشان کلام الله اند و رسولان خدایند برسولان همراشیا روی در زمین دارند برای پرورش بدلیل من عرف نفسه فقد عرف ربه انسان را روی در خود میباید کرد تا رب خود را بداند و دانستن او نفس خود را آنست که گفت انا کلام الله الناطق و ازانجا بد و خطاب کرد که کنت مع الانبیاء سرا و صرت معی جهرا و ازانجا گفت که بچهارده هزار سال پیشتر از ادم من و او یک نور بودیم و گفت اِنَّا اَنْزَلْنَا اِلَیْکَ نُوْرًا مُبِیْنًا و اول ما خلق الله نوری پس کلام خود را نور خواند پس انک من و او یک نور بودیم بین یدی الله و الزمهم کلمة التقوی و کلمته القاها الی مریم پس بدان دلیل که او کلام ناطق بود و کلام نوریست گفت و در

دعايي كه در مصابيح مذكور است اجعل في قلبي نورا وفي بصري
نورًا وفي سمعي نورًا يعني مجموع را كلمه و كلام كردان براي ايشان
مظهر سه نورند و بوجهي قايم مقامست و بوجهي كلمة القاها
الي مريم هم ايشان نورند و كلام الله اند الله نور السموات والارض
و مومنان گويند اتمم لنا نورنا و منافقان گويند انظرونا نقتبس
من نوركم انك گفت كه خدا را كسي همچنانكه او قدرة اوست ندانست
همچنانست و علي رض بدين مقام بدان رسيد كه صاحب سر رسول
بود و مستحق ان بود كه صاحب سر او بود بالهامات ربانی بهر وجه دو
او بود نور او محمد و علي بمقام رسيدند اگر شخصي خواهد كه ايشانرا
از خدا جدا كند نتواند خداء تع محمد را گفت پس كلمه مفرد است واز
خدا جدا نيست همچنانكه خدا گفت و عندنا كتاب ينطق بالحق
و همين معني دارد كه نفسك نفسي و لحمك لحمي تعلم ما نفسي ولا
اعلم ما في نفسك موافق آيه است و موافق انا كلام الله الناطق
هست كه گفت علي ع ممسوس في ذات الله هر كس كه بس كلمه و
كلام برسد او را از خدا جدا نتوان كردن است كه مسيح كاهي كلمة
الله و كاهي روح الله و كاهي عبد الله است قال عم انا و علي من
نور واحد قبل ان يخلق ادم باربعة عشر الف عام الحديث ان نور
واحد را بدو نيم كرد نيمي من شدم و نيمي علي مثلا از مادر كه در وجود
برآمد هفت خط ابرو و مژه و سر دارد و آن هفت كه اصل است.

همچنان

همچنان باشد كه چهارده و چون ادم ظاهر شد نور را بدو قسمت
كرد يكي من بودم كه اصل است و يكي علي است بواسطهٔ آن اول آن
هفت اصل است در اينجا بوجهي كه در خلقة اول آن هفت اصلي
مقدم است و براي ان چهارده نور گرفت كه علم چهارده كلمه
است و اشرقت الارض بنور ربها قرآن بزبان حال ميگويد انا
مدينة العلم و علي بابها و الزمهم كلمة التقوي و هم قران نت
كلمه است براي انكه در قرآن بتصريح نت پيغامبر بيش نيست
تا بحكم انما المسيح عيسي بن مريم رسول الله و كلمته القاها الاية
مجموع نت را كلمهٔ خدا دانند پس الزمهم كلمة التقوي رسول
عم باشد كه از نت كلمه يكي اوست پس او كلمه باشد و قران باشد براي
انكه گفت انا مدينة العلم و علي ع بابها كه قرآن مدينهٔ علم است
و علي بابها گفت انا النقطة تحت الباء و نت پيغامبر در قران
مذكور است تا سه باشد بحكم في يوم كان مقداره الف سنة
يكبار نت هزار و سر بار سه هزار فرستاد تا ان الله بعث
مائة الف و اربع و عشرين الفا تمام شود مثلي و مثل الانبياء
كمثل القصر تمام شود عليكم بالسواد الاعظم بحكم علم ادم الاسماء
كلها ادم است و قران انا مدينة العلم و علي بابها من ان كلمة
الهي ام و قرآنم و او درست كه گفت انا النقطة تحت الباء و
نقطهٔ باء بسم الله در مدينهٔ علي است قبل ان يخلق الله ادم

بار بعز عشر الف عام كه بعد از نقطهٔ باء بسم الله آن چهارده خواهد
آمد كه الف لام ميم است عن مكتوب الفقير لحسن البازيابي
الذي معه في اخر عهده بسم الله الرحمن الرحيم خطاط چون
آغاز كرد بكتابة اول قلم كه بر كاغذ نهاد تا علم حد اول الف را
كه آخواهد بود بنويسد نقطهٔ حاصل آيد از ان نقطه بنقطهٔ ديگر
در موازي بتجاوز كند تا از نقاط منتهيه خط مستقيم بديد
آيد پس نقطهٔ اول اصل باشد و باقي نقاط مكرر باشد چون
سه كلمه در ذات يكي اند از جميع صفات علم ايشان يك نقطهٔ
اصل باشد در قايم مقام سه كلمه از ينجا گفت جميع اسرار الله در
تحت نقطهٔ باء بسم الله است و من آن نقطه ام كه علم كلمهٔ الهي
است يعني من آن كلمهٔ الهي ام و اين معني ت و سه خط وجه ادم
است كه از يك نقطه مكتوب شده است و بحقيقه اگر خواهي كه
آن نقطه را از علم سه كلمه در كشي از نقطه چيزي موجود نماند پس
نقطه بحقيقة كلام الهي باشد و علم كلمه باشد علي كرم الله وجهه
از انجا گفت كه ما بين الدفتين كلام الله يعني آنچه در ميان دو
دست است كلام الله است و كتاب الله است والطور وكتاب
مسطور في رق منشور وان سه كتابت حق است كه بر وجه ادم
في رق منشور بر پوست وجه ادم نوشته است چهارده است
چون بر خط استوا منشور شود في رق منشور شانزده كه دو

باشد

باشد سه كلمه حق را دان بسم الله الرحمن الرحيم حق تع صادقست
كه گفت يا ادم و خليفه و انسان بچه معني حق تع ادم را و اشيا را
و خود را و ما كان و ما يكون را باين سه كلمه ميخواند و معلوم
اشيا را از بين سه كلمه ميتوان تميز كردن و دانستن و اگر خواهي كه
از اشيا كه مظهر كلمهٔ الهي اند آن كلمه را جدا كني نه بفعل و نه بوهم
و نه بتصور امكان ندارد مثلا دو سنگ كه برهم ايد البته از
آوازي بيرون ايد و اگر برهم نزني آن آواز بالقوه در و موجود
باشد اگر تشخيص خواهد كه بر سبيل فرض آن كلمه را كه از و ظاهر
ميشود از و جدا كرد اند از ان شيء چيزي باقي نماند و آن
مظهر بغير كلمه چيزي ديگر نباشد اگر سنگ را بصد هزار پاره
كرداني و هر پاره را بر يك ديگر بزني همان صوت از و ظاهر گردد
و اگر اجزاي او بپايه برسد كه برهم نتوان زد كه از و صوتي
ظاهر كرد دان كلمه بالقوه در و موجود خواهد بود چنانكه رسول
عم فرمود كه سنگ ريزه تسبيح ميكند و من تسبيح او را مي شنوم
از ان كه مظهر كلمهٔ خداست اگر آن كلمه را از و در كشي اين سنگ
ريزه موجود نباشد از انكه قايم است بكلمهٔ الهي و كلمه قايم بذات
حق است اينست معاني انه بكل شيء محيط چون كلمهٔ الهي
صفت قديم الهي است و قايم بذات حق است و هيچ چيزي
از و خالي نيست از ين جهة فرمود كه انه بكل شيء محيط پس



اگر از جمیع موجودات بالفرض کلمهٔ الهی را در کشتی از اشیا هیچ چیزی
موجود نماند قالوا لجلودهم لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله
الذی انطق کل شیء و ازین آیة معلوم شد که نطق مخصوص
بانسان نیست همه اشیا در قیمة ناطق خواهد شدن و کلمهٔ
الهی از اشیا ظاهر گردد که یسبح لله ما فی السموات و ما فی
الارض و ان من شیء الا یسبح بحمده در ان زمان که از همه
اشیا نطق ظاهر گردد فهم تسبیح اشیا کرده شود در مصابیح
است که رسول علیه السلم فرمود فرزند آدم را سیصد شصت پاره
استخوان است که شش بار شصت باشد و هر شصتی بت
و سه که شش بار ست و شش بار سه باشد بعدد ست کلمه
خاتم و سه کلمهٔ آدم از ان جهة شش بار است که هر موجود که
خداوند شش جهة است او سه کلمه اند اگر ان سه و ست کلمه
از یشان در کشتی ایشان موجود نباشد ای چله نشین که
چهل شبانه روزی نشینی بحکم وعدهٔ موسی که باربعین لیلة
تمام شد و بجهة خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا
هر شبانه روزی را بر بیست و چهار ساعة قسمت کن چهل شبانه
روز شانزده بار ست و شانزده بار سه ساعة باشد و از ان
قسمت زمان بقسمت مخلوقات که اشیاست و وجه خود برو
و بدان و محو شود در ذات و صفات او فلک را سیصد و شصت

